

# به نام بی نام او

عرفان کیهانی ( حلقه )  
(دوره سوم)

استاد : محمد علی طاهری

(حلقه ها)

کنترل ذهن

تذکر: ارتباط های این دوره برای دیگران مورد استفاده قرار نمی گیرد

## جلسه اول

- معرفی مباحث دوره ؛ الف ( معرفی مباحث نظری ؛ مقدمه عرفان و خود شناسی ) - شناخت ذهن - بررسی بینش ها ) .
- ب ( تجربه عملی ؛ کنترل ذهن ) - خاموش بودن ذهن با چشم بسته و باز - طراحی ذهنی ) .
- تعریف طاغوت ( بیرونی و درونی ) - معرفی من های کمال و من های ضد کمال - شرح رسیدن به حقیقت لا اله الا الله ( درونی و بیرونی ) . اشاره به مأموریت شیطان ( من های ضد کمال ) .
- بیان اهمیت کنترل ذهن به عنوان اضافه کاری انسان متعالی ( با اشاره به نتایج ) ( نقش کنترل ذهن در سلامتی و در تقویت حافظه و ... - نقش کنترل ذهن در دریافت آگاهی - نقش کنترل ذهن در انجام عبادات ) .
- بررسی راههای کنترل ذهن - بیان دلیل انتخاب روش اتصال - برقراری ارتباط کنترل ذهن با چشم بسته ( استارت حلقه ) توضیح بیعانه بودن نتیجه ارتباط اول و نیاز به اشتیاق و تصمیم قاطعانه برای استفاده از حلقه کنترل ذهن برای خودکار شدن .
- برقراری مجدد ارتباط کنترل ذهن با چشم بسته - معرفی موارد مجاز فعالیت ذهن - برقراری ارتباط کنترل ذهن با چشم باز
- شرح اسکن دوره ( بروز علایم بیماریهایی که منشأ آن ها تشتت ذهنی است ) . ترسیم چارت مربوط به رابطه بینش با واکنش ذهن ، واکنش روان و واکنش فیزیکی . برقراری ارتباط برای طراحی ذهنی .
- چرا بیمار می شویم و تعریف بینش و نقش آن در سلامتی و بیماری .

## جلسه دوم

- برقراری ارتباط کنترل ذهن با چشم بسته .
- بررسی نتایج استفاده از حلقه کنترل ذهن و اسکن دوره ( بر اساس گزارش افراد حاضر در کلاس ) .
- اشاره به واکنش های شبکه منفی نسبت به ارتباط کنترل ذهن ( - حمله و فریب - اشاره به این که واکنش شبکه منفی معلوم میکند که چقدر فرد مصمم است ) .
- بررسی بینش ها ( عدم شناخت ، فهم و درک مسیر و مقصد ) .
- اشاره به سوره عصر برای بیان اهمیت زمان .
- شرح بسم الله الرحمن الرحیم ( - منظور از اسم خدا تجلیات الهی - منظور از رحمانیت خداوند - منظور از رحیمیت خداوند ) .
- توجه به نکاتی در باره زمان ( - بررسی زمان در مسیر بودن و زمان رسیدن به مقصد - تعریف زندگی بر اساس زمان ؛ زندگی زمان در مسیر بودن است - شرح اینکه انسان قاتل زمان است - توضیح متغییر بودن کیفیت زمان بر اساس شعور هیجان با ذکر مثال گذر زمان در شهر و روستا - هوشمند بودن زمان ؛ بر خلاف دیکتاتورهای ما زود یا دیر می گذرد - اشاره به هم فازی با زمان و مفهوم صبر ( شرح بیشتر و اتصال مربوط به آن در دوره شش ) ) .
- بررسی مشکلات بینشی ، عدم صالح بودن و تأثیر آن در بیماری ( - رفع تضاد با خدا ؛ رفع تضاد در رابطه با عدالت الهی ، عبادت و ... - رفع تضاد با خود ؛ تضاد مربوط به نهاد ، تضاد مربوط به من ایده آل ، تضاد عمل و اندیشه - رفع تضاد با هستی - رفع تضاد با دیگران - بیان معنای عملوا الصالحات ) .

در فواصل توضیح مطالب ، ارتباط های مربوط به دوره برقرار می شود

## جلسه سوم

- بررسی نتایج استفاده از حلقه‌ی کنترل ذهن و اسکن دوره ( بر اساس گزارش افراد حاضر در کلاس ).
- معرفی اصل و اساس مشکلات بینش که سایر مشکلات بینشی زیر مجموعه آن ها هستند ( عدم فهم ، درک و شناخت جهان هستی - معرفی جهان هستی به عنوان کتاب آیات آشکار الهی - عدم فهم ، درک و شناخت جهان دو قطبی - عدم فهم ، درک و شناخت قوانین حاکم بر جهان هستی ).
- بررسی مشکلات بینشی ( عدم شناخت ، فهم و درک هدف و وسیله ) - بررسی اهداف مختلف انسان ها برای تشخیص هدف از وسیله - اشاره به ثابت بودن هدف و متغیر بودن وسیله ).
- بیان مسایل و موضوعات مربوط به قله کمال با مقایسه کوهنوردی و پیمودن راه کمال ( - اشاره به فراز طلبی انسن و متفاوت بودن آن در افراد مختلف - توضیح اینکه لازم است ابزار و وسایل کوهنوردی مناسب و سبک باشد ، حذف اضافه بار - اشاره به این که باید با مسیر آشنا بود - توضیح این که نباید ایستگاه های موجود در مسیر موجب غفلت و یا در جا زدن شود - شرح این که داشتن همراه و همسفر لازم است ).

در فواصل توضیح مطالب ، ارتباط های مربوط به دوره برقرار می شود

## جلسه چهارم

- برقراری ارتباط کنترل ذهن .
- بررسی نتایج استفاده از حلقه‌ی کنترل ذهن و اسکن دوره بر اساس گزارش افراد حاضر در کلاس .
- بررسی مشکلات بینشی ( قانون فواره - اوج و حضیض - شمع و پروانه ).
- برقراری ارتباط کنترل ذهن ( طراحی های ذهنی ).
- بررسی مشکلات ذهنی ( قانون نظم و بی نظمی - طرح این سؤال که زندگی برای نظم است یا نظم برای زندگی - توجه دادن به جلوه های نظم و بی نظمی در طبیعت - توجه دادن به انطباق افراد روستایی با طبیعت از نظر رنگ لباس ، ساختار منزل و چینش اثاثیه و.... - شرح بیماری زا بودن تلاش و حساسیت بیش از حد توان در برقراری نظم - نتیجه گیری از بحث نظم ؛ نظم برای زندگی است و توضیح در باره آلرژی های ذهنی - بیان رسالت انسان در رابطه با نظم و بی نظمی )
- معرفی آسیب های ناشی از بینش غلط نسبت به قانون نظم و بی نظمی ؛ نظم زدگی و منطقی زدگی ( مثال ها ؛ تخریب اشیاء و وسایل عمومی ، صندلی اتوبوس ، شیشه قطار ، تلفن عمومی و... - سادیسیم ( دیگر آزاری ) - مازوخسیم ( خود آزاری ) - سرقت های مرضی - کشتار مسلحانه در جوامع پیشرفته - هم جنس گرایی و علل آن و روشهای کمک به رفع این معضل ).

در فواصل توضیح مطالب ، ارتباط های مربوط به دوره برقرار می شود

## جلسه پنجم

- برقراری ارتباط کنترل ذهن با چشم بسته .
- بررسی نتایج استفاده از حلقه کنترل ذهن و اسکن دوره بر اساس گزارش افراد حاضر در کلاس.
- بررسی مشکلات بینشی ( قانون تولد و مرگ ) .
- برقراری ارتباط طراحی ذهنی .
- بررسی مشکلات بینشی ( قانون نسبیت خوب و بد؛ شرح و توضیح با استفاده از این مثال ها ؛ شیطان ، زلزله ، آتشفشان ، صاعقه ، ویتامین A ، مرگ موش - بیان این نتیجه که در جهان هستی چیزی جز نعمت آفریده نشده است - توضیح اینکه مطلق بینی باعث کثرت می شود و قبول نسبیت خوب و بد به انسان دیده عیب پوش می دهد )
- معرفی قانون نسبیت مالکیت ( شرح و توضیح با استفاده از مثال ؛ ممکن است هر یک از دارایی ها مانند وسایل زندگی ، خانه ، زیبایی ، سواد و... به راحتی از دست برود - اشاره به بالاترین قدرت انسان قدرت از دست دادن ) .
- معرفی قانون نسبیت زشتی و زیبایی ( با ذکر مثال طاووس - توضیح این که پذیرفتن اصل عدم قطعیت از تنش و سپس بیماری جلوگیری می کند ) .
- معرفی قانون عشق ( با بیان مراحل متوالی عشق ؛ از عشق به خود تا عشق الهی ) .

در فواصل توضیح مطالب ، ارتباط های مربوط به دوره برقرار می شود

## جلسه ششم

- برقراری ارتباط کنترل ذهن با چشم بسته .
- بررسی نتایج استفاده از حلقه کنترل ذهن و اسکن دوره ( بر اساس گزارش افراد حاضر در کلاس ) .
- برقراری ارتباط کنترل ذهن با چشم باز
- معرفی قانون ارتباط ( معنا یافتن هر جزء در ارتباط با اجزای دیگر ) .
- برقراری ارتباط طراحی ذهنی .
- معرفی قانون تغییر ( در حال تغییر بودن همه اجزای هستی ) .
- برقراری ارتباط کنترل ذهن با چشم بسته .
- معرفی قانون پیوستگی ( پیوستگی هر چیز با گذشته و آینده خود ) .
- معرفی قانون تعادل ( تعادل استاتیک مثبت ، تعادل استاتیک منفی و تعادل خنثی ) .
- معرفی قانون علف هرز .
- معرفی قانون تناسب ( لزوم وجود تناسب بین اجزا... ) .

در فواصل توضیح مطالب ، ارتباط های مربوط به دوره برقرار می شود

پایان دوره

- مقدمه ؛ عناوین مباحث نظری و عملی ..... ۱۰
- کنترل ذهن ..... ۱۱
- ارتباط با کل - کمال مزد اشتیاق ..... ۱۵
- در پاسخ به سؤال؛ در خصوص حملات شبکه منفی ..... ۱۷
- در پاسخ به سؤال؛ در خصوص تشعشع دفاعی ..... ۱۷
- توضیحاتی در مورد فرکانس درمانی ..... ۱۸
- توضیحاتی در خصوص برقراری ارتباط کنترل ذهن ..... ۱۹
- توضیح در مورد لایه محافظ ..... ۲۱
- صحبت‌های بعد از برقراری ارتباط کنترل ذهن ..... ۲۱
- ارتباط کنترل ذهن و احتمال خواب عمیق ..... ۲۳
- سؤال ؛ وقتی کار عملی دارم کنترل ذهنم خوب است ولی در کار ذهنی نه ..... ۲۳
- گزارش برقراری ارتباط کنترل ذهن ( زندانهای را می دیدم ) ..... ۲۴
- سؤال ؛ آیا قابلیت کنترل ذهن از دیگر قابلیت های ما کم نمی‌کند ..... ۲۵
- سؤال ؛ آیا کنترل ذهن می‌تواند کمک کند به ترک یکسری از عاداتهای مثل ترک سیگار ..... ۲۵
- آثار برقراری ارتباط کنترل ذهن ..... ۲۶
- ادامه توضیح در مورد لایه محافظ ..... ۲۶
- بحث آرزو ( فلک ) ..... ۲۹
- سؤال ؛ در خصوص ارتباط کنترل ذهن ..... ۳۰
- سؤال ؛ در خصوص کنترل ذهن و خواب ..... ۳۰
- سؤال ؛ در خصوص آثار کنترل ذهن و تغییر الگوی خواب ..... ۳۱
- سؤال ؛ در خصوص کنترل ذهن و دریافت آگاهی و ارتباط با سر درد ..... ۳۱
- سؤال ؛ در خصوص اینکه در ارتباط کنترل ذهن افکار منفی می‌آید ..... ۳۲
- سؤال ؛ آیا لایه محافظ هم علمی و تکنیکال است ..... ۳۲
- سؤال ؛ اگر از اطلاعات شبکه منفی استفاده کنیم حفاظ ما قطع می‌شود ..... ۳۵
- سؤال ؛ گاهی اوقات در مجلسی فکرمان می‌رود و گاهی اوقات هم مات مات است ..... ۳۵
- موارد مجاز ..... ۳۶
- دریافت آگاهی ..... ۳۶
- برنامه ریزی و تصمیم گیری ..... ۳۶
- تجزیه و تحلیل ..... ۳۷
- تفکر و تعقل و یاد آوری ..... ۳۷
- طراحی ..... ۳۸

- سؤال ؛ مطالب همین دوره کلاس مرتب در ذهنم می آید آیا خاموش گفتن دارد ..... ۳۸
- سؤال ؛ مسیر زندگی مثل فیلم سینمایی جلوی چشمم می آید و خیلی ناراحتم می کند ..... ۳۹
- بر قراری ارتباط با چشم باز ..... ۳۹
- اسکن دوره ..... ۴۰
- سؤال ؛ گاهی یک فکری آگاهی بخش است ولی ذهن می آید بطور اتوماتیک آن را تکرار می کند ..... ۴۲
- سؤال ؛ چرا انتخابایمان وقتی غیر مترقبه است درست از آب در می آید ولی ..... ۴۲
- سؤال ؛ زمانی که تشعشع دفاعی به افرادی می دهیم موجودات نور می بینند یا فضاهائی ..... ۴۳
- سؤال ؛ دلیل عدم کنترل ذهن چیه مگر ذهن متعلق به ما نیست ..... ۴۴
- سؤال ؛ در مورد کتاب نابلتون هیل بیاندیشید و ثروتمند شوید فرمودید که اشتباه است ..... ۴۵
- سؤال ؛ بعضی از روانشناسها برگشت از آینده را تو صیه می کنند آیا این غلط است ..... ۴۵
- سؤال ؛ در خصوص قانون تعمیم به عام توضیح دهید ..... ۴۷
- سؤال ؛ چرا شبکه مثبت جلو گیری نمی کند از کارهای منفی ما ..... ۴۷
- بینش ها ..... ۴۸
- نقش بینش در تولید بیماری ..... ۵۰
- بینش ها ؛ عدم شناخت ، فهم و درک مسیر و مقصد ..... ۵۱
- صبر ..... ۵۶
- دلایل عدم دریافت آگاهی ..... ۵۷
- در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص زندگی بعدی ..... ۵۸
- سؤال ؛ در ارتباط با اینکه انسان را در رنج آفریدیم ..... ۵۸
- سؤال ؛ در خصوص قانون بازتاب ..... ۵۹
- سؤال ؛ در خصوص ارتباط با پایان نامه ..... ۵۹
- رحمانیت عام و خاص ..... ۶۰
- بسم الله الرحمن الرحيم ..... ۶۰
- مقام صالح ( عملو الصالحات ) ..... ۶۰
- تضاد نسبت به خدا ( عدالت ، عبادت و حکمت ) ..... ۶۱
- آیا در خصوص عدالت ، حکمت و عبادت خدا در صلح هستیم یا در تضاد ..... ۶۱
- دعا ..... ۶۳
- عدم صالح بودن با خدا ، هستی ، خود و دیگران ..... ۶۵
- تضاد با خدا ..... ۶۵
- تضاد با خود ( تضاد بنیادی خیر و شر ) ..... ۶۵

- تضاد اولیه ( برتری طلبی ، مهر طلبی و عزت طلبی ) ..... ۶۶
- تضاد با من ایده آل ..... ۶۶
- سؤال ؛ اگر مادر دوم نیاید کمک ..... ۶۷
- تضاد عمل و اندیشه ، تضاد روزمره ، تضادهای اجتماعی و سیاسی و ..... ۶۸
- تضاد با دیگران ..... ۶۸
- تضاد با جهان هستی ..... ۶۹
- سؤال ؛ در خصوص دیدگاه های متفاوت افراد ..... ۶۹
- سؤال ؛ در خصوص الگوها ..... ۷۱
- سؤال ؛ در خصوص چرخه انا لله و انا الیه راجعون ..... ۷۲
- سؤال ؛ در ارتباط کنترل ذهن آیا صدای بیرون را نباید بشنویم ..... ۷۲
- سؤال ؛ در خصوص آگاهی می خواستم بدانم که به چه صورت است ..... ۷۳
- بینش ها ؛ عدم شناخت ، فهم و درک جهان هستی ..... ۷۵
- قانون جهان دو قطبی ..... ۷۶
- بینش ها ؛ بحث هدف و وسیله ..... ۷۸
- چرا همه انسانها فراز جو هستند ..... ۸۰
- سؤال ؛ آیا عرفان واقعاً نقشه‌ای دارد برای ما که بهترین مسیر و ایستگاهها کجاست ..... ۸۳
- سؤال ؛ ما در کلاس ارتباطمان خیلی قویتر است تا در منزل ..... ۸۵
- سؤال ؛ علت در حلقه قرار گرفتن همفازی ، دوگانگی و کنترل ذهن در چیست ..... ۸۶
- سؤال ؛ مدام آگاهی دریافت می کردم ولی ..... ۸۶
- سؤال ؛ چرا آگاهی باید بیاید پائین ..... ۸۷
- سؤال ؛ در خصوص ستاره داود توضیح دهید ..... ۸۸
- سؤال ؛ در خصوص گرفتن پول کارمزدی آیا در سیستم عرفان اشکالی دارد ..... ۸۸
- سؤال ؛ اگر گناهی یا اشتباهی در گذشته داشته باشیم راهی برای پاک کردن آنها هست ..... ۸۹
- سؤال ؛ در خصوص علت وجود ضد کمال ..... ۹۰
- معاد جسمانی ..... ۹۱
- شب قدر ..... ۹۲
- سؤال ؛ آیه‌ای در سوره جن خطاب به جنها می گوید که شما را در جهنم هیزم جهنم می کنیم ..... ۹۴
- سؤال ؛ آیا جهنم مکان دارد ..... ۹۴
- سوالاتی در خصوص شب قدر ..... ۹۴
- سؤال ؛ در خصوص تسخیر انسان توسط روح حیوانات ..... ۹۸

- سؤال ؛ آیا اجنه هم از موجودیت خودشان خبر دارند ..... ۹۹
- سؤال ؛ آیا درست است بگوئیم همه چیز مجاز است جز همان نفختُ فیه من روحی ..... ۱۰۰
- ادامه بحث شب قدر و سوالات مربوطه ..... ۱۰۱
- سؤال ؛ چرا همه پیامبرانی که از طرف خداوند فرستاده شدند برای هدایت انسانها در لفافه حرف زدند ..... ۱۰۲
- سؤال ؛ نزول قرآن در شب قدر جایگاهش چیه ..... ۱۰۴
- سؤال ؛ در خصوص کرامات شبکه مثبت و منفی ..... ۱۰۶
- سؤال ؛ آیا می‌توانیم بگوئیم کسی که به حس حضور رسیده دیگر به نماز نیاز ندارد ..... ۱۰۷
- سؤال ؛ در خصوص اینکه منظور از روح در تنزل الملائکه چیست ..... ۱۰۷
- سؤال ؛ در خصوص اینکه معمولاً در هر کاری نه می‌آورند ، نه ، نرو ، نکن و ارتباط آن با قانون بازتاب ..... ۱۰۷
- اشتیاق ..... ۱۰۸
- نمودار مدیریت صحیح و ناصحیح مصرف انرژی ذهنی ..... ۱۰۹
- سؤال ؛ در خصوص اینکه برای هر چیزی اینقدر سؤال می‌کنیم که زنجیر به پای خودمان می‌بندیم ..... ۱۰۹
- معاد جسمانی ..... ۱۱۰
- تشعشع مثبت ..... ۱۱۰
- چتر حفاظتی حلقه اعودُ ..... ۱۱۱
- سؤال ؛ بطور همزمان در موارد مجاز چند تا موضوع در ذهنم طراحی می‌شود آیا اشکالی ندارد ..... ۱۱۱
- سؤال ؛ اگر آدم بطور نا خود آگاه یا با توجه به عاداتی که یک عمر داشته برود روی موارد غیر مجاز ..... ۱۱۲
- خلق شعور جدید در هنر - تأثیر ذهن در خلق شعور جدید در هنر ..... ۱۱۳
- عرضه شعور ( چرا هنر وجود دارد ) ..... ۱۱۴
- سؤال ؛ کسانی که مری می‌شوند تربیت شاگردان هم یک نوع باز پرداخت می‌تواند باشد ..... ۱۱۹
- سؤال ؛ چه باید کرد که ما هم همپای شبکه منفی که قویتر بنظر می‌رسد برسیم ..... ۱۲۰
- سؤال ؛ در خصوص رو آمدن علائم اسکن ها ..... ۱۲۱
- سؤال ؛ در خصوص همفازی کیهانی ..... ۱۲۱
- ارتباط کنترل ذهن و تجربه خواب آلودگی ..... ۱۲۱
- جنگ تشعشعاتی ..... ۱۲۲
- سؤال ؛ فرد ظالم دستور را اجرا می‌کند یا خودش اختیار دارد ..... ۱۲۴
- در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص کمک به مستمندان ..... ۱۲۵
- سؤال ؛ در خصوص حملات شبکه منفی و ممانعت از ادامه حرکت در مسیر کمال ..... ۱۲۶
- بینش ها ( قانون اوج و حضيض یا قانون فواره ) ..... ۱۲۷
- قانون شمع و پروانه ..... ۱۲۹
- قانون نظم در بی نظمی ( آلرژی ذهنی ) با سوالات مربوطه ..... ۱۳۰



- رابطه نظم و بی نظمی در سلامتی ..... ۱۳۵
- نقش نظم و بی نظمی در تعلیم و تربیت ..... ۱۳۶
- طغیان علیه جنسیت ..... ۱۳۶
- سؤال ؛ در خصوص کسی که هم نظم را می خواهد و هم بی نظمی را ..... ۱۳۹
- سؤال ؛ در خصوص آلرژی ذهنی ..... ۱۴۰
- سؤال ؛ در خصوص تخریب افراد ..... ۱۴۰
- سؤال ؛ در خصوص اینکه من وسواس دارم که افکارم منظم باشد آیا این درست است ..... ۱۴۱
- سؤال ؛ حدود و ثغور نظم و بی نظمی چیست ..... ۱۴۲
- قانون بازتاب ..... ۱۴۳
- سؤال ؛ در مورد حضرت سلیمان که با جنیان کار می کرد و توضیح در مورد قوم لوط ..... ۱۴۴
- قانون عدم مانند و تکرار ..... ۱۴۶
- قانون حرکت در سکون ..... ۱۴۷
- قانون تأثیر متقابل ..... ۱۴۷
- قانون عمل و عکس العمل ..... ۱۴۷
- قانون تضاد ..... ۱۴۸
- مرکزیت ..... ۱۴۹
- قانون زمان ..... ۱۵۰
- سؤال ؛ اینکه دهیج ذره ای نسبت به ذره دیگر برتری ندارد ما در قرآن داریم اولیاء کم بعضی علی بعضی ..... ۱۵۰
- سؤال ؛ اینکه همه چیز تغییر می کند جمله ای است که لا مبدل الکلمات الله ..... ۱۵۱
- سؤال ؛ در خصوص تغییر قوانین علمی ..... ۱۵۱
- قانون تولد و مرگ ..... ۱۵۲
- قانون نسبیت ( خوب ، بد - مالکیت - زشت و زیبا ) ..... ۱۵۳
- عدم شناخت ، فهم و درک عشق زمینی ..... ۱۵۸
- جاودانگی عشق ..... ۱۶۰
- قانون ارتباط ..... ۱۶۱
- قانون تغییر ..... ۱۶۲
- قانون پیوستگی ماده و انرژی ..... ۱۶۲
- قانون تعادل ..... ۱۶۳
- قانون علف هرز ..... ۱۶۵
- قانون تناسب ..... ۱۶۶
- قانون جبر ..... ۱۶۷
- شیطان و سوء استفاده از قانون تعادل ..... ۱۶۷

- تعریف آرزو ..... ۱۷۱
- بلایای آسمانی ..... ۱۷۲
- سؤال ؛ در خصوص کنترل ذهن و مشکلات پیش آمده ..... ۱۷۳
- سؤال ؛ در خصوص تشتت ذهن و ارتباط با کنترل ذهن ..... ۱۷۳
- سؤال ؛ آیا ما لازم است ساعت ارتباط به شما بدهیم ..... ۱۷۴
- سؤال ؛ اگر ساعت مهم نیست پس چرا حمله می شود و ما ساعت را فراموش می کنیم ..... ۱۷۴
- سؤال ؛ چه نقشی شانس می تواند داشته باشد ..... ۱۷۴
- سؤال ؛ در خصوص چاکراها ..... ۱۷۵
- سؤال ؛ در خصوص نظر علم در مورد چشم سوم ..... ۱۷۶
- سؤال ؛ آیا همه انبیا ، معصومین و بعد عرفا که در طول تاریخ داشتیم از همین شیوه شما استفاده می کردند ..... ۱۷۷
- سؤال ؛ آیا شیوه شما ابداعی است ..... ۱۷۸
- سؤال ؛ اگر همه این شیوه ها الگو هستند پس چرا ما از آنها استفاده نکنیم و از شوه شما پیروی کنیم ..... ۱۷۸
- سؤال ؛ آیا ارکان عرفان اسلامی محتوم به شیعه شدن است ..... ۱۷۹
- سؤال ؛ عرفان به هیچ دین و مذهب تعلق ندارد درست مثل ریاضیات می ماند ..... ۱۸۱
- سؤال ؛ در سخنرانی آقای قمشه ای شنیدم که قضیه محرم و عاشورا یک کارناوال اسلامی است ..... ۱۸۵
- سؤال ؛ در مورد فلسفه خانه خدا توضیح دهید ..... ۱۸۵
- سؤال ؛ در خصوص ارتباط کنترل ذهن و حملات شبکه منفی ..... ۱۸۷
- سؤال ؛ در خصوص تأثیرات مثبت ارتباط با شعور الهی ..... ۱۸۸
- سؤال ؛ در خصوص طلسم ..... ۱۸۹
- سؤال ؛ در خصوص روح جمعی ..... ۱۸۹
- سؤال ؛ من شنیدم که تعداد صلواتهایی را که برای ارتباط با کسی می گیریم ..... ۱۸۹
- سؤال ؛ چرا بیشتر الگوها و آگاهی ها متعلق به آقایان است ..... ۱۸۹
- سؤال ؛ پاسخ به چند سوال ( آلودگی افرادی که در کار پرواز روح و احضار روح هستند - فرق مرگ عادی با شهادت - هدف از خلقت) ..... ۱۹۰
- صحبت های پایانی استاد ..... ۱۹۰
- خلاصه دوره ..... ۲۴۱ - ۱۹۲
- آیات قرآن استاده شده در دوره ..... ۲۴۲ - ۲۴۴
- اشعار استاده شده در دوره ..... ۲۴۵ - ۲۴۵

تذکر؛ ارتباط های این دوره برای دیگران مورد استفاده قرار نمی گیرد

## جلسه اول

- معرفی مباحث دوره ؛ الف ( معرفی مباحث نظری ؛ مقدمه عرفان و خود شناسی ) - شناخت ذهن - بررسی بینش ها ) .
- ب ( تجربه عملی ؛ کنترل ذهن ) - خاموش بودن ذهن با چشم بسته و باز - طراحی ذهنی ) .
- تعریف طاغوت ( بیرونی و درونی ) - معرفی من های کمال و من های ضد کمال - شرح رسیدن به حقیقت لا اله الا الله ( درونی و بیرونی ) . اشاره به مأموریت شیطان ( من های ضد کمال ) .
- بیان اهمیت کنترل ذهن به عنوان اضافه کاری انسان متعالی ( با اشاره به نتایج ) ( نقش کنترل ذهن در سلامتی و در تقویت حافظه و... - نقش کنترل ذهن در دریافت آگاهی - نقش کنترل ذهن در انجام عبادات ) .
- بررسی راههای کنترل ذهن - بیان دلیل انتخاب روش اتصال - برقراری ارتباط کنترل ذهن با چشم بسته ( استارت حلقه ) توضیح یبغانه بودن نتیجه ارتباط اول و نیاز به اشتیاق و تصمیم قاطعانه برای استفاده از حلقه کنترل ذهن برای خودکار شدن .
- برقراری مجدد ارتباط کنترل ذهن با چشم بسته - معرفی موارد مجاز فعالیت ذهن - برقراری ارتباط کنترل ذهن با چشم باز
- شرح اسکن دوره ( بروز علایم بیماریهایی که منشأ آن ها تشتت ذهنی است ) . ترسیم چارت مربوط به رابطه بینش با واکنش ذهن ، واکنش روان و واکنش فیزیکی . برقراری ارتباط برای طراحی ذهنی .
- چرا بیمار می شویم و تعریف بینش و نقش آن در سلامتی و بیماری .

بنام خدا

غیر خدا در جهان هیچ نیست ، هیچ کس غیر که آن هیچ نیست این کرمستی موهوم را چون بگشائی به میان هیچ نیست - اوصی مرضای

مقدمه ؛ دوره ای را که در خدمت شما هستیم، مباحث نظری و تئوری آن در مورد بینشها هست که اینبار از زاویه دیگری به اینکه چرا بیمار می شویم نگاهی می اندازیم در طی دوره و همچنین مباحث مربوط به ذهن صحبت داریم و کار عملی مان در مورد کنترل ذهن است .

• چرا بیمار می شویم ؟

بیماری پدیده ای زمینی است و ناشی از نوع زندگی، تفکر و... و ناشی از اشتباهات خود ما می باشد، در هر دوره به تعدادی از عوامل بیماری زا و فرآیند تولید بیماری پرداخته و در این دوره به سؤال زیر پاسخ داده می شود.

• نقش ذهن و بینش در تولید بیماری و یا در سلامتی ما چیست ؟

## مباحث دوره ؛

الف) مباحث نظری ؛ مقدمه عرفان و خود شناسی

- شناخت ذهن ( ذهن و نقش آن در سلامتی ) . - بررسی بینش ها ( بینش و نقش آن در سلامتی ) .

( ب ) مباحث علمی؛ کنترل ذهن ( خاموش بودن ذهن با چشم بسته ، با چشم باز - طراحی ذهنی ).

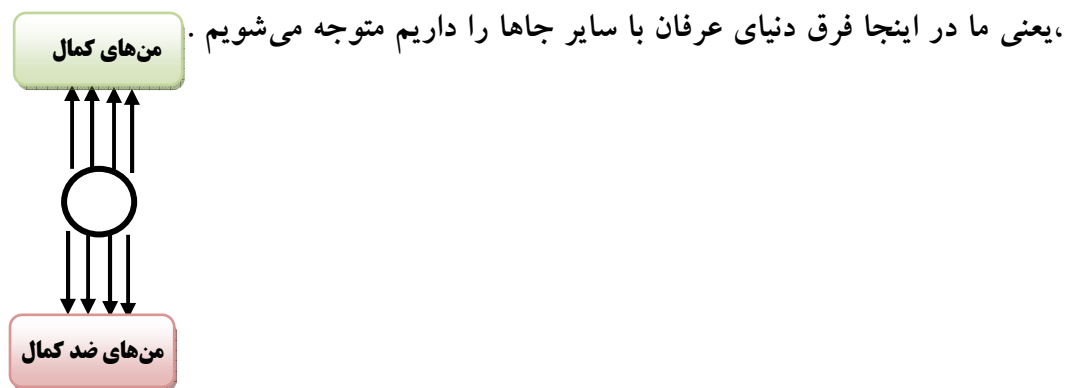
### کنترل ذهن

بزرگترین مبارزه انسان در طول تاریخ بحث کنترل ذهن بوده، انسان شاید چند هزار سال است که پی برده که یک عاملی درون او هست که در واقع عنان اختیار را از دست او خارج می کند و بسمت دلخواه خودش می کشاند و می برد و اندرون من خرد دل ندانم چیست که من نموشم او در فغان و در غوغاست - **حافظ** و یا اینکه مرکز وجود حاضر غایب شنیده ای من در میان جمع و دلم جای دیگر است - **سعدی** یک عاملی در درون انسان قرار دارد این عامل ضد کمال عمل می کند، اصطلاحاً به آن می گوئیم ذهن، اما در اصل ذهن از بخشهای متفاوتی تشکیل شده، یک عاملی وجود دارد که نمی خواهد بگذارد هیچ کسی در لحظه همانجائی باشد که هست، توضیح دادیم که این سمت کمال (طرف مقابل کمال) یک عواملی ضد کمال عمل می کنند، از جمله عاملها، یک عامل عجیب و غریبی است که در درون هر کسی هست و کارش این است که در هر لحظه نگذارد ما اونجا باشیم یا در حال انجام اون کار باشیم، مثال بزنم الان اینجائیم ما را می برد خانه که الان نمی دانیم خانه چه خبره، بچه ها دارند از درو دیوار می روند بالا و یا فکرهای مختلف دیگر، اگر خانه بودیم می گوید نمی دانی الان در کلاس چه خبره، الان چه کارهای دارن می کنند، چه ارتباطهای دارند می گیرند، هر جائی که هستیم ما را ارجاع می کند به جای دیگر و یا اینکه اصلاً حاضریم، اونجا که هستیم همانجا هستیم، می بردمان به گذشته، آینده و خلاصه کلام کارش این است که نگذارد ما در اونجا حاضر باشیم، نمی گذارد وجود حاضر داشته باشیم ما، در واقع از ما یک وجود غایب می سازد، خوب حالا وجود غایب اگر شدیم چی می شود، وجود غایب معنایش را متوجه شدیم دیگه، یعنی کسی که یا گذشته است یا آینده هست یا اگر در زمان حال بسر می برد اینجا نیست، حال هست ولی در خانه هست، حال هست ولی بالاخره خارج از اینجا است، این قضیه به ما لطمات زیادی وارد می کند، از جمله هر کاری را که ما انجام می دهیم یک خط بطلانی رویش می کشد و ارزشش را از بین می برد، مثلاً در زمان عبادت می بینیم که نمازی خوانده شده بعد از اتمام نماز ده تا معامله شده، بیست جا رفتیم، چند تا چیز گمشده را پیدا کردیم و همین که نماز تمام شد متوجه می شویم که اینجائیم، یعنی با الله اکبر رفتیم با برکاته برگشتیم، این کار همیشگی ماست، لذا یک روز، دو روز، یک ماه، یکسال و... می بینیم که چهل سال، پنجاه سال داریم یک کاری انجام می دهیم و در اون کار هیچوقت اونجا حاضر نبودیم، اونوقت از اون کار چی می ماند، یک ادا می ماند، هیچ چیزی را به ما اضافه نکرده است، حالا وقتی که اون عبادت مرده و زنده را که با هم داشتیم اینجا دوباره بیائیم برویم سراغش از این زاویه نگاه بکنیم، می بینیم که این هم از اون عواملی است که همه کارهای ما را تبدیل می کند به کار مرده و کارها را در واقع از کیفیت می اندازد، یک مسأله مهمی را که اینجا می توانیم در این رابطه از مضرات این قضیه با هم صحبت کنیم که در دنیای عرفان خیلی اهمیت دارد، در دنیای عرفان چون دنیای دریافت آگاهی هست، داریم آماده می شویم برای یک ارتباطی که در آن تبادل آگاهی در جریان هست،

فرق دنیای عرفان با سایر بخشها در این است، دردنیای عرفان صحبت این است که باید دریافت کنی، لذا بعضی از مطالب اهمیت خاصی پیدا می کنند، بیشتر از سایر جاها، حالا این مطلبی را که داریم صحبت می کنیم همه جا اهمیت دارد، یک معلم دارد درس می دهد اگر حضور نداشته باشد یک مسأله هست، یک مهندس طراحی می کند، اگر حاضر نباشد یک مسأله هست، برای هرکسی همه این قضایا در واقع هست، یک کارگر دارد کار می کند اگر حاضر نباشد یک مسأله دیگر است، سوانح، چند روز قبل داشتیم که دست رفته بود زیر دستگاه، یک لحظه رفتن به جای دیگر البته از یک لحظه معمولاً بیشتر است، اما اینجا که می آئیم یکسری مسائل دیگر هم اضافه می شود بعنوان مثال آگاهی را به کسی می دهند که حاضر باشد، اولاً که دیگه می دانید قانون بازتاب است می رود بالا، بعد حواله صادر می شود به نام من، بنام ایشان ... یک حواله صادر می شود، این حواله را نمی گویند چه زمان می آورند، بدلالی معلوم نیست، صادر شده چه وقت به دست ما می رسد معلوم نیست بدلالی، ببینید طبق قانون بازتاب ما یک اشتیاقی بخرج دادیم، این اشتیاق پاسخ دارد، پاسخ حواله صادر می شود، حالا اینطوری صحبت می کنیم، این حواله معلوم نیست که چه وقت بدست ما می رسد که ما بگوئیم که خوب این یک ساعت دیگر می رسد یا الان خوب من منتظر هستم بدهید، معلوم نیست، امتحان کوئیز را دوستان می دانند که چه جوری است، امتحان کوئیز یکدفعه در را باز می کنند ممتحن می آید داخل و سؤالها را پخش می کند، امتحانی که قرار نبوده گرفته بشود، این حالتی را بوجود می آورد که دانشجو همیشه باید آماده باشد، اینجا هم حواله اینطوری است، هر آن ممکن است حواله را بیاورند دم در زنگ بزنند بگویند آقا بسته شما رسیده، بعد حواله را زمانی که می آیند تحویل بدهند به خودمان تحویل می دهند و اگر بیایند اونجا در بزنند ما حاضر نباشیم، آقا نبودند برگشت شد، لذا می آیند در می زنند می بینند که بنده مثلاً در ۱۵ سال گذشته ام، ده سال، پنج سال گذشته ام، در دیروز هستم، در یک ساعت پیش هستم، غایب بحساب می آئیم، تعریف وجود حاضر این است که این لحظه و در اینجا حضور کامل داشته باشد، این تعریف حضور کامل است، اگر در خانه باشی غایب محسوب باشی، اگر هر جای دیگری غیر از اینجا و این لحظه غایب بحساب می آئی، لذا اون آگاهی که حواله برای ما صادر شده ما از آن محروم می شویم، دوستانی که از ترم دو به بعد ممکن است شاکی بشوند که آقا ما دریافتمان خوب نیست یا زیاد نیست، اینها را بدقت توجه بکنید، هیچ فرقی بین هیچ دو انسانی نیست و نخواهد بود، اگر فرقه های بوجود آمد بدانیم از کجاست، دو سه تا چیزش را در همین دوره با هم بررسی می کنیم، این یکیش هست، که حواله می دهند تحویل وجود حاضر، وجودی که غایب است حواله برگشت می خورد و از دست می رود، بنا بر این در دنیای عرفان که متکی هست به ادراک، اشراق، روشن شدن و ماهم اگر بخواهیم به ادراک برسیم به اشراق برسیم، روشن بشویم تبادل آگاهی و اطلاعات داشته باشیم داریم صحبت هائی را می کنیم که چه چیزی باید از جانب ما صورت بگیرد تا حواله هایمان سوخت نشود، کوپنهایمان سوخت نشود، بنابراین اینقدر اهمیت دارد این مطلب و در طول تاریخ این موضوع را همه اونهایی که بنحوی با مسأله کمال برخورد کردند، متوجه شدند که بایستی باشد، در بعضی از مراسمها و مناسکها یک چیزهائی هست که ظاهراً ممکن است بعضیها علتش را ندانند، مثلاً چرا نباید بدن را بخاراند، چرا اینطرف را نگاه نکنند، چرا اینکار را نکنند، عده ای نمی دانند مسأله چیه، کسی می رود اون مراسم را انجام بدهد که به وجود

حاضر خودش رسیده باشد، حتی یک لحظه برای خاراندن تن هم حواسش منقطع نشود ، پس هرکسی قبلش باید ساخت وسازهائی کرده باشد و به یک چیزهائی رسیده باشد و شرایطی را فراهم کرده باشد، بعد پا برود اونجا، کاری نداریم که اینها جزو چیزهای جانبی اش هست، چیزهای اصلی اش این است که پیمان ایاک نعبد و ایاک نستعین را بجا آورده باشد و حالا برود برای پیمان بزرگتر لیک لک لیک و اینجور چیزها، ولی خوب اینها در حاشیه اش و در حاشیه همان پیمان دوم و حالا برای ما که پیمان سوم می شود چون مهر نماز هم هست، بهر حال اینها در حاشیه می بینیم که اینقدر اهمیت دارد، منتهای مراتب ممکن است ما ندانیم که چرا داریم اینکار را می کنیم و اونجا غرغر هم بشود که این دیگه چه جورش هست، خوب حالا هر جائی با زبان خاص خودش ممکن است مسائل را دنبال بکنند، ترفندهای مختلفی در طول تاریخ انسان بکار برده برای اینکه کنترل ذهن را بدست بیاورد ، مثلاً ابداع تسبیح در قرن دوم میلادی توسط یک کشیشی انجام شد و اون نیتش این بود که با گفتن ذکر و اوراد بتواند خودش را اینجا میخکوب کند، مدیتیشن های مختلف و مسائل مختلفی که در طول قرون متمادی انسان دنبال کرده تا بتواند این اسب چموش را رامش کند و یک افساری را بیاندازد به گردنش و در اختیار بگیرد ولی انسان موفق نبوده، یکی از دلایل عدم موفقیت انسان این بوده که به توانائیهای فردی خودش اتکا کرده، یعنی شما هر روشی را بروید جلو می بینید که طرف می خواسته این کار را پیاده کند، ما برای هر مسأله ای که می خواهیم دنبال بکنیم ابتدا به ساکن در مورد اون به یک بینش می رسیم (حالا البته موضوع بینشها پیمان جدا از بحث این بینش هست) به یک بینش می رسیم مثلاً الآن می گوئیم که چرا کنترل ذهن برایمان لازم است، چرا باید کنترل ذهن داشته باشیم، صحبت های می کنیم با همدیگر مجموع این صحبتها می شود بینش ما در این دوره و این بینش یا به ما یک انگیزه ای می دهد که برویم دنبالش یا می گوید نه بابا چندان مهم نیست ولش می کنیم، بعد از اینکه ما به بینش این قضیه رسیدیم می آید سراغ این قضیه که اختیار کنیم، بعد از اینکه اختیار کردیم، حالا موقع عمل هست، موقع اجرا هست، دوتا راه پیش روی خودمان داریم یک راه توانائیهای فردی است، مثل همین آقای کشیش که گفتیم آمده تسبیح را ابداع کرده بعد هم نشسته ذکر گفته، یکی با مدیتیشن های مختلف که بتواند این تمرکز را حالا اونها می گویند تمرکز ما چون کارمان دقیقاً خلاف تمرکز است، از ابتدا تا انتهایش همانطور که خواهید دید و بعداً هم توضیح خواهیم داد بحث انتهائی در دوره ۷ بحث رهائی است، رهائی دقیقاً نقطه مقابل تمرکز است، گستردگی ذهن را مثلاً ما در دوره ۷ داریم و افراد در ارتباطی که در دوره ۷ قرار می گیرند این گستردگی را روی ذهن احساس می کنند که خودش یک حالتی هست درست نقطه مقابل تمرکز است، خوب پس یکی راه توان فردی هست که فرد بیاید یک کاری بکند، حالا اگر رسید به اون مقصودش می گوید دم من گرم، خوب توانستم به این موضوع برسم آفرین به خودم، خوب توانستم بشنم پای مدیتیشن، خوب توانستم خلاصه هر روشی بوده ، هر راهی بوده خوب توانستم دنبالش بکنم، یعنی خودش جلال پیدا می کند، اما یک راه دیگر داریم که از دوره یک با هم آزمایش کردیم ، اون هم اتصال هست، متصل شدن هست، برگردیم به این تئوری که از دوره یک صحبت کردیم که ما را اینجا تنها و بی کس رهایمان نکردند و در اختیار ما تسهیلاتی بوده، تسهیلاتی پیش بینی شده، حبل الله پیش بینی شده، عروه الوثقی پیش بینی شده، یک ریسمانی که ما اگر دیدیم

خودمان نمی‌توانیم برویم بالا این ریسمان را بگیریم برویم بالا، اما انسان اصرار داشته که به هوش خودش بنزد، به استعداد خودش و خلاصه این اصرار را داشته و با همین هم آمده جلو و به بن بست هم خورده ، چون هیچکدام از این زمینه‌های را که با توان فردی خواسته برسد هیچکدام را نتوانسته برسد، خوب در بحث اتصال پس متوجه می‌شویم که طبق روالی که اینجا تجربه کردیم می‌توانیم از تسهیلات مقرر در مورد حرکت انسان بسمت کمال استفاده بکنیم و این یکی از ضروری‌ترین داشته‌ها را برای انسان پیش بینی کردند، در اتصالمان هم می‌توانند به ما کمک بکنند که در این زمینه ما یاری بشویم به جایی نرسد که به توانایی خویش الا تو چراغ رحمتش داری پیش - تک‌یتی از سدی دوباره بحث استفاده از تسهیلات هست، این تسهیلات در اختیار همه انسانهاست، چرا چون رحمت عام الهی هست، شامل حال همه انسانهاست، ربطی به پاکی، ناپاکی، دین، مذهب، ملیت، جنسیت، سواد و هیچکدام از این چیزها ندارد، این بحثها را کردیم قبلاً دیگه برایمان جا افتاد که ماجرای رحمت عام الهی تسهیلاتی هست برای همه ، در اختیار همه هست، خوب ما الآن می‌خواهیم حرکت کنیم، با توان فردی ما کاری نداریم، در دنیا کار دارند و روی همین موضوع ده‌ها سال مدیتیشن‌های مختلف را ادامه می‌دهند ولی اگر بگوئیم چقدر این خاموش هست (کنترل ذهن) رکورد جالبی را ارائه نمی‌کنند، خوب پس ما توان فردی را با آن کاری نداریم، یعنی اگر می‌خواستیم توان فردی حرکت کنیم اینجا نبودیم، دنبال روشها، متدها، تکنیکها و مسائل مختلفی بودیم ، لذا بینش، اختیار، اتصال، تمام شد این راهی هست که می‌رویم، دیگه در مورد لزوم داشتن کنترل ذهن هم پرونده‌اش را ببندیم می‌دانیم که چرا لازم است، انسانی نیست که به فرا خور حال خودش حالا در هر جایی که هست، در هر کاری هست لزوم این کنترل ذهن را نداند، کاملاً برای همه ما محرز هست که چرا باید این قضیه را داشته باشیم، منتها عرض کردم در عرفان این خیلی تخصصی ترمی شود و دیگه جزء ملزومات و داشته‌های حتمی یک انسانی هست که می‌خواهد متعالی بشود، مثلاً تصور بکنید یک انسانی متعالی شده، بگویند فلانی متعالی هست، بعد برویم ببینیم یک انسانی هست که تشنه ذهنی دارد، آیا شمارویش خط می‌کشید یا نمی‌کشید، حساسیتهای دنیای عرفان روی یک سری چیزهای هست اضافه براون چیزهای که در جاهای دیگری هم هست، مثلاً در جاهای دیگر ما نمی‌گوئیم خوب اون شرایط را دارد خیلی خوب ببینیم که کنترل ذهن چی، تشنه دارد یا نه، اگر تشنه ذهن دارد دردم رویش خط می‌خورد یعنی می‌ماند روی لول‌های پائین ، رویش خط می‌خورد منظور این که روی لول‌های پائین تر مانده و می‌ماند





**در پاسخ به سؤال در خصوص کنترل ذهن؛** ببینید کنترل ذهن یک چیزی نیست که یک کسی فکر بکند که دارد ، چون به دقیقه نمی کشد که خودش می فهمد که ندارد ، این یک چیزی نیست که پنهان بماند، مثلاً ببینید من ممکن است فکر بکنم آدم خوبی هستم و براین فکر خودم هم پا برجا هم باشم ، شما هم یک ساعت هم با من بحث کنی نتوانی به من ثابت کنی که من آدم خوبی نیستم، من کماکان بایستم روی حرفم یا فکرکنم با هوشم بایستم روی حرفم ، طول می کشد تا شما یک تستی بیاورید برخلاف حرف من، اما در مورد تشتت ذهنی یک چیزی هست که به دقیقه نمی کشد شما می فهمید که اینجا نبودید، بنابراین اینجا در دنیای عرفان همانطور که از ترم ۲ صحبت کردیم یک چیزهای مشهود هست و بعد قابل به رُخ کشیدن هم نیست، نمی شود آمد گفت خانمها ، آقایان ببینید من کنترل ذهن دارم، خنده دار می شود، خانمها، آقایان ببینید من تزکیه تشعشعی دارم که در دوره بعد با آن آشنا می شویم، یا حالا صحبت های دیگری که اینجا کم و بیش پیش می آید که مختص دنیای عرفان هست، بحث کیفیت، یکی بیاید بگوید خانمها، آقایان ببینید من نماز را با کیفیت خواندم، شما چه برداشتی می کنید، به حرفش ممکن است بخندید، برای اینکه کیفیتش را نمی تواند نشان بدهد، نمی تواند بگوید این کیفیت کار من است، اگر فیلم برداشته بودیم از حرکت او با حرکت یک نفر دیگر شما دوتا چیزیکسان می دیدید، اینها از خصوصیات و ویژگیها و داشته های مخصوص دنیای عرفان هست که قابل به رُخ کشیدن نیست مثلاً یک کسی بیاید بگوید من اتصالم قویتر است آیا می شود.

### ارتباط با کل - کمال مزد اشتیاق

**در پاسخ به سؤال (آقا) در خصوص اینکه بعد از مدتی ما چیزی را که دنبال می کنیم رهائی هست؛ استاد؛** ما اسمش را گذاشتیم اینتریونیورسال، یک توضیح کوتاه بدهم حالا که شما سؤال فرمودید ، بحث اینجاست که ما باید با کل ارتباط برقرار کنیم، کل چیزی می داند که جزء نمی داند، اینها اصل است، مثلاً یک سلول قبلاً هم اشاره داشتیم که نمی داند من چه آرزوی دارم، صدتریلیون سلول بدن ما دارد، یکی یکی را بیاوریم بگوئیم که مجموعه شما کجا می خواهد برود آیا می داند، ضمن اینکه سلول خودش هوشمند است، شعور دارد، اطلاعات صد تریلیون سلول دیگر را هم دارد، اما نحوه استفاده و بهره مندی از این هوشش تعریف دارد، لذا نمی داند من چه آرزوی دارم، من می خواهم بروم به کمال یا به کثرت، من امشب می خواهم چه غذائی بخورم و چی هوس کردم، اما این صد تریلیون سلول دور هم جمع می شود من آرزومند می شوم ، آمل دارم، آرزو دارم، هدف دارم، سلیقه دارم و.... خیلی چیزهای دیگر که سلول از آن بی خبر است، حالا ما یک مجموعه ای داریم بنام جهان هستی که شما می آئید می بینید که این مجموعه خودش زنده هست، حافظه دارد، شعور دارد، هوشمندی دارد و.... دوباره ما اجزای سلولهای یک مجموعه بزرگتر هستیم، او می داند چه خبره، ما نمی دانیم و مشاهده کردیم که ما با شعورش ( با شعور کل) ارتباط برقرار کردیم در فرادمانی یک کارهای انجام دادیم با همان شعور بود که انجام دادیم ، حالا ما می خواهیم با یک مجموعه عظیمی ارتباط برقرار بکنیم و یک مجموعه عظیمی را بفهمیم، عظمت این مجموعه در ذهنهای بسته، گرفتار، متعصب، دربند و



درگیر انسان معمولی جا نمی‌گیرد، فهم او در نور هر هوش نیست حلقه او سرخه هر گوش نیست - مولانا، یک ذهنی می‌خواهد رها و آزاد، خوب اینها را باید بیایم در عمل ببینیم منظورمان چیه، در عمل ذهنی هست که از خیلی چیزها، بندهای مختلفی از اون باز شده، در یک آزادی خاصی و در یک گستردگی خاصی قرار دارد و در واقع ماذنمان را در کل عالم هستی می‌خواهیم معطوف بکنیم، لذا از مسائل قومی، نژادی، ملیتی و حتی جهانی می‌گذرد و می‌آید در حد کیهان معطوف می‌شود، دیدید ما از دوره یک راجع به کیهان، شعور کیهان رفتیم معطوف نشدیم به یک چیزهای کوچک و جزئی، از همانجا تفکر در سطوح گسترده را آغاز کردیم، این یکخورده مشکل است، فقط با رسیدن به موضوعش می‌شود تعریفش کرد، تمرکز عکس این است، تمرکز یعنی مثلاً می‌آئیم روی یک چاکرا تمرکز می‌کنیم و بعد هم با یک پیش فرضی که از نظر ما البته غلط است و اون هم اگر این چاکرا باز بشود آگاهی می‌ریزد اون تو، یعنی موضوع کمال را تکنیکال دیدن، تکنیکی دیدن، آگاهی مزداشتیاق ماست، ادعونی استجب لکم، پس این خواستن کیفیت دارد، اشتیاق دارد، به این نیست که من چاکرای را باز کنم یک دفعه آگاهی بریزد داخلش و لبریز از آگاهی بشود، ممکن است اون عمل من نشان دهنده اشتیاق من باشد، یک میلیون نفر بنشینند یک نفرش پاسخ بگیرد که اون پاسخ اشتیاقش را گرفته، نه پاسخ تکنیک را، یعنی مثلاً روی تخت میخ دار خوابیدن باعث می‌شود ما آگاهی بگیریم، ممکن است نشان دهنده اشتیاق من باشد ولی قرار نبوده انسان روی تخت میخ دار بخوابد تا به او بگویند چه خبره، یک چنین تفکری نعوذ بالله می‌خواهد نشان بدهد که خداوند سادیسیم دارد، بعد ما باید برویم روی تخت میخ دار بخوبیم و چکارها بکنیم تا به ما بگویند چه خبره و از کجا آمدیم و به کجا می‌رویم و ماجرای انالله و انالیه راجعون چیه و خوب یک چنین چیزی نیست، مامی توانیم راحت بنشینیم گوشه خانه مان، اشتیاق داشته باشیم، مشتاق باشیم و دریافت بکنیم و لزومی ندارد به چیزهای که ظاهراً اسمش ریاضت است و در واقع به نوعی خداوند را زیر سؤال می‌برد، چون یکی می‌آید مثلاً یک بچه نگاه می‌کند می‌گوید این چه خدائی هست که این آدم بزرگها باید این بلاها را به سر خودشان بیاورند تا اون دو کلمه به اونها بگویند، این چه خدائی است، یعنی ناخود آگاه خدای مامی رود زیر سؤال، خدای ارحم الراحمین می‌رود زیر سؤال، اصلاً تعریفها اینها نبوده، کمال تکنیکال نیست، کمال آویزان کردنی، حمل کردنی در قالب انگشتر و.. این مسائل نیست، کمال در دل ماست، در قلب ماست، بایستی جزء وجود ما باشد، هر چیز حفظ کردن و یا حفیظ یا حافظ همه اینها باید جزء وجود ما بشود، مثل همین حفاظهاییکه خود ما کار می‌کنیم، آیا چیزی دارید شما (در این ارتباطات) آویزان بکنید، حالا انشاءالله ما این بحث طلسم و جادو و این برنامه هایمان راه بیافتد و شما می‌بینید که هر کدام از این چیزهای که حمل می‌کنید یا حمل می‌کنند چقدر مشکل ساز بوده و چقدر درد سردرست کرده، بگذارید انشاءالله باز بکنیم ببینید که پس این ماجرا چیه و ببینید گرفتاری انسان از اونجائی شروع می‌شود که فکر می‌کند کمال تکنیکال هست، این حربه شیطان است که می‌گوید فکر نکن، اشتیاق هم بخرج نده، این را حمل کن کارت درست می‌شود، این را حمل کن حفظ می‌شوی، این را حمل کن اونظوری می‌شود و ما رابه ظاهر پرستی معطوف می‌کند، ظاهر پرستی یکی از بزرگترین مشکلات ما هست، می‌خواهیم برویم به باطن، کمال حرکت از ظاهر به باطن است، اون می‌خواهد از باطن ما را بیاورد به ظاهر، انگشتر دستت هست تمام

هست دیگه، اون را آویزان کردی تمام هست دیگه، خیال ما را راحت بکند، لذا ما دیگه نه تفکر، نه تعقل، نه اشتیاق هیچی، یعنی به ظاهر بسنده کردیم، درحالیکه همه این چیزها باید از ظاهر حرکت کنیم برویم باطنش و همین که گفته می شود یا حفیظ یا حافظ اینها همه حلقه دارد، ماجرا دارد، داریم استفاده می کنیم، دیگه این توضیح را چون قبلاً خدمت دوستان دادیم تکرار مکررات می شود و هرچی را که گفتیم حلقه و اتصال دارد، مثل همین ترم ۲ را دوباره الآن اگر من سؤال کنم استارتهای که زدیم در حاشیه مثلاً الحمدلله را من الآن سؤال کنم چند تا از دوستان شکر وجودی را الآن دارند حس می کنند، شما یک میلیون بار بگوئید الحمدلله، قرار است از ظاهر به باطن برسد حالا داریم می رویم تا اینها به سروسامانی می رسد در یک جایی دیگر جزء لاینفک وجودمان می شود، خوشا آنانکه دائم در نمازند اونوقت مفهوم پیدا می کند، خلاصه مفاهیم باطنی دارد که در ظاهر اگر قفل بشویم غیر از اینکه به نتیجه نمی رسیم به نوعی هم خود ظاهر پرستی و قفل در ظاهر خودش دوباره یک جور شرک می شود و مشکلات دارد ما در یک مدت زمانی می توانیم در ظاهر بمانیم بعد از اون دیگه همان مثال قاقالی لی را یادتان هست که ترم قبل زدیم، بعد از یک مدتی دیگر نمی پذیرند، یک سال در ظاهر بودی، دو سال، سه سال، پنج سال، ده سال، دیگه قبول نمی کنند که تا مادام العمر در ظاهر مانده باشی، الآن دیگه از ما انتظار شکر وجودی دارند، نه اینکه یک کلمه بگوئیم الحمدلله و گفتمی دیگه خیالت راحت شد، انتظار دارند که همه وجود حتی از قلب اونطرفتر رفتیم، همه وجود اون تشعشع شکر را داشته باشد و پیدا بکند، پس عرفان اینها را می خواهد دنیای عرفان دنیای کیفیت است، نمی گوید چند بار گفتی الحمدلله، می گوید بیا ببینیم با وجودت اون تشعشع شکر را داری یا نه، وجودت دارد تشعشع شکر را ساطع می کند یا نه، نمی گوید چند بار گفتی، چند دور تسبیح گفتی .

**در پاسخ به سؤال (آقا) در خصوص حملات شبکه منفی؛ استاد؛** ببینید ما در چارچوب کار خودمان حملاتی که به شخص می شود در حالت معمولی همانطور که گفته شد ممکن است واقعاً پوست از کله فرد کنده بشود تا اون مقطع را بگذرانند کما اینکه همیشه در بحث سیر و سلوک چه چیزهایی که شنیدید، که چه مشکلات و چه چیزهای طاقت فرسائی را پشت سر گذاشتند، فرقی در این مسأله است و گرنه چیز دیگری شاید نداشته باشد، بهر حال ما در چارچوب کار خودمان این قضایا را قائل هستیم، حفاظ و مسائل خاص خودش را و این که می گوئیم یا حفیظ یا حافظ و این صحبتهای که راجع به خداوند صحبت می شود گفتیم اون ظاهرش هست و باطنش خودش ماجراست و ما از همان باطن یا حفیظ یا حافظ استفاده می کنیم، تمام ارتباطاتی که می گیریم یک سرش اونجاست و در واقع از بار و فشار عکس العمل شبکه منفی که کاهش دادیم و باعث کم شدن اون فشار شدیم از طریق اون حلقه هاست .

**سؤال (آقا) شب جمعه که پنجشنبه کلاس تشعشع دفاعی بود من در تمام مدت زمان خوابیدن احساس می کردم یک نفر دهانش در حدود و فاصله خیلی نزدیک به من است، یعنی من نفسش را کاملاً حس می کردم، البته من کارهایی را که یاد گرفته بودم انجام دادم تا اینکه نزدیکیهای صبح این موضوع رفع شد (استاد؛ سوال شما این است که این چی بوده) بله در خصوص همین گرفتن لایه چون چیزی ظاهر نمی شد و فقط من احساس می کردم که نزدیک من یک کسی هست و بخار دهانش اصلاً به من می خورد و گرمایش را حس می کردم دقیقاً؛ استاد؛ شما در معرض تشعشع دفاعی که بودید آیا اولین باری بود که چنین احساسی پیش آمد همان شب بود (آقا: بله شب جمعه گذشته بود) استاد؛ ببینید وقتی افراد در معرض تشعشع دفاعی قرار می گیرند ممکن است در**

جا متوجه چیزی نشوند ، یک درصد قابل توجهی خودشان درجا متوجه چیزی نمی‌شوند و اتفاقی هم نمی‌افتد، بلکه زمان می‌خواهد تا یک چیزهای ظاهر بشود، این زمان ممکن است یک هفته، دو هفته، سه هفته، حتی یکماه بعد یکدفعه بعد از چندین هفته فرد متوجه یک چیزهایی می‌شود و مثل همین گزارشی که شما فرمودید ، این تازه یک چیزهای دارد خودش را نشان می‌دهد و حالا با ادامه کار ماجرا مشخص تر می‌شود تا این که بهر حال به یک خروج منجر بشود به یک جدا شدنی منجر بشود بعد از اون شما متوجه تغییراتی در زندگی خودتان هم خواهید شد ، حالا یا در جسم‌تان ، در روان ، در ذهن ، در رفتار ، در پیرامون ، یک تغییراتی را هم متوجه می‌شوید که مثلاً یک چیزی که سالیان سال گریبان شما را گرفته بوده کم شد و برای شما حل و فصل شد .

### توضیحاتی در خصوص فرکانس درمانی

در رابطه با فرکانس درمانی با وجود اینکه ربطی به بحثمان ندارد ولی بد نیست بدانیم، این فرکانس بطور کلی تحت نام کلی فرکانس درمانی، سنگ درمانی، نور درمانی، رنگ درمانی، آب درمانی، اینها همه حاوی فرکانس و طول موج هستند، درمورد نورورنگ که دیگر کاملاً مشخص است ، درمورد سنگ هم همینطور، هر سنگی برای خودش یک فرکانسی و طول موجی با دامنه‌های مختلف دارند، هر فرکانسی روی بدن انسان تأثیر خاص خودش را دارد ، تأثیر روی هر بخش، هر عضوی در شرایط مختلفی منوط به داشتن اطلاعات ویژه‌ای است که دسترسی به اون اطلاعات بسیار مشکل است، یعنی الان ما نمی‌دانیم فرکانس سلولی بدن ما در یک موضع ( یک عضو) چی هست و چه نقصانی دارد و برای اصلاح اون فرکانس ما به چه فرکانسی دیگری نیاز داریم ، یعنی مولکول ما فرکانس دارد، مولکول هر عضوی فرکانس خاص خودش را دارد، حالا یکی از دلایل بیماری اینطور که دنیای علم به آن رسیده است در سایمتی‌تراپی این بوده که بر هم خوردن فرکانس مولکولی سلول سبب ایجاد بیماری می‌گردد، اگر ما بدانیم میزان انحراف فرکانس یک سلول چیه ، با ارسال فرکانس دیگری ، طول موج دیگری می‌توانیم اون را اصلاح کنیم، این در تئوری، اما در عمل (۱) تشخیص اینکه میزان انحرافش ( انحراف فرکانس سلول موضع یا عضو) چقدر است (۲) پیاده کردن اون مسأله روی آن موضع (۳) نشانه گیری ، کار بسیار مشکلی هست، خوب ما به این موضع این فرکانس را می‌دهیم، این موضع این اشکال را دارد ، و این فرکانس را می‌گیرد و اصلاح می‌شود، اما موضع کناری آن چی، موضع کناری اش آن فرکانس اون را از حالت فعلی خارج می‌کند، مثل هامیوپاتی که کار با شعور سلولی است و این که از شعور عناصر مختلف برای درمان استفاده بشود تئوری صددرصد درست است اما یک شعوری که حاوی شرح کم کاری برای یک سلول است و برای درمان سرطان مورد استفاده قرار می‌گیرد اون موضعی‌را که دچار پرکاری سلول است می‌آید اصلاحش می‌کند و کم کارش می‌کند، خوب سلولهای دیگر چی، سلولهای که سالمند چی، اونها کم کار می‌شوند، اگر برای پرکاری می‌دهی اون عضوی که کم کار شده مثلاً کلیه حالا می‌آید به شرح وظیفه اصلی خودش می‌رسد، بقیه سلولها پرکار می‌شوند این یک اشکالی هست که همیشه در کارهای که انسان می‌خواهد انجام بدهد وجود دارد، تئوری درست است اما

در عمل اجراء مشکل است، درمورد فرکانس درمانی ما می‌دانیم که هر سنگی فرکانس دارد و این که چه کسی می‌خواهد تشخیص بدهد و این که آیا همان موضع (عضو) می‌گیرد و موضع کناریش چی می‌شود، چنین مشکلاتی را دارد، ما سنگی نداریم که شفا بخش باشد یعنی بخودی خود بگوئیم که چون این سنگ مثلاً یا قوت است، زُرد، مُرواریدی... هست، در همین دوره هم ما می‌آئیم به تعریف سم، دارو می‌رسیم تا این را هم ندانی که کجا، چطور و چگونه برای چه فرکانسی از چی استفاده کنی، هیچ چیزی ما نداریم که نشان بدهد که ما سنگی داریم که شفا بخش است .

### توضیحاتی در خصوص برقراری ارتباط کنترل ذهن

خوب بیائیم سر اصل موضوع خودمان، کاری که ما می‌کنیم برای کنترل ذهن به اینصورت است که اون بینش و اختیار را می‌خواهیم یا نمی‌خواهیم، چه شُل گفتیم چه محکم گفتیم مهم نیست بیعانه سرجایش برای همه هست، بیعانه را به همه می‌دند بچشند، مجانی است و بیعانه به همه تعلق دارد، اتصالی برقرار می‌کنیم ، این بیعانه را توزیع می‌کنیم و توضیح بدهم که به چه صورتی کار می‌شود .

در ارتباطی که برقرار می‌کنیم به منزله کنترل ذهن یک ماجرایش در ابتدا به ساکن اگر نخواهیم تلفات داشته باشیم بحث حفاظ است و بعد بحث اینجاست که طبیعتاً در ارتباطی که می‌گیریم بحث خاموش شدن است ، موارد مجاز داریم که در ارتباط از آن استفاده نمی‌کنیم ، موارد مجاز را بعداً ذکر می‌کنیم ، عنوان می‌کنیم و رویشان کار می‌کنیم اما وقتی که ارتباط می‌خواهیم بگیریم (در اینجا برای تست) بخاطر اینکه ببینیم واقعیت قضیه این خاموشی رُخ می‌دهد یا رُخ نمی‌دهد، چون وقتی که موارد مجاز داریم خوب می‌رویم می‌چسبیم موارد مجاز را شروع می‌کنیم به کارکردن یعنی باز هم نمی‌دانیم اوضاع چطور است ، بخاطر اینکه وضعیت خودمان را بهتر بتوانیم ببینیم لذا موارد مجاز را در اینجا استفاده نمی‌کنیم ، مگر آمدن آگاهی، آمدن آگاهی هر زمانی باز است، یعنی جبرئیل است، هر زمانی این اجازه را دارد که آگاهی بیاید ، غیر از این مورد هرچی که آمده باید خاموش بشود، حالا ببینید ما دو تا فاز را با هم طی می‌کنیم، یک فاز اول که بیعانه را می‌دهیم، این بیعانه اگر فکری آمد در را می‌بندیم، خودتان دستی غیر اتوماتیک در را می‌بندید ، مثلاً فرض کنید که می‌توانید بگوئید خاموش، البته ذهنتان هم یک لحظه بیاید روی این مسأله همان است ، این نیست که بگوئید خاموش ، ذهنتان مبنی بر این بستن در باشد، می‌توانید بگوئید سکوت یا هرچی هرکسی دوست دارد، فقط منظور یعنی که من این در رابستم، بعد می‌بینیم که خاموشی رُخ می‌دهد، اتفاق می‌افتد و اگر باز آمدند ، مثل اینکه یک مزاحم آمده اینجا به او می‌گوئیم برو بیرون ، برو بیرون و پررو باشد دوباره سرش را بکند داخل، دوباره می‌گوئیم برو بیرون، سه بار، چهار بار ، بعد می‌بینیم که این دفعه بعد از ۵ ثانیه کله‌اش را کرد داخل، بعد می‌بینیم شد یک دقیقه ، بعد هم می‌بیند نه فایده‌ای ندارد اینها من را راه بده نیستند می‌رود ، این ماجرا را دنبال می‌کنید، اما فاز دوم ، فازی است که اتوماتیک خودش باید عمل کند و اون چیزی که ما می‌خواهیم همان است که اتوماتیک عمل می‌کند، تشخیص می‌دهد ، شعور رویش هست، هوشمندی رویش هست، می‌داند کدام فکر بدرد ما نمی‌خورد ، کدام بدرد می‌خورد ،

هوشمندی سوار این مسأله هست ، مثل اینکه یک دربان داشته باشیم از آن داخل که همه را بشناسد ، اونهایی که خودی هستند راه بدهد داخل و اونهایی که غریبه هستند راه ندهد داخل، پس ما فاز اولش را باهم دنبال می کنیم که مسأله قابلیت شدنش را با همدیگر بررسی بکنیم ، بعد ببینیم که در واقع شدنی است ، از اون حلقه رحمانیت در این بخش هم می توانیم بهره برداری بکنیم، همانطور که در درمان اینکار را کردیم ، اینجا هم برای خودشناسی، خودسازی و کمال می توانیم اینکار را انجام بدهیم .

خوب در این ارتباط ما کار خودمان را می کنیم در بحث حفاظ و شما بمحض اینکه افکار مزاحم آمد ، بیرونش کنید ، حالا بهر زبانی و بهر شکلی که می خواهید انجام بدهید ، بعد از ارتباط چک می کنیم ببینیم که درست موضوع را دنبال می کنیم یا خیر که بعد دوباره پشت سرش انجام می دهیم .

### توضیحاتی در خصوص ارتباط کنترل ذهن (در جلسات بعدی)؛

در این رابطه ممکن است که ما مشکلاتی سرراه ما سبز بشود، ظاهر بشود ، مشکلات را یک مروی با هم داشته باشیم، ممکن است بعضی از دوستان با مقاومت بسیار شدیدی روبرو بشوند یا شده باشند و یک حالتی که بیشتر اسم حمله را رویش بگذاریم بهتر است ، از ناحیه ذهن شدیداً یک حمله ای را آغاز کرده باشند و وضع آشفته ای را بوجود آورده باشند ، دوستان اگر چنین وضعیتی دارند دستشان را بلند کنند ، از اونجائیکه ما هر قدمی در جهت کمال بخواهیم برداریم شبکه منفی واکنش خودش را نشان می دهد ، مثلاً ما گفتیم کنترل ذهن ، کنترل ذهن چون یک قدم اساسی و بسیار مهمی است در جهت تعالی است ، شبکه منفی هم حمله اش را شروع می کند ، یکدفعه ما می بینیم که آشفستگی ذهنمان از قبل شاید بیشتر شده باشد یک حالت دیگری که ممکن است پیش بیاید یا پیش آمده باشد ، حالت فریب است ، حالت فریب اینطوری است که بعنوان مثال یک موردش که خیلی عمومیت دارد و شایع است، می بینیم که یک چیزی در ذهن ما دارد می گوید که بین اینجا الان خاموش هست و تو حوصله ات دارد سر می رود ، یعنی یک دلسوزی پیدا کردیم می خواهد به ما یادآوری بکند که حوصله ات سر می رود ، اینجا بیخود خاموشی است، در خاموشی خبری نیست، اما در واقع در خاموشی خبری هست ، خاموشی زمینه ای است که بعداً یواش یواش یک چیزهای در آن ظاهر بشود ، مثل حالتی را تصور بفرمائید که ما یکدفعه وارد یک اتاق تاریک بشویم، در یک اتاقی که از روشنایی وارد تاریکی شدیم، چشمان هیچ جا را در وهله اول اصلاً نمی بیند، اما بعد از یک لحظاتی یواش یواش می بینیم در این تاریکی مطلق یک چیزهایی را داریم می بینیم .

دشمن پشت در است ، داخل نیست و فشارش را ما داریم حس می کنیم ، اما اگر که شما متقاعد بشوید در را برایش باز کنید ریختند داخل ، لذا ما فقط کافی است که یک دو سه تا مطلب ساده را بدانیم ، موضوع پیچیده ای نیست ، موضوع این است که دشمن ممکن است اعمال فریب بکند ، حمله بکند ، یک مسأله دیگری که در این حملات هست این است که خاموش می شود و دیگه روشن نمی شود ، بعد می خواهیم دوباره بیاوریم رو بسادگی نمی آید و ما یکدفعه دچار وحشت می شویم که نکند دیگه روشن نشود ، یعنی این حالت را ممکن است به ما بدهند ، اما خوب همه اینها با آگاهی ما کاملاً خنثی می شود ، یعنی راه به جایی نمی برد ، بخاطر اینکه ما هم دیر یا زود متوجه ترفند که شدیم و می شویم ، با هم صحبت می کنیم ، جلوی ترفند را می بندیم ، لذا یکخورده زور

می زند ، بعد می بیند که نه به جایی نمی رسد موضوع رها می شود و در این فاصله ما باید با حملاتی که اصولاً در همه مقاطع این را کلاً بدانیم حملاتی که شبکه منفی می کند و به حق هم است و باید حمله بکند ، اگر حمله نکند کار ما ارزشی نخواهد داشت ، باید به گونه ای عمل بکنیم مثل اینکه سیل آمده ، این سیل آمده و ما حالا با سیل چکار می کنیم، سیل را می اندازیمش در سیل برگردان ، با آن همراه می شویم می بریم ، می بریم یک جایی که دیگر همه انرژی پتانیش را گرفتیم، انرژی از دست رفته، اونوقت ولش می کنیم در صحرا و می گوئیم خوب حالا برو برای خودت ما هم بایستی این مقطع را وقتی این فشارها روی ما هست بیائیم و بگذاریم با آگاهی ما سوار او باشیم و نگذاریم او سوار بر ما بشود ، ما باید سوار بر او باشیم و یک جوری هدایتش کنیم ، ببریم ، ببریم یک جایی دیگر اون همه زورش را زده و به جایی نرسیده و رهایش می کنیم، اما اگر یک حمله ای شد و ما فوراً گفتیم نه همیشه، مثل اینکه این کار سختی است، درواقع اون سوار بر کار می شود و همینطور فشار را بیشتر، بیشتر می کند تا جائیکه ما بگوئیم بابا اصلاً مثل اینکه زندگی عادی و معمولی و همان ذهن معمولی بهتر بود .

**توضیح در مورد لایه محافظ ؛** دوستانی که مال سالهای قبل هستند، می دانند که قبلاً اول استارت می زدیم بعد لایه محافظ را می گذاشتیم، بخاطر اینکه دوستان منظور و مفهوم حمله را درک نکنند اول می آمدیم خود ارتباط را می دادیم بعد وقتی حمله را درک می کردند بعداً لایه محافظ را می دادیم، اینقدر تلفات سنگین بود که الان از ابتدا قبل از اینکه اصلاً کاری انجام بدهیم حفاظ را می گذاریم، با حفاظ کار می کنیم ، این حملات ترکش هست یعنی در سنگر هستیم از بغل گوشمان یک چیزهای عبور می کند .

**صحبتهای بعد از برقراری ارتباط کنترل ذهن؛** خوب دوستانی که کلامشان قدرت پیدا کرد یعنی گفتند خاموش خاموش شد ولی برای ثانیه ای ، خوب دقت کنید به عرایض من ؛ این کنترلی که ما می کنیم الان من برای اینکه بینم دوستانی که در حلقه هستند شرطش اینست که وقتی گفتند خاموش ، خاموش شود ، حالا ولو اینکه گفتند برو بیرون و برای یک ثانیه ای رفته بیرون، یعنی می خواهیم بینیم کدام یک از ما اون قدرت را الان داشت یا نداشت تا مرحله بعد را با هم بعد صحبت می کنیم، خوب پس موضوع را متوجه شدیم که چطوری شد، حالا انجام می دهیم یکی دو بار هم با چشم باز و بسته امروز دنبال می کنیم، کاملاً جا بیاندازیم قضیه را که بدانیم ماجرا چیه ، یک مسأله دیگری که خدمت دوستان باید بگویم موضوع کنترل ذهن اینطور نیست که فقط مال توی ارتباط باشد، شما از امروز چه در ارتباط بنشینید، چه ننشینید این مسأله استارت خورده ، دیگه بایستی مورد بهره برداری قرار بگیرد ، اما اگر خواستید این را بصورت تمام خاموش زیر نظر بگیرید ، اونوقت نیاز پیدا می شود که یک مواقعی را در طول ۲۴ ساعت می توانید به ما هم ساعت بدهید یا دست خودتان باشد، بنشینید چشمتان را ببندید، تمام خاموش ببینید چطوری است، این مسأله برای زندگی ماست و صرفاً برای ساعت ارتباط نیست که بگوئیم خوب ما رفتیم در ارتباط و توی این ارتباط ، ده دقیقه ، بیست دقیقه ، نیم ساعت قرار است که یک کنترلی باشد و بعد از اون دیگه هرچی شد، شد، این قضیه که ما از لحظه ای که از این کلاس خارج می شویم ، می رویم توی اتوبوس، ماشین، خیابان، هر جا که هستیم، موقع نگاه کردن به تلویزیون حالا موارد مجاز را توضیح می دهم خدمت شما، تمام اینها دیگه بایستی از این حلقه استفاده بکنیم، تا کاملاً جا بیافتد یعنی نهادینه بشود ، این



مسأله نهادینه شدنش ، جزء وجود ما شدنش را در این دوره می‌خواهیم جا بیاندازیم وگرنه الآن از اینجا هم برویم بیرون بگوئیم خاموش می‌بینیم که مسأله قابلیت انجام دارد ، بعضی ازدوستان ممکن است همین مثالی که گفتم ، می‌گویند خاموش می‌رود ، صحنه عوض می‌شود ، صحنه اون صحنه نیست ، این یکی کله‌اش را می‌کند بیرون ، یکی دیگر کله‌اش را می‌کند داخل ، دوباره می‌گوید برو بیرون یکی دیگر کله‌اش را می‌کند داخل ، منتها با فاصله زمانی بیشتری و کله‌ها هم فرق می‌کند دیگه همان کله قبلی نیست ، این هم یک مشخصه دیگر است ، یک نفر دیگر را می‌فرستد می‌آید جلو و این است که کاری که ما صرفاً در این قضیه بایستی دنبال بکنیم ، یک بله جدی است ، آیا واقعاً ما کنترل ذهن را می‌خواهیم ، ببینید یک ماجرائی است که شاید از این حرف من تعجب بکنید که من می‌گویم دوسه بارهم تکرار کردم ، بعضیها هستند که امور زندگیشان به اینصورت می‌گذرد که ارباب کیه ، انسان در اسارت بسر می‌برد و انسان برده است ، انسان برده آمده روی زمین تا ببینند چه کسی می‌تواند خودش را نجات بدهد ، کمال مفاهیم مختلف داد ، خوب ارباب کیه (البته وقتی می‌گوئیم ذهن باز ذهن بخش مثبت دارد بخش منفی دارد ، فکر ما یک بخش مثبت دارد ، یک بخش منفی دارد ، وقتی ما می‌گوئیم کنترل ذهن منظورمان کنترل بخش منفی ذهن است وگرنه بخش مثبت ذهن مدیریت چیدمان فکر ... خوب است) پس وقتیکه ما می‌گوئیم کنترل ذهن منظور کنترل بخش منفی ذهن است ، پس ارباب بخش منفی ذهن است ، اون بخشی است که نمی‌خواهد بگذارد ما یک لحظه اینجا باشیم ، دو تا بخش می‌شود یکی می‌خواهد ما اینجا باشیم و یکی نمی‌خواهد ما اینجا باشیم ، همه وجود انسان اینطوری است ، یک بخش دارد در جهت کمال ، یک بخشی دارد در جهت ضد کمال (ذهن مثبت مثلاً چیدمان اطلاعات داریم ، ذهن در دوره یک دیدیم که یکی از بخشهایش مدیریت حافظه بود ، یک بخش دیگرش مدیریت چیدمان اطلاعات بود) چیدمان اطلاعات می‌تواند دو صورت داشته باشد مثبت و منفی ، چیدمان اطلاعات منفی این است که مثلاً یکدفعه ما رفتیم درده سال گذشته ، یک نفری که اصلاً الآن یادمان نبود ، نمی‌دانیم اصلاً این آدم سرو کله‌اش از کجا پیدا شد ، اصلاً اسمش هم یادمان نبود ، یکدفعه به خودمان می‌آئیم می‌بینیم که رفتیم تا ده ، پانزده سال آینده ، چه چیزها ساختیم ، چه کاخها ، چه آرزوها ، همه اینها را پرو بال دادیم ، اصلاً چرا رفتیم داخلش ، اصلاً چی شد رفتیم داخلش خودمان هم نمی‌دانیم ، خوب پس این بخش چیدمان اطلاعاتی است ، همین که می‌گوئیم تشتت ذهنی ، یعنی بخشی که تشتت ایجاد می‌کند ، اطلاعاتی که تشتت ایجاد کرده و ما را مختل می‌کند ، این را می‌خواهیم مهارش کنیم و این خودش بخش ضد کمال ذهن است و در واقع بخش کمال داریم در ذهن و بخش ضد کمال داریم ، خوب حالا یک عده‌ای امور زندگیشان اینجوری می‌گذرد که خودشان را می‌سپارند بدست این جریان ، این جریان می‌بردشان گذشته ، آینده ، اینطرف ، اونطرف و با این قضیه صبح می‌شود ظهر ، ظهر می‌شود شب و دوباره صبح ، ظهر و شب و بالاخره امور می‌گذرد ، آیا ما واقعاً می‌خواهیم خاموش باشد ، حالا یک مطلب شبکه منفی ، می‌آید می‌گوید خوب اینجا الآن حوصله‌ات سر می‌رود ، ببین دارد حوصله‌ات سر می‌رود ، خوب چرا سکوت ، ببین می‌پردمت کجاها ، می‌رفتی اینجا می‌دید ، اونجا را می‌دید ، به آینده سر می‌زدی ، دوستان گذشته را و خاطرات و ... دیدی الآن حوصله‌ات سر می‌رود ، فرض کنید یکی از حملات است ، یک موضوعی دیگری که هست در دنیای عرفان مطلبی را که با آن می‌خواهیم برخورد بکنیم حالا

اونجا خاموشی است ، یک زمینه بکری ایجاد می شود که حالا اگر چیزی قرار باشد از آگاهی بیاید در آن، جا بگیرد ، زمینه سفید، بازآماده است و در مرحله اول ما ممکن است ندانیم که چرا می خواهیم ساکت کنیم چرامی خواهیم خاموش کنیم، دروهله اول به این موضوع توجه نکنیم، بعد بگوئیم خوب راست می گوید، حوصله مان سر می رود، می آید می گوید حوصله تان ببینید سر می رود، ببینید ما وقتیکه وارد یک اتاق تاریک می شویم لحظات اول چشممان جائی را نمی بیند، کور مال کورمال می رویم، بعد یواش یواش در همان تاریکی می بینیم یک چیزهایی ظاهر شد و بعد هم اگر قرار بود در همان تاریکی زندگی می کردیم، می دیدیم نه ما بصورت عادی داریم می رویم همه جاومی آئیم ، درمورد این قضیه خاموشی ذهن اولش ممکن است اینجوری بنظر بیاید که حوصله تان سر می رود ولی بعد از کمی که در آن ماندیم می بینیم نه اینجا هم یک خبرهای است ما بی خبر بودیم و اینجا هم خودش یک عالمی است و یک دنیائی است و حالا اگر قرار باشد آگاهی بیاید زمینه اش فراهم است، این زمینه ای است که مشخص است، در یک کاغذی که خط خطی است اگر یک کسی بیاید یک خطی بکشد نمی دانیم کدام خط بود ولی وقتیکه کاغذمان سفید است یک نقطه هم بگذارند می فهمیم که این نقطه را برای ما گذاشتند ، بنا براین اینها شرایطی است که آماده می کنیم که بتوانیم مرتبط باشیم و بتوانیم ارتباط را داشته باشیم .

**ارتباط کنترل ذهن و احتمال خواب عمیق؛** یک مسأله ای که اتفاق می افتد در وضعیت جدید ، تطابق ذهن جدید ما با جسم است، یک تطابقی می خواهد، یک تغییراتی کرده و یک تطابقی می خواهد ، در این تطابق عمدتاً خوابهای عمیقی پیش می آید ، این برای یک مدتی است و موقتی است و در این خواب عمیق ما جسم و روان و ذهن و حالا در اینجا ذهن با وضعیت جدیدش تطابق پیدا می کند ، منطبق می شود ، جای هیچ مسأله ای هم نیست ، در حاشیه این خواب عمیق هم چیزی که تجربه نکردیم قبلاً در وضعیت سلامتی مان تأثیر خوبی دارد .

اما در مورد اسکن بیماریهای مرتبط با تشمت ذهنی مان ، دوستانی که بیماریهای آمد رو دستشان را بلند کنند ، دیگه توضیح که نمی خواهد، آیا قبول کردید این بیماریها مرتبط بوده با تشمت ذهنی، پرونده این دسته از بیماریها هم بررسی و حل و فصل می شود ، کسانی که بیماری حل و فصل شده دارند ، یعنی بیماری آمده رو و حل و فصل شده دستشان را بلند کنند، خوب می بینیم که طبق قضیه ای که باید باشد اسکن انجام شده ، درمان و برطرف شدن هم صورت گرفته و بنا براین همه چیز حل شده است .

**سؤال (آقا)؛** من برای کنترل ذهن خودم مواقعی که دارم کار عملی می کنم مثلاً کار ریاضی یا کامپیوتر کاملاً حواسم جمع است ولی وقتی کار ذهنی خاصی می کنم مخصوصاً مطالعه کاملاً این تشمت را دارم ، موضوع دوم اینکه من وقتی که یک موضوعی را می خواهم خوب بفهمم و یاد بگیرم می روم در محیطش و آن را می بینم ، یعنی اگر بینم هم یاد می گیرم و هم در خاطر می ماند ولی اگر که بشنوم کمتر اینطوریه ، در اصطلاح است که می گویند فلانی شنیداری است یا فلانی دیداری است می خواستم راجع به این دو مطلب توضیح بدهید .

**جواب؛** بعضی مواقع ما کارهای را که انجام می دهیم مسئولیتی را که گردنمان است ایجاب می کند که کار را با دقت انجام بدهیم مثل کارمند بانک یا یک طراح و... ، یک بخشهای از کار را می بینید که فرد کاملاً بخاطر مسئولیتی که گردنش هست بهر شکل شده طی سالها توانسته خودش را در آنجا نگه دارد ، خوب پس بهر



صورت وقتی که فرد روی عادت یک کاری به مرور زمان آنجا احساس جدیت و مسئولیت دارد می بیند که توانسته خودش را منطبق کند یا در آن مورد سوار بشود ، سوار آن بخش ذهن لجام گسیخته بشود ، اما بقیه موارد که چنین جنبه ای ندارد ، از آن که فاصله می گیرد ، دوباره همین آش و همین کاسه است و مثل همه افراد دیگر در آن قضیه نمی تواند سوار باشد ، مسلط باشد و حالا در این مسأله هم که دیگه فرصتی است که استفاده بکنیم از مسأله کنترل ذهن و این هم مثل آن یکی بخش شما تسلط پیدا بکنید و مسلط بشوید در آن ، در مورد بحث حافظه دیداری ، شنیداری ، اینها درست است ، بعضیها با دیدن بهتر یاد می گیرند ، بعضیها با شنیدن ، یعنی حافظه شنوایی شان قویتر است یا حافظه دیداری شان قویتر است، این هم حالا دیگه از دوران بچگی بستگی به سیستم آموزش و پرورش و همه این چیزها دارد ، یعنی می توانند در سیستم های آموزشی روی افراد کار کنند که با دیدن سریعاً یاد بگیرند یا با شنیدن سریعاً یاد بگیرند ، این در آموزش زبان هست بعضیها **lisining** قوی است بعضیها **riding** قوی است ، بستگی دارد که چه جوری از ابتدا با آنها کار کردند و کار شده ، بنابراین اینها یک مقداری تعلیمی بوده و یک چیز ثابتی احتمالاً نیست ، از دوران بچگی می شود اینها را کار کرد و تغییر داد ، کما اینکه مثلاً روی آموزش موسیقی روی اطفال کار می کنند ، اینها **lisining** شان ، گوش دادن شان ، گوششان به اصطلاح قوی می شود و اونوقت تشخیصشان بهتر می شود ، در حالیکه دیگه سنین بالاتر اینکار مشکل می شود ، اونها فقط می توانند ببینند یک تئی را ببینند و بزنند

**گزارش برقراری ارتباط کنترل ذهن (آقا)؛ این ارتباط که برقرار شد یک فکرهای مزاحم برای من می آمد من خاموش که می گفتم انگار یک پرده سیاه رویش می رفت و قطع می شد ولی یکباره یک تصویری برای من آمد که هرچی خاموش می گفتم این قطع نمی شد ، یک زندانهای من می دیدم مثل زندانهای گلا دیاتوری ، انگار که شاگردان شما داشتند می دویدند در زندانها را باز می کردند و یکسری مردم عین برده داشتند خارج می شدند.**

**صحبتهای استاد؛** ببینید توضیح دادیم بعضی تصاویر ، نور ، مثلاً دوستانی که نور دیدند در این ارتباط ، این نور خاموش گفتن ندارد ، بعضی از تصاویر که بعداً مفاهیمش را ممکن است بدانیم سمبلیک است مثل همان تصاویر آزاد سازی از زندان ، می خواهد مفاهیمی را بگوید البته در طولانی مدت دیگه همه اینها مشخص می شود حالا با یک تصویر هم گیریم که مزاحمت هم باشد چون بقیه را خاموش کرده بودیم این اگر فرض کنیم خاموش نشود مهم نیست ولی متوجه می شویم که سمبلیک این هم یک جور آگاهی است ، رنگ و نور و سیر و سفر ، منظور اینکه نه ما برویم ببینیم بردنمان جایی ، نه اینکه شما خواسته باشید بروید ، چون اصلاً اینجا شاید یادتان نبود ، در ذهنتان نبود اصلاً و هوایش را نداشتید ، هیچی نبودید ولی بعد این دیدن با اونی که شما خیال پردازی می کردید فرق می کند ، خیال پردازی یک شبهه خیلی مبهمی است ، تصویر ندارد اصولاً ولی این بردن (سیر و سفر) زنده است ، پس اگر ما را ببرند این زنده است ولی ما خودمان خیال می کنیم تخیل می کنیم مرده است ، یک شبهه ای است ، ما خودمان یک چیزهایی که کاملاً مبهم ، نا واضح و درهم و برهم است .

**سؤال (آقا)؛** این قابلیت که پیدا می‌کنیم آیا از قابلیت‌های فردی ما کم نمی‌کند ، مثلاً ما در آن واحد امکان داشت که مثلاً با یکی صحبت می‌کردیم ، یکی دیگر هم اگر سؤال می‌کرد ، آن سؤال را هم درک می‌کردیم که چی سؤال کرده ، بعد از اینکه پاسخ اولی را می‌دادیم پاسخ دومی را هم می‌دادیم .

**جواب؛** ظاهراً قابلیت از سوی بعضیها بحساب می‌آید و می‌گویند که ما در آن واحد ضمن اینکه داریم صحبت می‌کنیم نقشه فردا را هم می‌کشیم ، دوسه تا محاسبه هم انجام می‌دهیم ، غیبت‌هایی را هم که دوسه نفر دارند می‌کنند آنها را هم داریم گوش می‌دهیم ، خوب خیلی قابلیت خوبی است ، اما این افراد اکثراً تشتت ذهنی بالائی دارند وقتی که می‌خواهند حاضر باشند نمی‌توانند ، یعنی آنجا خوب است ولی وقتی که قرار است حاضر باشند نمی‌توانند آیا اینجوری هست یا نیست، اصلاً در یک جایی مرز سرسام جایی است که تفرقه ذهن است بطور کامل ، یعنی هر بخش ذهن ما خودمختار برای خودش دارد یک گوشه‌ای کار می‌کند و شما قادر نیستی اینها را جمعشان کنی، یعنی دیگر آنها مستقل از شما دارند عمل می‌کنند ، امتحانش مجانی است ، زمانی که لازم است راجع به یک مسأله واحدی شما بنشینید تصمیم بگیرید یا کار کنید ، یا طرح کنید یا هرکاری کنید نمی‌توانید .

**سؤال (آقا)؛** یکسری از عادت‌ها انسان بخاطر نمایلاتی است که دارد مثلاً میل به کشیدن سیگار ؛ آیا اینکار می‌تواند کمک بکند که سیگار کشیدن را ترک کنیم .

**جواب؛** ببینید بطور جانبی کمک می‌کند ، به اینصورت آن بخشی که از شما جدا شده ، از ذهن شما جدا شده و برنامه‌ای رویش نوشته شده که مبنی بر سیگار ، آن جدا از شماست و دیگه الان در اختیار شما نیست ، نرم افزار در اختیار شما نیست ، مستقل دارد عمل می‌کند ، این بطور جانبی یک کمک چند درصدی را می‌کند ، کمک‌های دیگر در حاشیه آنها هم چند درصد ، چند درصد وقتی جمع می‌شود این ماجرا می‌تواند هدفمند بشود ، اگر منظورتان صرفاً این قضیه است ، مثلاً ممکن است یک کسی سیگار می‌کشد تشعشع دفاعی هم بدردش بخورد یا فرادرمانی هم بدردش بخورد ، چون آنجا باید نفوذ بشود ، یک برنامه‌هایی پاک بشود و.... چندین موضوع مثلاً کنترل تشعشع منفی هم یک جاهای بتواند برایش پوشش بدهد ، ببینید چندین مسأله وجود دارد از مسأله بینشی بگیریم تا خیلی قضایای دیگر ، اصولاً انسانی که در مسیر کمال می‌رود به نقطه نظرهای می‌رسد و در این نقطه نظرها زندگی برایش تعریف می‌شود و این تعریف مبتنی بر این می‌شود که اقیانوس مواجهی داریم که اسمش زندگی است ، وقتی در اقیانوس هستیم هر آن احتمال آمدن موج سهمگینی است ، لذا بحث پناه بردن به مواد مخدر یکی از دلایلیش دیگه فرق نمی‌کند از سیگار تا هرچی ، توجیه برخورد با ناملايمات زندگی است ولی تا قبل از اینکه با این اطلاعات کمال برخورد بکند این توجیهات را برایش می‌آورد که توجیهاتی قوی است ، الان شاد است باید سیگار بکشد یا الان غمگین است باید سیگار بکشد ، الان صبح است باید سیگار بکشد و.... یعنی هر چیزی توجیه‌اش را برایش می‌آورد ولی این توجیهات در فاز کمال از بین می‌رود ، حالا طرف سیگار می‌کشد ، می‌گوید می‌خواهم الان سیگار بکشم ، دیگه نمی‌گوید به این دلیل یا به آن دلیل ، تا حالا وقتیکه آن تغییرات نرم افزاری رویش پیاده بشود .

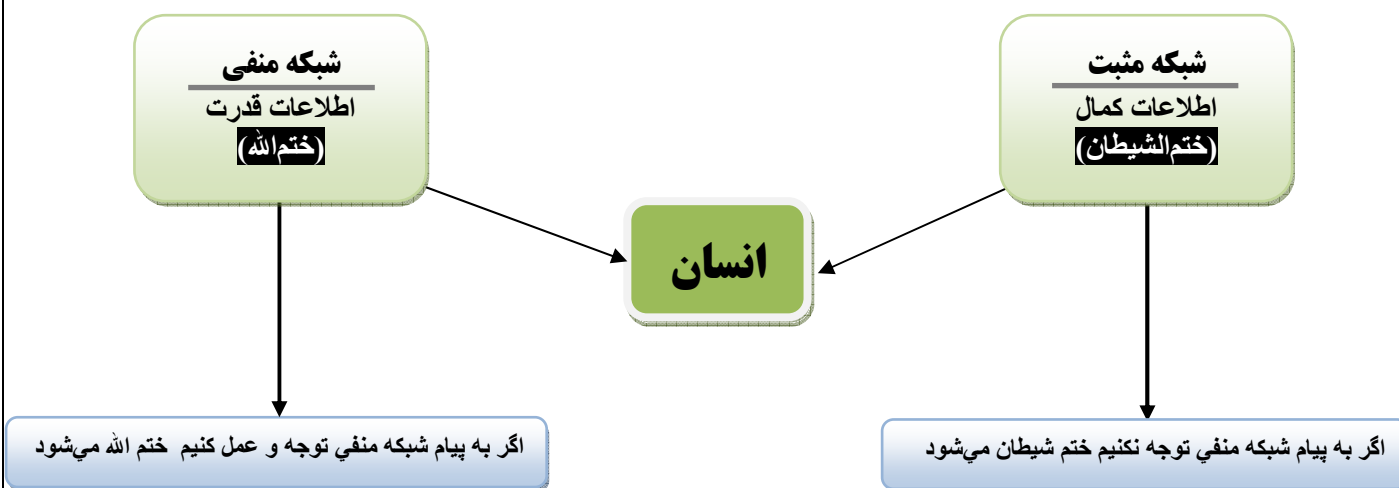
## آثار برقراری ارتباط کنترل ذهن

چند مسأله در ارتباط کنترل ذهن داریم؛ یکی تطابق ذهن با وضعیت جدید فیزیکی ما هست، اینها باید با هم در شرایط جدید تطابق پیدا بکند و ممکن است شما یک فشاری را روی سر احساس بکنید، آن فشار ممکن است یک کمی هم همراه با درد باشد ولی فشار است عمدتاً، چون این کالبد ذهنی ما با فیزیک ما یک تطابق جدیدی لازم است، ممکن است بصورت یک فشار آن را احساس بکنید.

صحبت‌های در خصوص ارتباط کنترل ذهن؛ ایده‌آل‌مان در ارتباط کنترل ذهن این است که اصلاً چیزی نیاید، خاموش باشد، آیا سابقه داشته تا حالا این مدت که در ارتباط خاموش بوده، خاموش بماند، اصلاً رکورد جهانی است، یعنی کسانی که ده‌ها سال مدیتیشن و غیره کار کرده‌اند بتوانند در یک مدت زمانی خاموش نگه دارند، حالا تحقیق کنید ببینید که چطوری است.

ادامه توضیح در مورد حفاظ؛ ما وقتی ارتباط با شبکه مثبت پیدا می‌کنیم شبکه منفی هم از اونطرف می‌آید، شما اینجوری در نظر بگیرید که دوتا رقیب هستند، این یکی بیاید بگوید که از من بخر، اون یکی هم می‌آید می‌گوید که بیا از من بخر من در شرایط معامله مثلاً با تو بیشتر راه می‌آیم، اینطوری در ذهن خودمان داشته باشیم که ما در معرض یک رقابت هستیم تا نشستیم و هیچ کاری نمی‌کنیم خبری نیست، چون تا حرکت نکنیم اصطکاک نیست، مقاومت نیست، نشستیم هیچ خبری نیست اما تا می‌آئیم می‌گوئیم الله اکبر حمله شروع می‌شود، تا شبکه مثبت می‌آید شبکه منفی هم سروکله‌اش پیدا می‌شود، این قانون است، این را بعنوان قانون در واقع باید تلقی بکنیم، اگر بعنوان قانون به آن نگاه نکنیم دچار ساده اندیشیهائی خواهیم شد، از دوره یک هم صحبت کردیم گفتیم شبکه منفی هم می‌آید به ما اعتبار می‌دهد، یکدفعه می‌بینیم که فکر دیگران را داریم می‌خوانیم، یک چیزهای اتفاق می‌افتد، تا دیروز خبری نبود، همین که امروز در شبکه مثبت ما رفتیم دو تا درمان انجام دادیم اون هم می‌آید می‌گوید من هم این را به تو می‌دهم بیا حلوا بین چقدر شیرین است و یکدفعه ذهن ما را از اینطرف می‌چرخاند می‌برد یک سمت دیگر، این قانون است، خلیها می‌گویند یک ریال پول حرام بیاید در زندگیمان، زندگیمان آتش می‌گیرد، ما یک ریال پول حرام آوردیم شبکه مثبت می‌آید یک حرکت‌هایی می‌کند، از طرف شبکه مثبت می‌آیم شبکه منفی می‌آید یک حرکت‌هایی انجام می‌دهد این یک قانون یا بگوئیم یک اصل است، یک قانون یا اصل دیگری وجود دارد که اگر پیشنهادی که شبکه مثبت می‌دهد یا منفی می‌دهد یکبار، دو بار، سه بار توجه نشود، گفته می‌شود ختم و دورمان را خط می‌کشند، می‌گویند ولش کنید، این بدرد اینکار نمی‌خورد، حالا اگر شبکه مثبت بیاید ما در معرض شبکه منفی باشیم و شبکه مثبت به ما اخطار بدهد و ما توجه نکنیم، یک بار، دو بار، سه بار، ختم الله پیش می‌آید، گفته می‌شود خَتَمَ اللَّهُ عَلَي قُلُوبِهِمْ وَعَلَي سَمْعِهِمْ وَعَلَي أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ خداوند بر دل‌های آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده و بر دیدگانشان پرده‌ای است و آنان را عذابی دردناک است - بقره ۷، همان که احساس می‌کند زندگیش دارد آتش می‌گیرد پیش می‌آید توجه نکند یکبار، دو بار، سه بار بعد از اون میلیارد میلیارد پول حرام هم بیاید دیگه اتفاقی نمی‌افتد، مثال ساده بزنم؛ ما اگر برویم در یک جائی درجه ۳ غذا

بخوریم آیا مسموم می شویم یا نمی شویم، یک جایی که رعایت بهداشت به اونصورت نمی شود آیا احتمال دارد مسموم بشویم، اما شما آدمهایی را می بینید که از داخل سطل آشغال خوردنی بر می دارند و از من و شما هم سالمتر هستند، یا همان کسانی که می روند از اون رستوران غذا می خورند از من و شما صددرصد سالمتر هستند، چرا؟، قانون مصونیت، اون هم قانون است ، قانون مصونیت داریم، مصون شد، لذا هم در مقابل شبکه مثبت می شود مصون شد وهم در مقابل شبکه منفی می شود مصون شد، می بینید که یک کسی هرکاری بکند درماجرای حرام اصلاً اتفاقی نمی افتد ولی اولش بوده، اون مرحله را پشت سر گذاشته، یک بار مسموم شده، بعد دوباره رفته همان جا غذا خورده، دیگه دفعه دوم مسموم نمی شود، مسمومیت یکبار دوبار و سه بار بعد از اون دیگه مصونیت پیش می آید، خلاصه از اینطرف می شود ختم الله از اونطرف می شود ختم الشیطان پیش می آید، وقتی شبکه منفی می آید وما اعتنا نمی کنیم یکبار، دوبار، سه بار می گوئیم نه، نه، نه، می گوید ولش کنید این به درد اینکار نمی خورد وبالعکسش از اینطرف هم می آیند می گویند ولش کنید، این باید برود حرام بخورد، ختم الله، اینها قانون است ، قوانین حرکت بسمت کمال است ، اصول و آئین نامه حرکت است، هرثانیه هم با ماست، یعنی چیزی نیست که بگوئیم خوب امروز خبری نیست، هرثانیه این مسأله هست.



حالا هرکاری که انجام می شود ما بحث حفیظ، حفاظ این صحبتها که می شود شعار که نیست که بگوئیم یا حفیظ یا حافظ ، بحث حفیظ و حافظ این است که ما مثلاً در حملات زمینی وقتی که از یک جایی می خواهند بروند یک تپه ای را بگیرند یک سد یا دیوار آتش یا پشتیبانی آتش را اعمال می کنند و از اینجا زیر آتش می گیرند، اونقدر خمپاره ، توپ و... روی آن موضع می بندند تا طرف مقابل فرصت انجام کاری را نکنند، در واقع پشتیبانی آتش را برای عبور از این میدان برای اونها پیش بینی می کنند اگر پیش بینی نکنند می شود گودال قتلگاه و یک نفر از اونجا زنده در نمی آید بیرون و اگر در طراحی نظامی این مسأله پشتیبانی آتش درست طراحی نشود قتل عام اتفاق می افتد، یعنی یک فاجعه بزرگی اتفاق می افتد، این مسأله هم وقتی که گفته می شود حفیظ ، حافظ و این حرفها دقیقاً اینطوریه که ما اعلام آمادگی کردیم، حالا این مفاهیم که می گوئیم شاید رسا نباشد، در واقع هماهنگ در اتصال، قرار شده که این ساپورت و پشتیبانی روی ما انجام بشود چرا؟ چون ما دواقع بعنوان متصلین به این شبکه نیاز داریم به پشتیبانی

آتش و این پشتیبانی آتش را به خدمت می‌گیریم و از آن عبور می‌کنیم و گرنه ما در سالهای قبل این تجربه را برای دوستان پیاده می‌کردیم، ابتدا می‌رفتیم توی حلقه بعدها حفاظ را می‌آوردیم تا افراد مفهوم حمله را بفهمند که منظور چیه ، منظور این زیر رگبار گرفتن، زیر آتش گرفتن و مفهوم قتل عام را بدانند که چیه و وقتی هم که رسیدند قدر بدانند ، اینقدر تلفات سنگین بود ، بله واقعاً می‌افتادند، کسی عبور نمی‌توانست بکند ، اصلاً شما نه فکر کنید مربوط به این جریان، بلکه هر انسانی در هر گوشه‌ای از دنیا بگوید من می‌خواهم به کمال بروم ، شبکه منفی چنان اون را در معرض مسائل مختلف قرار می‌دهد بیرونی فکر نکید بحث درونی است، مسائل درونی اونقدر اون را در معرض مسائل درونی قرار می‌دهد که یادش می‌رود و بعد از یک مدتی می‌گذارد کنار مثل این مسأله در همه موارد وجود دارد ، بعنوان مثال ما مثال نماز را زدیم ، مثال حج راقبلاً زدیم ، کسی برود حج واقعاً بخواهد پیمان ببندد لت و پار برگشته، می‌توانید در اطراف خودتان تحقیق کنید، می‌بینید یک جور رفته، یکجور دیگه برگشته، رفته خسیس نبوده، برگشته وحشتناک خسیس شده و وحشتناک جان دوست شده، در حالیکه روزی که می‌رفت اونجوری نبود، یک آدم عادی بود (حالا ما اینها را چون دلیل نداریم، چون باید خیلی چیزها باشد روی مسائل بیرونی، خیلی اطلاعات باید زیاد باشد تا بگوئیم که آره این هم جزء اون حمله است) مگر اینکه توریستی برویم، توریستی بیائیم اتفاقی نمی‌افتد، اما اگر قرار باشد از این حرفها زده بشود و جدی پیمان بسته بشود و بروی سنگ بزنی به شیطان، این حرفها شوخی بردار نیست، یکخورده می‌توانید تحقیقات بکنید تا ببینیم که واقعیتش اینجوری هست یا نیست، حالا برای همانجا هم حفاظ هست، برای همه چیز حفاظ هست ، منظور من از این توضیحات این بود که این را بدانیم هرچه را که می‌گوئیم صرفاً حرف نیست ، صرفاً نوشته نیست ، پشتش ماجرا دارد، هدف از گفتن ذکر هم می‌دانید چی بود هدف از گفتن ذکر اسماء الهی این است که از ظاهرش به باطنش برسیم، اون هم اتصال است، اون هم همین اتصال است، منتها اون از راه فردی است و باید بگوید و بگوید تا از ظاهر بتواند به باطن ارتباط برقرار بکند ، ما نیاز نیست که بگوئیم چرا، چون از ارتباط جمعی سریع متصل می‌شویم، ما از خاصیت جماعت داریم استفاده می‌کنیم، بحث نماز جماعت هم اینجوری است ، نماز جماعت هم در آن یک موج و جریان دیگری هست که خوب حالا نمی‌دانیم چرا صحبتش نیست، در طول تاریخ گم شده ، پنهان شده، چی شده نمی‌دانیم ولی بهر صورت اینها تجاربی که ما داریم می‌کنیم، همش قابل تعمیم به اونجاها هم هست، در واقع یکی است هیچ فرقی نمی‌کند راهها متفاوت است، فردی و جمعی بودنش متفاوت است بنا براین به این نکات اساسی و کلی توجه داشته باشیم که برایمان نه سوء تفاهم پیش بیاید و نه اشتباهی در کار برد رُخ بدهد .

## بحث: آرزو ( فلک ) در پاسخ به سؤال

سؤال (آقا): من می‌خواستم بپرسم که ذهن ما که به آینده می‌رود ، در زندگی زمینی یکی از تکنیکهای رسیدن به موفقیت این است که شما هدفهای که برای خودتان مشخص می‌کنید تصویر بکنید ، یک تصویر ذهنی از آن بسازید ، در آن تصویر یک مدتی بمانید ، آن شرایط را حس کنید بعد حالا تلاش کنید تا به آن هدف برسید این منفی است یا خیر .

جواب: خیر در موارد مجاز می‌آئیم می‌بینیم ، بعدها تعریف رهائی ذهن ، آرزو را حالا اونجا به آن می‌رسیم ، الآن تعریف زودرس است ، آرزو یک لحظه‌ای می‌آید باید رهاش کنیم ، در دوره ۷ شما با این مسائل برخورد می‌کنید که وقتی شما دنبال هر مسأله‌ای را می‌گیرید ، می‌خواهیدش ، اون فرار می‌کند ، اینجور هست یا نه ، اونچیزی را که خوشتان نمی‌آید ، به سراغ شما می‌آید ، مار از پونه خوشش نمی‌آید در لانه‌اش سبز می‌شود ، از هر چیزی می‌ترسیم به سرمان می‌آید ، فلک (خواسته‌های ما) هر چیزی را که می‌خواهید اون می‌دود شما می‌دوید دنبالش ، هرچی را اصرار می‌کنید ، به یک صورتی فرار می‌کند ، ما قانونمان با اونجائی که شما می‌فرمائید، آرزو تعریف دارد ، آرزو اونچیزی که دسترسی به آن الان بعید است ، شما یک موقع است که یک کاری می‌خواهید انجام بدهید مثلاً یک خانه می‌خواهید بخرید ، می‌گوئید خانه چقدر است قیمتش ، شما چقدر دارید ، چقدر کم دارید ، این می‌شود یک طرح ، یک پروژه ، قابلیت دسترسی شما نشان می‌دهد که این الآن آرزو است ، مثلاً من صد هزار تومان در جیبم است ، یک خانه می‌خواهم بخرم در زعفرانیه ولنجک ، این می‌شود آرزو ، فعلاً اینجا کات می‌شود ، دیگه این آرزو رها می‌شود ، طبق قانونهایی که ما صحبت می‌کنیم اگر بگیری‌ش ، یعنی درگیر یک آرزویی می‌شوید که فعلاً محال است ، بنابراین این بخشی که انجام شدنی است می‌آید در موارد مجاز که الآن صحبت می‌کنیم راجع به آن ، مواردی که آرزو است بایستی رها بشود ، آرزوها را رها کنیم تا برگردند ولی دنبالش می‌کنیم فرار می‌کنند ، آن مسأله تصویر ذهنی همه را با هم صحبت می‌کنیم ، ما در زمینه طراحی از آن استفاده می‌کنیم ، اینجا تجربه می‌کنیم ، امتحان می‌کنیم ، بنا براین آن موضوعی که آرزو را بگیرد و دنبال کنید ، دقیقاً ما نقطه مقابلش را حرکت می‌کنیم و الآن مادر این چند سال اخیر موجی از افسردگی داشتیم که به ما مراجعه کردند ، موجی از افسرده‌ها که آمده بودند روی آن تفکراتی که شما می‌فرمائید رفته بودند آرزوها را گرفته بودند ، نشسته بودند رویش کار کرده بودند ، یک سال ، دو سال ، سه سال و بعد دست خالی ، سرخورده برگشته بودند . یادم نمی‌رود که یکی از بیماران ما که مادرشان توضیح می‌دادند راجع به ایشان که افسردگی شدیدی داشتند ، می‌گفت که دخترم سه سال قبل من را برده میدان محسنی و اونجا ما یک لباس عروس خریدیم ، این لباس عروس را آورده در خانه ، آویزان کرده و نشسته که آقا داماد خیالی از آمریکا بیاید ، الآن بیاید ، کی بیاید ، بعد از سه سال افسردگی شدید و ما یک موج افسردگی را خصوصاً در نسل جوانمان داشتیم که آمده بودند روی آرزوها نشسته بودند سرمایه‌گذاری کرده بودند ، خلاصه اون چیزها البته برای جهان سومی هاحال می‌دهد برای اینکه دنبال این صحبتها بروند و اونها بیاندیشند و ثروتمند شوید شان یک ماجرائی دارد و ما یک



ماجرای دیگری داریم و خلاصه کلام ما این موج را دیدیم و داریم می بینیم و شما هم می توانید تحقیق بکنید و حالا اگر برایتان صحبت بکنند می توانید این را از توی صحبتها در بیاورید بیرون که رویا پردازیها ، خیال پردازیها به بن بست رسیده ، شکست خورده و ما می بایستی یاد می گرفتیم می رفتیم دنبال طراحی ، اینجا ما داریم ، تخیلی داریم روی طراحی است ، باهم اینجا امتحان می کنیم و راجع به آن با هم صحبت می کنیم ، ما نیاز داشتیم که برویم روی تخیل سازنده که بتوانیم الان اون را برایش چارچوب تعیین بکنیم و این را نیاز داشتیم ولی رفتیم دنبال رویا پردازی و خیال پردازیهای دیگری و الان هم دیگر موجش برمی گردد .

**در پاسخ به سؤال (آقا)؛ در خصوص ارتباط کنترل ذهن مبنی بر اینکه افکار می آید و قبل از اینکه من بگویم خاموش خودم خاموش می شود؛ استاد ببینید نمودارهای مختلفی داریم در این مورد ، یک نمودار این است که اصلاً خاموش بود ، مثل بعضی از دوستان که اصلاً خاموش بود ، یک نموداری داریم که ابتدا به ساکن شروع می کند به نوساناتی و ثانیه به ثانیه اون نفر عوض می شود ، بعد می آید به ثبات می رسد ، یعنی یک تعادل مثبت دینامیک ، نوسان ، نوسان یکدفعه به سامان می رسد ، اون تلاشهایش را کرد و اینجا دیگه تسلیم شد ، این مسأله را بصورتهای مختلفی ما این دو تا فرم را خواهیم داشت و می بینیم که بار اول ثانیه ای تصویر عوض می شود ، یواش یواش دو ثانیه ، سه ثانیه ، چهار ثانیه ، پنج ثانیه فاصله افتاد .**

یک مسأله ای که هست در این ارتباط ممکن است پیش بیاید و در این کنترل ذهن هم ممکن است پیش بیاید وجود ما که کاملاً گرسنه یا بهتر بگوئیم تشنه یا بگوئیم محتاج یک استراحت عمیق است تازه وقتی ذهن آرام است فرصت پیدا می کند به اون استراحت برسد ، در زمان دیگر این فرصت برایش پیش نمی آید آنقدر نا آرام است جسم که فرصت نمی کند خودش را رها بکند ، بنا براین در محیطهایی که آرامش هست یا ما می توانیم آرام بگیریم اولین چیزی که می آید بحث خواب است .

**سؤال (آقا)؛ حدود پنج ، شش سالی است که بمحض اینکه می خوابم احساس می کنم که در محیط کارم هستم ، احساس نمی کنم که از محیط کارم جدا شدم ، این چند سال من خواب راحت نداشتم ، یعنی اون خواب شیرینی که من در ایام جوانی داشتم دیگه الان ندارم چطور می شود این را کنترل کنم .**

**جواب؛** یک مطلبی که هست ذهن ما در طول روز در آن واحد چند جا را دنبال می کند و اغتشاش ، اغتشاش و اون قسمت هم که دست ماست ما استفاده غلط می کنیم از آن ، دوره یک مثال زدیم و گفتیم اگر از یک معبری عبور بکنیم ، یکی یکی افراد را ارزیابی می کنیم و امتیاز می دهیم ، امتیاز می گیریم و همان بحث اینکه این چاق است ، لاغر است ، زشت است ، زیباست ، خوش لباس ، بد لباس ، کوتاه ، بلند است و... و امتیاز دادن به همه و اون یک درصدی هم که در اختیار خودمان است ، اینجوری صرفش می کنیم ، صرف قضاوتهای که اصلاً به ما ارتباطی ندارد و وقتی که ذهن لجام گسیخته می شود ، اختیارش دیگه از دست خارج می شود و مستقلاً عمل می کند، در خواب هم شروع می کند همان ادامه روند روز را دنبال کردن ، در حالیکه شب در خواب کار ذهن این است که فایلها را سر جاهای درست خودش بچیند ، تنش ها را رها کند و طراحی بکند که صبح از خواب بلند می شویم بدن ما تنش نداشته باشد ، فایلها مرتب شده باشد ، منظم شده باشد و خلاصه ما دوباره روز از نو

روزی از نو آماده باشیم، اینجا وقتی که از دست خارج شده یکی از تبعاتش این است و بعد این ادامه پیدا می کند دیگه در طول روز هم یواش یواش این که در اختیار مانیست و کاملاً لجام گسیخته است مشهود می شود و در انتهای قضیه هم که از هم پاشیدگی ذهن و غیره خواهد بود .

**سؤال (خانم):** نزدیک پنج ، شش سال پیش به قبل بود که من شب که می خوابیدم تا صبح اصلاً انگار که من خواب نبودم ، حتی دوران تحصیل من ادامه درس را که داشتم می خواندم خوابیده که بودم می خواندم تا صبح ولی الان نزدیک یک سال بود که من کامل می خوابیدم ، یعنی از وقتی که سرم را می گذاشتم روی بالش تا وقتی که بلند می شدم دیگه هیچی بیاد نمی آوردم و کاملاً خواب بودم ولی از آخر ترم یک این ماجرا دوباره شروع شده ، من تمام مدت را توی خواب دارم کار می کنم ، و حتی خیلی مواقع شروع می کنم به حرف زدن ، وقتی که صبح بلند می شوم شوهرم می گوید داشتی با فلانی حرف می زدی، اینکار را کردی ، اونکار را کردی ، یعنی تمام ماجراهای که از سر کارم آدمم باقی مانده من همه را در خواب تکمیل می کنم .

**جواب:** ببینید کارهای مفصلی است که باید روی ذهن انجام بشود که عمدتاً ذهن که کارش مدیریتی است بتواند به سر کار اصلی خودش برگردد و بتواند خودش مدیریت خوبی را اعمال بکند ، این است که یکی از کارهای که صورت می گیرد بطور کلی در دوره ها دوباره نقایص و اشکالات می آید رو و اشکالاتی که وجود داشته و بطور اساسی و اصولی به درمان نرسیده ، هر چند که شما ظاهراً فرض کنید که خوابیدید ، اما خوابی که شما در اونجا به آن رسیدید در واقع می دانید که خواب دو مرحله دارد ، خواب با امواج آهسته مغز و خواب با حرکات سریع چشم ، این خواب است که عمیق است و در واقع اصل ماجرای خواب در این حالت است و به اصطلاح دراون زمانی که شما احساس می کردید که خواب بودید اما در این وضعیت ، خواب سطحی بوده حالا بهر حال همانطور که می دانید اینجا نقایص را اسکن می کند می آورد رو، حالا بایستی رویش کار بشود و ببینیم که به چه سر و سامانی می رسد که خوب قطعاً هم می شود و خصوصاً در این دوره ببینید و تغییرات را به ما گزارش بدهید **سؤال (خانم):** خورشید دیدم بعد دو تا لب بود که حرکت می کرد و به من می گفت که یا رب این شراب کهنه که دادی به منش ، لب خوانی متوجه نشدم که بقیه اش چی بود ، بعد هم از اتصال آدمم بیرون ، این از شبکه منفی است .

**جواب:** نه ببینید، خصوصیات و همه چیزش مثبت است ، چیز منفی فعلاً تا اینجا توی این نبود، اما خوب یاد داشت می کنیم ، پیگیری می کنیم ، بررسی می کنیم تا اطمینان خاطر پیدا بشود که این اطلاعات از شبکه مثبت بوده .

**سؤال (خانم):** از اون زمانی که شروع شد ( برقراری ارتباط ) من شدیداً دریافت آگاهی داشتم ، بطور کاملاً پیوسته تا آخر ، فقط وسطه اش شدت سرم سنگین شد و درد شدیدی گرفت و بعد که شما گفتید بس است ، از ارتباط خارج بشوید ، من چشمهایم را باز کردم سرم همچنان سنگینش را داشت ، درد و تپش قلب هم پیدا کرده بودم ، حالا من فقط می خواهم راجع به این درد و سنگینی سر توضیح بدهید ، البته شما قبلاً اشاره ای کردید .

**جواب:** بله من توضیح دادم الان در این مرحله تطابقی که لازم است مجموعه وجود ما با شرایط جدید پیدا بکند این را بصورت فشار عمدتاً فشار سنگینی که حالا دیگه احساسهای شماست دیگه می گوئید سنگینی ، در واقع شاید همان سردرد ناشی از آن فشارها است .



**سؤال (خانم)؛** می خواستم بدانم که فقط همین دونوع نمودار را داریم ، چون اولش مسائل مختلف می آمد و می رفت با فاصله ولی قسمت آخر احساس کردم یک موضوع است هر چه می گویم خاموش می رود و دوباره زود به زود برمی گردد.

**جواب؛** ببینید ما یک مسأله حمله را داریم و اگر از این نمودارها خارج بشویم این قضیه اتفاق افتاده و شما باید بله تان را محکم تر بگوئید چون نقداً سراغ شما آمده ، اون ختم الشیطان را شما فعلاً درگیرش هستید ، یعنی باید بگوئید می خواهیدش، ولی شما فرض کنید همان که می آید و می گوئید خاموش، خاموش ، در واقع دارید می گوئید می خواهید ، یکخورده ادامه اش بدهید می بینید که شما برنده می شوید ، اصلاً موضوع نباید ثابت بماند ، مگر اینکه ما توی حلقه نباشیم، چون از اولش درست بوده ، پس حلقه بوده ، اگر از اولش نمی شد می گفتیم در حلقه نبودید

**سؤال (خانم)؛** شما گفته بودید باید به خاموشی مطلق برسیم ، در مواقعی که دریافت آگاهی است پس چطور می شود.

**جواب؛** توضیح دادیم خدمت شما در مورد موارد مجاز ، که دریافت آگاهی در همه حالت مجاز است ، یعنی شما نمی توانید، یعنی اصلاً صلاح نیست ما این همه نشستیم ، نشستیم که آگاهی بیاید، حالا که آمده بگوئیم خاموش ، نه اینکار را نمی کنیم، مواردی که دریافت آگاهی است ما در آنجا استفاده نمی کنیم .

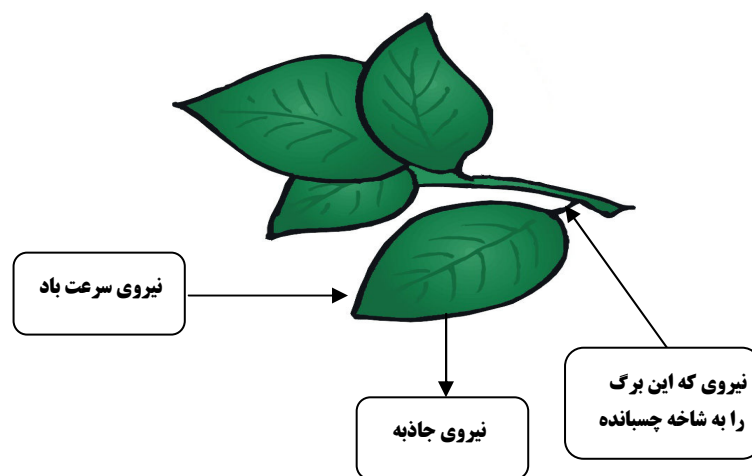
**در پاسخ به سؤال (خانم)؛** در خصوص اینکه در ارتباط کنترل ذهن چشمهایم را که می بندم افکار منفی می آید ، یعنی همیشه اینجوری است ، بعد الآن هم در ارتباط همینطور ولی من فقط زود حرف را بر می گردانم و برای سلامتی بچه هایم دعا می کردم ؛ استاد ؛ نه قرار نیست ما اینکار را بکنیم، اینکار را همیشه کردیم قرار نیست در این مورد دعا بکنیم ، دعا جای خودش ، ما فعلاً می خواهیم یک کار دیگری انجام بدهیم ، اینها می شود کارهای فردی ، کارهای که همیشه کردیم، همه انسانها از این کارها کردند ، الآن فرضاً ما گفتیم خاموش ببینیم چقدر ما کنترل داریم، شبکه منفی می آید می گوید که برای سلامتی فرزندت دعا کن ، دعا خوب است ، جایش الآن نیست ، می آید شما را می برد یک ایده خوب می دهد ، این الآن جایش اینجا نیست، بعداً فرصت داریم برویم برای بچه هایمان دعا کنیم ، هرکاری خواستیم بکنیم ولی الآن گفتیم بگذار ببینیم اوضاع چطوری است ، خاموش ، شما صرفاً می بایستی می گفتید خاموش ، اون می گوید دعا کن شما بگو خاموش، اصلاً دعا می آید شما بگو خاموش، ببینید که آیا واقعاً اگر قرار باشد خاموش کنید چیزی در دستتان هست یا نیست و ما می آئیم موارد مجاز را تعریف می کنیم شاید این مجاز بشود ولی اینجا بدرد ما نمی خورد ، حالا انشاءالله شما در ارتباطهای بعدی تنها کار این است که بگوئید خاموش والسلام .

**سؤال (آقا)؛** در خصوص لایه محافظ شما مثال زدید که با پشتیبانی آتش در جنگ ، پشتیبانی آتش از قانون اعداد و تکنیک و ابزار دارد الگو می گیرد ، آیا این لایه محافظ شما هم علمی و تکنیکال است ، آیا از علم نشأت می گیرد این لایه محافظ.

**جواب؛** مگر جنگ ما جنگ فیزیکی بود ، این تشبیه بود ، یک مثال بود که بتوانیم یک ذهنیتی پیدا بکنیم ، علم چه جوری می خواهد این لایه محافظ را تعریف بکند ، نه علمی است ، نه ماده است ، نه انرژی است ، خود این حفاظت و حفاظها هم جنسشان آگاهی است ، نه ماده نه انرژی و نه تعریف علمی دارد ، نه حساب شدنی است و نه نشان دادنی است ، شما نمی توانید بگوئید که مردم بیاید حفاظ من را نگاه کنید چون جنبه فیزیکال ندارد ، )

**ادامه سؤال ؛** گفتید که از یک قانون تبعیت می کند من می خواستم اون قانون را بدانم ، ادامه جواب ؛ روی زمین گفتیم خدا ،

هوشمندی، قوانین، من برای شما مثال بزنم، گفته می شود که برگگی از درخت نمی افتد مگر خدا بخواهد، با توجه به اینکه برای خدا در صفر ثانیه همه چیز اتفاق افتاده ، در صفر ثانیه اراده خودش را اعمال کرده ، داده به هوشمندی ، هوشمندی داده به قوانین ، الآن برگگی از درخت نمی افتد مگر به اعمال اراده او که اعمال شده یعنی قانون ، این الآن یک برگ و آمده به ساقه ، آیا این برگ را می توانیم بکنیم ( توضیح روی شکل ) اگر ما این برگ را کندیم آیا برخلاف اراده خداوند عمل کردیم ، اینجا یک برگ با یک نیروئی متصل است به ساقه، حالا باد می آید و در اینجا یک جاذبه و یک نیرو هم این را چسبانده به ساقه و یک نیرو هم الآن ما از اینجا داریم ، برآیند این نیرو در یک زمانی که سرعت این نیرو به یک حدی برسد این برگ کنده می شود .



این قوانینی که اینجا داریم جاذبه و تمام اینها همانی است که صفر ثانیه اول اراده خداوند به عالم هستی تفویض شده گفته ای عالم هستی طبق این قانون بگردید ، پنجاه سال آینده هوا پیش بینی می شود ، الآن می گوئیم پیش بینی وضع هوا ، یعنی چی ، یعنی کی باران می آید ، سیل می آید ، طوفان می شود ، کی ... پس اینها را همه اش از روی چی متوجه می شوند ، از روی قوانین ، از بررسی قوانین متوجه می شوند که بله فردا هوا چطوری است و... پس در صفر ثانیه اول خداوند اراده اش را تفویض کرده به هوشمندی و هوشمندی تفویض کرده به قوانین و قوانین به اعداد ، حالا هر مسأله را با چه واحدی بخواهیم ارائه بکنیم می رویم سراغ عدد ، مثلاً میگوئیم ۱۰ متر بر مجذور ثانیه =  $\bar{J}$  یا فرض کنید یا فوت یا... ، برچه واحدی بخواهیم انجام بدهیم می آئیم سراغ اعداد ، اما قانون حکمفرماست روی زمین ، مثلاً مرگ می آید ، مرگ چجوری می آید ، عزرائیل می آید انتخاب می کند یکی یکی ، اصلاً عزرائیل چی هست ، عزرائیل خودش قانون تولد و مرگ است ، قانون خستگی است ، ضریب خستگی سلول که می توانیم رویش صحبت کنیم ، دوره یک دیدیم که ضریب طول عمر داشتیم ، این که من چه ضریب سقوطی داشته باشم یا ضریب خستگی سلولهای ما چه طوری است ، دیدید که این مسأله متافیزیکی بود ، اینها تعیین می کند چه موقع عزرائیل باید سراغ چه کسی بیاید ، قانون روی زمین دارد حکمفرمایی می کند ، بنا براین

اینها تضادهای ما را با خدا حل می کند ، چون هر که می میرد می رویم در بهشت زهرا می شنویم که آخه خدایا این را چرا بردی ، با این چه کار داشتی ، این که فلان بوده و... بود یعنی با خدا همه درگیر هستند ، فرض کنید از آن بالا دارند به ما می خندند که اینها چی دارند می گویند ، اینها قانون بوده ، این بوده و اینطور شده و این بابا مرده ، اگر یکی از این فاکتورها اینطور نمی شد این الآن زنده بود ، در هر مسأله مرگی که اتفاق می افتد یک فاکتورش تغییر می کرد اون مرگ اتفاق نمی افتاد ، بنا براین ما در نهایت برای حل تضادمان با خدا ، حل تضادمان با خودمان و مقام صالح شدن که می دانید ناچار هستیم که بیایم قوانین حاکم بر جهان هستی را بشناسیم و این دوره بینشها را که وارد می شویم ، یک بخش عمده اش می خواهد همین چیزها را در واقع برای ما مشخص و معین بکند ، دوتا دید مختلف که تعریف بینیش نموده دید ماست ، برداشتهای ما از حوادث عالم هستی است ، دوتا دید مختلف ، دوجور طول عمر مختلف می آورد ، چه جوری ما به یک ماجرائی نگاه بکنیم ، دو جور نگاه کردن دوتا طول عمر مختلف می آورد ، یکیش بیماری می آورد ، یکیش نمی آورد .

**گزارش ارتباط کنترل ذهن یک خانم ؛** قبل از کلاس و در حین تدریس من تشنت ذهنی فوق العاده شدیدی داشتم ولی بمحض اینکه چشمم را بستم در همان لحظه من البته شعر اصلاً دوست ندارم ، اما مرتب برای من تکرار می شد که **مُطْرول نیست جای صحبت اضداد دیو و فرشته در آید - حافظ** ، اینقدر این تکرار شد که من به هیچ چیز دیگر هم نتوانستم فکر کنم وقتی هم چشمم را باز کردم این مرتب همینطور تکرار می شد ، چند بار هم گفتم خاموش ولی قطع شد و دوباره شروع شد ، همینطور ادامه یافت و خسته ام کرد .

**صحبتهای استاد ؛** خوب البته مناسب است ، منظر دل نیست جای صحبت اضداد دیو و فرشته در آید ، یک وجود با تشنت ، یک ذهن با تشنت گفتیم که شرط دارد و شرطش این است که اینجا از تشنت خالی باشد تا بیاید درست است و مناسب هم دارد ( **ادامه سؤال خانم ؛ خوب این چی بود آگاهی بود ؛ استاد ؛** این یاد آوری بود ، خود شعرش بوده ، شما هم که یاد شعر نبودید و به شعر هم فرمودید میانه ندارید ، این یاد آوری است ، ممکن بود یاد آوری با کلام معمولی باشد ، ممکن بود با شعر باشد ، با یک آیه باشد ، با هر چیزی ممکن بود باشد و در واقع این را به شما گوشزد می کنند اهمیت موضوع را و دقیقاً مناسب است و یاد آوری بجا ، ببینید یک مطلبی است که اگر در جا تشخیص دادید منفی است می توانید بگوئید خاموش ولی یک موضوع هست که البته یک مقداری تبحر می خواهد و یک مقدار کار آزمودگی می خواهد ، می دانید در بعضی از ورزشها مثلاً در جودو یکی از نکات ظریف قضیه استفاده از نیروی خود حریف است ، شیوه کار به اینصورت است که ابتدا به ساکن یک فشاری روی فرد اعمال می کند ، وقتی طرف مقابل هم می خواهد مقابل شما زور بزند درست در یک لحظه خاص از همان زور خودش استفاده می شود و روی هوا پرتاب می شود ، یعنی از نیروی طرف مقابل خودش استفاده کرده ، حالا یک فرم است که طرف زبل تر است ، همین که این می خواهد در واقع عکس العمل مناسب را از او بگیرد از همان نیروی اولیه استفاده می کند ، یعنی تا این می آید هل بدهد که طرف مقابل هم عکس العمل نشان بدهد ، از همان استفاده می کند و در واقع بیشتر قضیه استفاده از نیروی خود حریف است ،

حالا بعدها ما با این چیزها سرو کار داریم کم و بیش که چه جوری از نیروی حریف استفاده بکنیم و خیلی صحبت های دیگر ، در برخورد با شبکه منفی شما در اینجا می توانید تمام اطلاعات شبکه منفی را دریافت بکنید از اطلاعات خودش علیه خودش استفاده بکنید، حالا چگونه ممکن است ما ابتدا به ساکن برای اینکه افراد نحوه این قضایا را نمی دانند این توصیه را نکنیم که درگیر نشوند، مبادا فریبی پیش بیاید ولی بعدها دیگر برای شما فرق نمی کند اطلاعات ، اطلاعات است ، شما می توانید استفاده بکنید ، مثلاً دشمن می گوید که ما از محور فلان ، ساعت فلان می خواهیم حمله بکنیم ، شما از همین اطلاعات می توانید استفاده بکنید چه جعلی باشد چه اصلی باشد، بهر صورت اطلاعات، اطلاعات است ، ما هیچ اطلاعاتی را دور نمی ریزیم ، منتها اجازه بدهید که یکخورده در این مسأله تجزیه تحلیل اطلاعات شبکه ها قویتر بشویم تا بعداً بتوانیم بهتر از آن استفاده بکنیم ، اما الان اگر دیدید منفی است می خواهید درگیر نشوید خوب قطعش کنید .

**سؤال(خانم): اگر از اطلاعات شبکه منفی استفاده کنیم حفاظ ما قطع می شود؟**

**جواب؛** ببینید مسأله اینجا است که الان می بینیم در ارتباط هستیم یکدفعه مسائل فکر خوانی و.... می آید ، اینها به درمان نمی خورد که استفاده بکنیم اما در سایر موارد است که از خود گفته دشمن استفاده می کنیم ، اولین درس را ما از کی گرفتیم از شیطان گرفتیم ، اناخیرمنه ، الان محور اساسی ما با استفاده از درسی است که از خود دشمن گرفتیم، هر حرفی زده ما داریم از آن استفاده می کنیم ، ای کاش می توانست و می آمد سخنرانی برای ما می کرد، ای کاش تمام نقطه نظراتش را در یک کتابی جمع می کرد چون اونوقت ما می توانستیم از کلمه به کلمه اش استفاده بکنیم ، بنابراین منظور ما این است ، نه اینکه از تواناییهایش بیایم استفاده بکنیم ، تواناییهایش بدرد ما نمی خورد که بخواهیم وارد عمل بشویم ، مثلاً می گوید انا خیرمنه ، ما هم راه می افیم به همه بگوئیم انا خیرمنه من از او بهترم، استفاده عملی نمی خواهیم بکنیم ما درس می خواهیم بگیریم ، اونچیزهایی را که می خواهیم درس بگیریم ، درس می گیریم ، آینده را به ما نشان می دهد ، ما در جا می فهمیم که دارد نقض می شود ، یعنی ما نتیجه مان را می گیریم از کار ، اما مورد بهره برداری قرار نمی دهیم، مورد استفاده لازم نداریم که قرار بدهیم .

**سؤال(خانم): گاهی در یک حالتی که نشستیم در یک کلاس درس یا حضور در یک مجلسی مثلاً عروسی ، فرمان می رود و می رود یک فکر دیگری می کند ولی گاهی اوقات به هیچ چیز فکر نمی کنم ، مات مات است ، یعنی صدایم می کنند یک آن به خود می آیم و می بینیم من به هیچ چیز فکر نمی کردم و عین خواب بود ، انگار خواب بودم بیدارم کردند .**

**جواب؛** ببینید این دوتا حالتش باز ناشی از یک مسأله هست ، یک حالت محو شدن است ، غیبت است ، عدم حضور ، آن عدم حضور ناشی از تشتت ، این عدم حضور ناشی از محوشدگی است ، باید کم و کیفش باز هم مورد بررسی قرار بگیرد منتها این مات شدن هم خودش غایب شدن از زمان است .

**سؤال(خانم): وقتی که شما ارتباط فرمودید من هم که در ارتباط رفتم ، مثل این بود که تمام عالم جمع شده بودند و همشان آمده بودند سر می زدند به من ، یعنی اینقدر سر من شلوغ بود که هرچی هم خاموش می گفتم فایده ای نداشت ولی ذهن من هم شیطانی می کرد ، خودش دوست داشت برود یک جایی که امتحان کند ببیند می تواند قطعش کند یا نه ، می خواستم راجع به این اگر ممکن است صحبت کنید .**

**جواب؛** اصل ماجرا درست است، شما در این قضیه ثابت و پا برجا باید بمانید، یا آنها باید از رو بروند یا ما باید از رو برویم ، لذا ما باید ثابت و پا برجا بمانیم ، ممکن است هزار بار مجبور بشویم بگوئیم برو، خاموش، سکوت و... یا هر چیز دیگری ولی یواش یواش متوجه می شوید که اوضاع بهتر می شود و روبه یک ثباتی می آید .

### موارد مجاز عدم کنترل ذهن

((در موارد ذیل مجاز هستیم که پردازشگر ذهن خود را روشن نگه داریم))

• دریافت آگاهی؛

• برنامه ریزی و تصمیم گیری .

• تفکر و تعقل .

• تجزیه و تحلیل مسائل سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و ...

• طراحی .

**دریافت آگاهی؛** آگاهی چیزهایی است که به ما می رسد بدون آنکه ما در باره آنها فکر کرده باشیم و یا به عبارت دیگر بدون آنکه ما آنها را ساخته باشیم، این دریافتها ماندگار است (چون ما آنها را نساخته ایم و به ما الهام شده است)، این آگاهیها ممکن است دیداری (تصویری)، شنیداری و یا اطلاعات (مفهومی) باشند که در صفر ثانیه به ما می رسد ، بعنوان مثال؛ انگار هزاران عنوان کتاب خوانده باشیم .

**آگاهی؛** پاسخ مجهولات انسان می شود آگاهی، یا آگاهی در مورد کمال بطور کلی ، این مسأله ممکن است که روی چیزهای مختلفی صورت بگیرد، یک بار ممکن است خود بخود بیاید ، عرض کردم یا شنیداری یا تصویری یا مفهومی باشد ، مفهومی یعنی اینکه نه صدا داریم ، نه تصویر داریم ولی یکدفعه می فهمیم که یک مطلبی به چه صورت است ، این آگاهی ممکن است روی یک شعری باشد ، یک شعری می خوانیم آگاهی که آمدکشف رمز شد ، روی مثلاً مفاهیم قرآن ، مفاهیم کتب مقدس ، یک آیه ای را می خوانیم ، یک آگاهی می آید کشف رمز می شود، ما به درکش نائل می شویم، فکر نکنید که الآن معنی اش را که می خوانیم متوجه می شویم که چی می خواهد بگوید ، اصلاً مفاهیم معرفتی با مفاهیمی که ترجمه ای است خیلی فرق می کند ، اینها در واقع چیزهای است که ما قبلاً نمی دانستیم اگر اون چیزی را که می دانستیم بیاید اون آگاهی نیست ، مگر اینکه مثل نمونه ای که الآن اینجا داشتیم ، جهت یادآوری است و آن هم خودش خصوصیات داشت مثلاً در این مورد اینجا اصلاً این خانم یاد شعر نبودند ، اصلاً با شعر سروکار نداشتند ، آگاهی می تواند بصورت شعر هم باشد .

**برنامه ریزی و تصمیم گیری؛** مورد دیگر برنامه ریزی است که یکی دیگر از مواردی است که همیشه مجاز است ، مثلاً برنامه ریزی این است که صبح از خواب بلند می شویم ، امروز چکار کنیم ، خانمها توی این فکر هستند که ظهر چی ناهار درست کنند ، شب چی ، چی دارند ، چی ندارند ، چی کم است و... یا آقایان سر کار برنامه کاری امروزشان را چطوری بچینند ، این برنامه ریزی مجاز است ، یا نه اصلاً ده سال آینده ما برنامه مان چیه ، چیزی که می خواهیم بخریم ، طرح ما برای دسترسی به آن خانه ، ماشین یا هر چه که هست چگونه است

طبق چه نقشه‌ای ما باید جلو برویم تا به خواسته مان برسیم ، آن چیزی که نقشه را طرح می‌کند ولو اینکه یک آرزوی محالی باشد ولی وقتی اسم نقشه می‌آید همه چیز قابل بررسی است ، نقشه است ، طرح است ، می‌نشینیم بررسی می‌کنیم که قابلیت انجامش چطوریه ، من تا چقدر می‌توانم به آن نزدیک بشوم ( سؤال ضمن بحث خانم ؛ اگر آگاه باشیم داریم برنامه‌ریزی می‌کنیم ، اگر ناخودآگاه باشیم آیا غیر مجاز است استاد ؛ تشتت ذهنی است اگر نا آگاه باشید ، شما می‌خواهید برنامه ریزی بکنید ، شما می‌خواهید ببینید که چکار می‌خواهید بکنید اگر بروید در یک فکرهای که بخودتان بیائید ببینید که تصمیم گیریهائی شده ولی شما در آن حضور نداشتید این تصمیم گیریها متعلق به شما نبوده ، بعد ممکن است درست از آب در بیاید یا ممکن است اشتباه در بیاید ، خیلی از افکار ما غلط از آب در می‌آید ، تصمیم گیریهای ما غلط از آب در می‌آید ، بخاطر اینکه ما طراحی نکردیم ، درصد قابل توجهی از فکرهای ما ، طرحهای ما نقشه‌های ما غلط از آب در می‌آید.

**تجزیه تحلیل ؛** مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، هنری و... مسائل مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، هنری، عرفانی و همه اینها نیاز دارد که ما به فراخور حالمان به فراخور کارمان رویشان تجزیه تحلیل داشته باشیم که از این بخش هم استفاده هدفمند می‌کنیم و این اسارت محسوب نمی‌شود یا تشتت ذهن بحساب نمی‌آید و از جمله موارد مجاز است که نیاز به کنترل ذهن ندارد.

**تفکر، تعقل و یادآوری؛** استفاده از حافظه خودمان برای بررسی مسائل گذشته ، مثلاً هفته گذشته یک چیزی را گم کردیم می‌خواهیم ببینیم امروز کجاها رفتیم، احتمال دارد ما کیف مان را کجا گذاشته باشیم ، این یک یادآوری از اطلاعات و حافظه خودمان هست، کاری است که ما انجام می‌دهیم، رفتیم گذشته، اما خودمان رفتیم، یعنی با خواست خودمان داریم بررسی‌اش می‌کنیم ، اما آنچیزی را که ما خودمان نیستیم ، هرچی باشد اشکال دارد ، پس دیگه بعد از کلاس‌مان با رعایت این مسائلی که اینجا داشتیم ( درخصوص موارد مجاز ) می‌توانیم استفاده بکنیم ، مثلاً وقتی که تلویزیون نگاه می‌کنیم ، یک موضوعی در آنجا در جریان است که ما آن موضوع را دنبال می‌کنیم ، این جا حاضریم و از اینجا داریم مسأله را دنبال می‌کنیم ، در واقع یک کتاب که می‌خوانیم در آنجا با کتاب هستیم و این درست است و مجاز است ، حالا شما بقیه مسائل را ببینید که جا به جا به چه صورت است ، آسپزی داریم می‌کنیم، در آن لحظه حضور داریم ، اگر افکار مختلف می‌آیند دوباره باید همان خاموش ، سکوت و هرچه خواستیم بگوئیم و استفاده بکنیم و جلوی‌اش را ببندیم .

تفکر و تعقل ؛ تفکر و تعقل پایه عشق است ، در نردبان عشق دیدید که پایه است و انسان برای تفکر و تعقل آمده و بایستی در نظام عالم هستی تفکر و تعقل داشته باشد ، لذا یک بخش تعطیل نشدنی است که متأسفانه انسان از آن استفاده چندانی نمی‌کند و تفکر و تعقل ما صرفاً در حد معاش است ، در حدی که بخواهیم به ساختار عالم هستی ، به فلسفه خلقت ، به فلسفه کمال بخواهد بپردازد ، از این بخش زیاد استفاده نمی‌کند ، انشاءالله ما بتوانیم با ایجاد سؤالهای زیادی که می‌کنیم یعنی یکی از کارهای ما این است که ایجاد سؤال بکنیم ، از دوره دو هم که یادتان هست که تحریک در واقع تحریک در ادامه سؤال و سؤال دیگه ول نمی‌کند ، فکر ، بعد



همین فکری که می‌گوئیم تفکر و تعقل است و درواقع دیگر آرام نمی‌گیریم و شروع می‌کند به فعالیت و در این فعالیت درواقع باعث می‌شود که پاسخ‌هایی داشته باشد که خوب همان چیزی است که دنبال می‌کنیم .

**طراحی؛** درمورد طراحی ما می‌توانیم هر طرحی را قبل از اینکه روی کاغذ پیاده‌اش بکنیم ، در ذهن اجرایش بکنیم ، حالا بعضیها یک تجاربی دارند و بعضیها ندارند و این مسأله‌ای نیست ، یک ارتباط برقرار می‌کنیم در این ارتباط من توضیحاتی که می‌دهم خدمت شما ، مطابق این توضیحات هر کسی به طرح مورد نظر خودش برسد ، ببینید این یک واقعیت خیلی خوبی است ، واقعیت گسترده‌ای است که ما می‌توانیم از آن استفاده بکنیم و آن بحث تخیل سازنده‌ای که صحبت کردیم زنگ اول راجع به آن اینجا تخیل سازنده را می‌خواهیم درواقع دنبال بکنیم ، تجربه بکنیم و منبعد از آن استفاده بکنیم ، مثلاً یک صدائی از توی حیاط می‌آید ، صدای گفتگو از توی حیاط می‌آید ، یکدفعه شما از اینجا قطع می‌کنید و رفتید توی حیاط ، ده دقیقه ، یک ربع گذشته شما دیگه در حیاط هستید ، چشمتان اینجاست ، اما درواقع در حیاط بودید و آن ماجرا را داشتید دنبال می‌کردید ، چیزهای فنی مشخصاً الآن یک امتحان می‌کنیم ، مثلاً از طراحی یک لباس ، طراحی یک سفره تا طراحی ماشین‌آلات و غیره ، اینها را بتوانیم اینجا خودمان با اختیار ، حضور و همه چیز خودمان دنبال بکنیم ، این درست است و گرنه من یکدفعه بروم در عالم هپروت ، بعددر آن حالت چکار کنم و... این مورد نظر ما نیست و در این مسأله من خودم خیلی تجربه طولانی و مفصلی دارم در حد اینکه شما فرض کنید طراحی یک کارخانه صرفاً در ذهن ، یعنی این مطلب شدنی است ، بنا براین الآن بیائیم در این زمینه هم یک چیزی داشته باشیم تا فرق تخیل سازنده با تخیلات واهی را بدانیم چیه و ضمناً بدانیم که این مطلب مجاز است که فرضاً یک خانمی برای طراحی سفره‌ای که می‌خواهد بچیند قبل از اینکه اصلاً چیزی را بچیند بتواند آن را اینجا در ذهن داشته باشد ، خوب حالا هر کسی هر موضوعی که مد نظرش است که طراحی بکند در ذهنش داشته باشد ، چشمها را ببندیم و برویم در آن ارتباط ، در واقع این یک کنترل ذهن است با رعایت موارد مجاز که در این زمینه داریم از آن استفاده می‌کنیم ، ذهن ما جای دیگری نباید برود ، غیر از آن طراحی که می‌خواهیم بکنیم ، اگر رفت شما دستور خاموشی می‌دهید ، این طراحی می‌تواند مثلاً طراحی ست لباس حتی باشد ، شروع می‌کنیم برقراری ارتباط کنترل ذهن ( طراحی در ذهن ) . صحبت‌های بعد از ارتباط ؛ زمان کوتاه بود ولی دوستانی که موفق شدند دستشان را بلند کنند ، این ارتباط را می‌توانیم ادامه بدهیم ، در اتوبوس ، ماشین ، پشت چراغ قرمز و ترافیکها ، و قتهای آزاد ، در سالنهای انتظار ، از این وقتها استفاده بکنیم و این بخش را استفاده سازنده‌ای از آن داشته باشیم .

**سؤال (خانم)؛** همین دوره کلاس را بطور دائم در ذهنم تکرار می‌شود ، حالا یا به آن فکر می‌کنم یا اینکه خودش می‌آید بهر صورت نمی‌دانم ، این اصلاً خاموش دارد یا اینکه باید ادامه داشته باشد ولی طوری است که مثلاً دارم با کامپیوتر کار می‌کنم تمام فکرم در کلاس است و یا حتی در یک جایی ساکن هم باشم در مرحله کنترل ذهن هم که می‌خواهم وارد بشوم اون هم به همین صورت است ، نمی‌دانم خاموش باید بشود یا نشود

**جواب؛** ببینید موارد مجاز را که گفتیم، تفکر، تعقل، تجزیه و تحلیل و تفسیر و بررسی و اینها، یک موقع است شما اینکار را می‌خواهید بکنید، یک موقع نه اصلاً دست شما نیست دارد می‌آید، البته یک حالتی که دریافت آگاهی

هست که ما استقبال می‌کنیم و خاموش هم ندارد، آگاهی هست باید بیاید و می‌آید، حالا شما باید ببینید که این مسأله باعث ایجاد اختلال در شما شده یا نه، یک چیزی هست که خواهانش هستید و خودتان می‌خواهید آن را ( خانم ؛ کاملاً دائمی و مطلق است ، یعنی من هر جا حتی ۵ دقیقه هم بخواهم بشینم ، تمام فکر و ذکر من از اطراف به این موضوع متمرکز می‌شود ، نمی‌خواهم خودم فکر کنم در موردش ، برای من تکرار می‌شود ناخودآگاه به نکاتی اشاره می‌شود یعنی بدون تفکر خودم و نمی‌دانم این را باید خاموش بگویم یا نگویم در این من مانده‌ام استاد ؛ ببینید شما باید رویش کنترل داشته باشید یعنی شما باید بخواهید، مگر جریان آگاهی باشد که جریان آگاهی هم مشخص است، یکجور هائی روشن است، شما به یک شفافیت اطلاعات می‌رسید، آیا اطلاعات شفافی دستتان را می‌گیرد، یعنی در نهایت مفید واقع می‌شود یا نمی‌شود ( خانم ؛ خودم خوشم می‌آید خیلی استاد ؛ خوش آمدن که ما ممکن است خیلی چیزها را خوشمان بیاید، می‌خواهم بینم در نهایت شما به یک اطلاعات شفافی می‌رسید، موضوع برایتان باز می‌شود ( خانم ؛ بله حل می‌شود استاد ؛ خیلی خوب ، بهر حال یک موضوع است که برای ما که اینجا فرق بین آگاهی و تفکر و تعقلمان باید معلوم بشود ، اگر موضوعات شفاف و روشن می‌شود ، نتیجه داریم می‌گیریم که خوب این خیلی عالی ، اصلاً ما دنبال چه کاری برویم و به چه کاری پردازیم که اینقدر به ما اطلاعات بدهند ، وقتی هم که کار دیگری می‌کنید تعطیل است ( خانم ؛ خودم وقتی به این قسمت می‌بینم که کارم دیگه مکانیکی است و نیاز به تفکر ندارد خودم را رها می‌کنم می‌رود در اون قسمت استاد ؛ پس شما به یک نوعی رویش کنترل دارید و وقت پرت شما هست که در اختیار این قضیه قرار گرفته ، این مفید است ( خانم ؛ پس خاموش نگویم ادامه داشته باشد استاد ؛ نه دیگه وقتیکه دارید از آن استفاده مثبت می‌کنید و وقتی کار دارید می‌روید سراغ کار خودتان این تمام می‌شود اون شروع می‌شود این کنترل است و خوب است .

**سؤال ؛ ( خانم ) ؛ مسیر زندگی اصلاً مثل فیلم سینما مکرر جلوی چشم می‌آید ، یعنی ناراحتیهائی که کشیدم ، همینطور جلوی چشم می‌آید.**

**جواب ؛** اینها را باید قطعاً خاموش داد، چون اینها شما را می‌برد فاز منفی، این قانون است، هر عاملی که ما را به فاز منفی ببرد، باید متوقف بشود، بهر شکلی ، برای اینکه ماندن در فاز منفی سلامتی شما در خطر است ، امکان آمدن طلسم و موجود غیر ارگانیک و غیره وجود دارد ، همه درها باز است ، پس این را بعنوان قانون بنویسیم، رفتن به فاز منفی ممنوع ، لذا دیگه باید تشخیص بدهیم که چه عواملی دارند ما را می‌برند فاز منفی ، این عوامل ممکن است عوامل و مسائل مختلفی باشند خصوصاً کسانی که بیماری دارند ، کسانی که درگیری با موجودات غیر ارگانیک دارند اینها دیگه باید خیلی بیشتر از بقیه مراعات این مسأله را بکنند .

### برقراری ارتباط کنترل ذهن با چشم باز

این شکل را شما با چشم باز دنبال کنید ( شکلی روی تابلو ترسیم شد ) در واقع فرض کنید یک فیلم سینمایی هست ، همه حواس اینجاست ، هیچ جای دیگر نمی‌رود ، اینجا ممکن است تغییراتی ببینید بعد ماجرائی دارد که



بعداً با آن آشنا می‌شوید ، بحث شارژ شعوری است که دوره ۷ با آن آشنا می‌شوید ، نیرو و جریانهای بسمت خودتان ممکن است احساس بکنید، تغییرات ممکن است احساس بکنید ، هیچکدام از اینها نباید حواس شما را پرت بکند یا شما غایب بشوید، دنبال می‌کنیم ارتباط را.

صحبت‌های بعد از ارتباط ؛ دوستانی که کنترل ذهنشان خوب بود ، متوسط بود ، ضعیف بود ، یکی از حاضرین ؛ یک فشاری هم احساس می‌شد، استاد ؛ بله، بارهای اول ممکن است این احساس را داشته باشند بعضیها ، کسانی که از اینجا نیرو دریافت کردند ، کسانی که تغییرات حرکتی مشاهده کردند ، بحث شارژ شعوری ، تبرک و مفاهیم اینها به این مسائل ارتباط دارد ، همان تبرک ، سفره و اینها که می‌شنوید همش به این ماجرائی که اینجا بعداً با آن کار داریم ارتباط دارد، عده‌ای از دوستان دوباره ممکن است فشار را روی سر بخاطر همان تطابقی که اینجا داریم ، این چند بار اول را داشته باشند تا تطابق انجام بشود و بعد از آن نخواهند داشت .

### اسکن دوره

**اسکن این دوره** ارتباط تشتت ذهنی و تأثیر آنها را بر روی ذهن ما مورد بررسی قرار می‌دهد ، تشتت ذهنی باعث اختلال در مدیریت بدن شده و سبب تولید بیماری می‌گردد ، یکسری از بیماریها به واسطه تشتت ذهنی ایجاد می‌شود ، مدیریت بدن و سلول با تشتت ذهنی دچار اختلال می‌شود و دستورات اشتباهی صادر می‌کند ، در حالت تشتت ذهنی سیستم دفاعی بدن اُفت می‌کند، مانند افرادی که مبتلا به سرطان خون شده‌اند که چنانچه مورد بررسی قرار دهیم می‌بینیم که با اُفت سیستم دفاعی بدن که می‌تواند عامل آن تشتت ذهنی یا دشارژ عاطفی و احساسی و ... باشد مبتلا به سرطان شده‌اند.

**در اسکن این دوره** بازسازی علائم بیماریهای که تشتت ذهنی عامل آنها است اتفاق می‌افتد .

**از اسکن این دوره** در مبحث خودشناسی می‌رسیم به این نکته که بیماری زمینی است نه آسمانی .

**از اسکن این دوره** در مبحث خود شناسی می‌رسیم به این که چگونه بسیاری از بیماریها در ما ایجاد می‌شود .

**چرا بیمار می‌شویم ؛** در این دوره دوتا موضوع را پی گیری می‌کنیم ، یکی بحث نقش ذهن در سلامتی انسان و دیگری نقش بینشها در سلامتی انسان، این دو تا را هم می‌آئیم می‌بینیم که ای داد و بیداد ، ما اگر بیمار می‌شدیم ، اگر بیمار می‌شویم بخاطر این دو تا مسأله هم هست ، یعنی اضافه شده تا دوره بعد هم که یک چیزهای دیگری هم اضافه می‌شود ، هر دوره‌ای یک چیزهای اضافه می‌شود ، بعد در آخر خدا تبرئه می‌شود ، می‌فهمیم که اصلاً اینها ربطی به خدا نداشت ، خوب حالا چطوری اینها باعث بیماری می‌شود ، ببینید انسان وقتی تشتت ذهنی دارد ، مدیریت بدن درست عمل نمی‌کند ، مدیریت توزیع شعور سلولی درست عمل نمی‌کند ، سیستم دفاعی بدن خوب عمل نمی‌کند ، خیلی از بیماریها زمانی حادث می‌شود که انسان پریشان است ، انسان دچار تشتت ذهنی است ، مثلاً فرض کنید سرطان خون ، شما می‌توانید مشاهده بکنید روی تجاربی ، معمولاً اگر از آنها گزارش بگیرید که از کی حادث شد می‌گویند که آره یک مسأله‌ای پیش آمد ، بعد از آن ما پریشان شدیم ، ذهنمان

متشت شد ، این مسأله را شما می‌توانید دنبال بکنید و گزارش داشته باشید ، لذا یکسری از بیماریها ما حتی بیماریهای عفونی می‌تواند از تشتت ذهنی ناشی شده باشد چرا چون وقتیکه مدیریت بدن مختل شده باشد سیستم دفاعی بدن می‌آید پائین و در آنموقع اگر میکرو ارگانیزم های در بدن ما باشند بهترین فرصت است که خودشان را در یک جایی جا بدهند ، لذا بعد از یک دوره پریشان خاطری باید منتظر بیماری باشیم ، خوب نتیجه ، این دوره هم یکسری بیماریهایی می‌آید رو که مربوط به پریشان خاطری و تشتت ذهنی است ، خوب آیا درست است یا نه ، قابل قبول است یا نیست ، بنابراین یک تعدادی از دوستان از همین جا شروع شد، یعنی آی قلبم ، آی ... شروع شد ، یک استارت خورد و خوب حالا تحت بررسی قرار می‌گیرد ، پس اسکن مربوط به ذهن را هم در این دوره ما از حالا به بعد پشت سر خواهیم گذاشت ، حالا موضوع بعدیمان هم که بینشها هست که آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم ، خوشبختانه اون اسکن ندارد فقط به کمک آگاهی موضوعاتی را که صحبت می‌کنیم در وجود ما می‌نشیند و بعد از اینکه صحبت کردیم ، کار کردیم مسائش را یکدفعه متوجه می‌شویم که انگار ما اینها را از اول می‌دانستیم. ( سؤال ضمن بحث خانم ؛ در خصوص نگاه به تصویر روی تابلو در هنگام برقراری ارتباط با چشم باز در کلاس ؛ ببینید آنچه که شما اینجا می‌بینید یک واقعیت است ، برای شما یک واقعیت است ، آن واقعیت را می‌بینید ، این فیلم سینمایی را می‌بینید ممکن است اینجا آدم آدم را بکشد ، شما می‌بینیدش ، بعنوان شاهد نگاهش می‌کنید ، ذهنتان نباید برود اینطرف یا آنطرف ، ببینید ما الان اینجا یک حرف دیگر گفتیم ، گفتیم شما فکر کنید این الان فیلم سینمایی است ، آیا اگر فیلم سینمایی اینجا پخش می‌کردیم شما مجاز بودید ذهنتان برود اینطرف ، آنطرف یا نه ، مجاز نبودید الان هم مثل همان است ، بنابراین مهم نیست که ماهیت قضیه چیه ، مسأله این است که شما اینجا حاضر باشید.

**سؤال (خانم) ؛ ما الان ساعتی را که باید بعنوان ساعت اتصال بدهیم به شما ، اسم اسکن را می‌شود بفرمائید که ما بدانیم چه اسکن هائی است که می‌توانیم با شما ارتباط داشته باشیم ؛**

**جواب ؛** در این دوره اگر شما بخواهید با ما ارتباط کنترل ذهن را می‌توانید داشته باشید که در ارتباط کنترل ذهن خاموشی است ، دیگه موارد مجاز نیست ، موارد مجاز در طی ۲۴ ساعت ، از اینجا به بعد که خدا حافظی کردید استارت خورده و شما می‌توانید استفاده بکنید ، یعنی یک لحظه‌اش هم را به نظر من از دست ندهید ، تا هر چه زودتر نهادینه شده و جزء وجود شما بشود ، اگر خواستید به ما هم می‌توانید چند تا تایم بدهید و گر نه خودتان دنبال کنید ، دست خودتان است ، آتش به اختیار است ، باید دنبال کنید ، البته من توصیه می‌کنم که ارتباط همفازی کیهانی جزء ارتباطهای است که همیشه در حاشیه کارهای شما وجود دارد یعنی تا درک کامل وحدت کیهانی آن ارتباط را دنبال می‌کنیم ، همه ارتباطها را هم می‌توانید با هم برقرار کنید ، شما آن ارتباطی که منظور نظر شماست اجرا می‌شود ، لازم نیست که بگوئید تشعشع دفاعی ، کنترل ذهن و... همانی که مدنظرتان است آنها اجرا می‌شود **ادامه سؤال ؛ این سکوت ذهن اتوماتیک هم امروز استارت خورده ؛** بله استارت خورده منتها چیزی که هست اتوماتیک شدنش منوط بر این است که شما بله قطعی تان را بدهید ، یعنی دیگه مطمئن باشید ، این را چشیدید ، خوب بود یا نه ، خوب بود بله را می‌گوئید ، بله محضری ، از آن بله که در محضر گفتید ، این بله را

بدهید اتوماتیک می شود ، یعنی چشیدیم ، بیعانه اش خوب بود ، حالامی گوئیم همین خوب بود ، از همین می خواهیم ، از همین بدهید ، اینجا اتوماتیک شدنش منوط به این بله محضری است .

ای ساقی جان پرکن آن ساغر پیشین را آن را زدن دل را آن را بر دین را ز آن می که ز دل خیزد باروح در آسزید مخمور کند جوشش هر چشم خداین را  
 خم هست از آن باده خم هست از این باده تا سگنی آن خم را مرکز نمشی این را آن باده بجز یک دم دل را کند بی غم مرکز نشد غم را مرکز نکند کین را  
 یک جرمه از این ساغر کار تو کند چون زر جانم به فدا باد این ساغر زین را - مولانا

**سؤال (آقا)؛** سؤالی داشتم در مورد افکار مجاز که شما فرمودید گاهی وقتها می شود یک فکر در وهله اول خیلی آگاهی بخش است ، یعنی اول که وارد می شود خیلی الهام بخش است ، خیلی آگاهی بخش است ولی بصورت اتوماتیک ذهن می آید این را تکرار می کند ، تکرار بعدیش دیگه آن لبه تیز و اثر قبلی را ندارد .

**جواب؛** تا آنجا که مفید است ، استفاده می کنیم ، آنجائیکه دیگه مفید نیست و دارد وقتمان را تلف می کند ، ذهنمان را مشغول می کند ، جلویش را می گیریم ، آن تشخیص با شما که این فکر تا اینجا الهام بخش بود و از حالا به بعد اشتغال ذهنی بیخودی است .

**ادامه سؤال ؛** در مورد مسائل زمینی شما گفته بودید باید سعی و تلاش بشود و فکر یک جاهای که سازنده است باید کار بکند ، ما تجربه ای که داشتیم دیدیم که در مورد مسائل زمینی حالا نمی دانم چرا اینجوری می شود بعنوان مثال من می خواهم یک ادکلنی بخرم می روم تحقیق می کنم ، سؤال می کنم ، خریدی که می کنم با وجود این همه سختی که کشیدم و مغازه ها را گشتم ولی بدترین ادکلن دنیا را می روم می خرم ولی وقتی غیر مترقبه و اصلاً فکر نمی کنم ، اولین مغازه ای که می روم می گویم این را می خواهم بعد می بینم دقیقاً همانی بوده که می خواستم ، چرا اینجا اونجوری می شود و چرا انتخابایمان وقتی غیر مترقبه است یعنی اصلاً فکر نمی کنیم ولو انتخابهای زمینی درست از آب در می آید .

**جواب؛** ببینید اینها یک بحثهای دارد البته همیشه هم صادق نیست ، همیشه هم در مسائل زمینی صادق نیست ، شما می بینید که مطالعه نکرده یک حرکتی می کنید و بعد یک چیزی می خرید ، یک کاری انجام می دهید و پشیمانی بدنبال دارد ولی بطور کلی قانونی دارد که یک چیزی را که می خواهید فرار می کند ، دنبال یک چیزی که می گردید نیست می شود ، یک چیزی را که نمی خواهی هست ، بعد راجع به زمان هم صحبت می کنیم در بحث بینشهایمان هست ، یک چیزهای درون مایه هست و یک چیزهایی بهر حال ممکن است ما در آن به وسواسی می رسیم ، کار آن خریدی را که می خواهیم انجام بدهیم ، تحقیقی را که می خواهیم انجام بدهیم همراه با وسواس است ، وسواس گونه است ، اینجا وقتی وسواس پیش می آید ، عقل یک مقداری اونجور که باید و شاید نمی تواند درست مسائل را قضاوت بکند ، مثلاً شما یک چیزی می خواهید ، نیست در جهان است ، مثلاً ادکلنی ، لباسی و... یک ایده ای در ذهنمان هست ، این ایده ممکن است جامه عمل نپوشانده باشد و لذا ما هر چیزی را که می بینیم دیگه قیاس می خواهیم بکنیم با آن و اگر خوب هم باشد می گذاریمش کنار ، چرا چون ما یکطرفه داریم بازی می کنیم ، بنا براین این یک بخش را کور عمل می کند ، یعنی خیلی چیزها دیگه از نظرمان می افتد بخاطر یک قیاس و از این رهگذر می بینیم چیزهای خوب رد شده ، بعد یک دفعه می بینیم که آنچیزی که ایده آل ما هست تعریف درست و کاملی نداشته ، شما به همان چیزی رسیدی که می خواستی ، ولی اونچیزی که شما تعریف کردید ، من تعریف کردم ، ما تعریف می کنیم در پاره ای از موارد 50٪ درست نیست ، اما محققانه اگر می رفتیم

مثلاً بهترین اُدکلن چیه و چه اُدکلنی بگیریم ، اینجا ما پیش داوری نداشتیم ، حالا شروع می کنیم مثلاً هر لباسی را که می بینیم با دید خریدار نگاهش می کنیم ، مزایا و معایبش را ردیف می کنیم می بینیم اگر زدیم کنار سنجش کردیم ، اما درمورد قبلی ما یک الگوئی داریم و اصلاً این را ندیده می گذاریم کنار ، چون با الگوی اولیه ما مطابقت نداشت ، لذا این روش تحقیق بهتر جواب می دهد ، اون معلوم نیست، ایده آل ذهنی ما ممکن است که درست تعریف نشده باشد .

**سؤال (آقا) ؛ زمانی که تشعشع دفاعی به بعضی از افرادی که با آنها کار می کنیم انجام می دهد بعد از اینکه مثبت ۲ به آنها می دهیم حالا یا موجود غیر ارگانیک باشد یا نباشد ، این افراد نورهای را می بینند که من وقتی اینها را از کانال نور رد می کنم یک تونل می بینند که رد می شوند می رسند به فضاهائی که من از این افرادی که با آنها کار کردم گزارشات مشترکی از آنها می گیرم ، که در یک فضای باز آسمان ، درخت ، رودخانه ، دریا یا موجوداتی یا انسانهای که در آنطرف بودند ، می خواهم بدانم اینها چیه ، تصور است ، تخیل است .**

**جواب ؛** اینطرف که تصور است خودشان خلق می کنند ، اونطرف وقتی کانال نشان می دهند ، یک مشکلی که دارند کالبدهای ذهنی این است که عمدتاً سواد ندارند ، عمدتاً بی سواد هستند ، نه از نظر مدرکی ، ممکن است مدارج علمی بالائی هم داشته باشند ولیکن سواد اونجا را اونطور که صحبت کردیم ندارند ، اگر همینجوری نگاه بکنند دچار وحشت می شوند ، برای اینکه نگاه می کنند علائم اونجا را نمی توانند بخوانند ، تابلوهای راهنمایی و رانندگی این شهر جدید را اصلاً نمی توانند بخوانند ، لذا دچار وحشت می شوند ، ما این تجربه را داریم ، دچار وحشت می شوند و دوباره می خواهند برگردند به همانجای قبلی ، لذا این در باغ سبز را که اون کانالها را نشان می دهند ، اون نور و.... سمبلیک است ، خود اون نور سمبلیک است ، اونطرفش می بینند ظلمت است ، اینطرفش می بینند نور است و بعد در این کانال به فراخور حال آن فرد چیزی را برایش به نمایش در می آورند که برایش خوشایند است ، چیزی را نشانش می دهند که جذبش بکنند و دچار وحشت نشود ، مثل اینکه ما الان برویم شهری مثلاً یکی از شهرهای خاور دور ، نه زبان بلدیم ، نه چیزی می دانیم و کاملاً محیط و فضا برای ما غریبه است و یک احساس غریبگی ممکن است آنجا به ما دست بدهد ، یک حالت خاصی پیش می آید ، بهر حال آنجائیکه آشنا تر است و آدم می تواند مانوری بیاید مطلوب تر است برایش ، این را داریم و گرنه دیگر اونجا مکانی نیست ، آبی نیست ، رودخانه ای نیست . **( ادامه سؤال ؛ و بعد با این موجودات که ارتباط برقرار بشود و سؤال و جوابی بشود ، می شود روی این پاسخها ما بعنوان آگاهی جا باز بکنیم استاد ؛ ببینید من توصیه می کنم در حد کنجکاوی و تحقیق عیب ندارد ولی در حد سندیت رویش حساب نکنید ، ما تا اصل منبع آگاهی هست به هیچ جا دیگر ارجاع نمی کنیم ، یعنی تا وقتی یک منبع اصلی است نمی آئیم از کالبد ذهنی سؤال کنیم ، از جن سؤال کنیم ، یک منابع متفرقه به اصطلاح ، بایستی به گونه ای ما عمل کنیم و حرکت کنیم که به خود منبع اصلی وصل بشویم و همه هم و غم و برنامه های ما این است که بتوانیم مستقیماً با همان منبع هوشمندی در ارتباط قرار بگیریم ، این ضریب اشتباه ما را می آورد پائین ، چون شما بدانید روح و جن هر چی بگویند مطمئن باشید درصد قابل توجهی اشتباه است .**

**سؤال (آقا)؛ دلیل عدم کنترل ذهن چیه ، مگر این ذهن متعلق به ما نیست ؟**

**جواب؛** ببینید صحبت کردیم که ما وقتی می‌خواهیم برویم بسمت کمال ، فرض کنید نیروی مخالفش نیست و این بردار را داریم ، چه وضعیتی پیدا می‌کنیم ، این دیگه می‌رود و لازم نیست ما هیچ کاری بکنیم ، این خودبخود ما را می‌برد بسمت کمال، چه موقع این کمال ارزشمند می‌شود ، وقتی که ما را بگیرند ، دونفر گرفته باشند و بعد من بگویم نه من باید بروم ، در غیر اینصورت خوب دارم می‌روم دیگه ، لذا در این برنامه طراحی خلقت این که ما آمدیم الیه راجعون و بحث فلسفه کمال را داریم مطرح می‌کنیم در مقابل مسأله کمال نیروی ضد کمال قرار دارند ، که بگیرند ما را ، زنجیرهای به پایمان بسته شده باشد ، حالا بگوئیم نه ما باید برویم و اون نیرو را ختی بکنیم ، لذا نیروی ضد کمال تعریف شد ، در فلسفه خلقت ، در این حرکت ما در همه مقاطع نیروی ضد کمال یا نیروهای ضد کمال تعریف شده‌اند ، انسان از همان دوران بچگی کمی که پشت سر می‌گذارد می‌بینید که یک نیروی در او هست که کارش اینست که نگذارد اینجا بنشیند ، یعنی حضور نداشته باشد ، حضور فیزیکی داشته باشد ولی حضور درونی نداشته باشد ، کارش این است ، مثال زدیم ، گفتیم اگر اینجا هستیم می‌گوید که الآن در خانه نمی‌دانید چه خبره و بالاخره ایشان را نمی‌گذارد اینجا بنشیند ، می‌بردش در خانه ، اگر در خانه بود ، یعنی مجبور بود امروز بنشیند در خانه و نیاید در کلاس ، الآن همش دلش اینجا بود ، می‌گفت که نمی‌دانی الآن همه در کلاس نشستند ، ارتباط گرفتند و چه صحبت‌های خوبی می‌کنند و بالاخره در خانه نبود ، یکی از این نیروهای ضد کمال اینطوری عمل می‌کند و از اونطرف هم خیلی چیزها ما را بسمت کمال می‌خواهد سوق بدهد ، کار ما چیه ، کار ما مهار این نیروهای ضد کمال است ، این است که مثلاً یکی از همین نیروها ، همین ارباب است ، همینی که نمی‌گذارد، هرکاری که می‌خواهیم بکنیم می‌آید آن‌کار را خراب می‌کند ، مثال نماز را زدیم ، تا می‌آئیم سر نماز ، این می‌آید به یک سهم خودش بر می‌دارد می‌برد گذشته ، آینده و.. اگر جدی نماز بخوانی حمله شبکه منفی دارد ، یعنی یک نیروی دیگری هم می‌آید در کار ، اگر نه معمولی است ، الله اکبر و... در این حالت همین ارباب اکتفا می‌کند و دیگه لازم به نیروی قوی‌تری نیست و می‌آید می‌برد اینجا و اونجا و.... و برکاته که گفتیم می‌بینیم که در طول نماز یک برجی ساختیم ، خرید و فروشهای کردیم ، چند جا سر زدیم ، در این حد کارش این است ، این اگر نباشد کیفیت کار ما از کجا معلوم می‌شود ، کیفیت کار ما معلوم نمی‌شود ، پس در طراحی خلقت، حساب شده مسائل اتفاق افتاده و این را در ما گذاشتند تا ببینند که ما چکار می‌کنیم ، حالا وظیفه ما چیه، رسالت انسان چیه ، عبد بودن ، خاطرتان است که در دوره دو راجع به عبد و عبادت صحبت کردیم ، عبادت بجا آوردن رسالت بندگی ، یک نمونه‌اش را صحبت کردیم ، یک نمونه دیگرش را بگوئیم ، نمونه دیگر این است که رسالت ما این است که این ارباب را مهارش کنیم ، جزء وظایفمان بطور مشخص نگذاشتند و اعلام نکردند ، چون گفتیم که می‌آید در مسائل عرفان که وقتی می‌خواهد از کیفیت حرف بزند می‌آید در بحث عرفان که صحبت کردیم جزء اضافه کاری بحساب می‌آید.

**سؤال (آ): در مورد کتاب ناپلئون هیل ، بیاندیشید و ثروتمند شوید فرمودید اشتباه است ؟**

**جواب؛** ببینید البته اینجوری صراحتاً نمی گوئیم هیچوقت ، ما می گوئیم که یک بحثی داریم بنام تعمیم عام و کتاب هم دارد ، در این کتاب شما با این مسأله برخورد می کنید که هر مطلبی را بیائیم تعمیم به عام بدهیم اگر در تعمیم به عام جواب داد ، درست است ، اگر جواب نداد غلط است ، مثلاً اگر همه بخواهند بشوند مریض ، بروند گوشه غاری بنشینند ، آیا می شود یا نمی شود ، نمی شود ، ۷ میلیاردیم ، حالا نه یک مملکت را بگوئیم ، اگر قرار باشد ۷ میلیارد نفر بیاندیشند و ثروتمند بشوند ، پول یک مملکت میزان ثابتی است ، خوب این میزان ثابت یا توی جیب شماست یا جیب من است ، یعنی اگر بیشتر در جیب شماست کمتر در جیب من است ، یک میلیونی دارد و یک مقداری ثابت است ، اضافه نمی شود ، اگر اضافه بشود باز هم از نظر ارزشی یکسان است ، تورم اضافه می شود، از نقطه نظر ارزشش یکسان است ، پستوانه اش این را می گوید ، حالا اگر قرار باشد همه بیاندیشند و ثروتمند بشوند چطوری می شود ، ببینید پول ثابت است ، کسی که ثروتمند می شود ، دیگه نمی نشیند کنار بگوید خوب من که دیگه میلیونر شدم بس است ، من می نشینم کنار ایشان بشود ، میلیونر شدن من از حالا به بعد ثروت من برای خودش شروع می کند به ارزش افزوده اضافه کردن ، میزان پول ثابت شروع می کند به مکش کردن به سمت خودش ، لذا هرچه این مکش بیشتر می شود قدرتش بیشتر می شود ، یعنی پول می گویند می رود روی پول ، خوب میلیونر شده ، مکش می شود سرمایه ثابت یک جامعه را بسمت خودش می کشاند و این دیگه خودش می شود یک پویائی و کماکان ادامه پیدا می کند و لذا هر ثروتی هم که در دست یک عده ای دیگر هم بیاید اونها هم همینطور، خلاصه در نهایت یکسری در کارتن خواهند خوابید ، یکسری ثروتمند ، یعنی یک خط شیب دار از کارتن خواب تا اون ثروتمندان افسانه ای و اگر قرار باشد که نه پول واقعاً افزایش پیدا بکند که بانک مرکزی باید جواب بدهد ، پستوانه باید جواب بدهد که نمی شود چنین چیزی هم محال ممکن است ، بنا براین خود این قضایا یک مسأله دارد که الان ما دیگه این موج افسردگی نسل مخصوصاً جوانان را که رفتند این مسأله را آزمایش کردند ، سرخورده شدند و دارند برمی گردند را داریم مشاهده می کنیم شروع شده و شما می توانید نگاه بکنید دهه گذشته ، دهه این حرفها بود ، رفتند تجربه کردند و الان دارند بر می گردند که جوابها را بیاورند و بدهند .

**سؤال (آ): شما فرمودید که با توجه به امکانات موجود یک چیزی را طراحی کنیم برای آینده ، بعضی از روانشناسها برگشت از آینده را توصیه می کنند ، مثلاً می گویند آنچه که می خواهید در آینده ، در نظر بگیرید که هستید ، حالا برگردید عقب اونکارهای که لازم است انجام بدهید ، آیا این غلط است این روش .**

**جواب؛** ببینید مسأله اینجاست که اونی که در غرب انجام دهد یکجور نگاه می کند درست است ، اونی که در شرق انجام می دهد غلط است ، در شرق فوراً به رویا پردازیها و اینجور مسائل می رود ، اونجا در غرب ده سال آینده را که می بیند این را تطابق با واقعیتها می دهد ، یعنی بر می گردد مثلاً می گوید من ده سال آینده بروم کره مریخ، ممکن است من بیایم این را شروع کنم رویا پردازی و خیال بافی ولی اون می آید می گوید برای رفتن به مریخ چی لازم است و.... و بعد هزاران هزاران مشکل پیش می آید که خودش را موظف می داند این مشکلات را



حل بکند ، من می گویم ده سال آینده یک خانه بخرم ممکن است شرقی بیاید این را با رویا پردازی و خیال بافی همراه بکند ولی اون می آید می گوید خانه ای که من می خواهم الآن اینقدر است و توانائی من اینقدر است ، برای اینکه این را من به آن برسم باید اینکار و... را بکنم تا به آن برسم و بعد باید فکر کنم ده سال آینده تورم که بیاید رویش ممکن است بشود اینقدر باید من جبران تورم را هم داشته باشم و... لذا باید این کارها را انجام بدهم که تورمش را هم جبران کنم ، خلاصه این بشود یک طرح که ظرف ده سال من را برساند به هدفم ولی خیال پردازی و آرزو پردازیهای که برای شرق الآن ارائه می کنند به غربی می گویند بشین به اینصورت بررسی واقعیت و تحلیل خلاقانه را دنبال کن ، شرقی را می گویند که بشین تو فکر کن و این تخیل را رویش کار کن ، صحبت کار روی خود تخیل است ، یعنی تخیل را شاخ و برگ و پرو بالش بده و خدا ثروتمند است باید به تو بدهد **وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَآنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است به سود شما رام کرد - جائیه ۱۳** به تسخیر در آورده و بعد و بعد و بعد خلاصه می روند دو سه سال می نشینند فکر می کنند و همه سر خورده دارند بر می گردند ، یکی از بیماران من دختر خانمی بودند که مادرشان آوردند و کمک خواستند از مجموعه و اینکه ایشان بشدت افسرده شده بودند ، توضیح دادند در مورد افسردگی شان گفتند که سه سال قبل ایشان ما را برداشتند رفتیم میدان محسنی یک لباس عروس خریدند رفتیم خانه لباس عروس را آویزان کردند ، ایشان نشست تخیل ، تخیل که اون داماد می خواهد از آمریکا الآن آمد ، فردا آمد و... سه سال اینکار ادامه پیدا کرد و بعد از سه سال خبری نشد ، ایشان روند افسردگی و سرخوردگیش شروع شد و الآن به وضع غیر قابل قبولی رسیده ، بهر حال این نحوه تخیل ، حالا ما یک قانونی هم داریم در دوره ۷ اونچیزی که ، آرزویی که بند کنی فرار می کند ، اونچیزی که نمی خواهی می آید ، مار از پونه خوشش نمی آید دم در لانه اش سبز می شود ، از هرچی می ترسیم به سرمان می آید ، اینها قانونهایی است که عکس اون قانون است ، حالا انشاء الله بعدها با هم صحبت می کنیم ، تخیل سازنده ، حالا امروز هم باز هم با هم امتحان می کنیم و در مورد این قضیه من خودم شخصاً به تجارب خودم بسیار استفاده کردم ، من یک کارخانه را تماماً در ذهن طراحی کردم ، کارخانه آرد کامیاران ، تاماش کار من است و این فقط در ذهن طراحی شده و فقط من برای ساخت این کارخانه پنجشنبه و جمعه که می رفتم اونجا فرصت بوده ، هیچ فرصت دیگری نداشتم که کارهای جانبی را انجام بدهم ، این کاملاً در ذهن طراحی شده و حتی خیلی از دستگهایش هم ، چون کارخانه آرد یکی از پیچیده ترین کارخانه هاست ، در تمام ایران شاید ما بیش از ۵،۶ تا طراح نداریم ، حتی دستگهایش هم خیلپهایش در همانجا ساخته شده ، بنابراین این کاملاً عملی است و جلوی خیلی از دوباره کاریها را می گیرد و بایستی از آن استفاده بکنیم و می خواهیم که در طی دوره کاملاً تا انتهایش ضمن اینکه کنترل ذهن را تسلط پیدا می کنیم بتوانیم کارمان هرچی که هست مهم نیست ، یک خانم خانه دار هم بالاخره طراحی سفره دارد ، با طراحی لباس ممکن است سرکار داشته باشد ، دکوراسیون و خیلی چیزهای دیگر ، بهر حال با آنها سروکار دارد ، از اینجا شروع بکنیم تا اونهایی که واقعاً کارشان طراحی هست بتوانیم استفاده خلاقانه ای را از این مسأله داشته باشیم ، با زمین و زمان بیخودی نجنگیم .



**سؤال (خانم)؛ در خصوص قانون تعمیم به عام توضیح بدهید.**

**جواب؛** تعمیم عام انشاءالله در کتابهای است که در آینده تقدیم بکنیم ، یک کتابی است که کمک می کند برای اینکه ما ببینیم عملی است یا عملی نیست ، هر چیزی را تعمیم به عام دادیم دیدیم می شود ، جواب می دهد ، اگر دیدیم نه در عام جواب نمی دهد ، اون با اشکال مواجه می شود ، اختصاصی است ، مثلاً می شود صد تا مرتاض داشته باشیم اشکالی پیش نمی آید ولی اگر قرار باشد ۷ میلیارد مرتاض باشد نمی شود ، نظام عالم بهم می ریزد ، مثلاً تعمیم بدهیم فرادمانی را به همه انسانها می شود یا نمی شود ، می شود همه انسانها به دیدگاه فرادمانی و اصولاً به این دیدگاهها بخواهند مجهز باشند ، می شود ، پس بنا براین اشکالی پیش نمی آید ، اون چیزی که اختصاصی، انحصاری است ، خوب مسلماً در تعمیم به عام دچار مشکل می شود .

**در پاسخ به سؤال (خانم)؛ در خصوص اینکه چرا شبکه مثبت جلوگیری نمی کند از کارهای منفی ما ، آیا این از عدالت بدور نیست ؟**

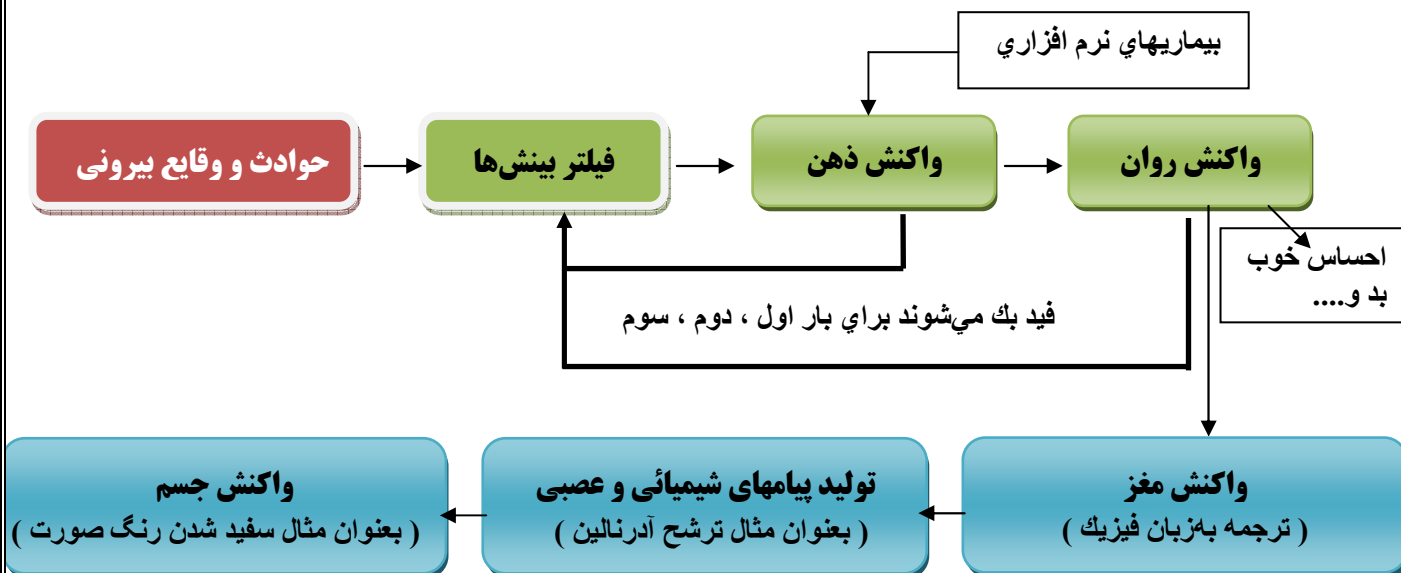
**جواب؛** نه ببینید چرا بدور نیست چون قانون است که اولاً شبکه مثبت که نباید بیاید یقه من را بگیرد که من پول حرام نخورم ، باید دست من را باز بگذارد ، بار اولش را اخطار می دهد ، بار دوم ، سوم ، بار چهارم دیگه می گوید ولش کنید، بحث ختم الله، چرا می گوید ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم خداوند بر دلهای آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده و بر دیدگانشان پرده ای است و آنان را عذابی دردناک است- بقره ۷، چرا می گوید مهر می زند، مهر می زند یعنی ولش کنید، وقتی بیایم در ماجرا می بینیم که نه عین عدالت است ، توضیح یکبار ، اخطار دوبار ، سه بار ، شما خودتان به یک نفر سه بار اخطار بدهید بار چهارم چکار می کنید ، قرار نیست خدا از اون بالا نگذارد که پول دیگران بیاید در جیب من ، قرار است که من دستم باز باشد ، ببینیم که من این کار ساکشن را انجام می دهم یا نمی دهم ، منتها از نقطه نظر اخطار ، اخطارها را می دهد که بعداً من نگویم که می دانید چیه اگر یک اخطار به من داده بودید من بیدار می شدم و ادامه نمی دادم ( ادامه سؤال خانم؛ بالاخره جزا می بیند استاد؛ ببینید اصلاً قانون است، قانون عمل و عکس العمل، قانون کارما ، قانون بازتاب ، قانون وجودمان که دارد دقیقاً محاسبه می کند، اون پول حرام موجود غیر ارگانیک می آورد ، تشعشع منفی می آورد و...اینکه سؤال می کنند تکلیف آنهایی که بی پول می شوند چیست، این است که آنها هم در یک جائی که حالا بحثش بماند ، بحث زندگیهای موازی که بحث عدالت الهی را می خواهیم مطرح بکنیم ، هر جا راجع به عدالت الهی خواستیم صحبت بکنیم فراموش نکنیم که ما یک نفر نیستیم ، در یک کانال موازی من ، همین الآن می بینید که من فقیرم یا من ثروتمند هستم یا... این را فراموش نکنید ، بگذارید انشاءالله راجع به مجادله و یوم المجادله که این صحبتها را داشته باشیم تا اینها را باز کنیم ، فعلاً راجع به عدالت الهی مسکوت بگذاریم تا سر جای خودش .

## بینش‌ها

بینش ؛ طرز تلقی ما از خدا ، جهان هستی ، خود و دیگران است .

بینش غلط مساوی است با بیماری .

بینش ؛ نرم افزار است ، اگر این نرم افزار درست برنامه ریزی نشده باشد بیماری تولید می‌شود.



- نرم افزار بینش است که حوادث و رویدادها را از بُعد شدت و ضعف طبقه بندی می‌کند و خروجی می‌دهد .
- اگر عده ای در مقابل یک پدیده واحد قرار بگیرند بعنوان مثال صدای انفجار واکنش یکسان نخواهند داشت ، چرا در حالیکه رویداد برای همه ، واحد است ولی عکس العملها یکسان نیست .
- در مثال فوق بینش حادثه را تجزیه و تحلیل و شدت و ضعف آن را درجه بندی می‌کند ، ذهن به ادراکی می‌رسد ، روان به احساسی می‌رسد ، مغز با ترجمه ادراک و احساس به زبان جسم ، پیامهای شیمیایی صادر می‌کند و جسم با دریافت پیامهای شیمیایی واکنش و عکس العمل نشان می‌دهد ، لذا چون بینش افراد در این مثال متفاوت است سیر یاد شده منجر به بروز عکس العملهای متفاوت می‌شود و می‌بینیم که با وجود اینکه رویداد واحد بوده واکنشها یکسان نمی‌باشد .

حوادث و وقایع بیرونی از طریق احساس و مشاهده و سنسورهای وجودی ما می‌آیند از یک چارچوبی عبور می‌کنند ، بعد می‌آید واکنش ذهن و روان را ایجاد می‌کند ، بعد می‌آید واکنش مغز را ایجاد می‌کند ، بعد از اینکه واکنش مغز را باعث شد پیامهای عصبی و شیمیایی خواهیم داشت و بدنبال آن عکس العمل بدن را خواهیم داشت، مثال بزنیم، اگر الان صدای انفجاری بیاید از بیرون، (در این جمع) چندجور واکنش ما خواهیم داشت ، حادثه برای همه یکسان است ، ولی به تعداد نفرات واکنش خواهیم داشت ، چرا واکنشهای مختلفی ما نشان می‌دهیم ، یکی غش می‌کند ، یکی بشدت می‌ترسد رنگ و رویش سفید می‌شود ، یعنی اینجا مغز می‌آید

آدرنالین ترشح می کند، عکس العمل بدن، رنگ و رو پریده و خلاصه آثار ترس پدیدار شده و همینجوری وقایع و عکس العملهای مختلف، اگر یک خبر ناگوار بیاید می بینید که چند نفر که نسبت به این حادثه نسبت مساوی دارند چند تا واکنش مختلف نشان می دهند ، اگر که فلان قطعه نامه صادر بشود قیمت دلار مثلاً از اینقدر به اینقدر بشود می بینیم که اینجا چند مورد ایست قلبی خواهیم داشت ، همین الان اگر قیمت طلا از یک مبلغی به یک مبلغی پائین بیاید اینجا ایست قلبی برای تعدادی خواهیم داشت ، نسبت کارکرد قلب با قیمت دلار و طلا چیه ، چه نسبتی دارند ، کی در آناتومی ، در فیزیولوژی گفتند که بله این پالسها ارتباطی دارد به قیمت دلار ، طلا ، خانه و هر چیز دیگر، اما این اتفاق می افتد یا نمی افتد، خوب چی می شود که یکی سگته می کند، یکی نمی کند، حادثه از بیرون می آید به فیلتر بینش ها ، اینجاست که تعیین می کند من از صدای انفجار باید بترسم یا نترسم ، قیمت دلار باید روی من تأثیر بگذارد ، مرگ کسی و مرگ اصولاً بطور کلی باید روی من تأثیر بگذارد یا نگذارد ، شکست و ناکامی ، برای یکی پیش می آید تصمیم به خودکشی می گیرد ، یک کسی نه ، خوب اینجا یک مطلب خیلی مهمی است در وجود ما و حالا با مثالهایی که در طول دوره می زنیم ثابت می کنیم که یکی از دلایل بیمار شدن ما یا سلامتی ما اینجا این چارچوب بینش ها است که تعیین می کند ، حتی ایست قلبی را ، حتی ایست قلبی تعریفش از اینجا شروع می شود با مکانیزمهای در انتها به ایست قلبی یا غش یا... هر چیز دیگری که می خواهد اتفاق بیافتد منجر بشود ، خوب پس در این دوره صحبتی که داریم در این مسأله است که این قضیه را نشان بدهیم و دوباره ثابت بکنیم که بیماری مسأله ای است زمینی و همان تبرئه خدارا بدنبال این قضیه داشته باشیم ، بطور کلی چرا بیمار می شویم که البته باز این هم عنوان یک کتابی است که چارچوب این مسأله را به این شکلی که الان صحبت می کنیم مورد بررسی قرار می دهد ، چرا بیمار می شویم، در کتاب مقدس آیه ای است که می فرماید بیماری شما نتیجه گناهان شماست و مزد گناه، موت است ، مزد گناه مرگ است ، من یک روزی این آیه را برخورد کردم در چندین سال قبل و خیلی عصبانی شدم و گفتم که چنین چیزی نمی شود، چرا چون گناهکارها معمولاً سالمتر از بیگناهان هستند، طبق تجربه ای که هست ظالم سالم دیگه معروف است ، یک آگاهی بعدش آمد گفت منظور از این گناه اون گناهی که شما می شناسید نیست، گناهی هست که گناه کبیره کبیره (حالا من با این مضامین دارم این آگاهی را انتقال می دهم ، چون زبان آگاهی اصولاً در یک جاهائی فرق می کند ، باید ترجمه بشود ، اصلاً این زبان رایج نیست باید ترجمه بشود) بعد مضمون آگاهی این بود که گناهی داریم که باید بگوئیم گناه کبیره کبیره و اون گناهی است که انسان بدنیا بیاید از دنیا برود ، قوانین حاکم بر هستی را نشاسد ، این گناه را گفتیم، که مزد آن موت است، حالا وقتی به بینش می رسیم اینجا هم بعدش متوجه شدیم که بینش ارتباط مستقیم دارد به خواندن کتاب جهان هستی ، کتاب مبین ، کتاب آیات آشکار که جلوی چشممان است ، بر نزد آن که جانش در تجلی است هم عالم کتاب حق تعالی است - شیخ محمود شبستری و قرار بوده و هست که همه عالم هستی در سھائی را به ما بدهد که حالا با هم یکخورده مورد بررسی قرار می دهیم و منظورهایمان را بیشتر روشن می کنیم و قرار بوده که ما این کتاب را بخوانیم اونجا هم قرآن می گوید ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ این است کتابی که در

[حقیقت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقوایبندگان است- بقره ۲، آن کتاب بدون هیچ شکی در آن ، ذَلِكِ الْكِتَابُ ، آن کتاب، کتاب مبین، این رفرنسی است برای کتاب مبین که ببینیم ، بخوانیم ، یاد بگیریم ، این دیگه آیات آشکاراست ، این دیگه یک منطق مسلم است .

## جلسه دوم

- برقراری ارتباط کنترل ذهن با چشم بسته.
- بررسی نتایج استفاده از حلقه‌ی کنترل ذهن و اسکن دوره ( بر اساس گزارش افراد حاضر در کلاس ) .
- اشاره به واکنش های شبکه منفی نسبت به ارتباط کنترل ذهن ( - حمله و فریب - اشاره به این که واکنش شبکه منفی معلوم می کند که چقدر فرد مصمم است ) .
- بررسی بینش ها ( عدم شناخت ، فهم و درک مسیر و مقصد ) .
- اشاره به سوره عصر برای بیان اهمیت زمان .
- شرح بسم الله الرحمن الرحيم ( - منظور از اسم خدا تجلیات الهی - منظور از رحمانیت خداوند - منظور از رحیمیت خداوند ) .
- توجه به نکاتی در باره زمان ( - بررسی زمان در مسیر بودن و زمان رسیدن به مقصد - تعریف زندگی بر اساس زمان ؛ زندگی زمان در مسیر بودن است - شرح اینکه انسان قاتل زمان است - توضیح متغییر بودن کیفیت زمان بر اساس شعور هیجان با ذکر مثال گذر زمان در شهر و روستا - هوشمند بودن زمان ؛ بر خلاف دیکتاتورهای ما زود یا دیر می گذرد - اشاره به هم فازی با زمان و مفهوم صبر ( شرح بیشتر و اتصال مربوط به آن در دوره شش ) ) .
- بررسی مشکلات بینشی ، عدم صالح بودن و تأثیر آن در بیماری ( - رفع تضاد با خدا ؛ رفع تضاد در رابطه با عدالت الهی ، عبادت و ... - رفع تضاد با خود ؛ تضاد مربوط به نهاد ، تضاد مربوط به من ایده آل ، تضاد عمل و اندیشه - رفع تضاد با هستی - رفع تضاد با دیگران - بیان معنای عملوا الصالحات ) .

در فواصل توضیح مطالب ، ارتباط های مربوط به دوره برقرار می شود

## نقش بینش در تولید بیماری

- عدم شناخت ، فهم و درک مسیر و مقصد .
- عدم صالح بودن با خدا ، هستی ، خود و دیگران .
- تضاد ؛ با خدا ، هستی ، خود و دیگران .
- عدم شناخت ، فهم و درک جهان هستی .
- عدم شناخت ، فهم و درک قوانین جهان هستی .
- عدم شناخت ، فهم و درک جهان دو قطبی .

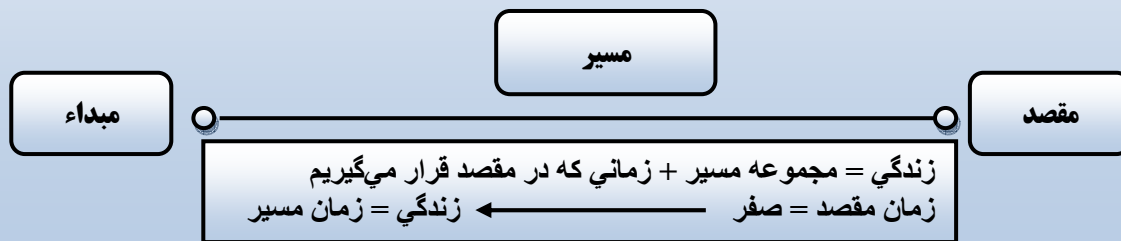
## بینش ها ؛ عدم شناخت ، فهم و درک مسیر و مقصد

### مسیر مهم است یا مقصد ؟

• اگر قرار باشد عده‌ای باهم همسفر شده و سوار بر اتوبوسی از شهری به شهری دور دست رفته و بعنوان مثال مسیر، زمانی بالغ بر ۱۰ ساعت را به خود اختصاص دهد و شخصی از همسفران برخیزد و بگوید که من جادوگر هستم و می‌توانم کاری کنم که مسیر ۱۰ ساعته را در عرض مدت کوتاه ۲۰ دقیقه‌ای طی کنیم، با فرض اینکه همه بپذیرند که اینکار شدنی است، از جمع مسافران چند نفر از این پیشنهاد استقبال خواهند کرد، تقریباً می‌توان گفت که همه استقبال خواهند کرد، زندگی تعریفی دارد که مجموعه مسیرها و مقصدها است = **زمان مسیر + زمان مقصد** ، **زمان مقصد = تقریباً صفر است** ( زیرا به محض اینکه به مقصد رسیدیم هر کار دیگری را که آغاز کنیم خود مسیر و مقصد جداگانه‌ای خواهد داشت به شهر مورد نظر رسیدیم مقصد صفر ثانیه را بخود اختصاص داده است از شهر به هتل می‌خواهیم برویم دوباره مسیر و مقصد جدیدی آغاز می‌شود و همینطور الی آخر ) ، یک گواهی نامه رانندگی می‌خواهیم بگیریم ، یک مسیری را باید برویم به یک مقصدی برسیم ، همه زندگی مسیرها و مقصدهاست ، جادوگر پیدا بشود بگوید برای چی می‌خواهی ۶ ، ۷ ماه بدوی گواهینامه بگیری من الآن کاری می‌کنم این زمان بگذرد و گواهینامه‌ات را می‌دهم دستت ، چند نفر آماده‌اند مخصوصاً خانمها ، خوب تعریف زندگی مجموعه مسیرها و مقصدهاست ، زندگی این است ، سرمایه ما چیه ، می‌گوئیم عمر است ، عمر چیه ، زمان است ، زمانی که ما در مسیر و مقصد سپری می‌کنیم ، این ماحصل زندگی ماست ، زمان مسیر که مشخص است ، از اینجا می‌خواهیم برویم زاهدان ۲۴ ساعت در راهیم، مقصد کی تمام می‌شود، یعنی می‌خواهیم زمان مقصد را تعیین کنیم، زمان مقصد چقدر است ، می‌رسیم در ترمینال زاهدان ترمز دستی را کشید بالا ، مقصد است ، می‌گوید خانمها ، آقایان خوش آمدید ، ۶ ماه دودیم دنبال اون گواهینامه ، همین که می‌گویند بگیر و شما گرفتید این مقصد تمام شده ، دودیم ، دودیم دنبال خانه می‌گوید اینجا بنویس ثبت با سند برابر است ، این هم جزو مسیر است ، نقطه را که گذاشتی مسیر تمام می‌شود ، شما مالکی ، این مقصد است ، هر چیزی را که شما حسابش را بکنید در کسری از ثانیه مقصد تمام می‌شود ، ترمینال می‌گوید خانمها ، آقایان خوش آمدید ، می‌آید پائین ، تاکسی مسیر بعدی و بعد مقصد بعدی و همینطوری مسیر بعدی ، مقصد بعدی و این ادامه دارد ، خوب زمان مقصد پس چقدر است ، تقریباً صفر، یعنی زمانش اصلاً قابل تعیین نیست ، یک لحظه است ، بله را که گفتی چقدر دودیدی ، چقدر ... همین که می‌گوید وکیلیم بنده می‌گوئی بله تمام است ، حالا دیگه در زندگی مسیر بعدی شروع می‌شود ، یعنی خود بله مسیر بعدی شروع می‌شود ، بنا براین زمان مقصد قابل اغماض است ، نزدیک به صفر است ، لذا زندگی مساویست با مسیر.

با در نظر گرفتن این که زمان مقصد صفر است لذا زندگی مساوی با زمان مسیر خواهد بود، اما متأسفانه با وجود اینکه زمان مقصد صفر است و کل زندگی مساوی با زمان مسیر است ولیکن ما در عمل زمان مسیر را حذف می‌کنیم و مسیر را نمی‌خواهیم و فقط به مقصد می‌اندیشیم و در واقع نسبت به زمان ظلم کرده و اعمال دیکتاتوری می‌کنیم.

لذا چون انسان فقط به مقصد می‌اندیشد و زمان مسیر را نمی‌خواهد و همیشه نسبت به زمان مسیر که کل زمان زندگی می‌باشد اعمال دیکتاتوری می‌نماید و می‌خواهد که زمان مسیر نباشد و حذف شود پس انسان قاتل است قاتل زندگی زیرا زندگی مساوی است با زمان مسیر و انسان مسیر را نمی‌خواهد و در سراسر مسیر تشعشع منفی صادر می‌کند که کل وجود انسان را در بر می‌گیرد، حرص می‌خورد و ... و اینها همه از غلط بودن نرم افزار بیش ناشی می‌شود و نتیجه تولید انواع بیماریها و متحمل شدن خسارت است.



حالا پشت چراغ قرمز هستیم ، در راه بندان گیر کردیم ، نیم ساعت طول می‌کشد تا این راه بندان را ما بگذرانیم ، جادوگر می‌آید می‌گوید می‌خواهی من یک لحظه کاری کنم که عبور کنی ، چکار کنیم قبول کنیم یا نکنیم ، خوب از راه بندان عبور می‌کنیم تا خانه یک ساعت راه داریم ، می‌آید می‌گوید یک ساعت می‌خواهی در این خیابانها باشی من یک اینجوری می‌کنم تو در خانه‌ای، قبول کنیم یا نکنیم ، بعد برای چیز دیگر، برای خانه، برای مدرک ، برای .... هر چیزی ، همینطوری یکدفعه می‌بینیم که گور کنده شده و حاضر است ، حالا این را که دادیم ، اون را که دادیم ، این هم که رفت ، اونجا گور کنده شده و حاضر است ، حالا درسردخانه ، در غسلخانه در نوبت هستیم باز جادوگر می‌آید می‌گوید که می‌خواهی زود.... خوب با این تعریف زندگی همان پشت چراغ قرمز است ، زندگی همان در ترافیک است ، زندگی همان در آن مسیر است ، زندگی همان در آن مسیری است که اتوبوس می‌خواهد برود تا زاهدان ، این سرمایه ماست ، انسان قاتل است ، قاتل زمان ، یکی از مدعیان ما که بعداً یقه ما را می‌گیرد بعنوان شاکی، زمان است ، انسان قاتل زمان است ، وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ سوگند به عصر که واقعا انسان دستخوش زیان است -عصر او ۲ زمان به این علت شاهد است و بعداً بعنوان یکی از مدعیان علیه ما دادخواست خواهد داد ، به این علت که انسان در بینش خودش این یک چارچوب بود یعنی می‌تواند وارد این چارچوب نگاه ما بشود، ما اگر گفتیم که مسیر را نمی‌خواهیم ، این چارچوب بود که می‌گفت نمی‌خواهیم ، اگر بگوئیم که می‌خواهیمش از کجا معلوم است که می‌خواهیمش ، دوباره این چارچوب است ، از پشت این چارچوب است که ما داریم همه چیز را نگاه می‌کنیم ، اگر این برنامه را به آن می‌دادیم یا بدهیم ، موضوع خواست ما تغییر می‌کند ، لذا آمده بود با این وضعیت ، با این چارچوب تا بتواند چارچوب صحیح را جایگزین بکند ، ما از وقتی خودمان را شناختیم قانون کلی بر ما حاکم بوده که وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ سوگند به عصر که واقعا انسان دستخوش زیان است عصر او ۲ ، ما با این آمدیم

دیگه، وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا و انسان همواره شتابزده است اسراء ۱۱ ، این که اینجا شروع کردیم ساختارمان تعریف شده بوده که انسان این تعریفش است و زمان هم شاهد و ناظرش هست که این ضرر خواهد کرد، اَلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده‌اند- عصر ۳ ، حالا اینها را یکی یکی می‌گوئیم، صبرش را ، وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ را ، اینها را با هم بررسی می‌کنیم که بینیم تمام اینها چارچوبها و بینشهای است که می‌تواند زندگی ما را کامل به باد بدهد یا نه می‌تواند کاری بکند که از آن استفاده بکنیم .

• یکی از علت‌های بیماریها این است که نرم افزار بینش خودمان را بر اساس مقصد برنامه ریزی کرده‌ایم ، زمان هوشمند است و در مقابل ما هوشمندانه رفتار می‌کند، در مقابل دیکتاتوری که می‌خواهیم نسبت به زمان اعمال کنیم مقاومت کرده و عکس العمل نشان می‌دهد، اگر بخواهیم زود بگذرد دیر می‌گذرد ، اگر بخواهیم دیر بگذرد سریع می‌گذرد و ما متأسفانه با بینش غلط خود در کل زمان مسیر، تشعشع منفی صادر می‌کنیم و تشعشعات منفی صادره کل وجود ما را در بر می‌گیرد و حاصل کار حرص خوردن و ... در نهایت جمع شدن انرژی پتانسیل منفی و صدور حکم توسط دادگاه ویژه و محکوم شدن به تحمل بیماری که خود با بینش غلط تولید کرده ایم و این ماجرا از ابتدا تا انتها هیچ ربطی به خدا و پیامبر و دیگران ندارد .

**سؤال (آقا) ؛ اگر من نیم ساعت پشت یک چراغی صبر کنم و خسته و کوفته به خانه برسم ، این بهتر است که این زمان زودتر بگذرد که من بعداً انرژی را صرف کاری بکنم که فایده‌اش خیلی بیشتر است ، همین مثال در مورد مسافرت هم همینطور .**

**جواب ؛** ببینید پس زندگی‌مان ، سرمایه مان زمان بود ، عمر بود ، زمان مفید و زمان غیر مفید ، سرمایه مان همین است ، دیگه چیز دیگر که نیست ، لذا شما می‌آئید می‌بینید که انسان زمان را چطوری برای خودش تعریف کرده ، انسان عاشق مقصد است ، مقصد چیه ، منافع شخصی هر کدام از ماست ، ما الان وقتیکه می‌گوئیم این خانه را می‌خواهیم ، چنان در بحث آن خواستن غرق می‌شویم دیگه هیچ چیز را متوجه نیستیم ، خانه را می‌خواهیم ، دیگه حالا چقدر از این ماجرا قرار است که ما سرمایه اصلیمان را به باد بدهیم متوجه‌اش نیستیم ، می‌خواهیم برسیم خانه ، خوب حالا اینجا منافع ما در این مسیر در این است که من برسم خانه ، پایم را دراز کنم و استراحت کنم ، لذا اون منفعت آنی من باعث می‌شود من این مسیر را نخواهم ، این وقت را نخواهم و این وقت از نظر ما می‌آیم غیر مفید اسمش را می‌گذاریم ، اما حالا در بحث اگر گسترش بدهیم می‌بینیم ما اصلاً کاری به این چیزها نداریم ، مفید و غیر مفید وقتی می‌گوئیم مقصد ، مقصدی را تعریف کردیم ، دیگه هیچ چیز را متوجه نیستیم که از سرمایه اصلیمان غافل می‌شویم ، خوب حالا بیائیم ببینیم که این مسیر نیم ساعت تا منزل می‌گوئیم باطل است ، می‌بینیم که یک مدرکی می‌خواهیم بگیریم می‌گوئیم آه تازه سال اول هستیم ، سال دوم هستیم ، چی می‌شد یک سال دیگر هم می‌گذشت ، درست است یا نه ، یکی از این ویروسها این است که کی می‌شد این چهار سال می‌گذشت ، کی می‌شد این شش ماه می‌گذشت و... ببینید در مسیر تحمیلی هم باز هم همین است ، باز هم سرمایه ما همین است ، به من تحمیل شده که این مسیر را الان مأموریت بروم تا بندر عباس ، راهی ندارم ، فرقی نمی‌کند و اینجا این سرمایه اصلی ما همین است ، حالا یا تحمیل شده یا زور یا جبر



یا تقصیر دیگران و یا برنامه ریزی غلط است یا هرچی که شما اسمش را بگذارید سرمایه ما هست یا نیست ، اما از اینها موضوع یا فاجعه بالاتر است ، انسان نمی‌خواهد مسیر را ، مثلاً فرض کنید از اینجا می‌رود شمال ، شما می‌بینید که خیلیها پا روی گاز که برسند به مقصد ، مسیر مفهومی ندارد ، خیلی کم هستند که بگویند که از مسیر هم لذت ببریم ، حالا چه اتفاقی می‌افتد ما وقتیکه از اینجا می‌آئیم مثلاً می‌خواهیم برویم بندرعباس ، زاهدان یا... ، در ماشین چند دقیقه اولش خوبیم ، بعد یواش یواش ... فاز منفی و سم ترشح می‌کنیم ، می‌گوئیم آه تازه رسیدیم به ... اینها تا مقصد بدنمان دارد سم تولید می‌کند و تشعشع منفی تولید می‌کند ، اونجا که می‌رسیم می‌رویم می‌افتیم ... درواقع مسائلی که داریم یکی اینکه نخواستیمش ، این از سرمایه ، دوم پیا مدهای ناجور، مسمومیت، بیماری و همه اینها آمده ، اینها نتیجه آن نخواستنهاست ، خوب یک ویروس داریم ، ویروس مهلکی است، شاید از ایدز هم مهلک تر باشد، که کی می‌شد ، و یک ویروس دیگر هم داریم که چی می‌شد، کی می‌شد و چی می‌شد اینها ویروس هستند و این کی می‌شد قاتل است ، این ویروس عمر ما را می‌برد ، کی می‌شد فردا می‌شد، کی می‌شد هفته دیگه می‌آمد من ... ، کی می‌شد این دخترم برود خانه بخت ، کی می‌شد نوهام را ببینم ، کی می‌شد این نوه راه بیافتد برود مدرسه و من مدرسه رفتنش را ببینم ، کی می‌شد .... ، می‌بینیم که همه‌اش همین است ، اینها همش عمر ما را بلعیده با خودش بُرده و ما به اصطلاح روز شماری کردیم زود برسیم آنجا که این مطلب اتفاق بیافتد ، کی می‌شد این قسط خانه‌مان تمام می‌شد ، خوب قسط خانه مان تمام می‌شد عمرمان هم تمام می‌شد ، دیگه بدرد نمی‌خورد که قسط خانه تمام بشود ، دعا کنیم قسط خانه تمام نشود که عمر ما هم تمام نشده باشد ، به یکی گفتند آرزویت چیه گفت اینکه قسط خانه‌ام تمام بشود ، گفتند چند سال قسط خانه داری گفت ۲۰ سال ، خوب پس می‌بینیم که اینطوریه و ما چارچوبهای غلط جلوی چشممان هست و این اشکالات را برایمان ایجاد می‌کند ، درست است که یک وقتهایی را ما می‌گوئیم که وقت آطلی است ، وقت بی فایده‌ای است ، وقت هدر رفته است ، وقت مفید و غیر مفید را می‌آئیم تعریف می‌کنیم ، اما هر دو تا سرمایه ماست و وقت غیر مفید هم در دنیای عرفان کاربرد دارد و می‌توانیم از آن استفاده کنیم ، مثلاً بسیاری از ارتباطات در وقتهای غیر مفید است، بسیاری از اتصالات در وقتهای غیر مفید است ، حالا روی پله عقل تفکرات ، تعلقات روی وقتهای غیر مفید است ، وقت مفید که خوب داریم کار مفیدی انجام می‌دهیم، اگر اتصالی، آگاهی بیاید خودش می‌آید، ما که در اداره که نمی‌توانیم پشت میز کار، ارباب رجوع آمده فرضاً بگوئیم که ما می‌خواهیم ارتباط بگیریم، خوب آنجا پس می‌شود یک وقتی که مجبوریم به کارهای خودمان برسیم ، وقتهای غیر مفید وقت تفکر راجع به صنع پروردگار ، وقت اتصال ، ارتباط ، دریافت آگاهی است ، وقتهای پشت چراغ قرمزها ، وقتهای که در مسیرها هستیم وقتهای که ما این اسمها را رویش می‌گذاریم ، از مفید ترین وقتها برای ماست ، یعنی دنبالش می‌گردیم دربدر به دنبالش می‌گردیم که یک چنین وقتهای ایجاد بشود ، حالا که می‌خواهیمش خیلی کم پیدا می‌شود ، وقتی می‌خواهیمش دیگه نیست ، این از آن قوانین هست که گفتیم و حالا متوجه می‌شویم که هست این قانون ، پس نتیجه این است که انسان قاتل است و عاشق مقاصد خودش و فقط به مقاصد خودش می‌اندیشد و همه چیز را فدای مقاصد خودش می‌کند و یک روز هم ممکن است به خودش

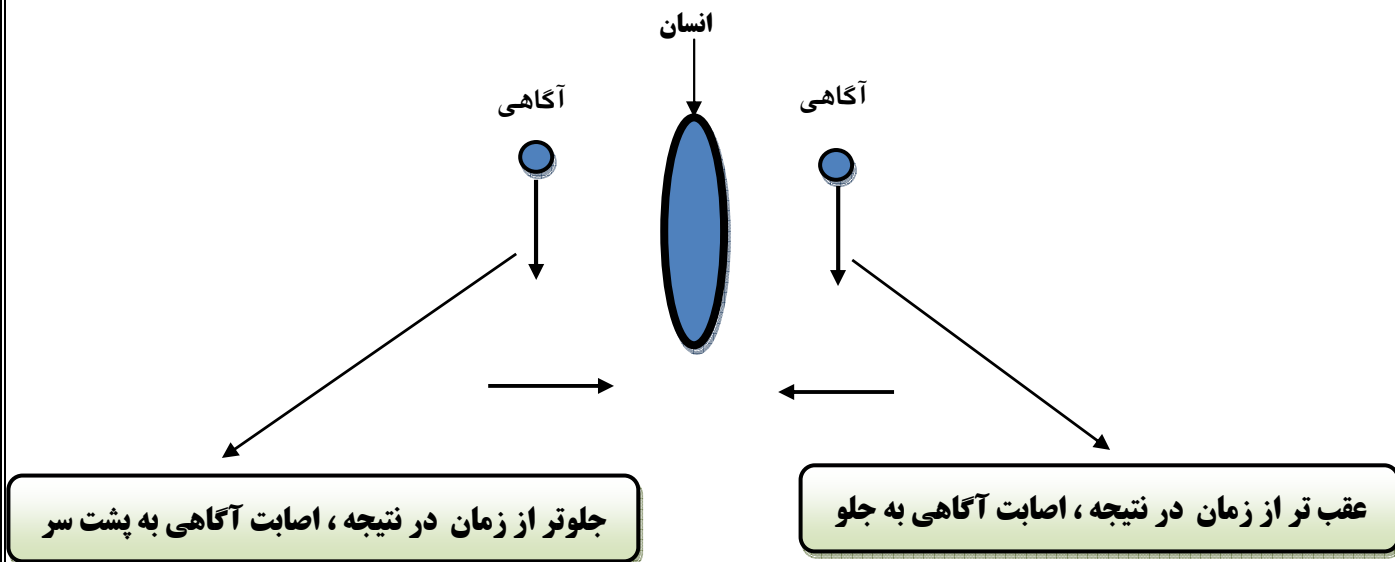
بباید و ممکن هم هست هرگز به خودش نیاید ، چون خیلیها هرگز این موضوع را متوجه نشدند و از این در آمدند و از آن در هم رفتند ، اگر یک درصدی هم متوجه بشوند تا بیایند استفاده‌ای بکنند و بگویند خوب چکار کنیم، دیگه فرصتها رفته ، البته در دنیای عرفان زمان مطرح نیست ، بعدها متوجه می‌شویم که در کسری از ثانیه می‌شود اون کاری را که قرار بود در یک عمری انجام بشود ، اونچیزی را که قرار بوده بفهمیم در کسری از ثانیه متوجه بشویم ، انشاءالله بعداً کمال را تعریف بکنیم بعد می‌بینیم که یک لحظه است .

بله وقتی می‌گوئیم مسیر بعضی از مسیرها هستند که خوش مسیر هم نیستند ، گردنه‌ها ، پستیها و بلندیها و خطرات و بعضی از مسیرها خوش مسیر است و بهر حال همه جوره هست ، مسیرهای زندگی مسیرهای سخت ، زندگیهای سخت ، لحظات سخت ، خوب و خوش ، همه اینها را داریم ، اما باز هم فرق نمی‌کند مگر سرمایه ما همین زمان نیست ، حالا چه سخت ، چه آسان باشد ، دیگه فرقی نمی‌کند ، سرمایه زندگی ما که همین عمر است ، اگر دارد بسختی می‌گذرد یا اگر دارد به آسانی می‌گذرد فرقی نمی‌کند ، خوب حالا اگر سخت می‌گذرد دوباره این جادو گر پیدایش بشود بگوید ببین تو الآن داری یک زندگی سختی را می‌گذرانی هر روز اینجوری ، اونطوری ، بیا من چقدر می‌خواهی بیرمت جلو ، شش ماه ، یکسال ، دوسال ، چقدر که این سختی را پشت سر بگذاری ، یک بشکن می‌زنم می‌روی جلو ، دوباره چند نفر از ما حاضریم و دستام را بلند می‌کنیم می‌گوئیم موافقیم ، بسیار خوب ۵ سال می‌رویم جلو ، بعدش نگاه کردیم دیدیم ۵ سال بعدش هم چندان راه آسان نیست ، دوباره می‌گوید اشکال ندارد یک ۵ سال دیگر تمديد کن ، دوباره ۵ سال ، بعد می‌بینیم که دم گور هستیم و این است که می‌گوید حالا می‌خواهی کارت را زود راه بیاندازم ، دیگه بدرد نمی‌خورد ، لذا متوجه می‌شویم که لحظات سخت هم جزء زندگی است ، اگر سختی نباشد معنی آسانی معلوم نمی‌شود إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا آری با دشواری آسانی است- الشرح ۶ و درسهایی که باید باشد تاز آتش میکیزی ترش و خامی چون خمیر- مولانا خوب حالا می‌آید می‌گوید که وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَبِهِ شَكِيْبَايِ تَوْصِيَه كَرْدَه اَنَد - عصر ۳ و این را هم که شنیدید وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ وَخَدَا بِشَكِيْبَايَانِ اَسْت- انفال ۶۶ ، پس اینجا راجع به زمان داریم صحبت می‌کنیم و این صبر هم در مورد زمان البته یک معنی مجازی دارد و یک معنی دیگری هم دارد که اینجا می‌خواهیم صحبت بکنیم، الآن اون اتوبوس راه افتاده رفته ، یک نفر این بینش را دارد نشسته توی اتوبوس و یک نفر این بینش را ندارد ، کدامشان رنج بیشتری می‌کشند، آیا این را خدا داده وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَنْجِهَ مِنْ بَدِيْ بِه تُو مِي رَسَد از خود نوست- نساء ۷۹ حالا همین بینشها را یکی یکی باهم بررسی می‌کنیم ، می‌بینیم که انسان می‌تواند زجر کمتری بکشد ، می‌تواند زجر بیشتری بکشد ، می‌تواند مریض بشود ، می‌تواند نشود ، اون یکی اونجا که پیاده بشود مریض شده رفته افتاده بدنش مسموم است، طول عمرش کوتاه‌تر می‌شود ، این یکی نه در مسیر زمین، زمان، کوه ، دشت با او صحبت کردند ، یک همفازی است که الآن می‌خواهیم بگوئیم ، این همفازی وقتی ایجاد می‌شود زمین و زمان صحبت می‌کنند، بحث يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا آن روز است که [زمین] خبرهای خود را باز گوید - زلزال ۴ در مسیر وقتی همفاز می‌شوی ، زمین و زمان حرف می‌زنند و راجع به خودشان صحبت می‌کنند و آگاهی می‌دهند .

**صبر**؛ یک معنی‌اش همفازی با زمان است و یک معنی دیگرش که خودداری کردن است، می‌گوید صبر کنید، این را نخور، خودداری کن تا... صبر همفازی با زمان می‌گوید **وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ** و خدا با شکیبایان است - **انفال ۶۶**، ماجرا ببینیم چیه، برای گرفتن یا واجد شرایط شدن دریافت آگاهی یکی از چیزهایی که لازم است گفتیم که قانون بازتاب می‌رود بالا، اشتیاق ما را می‌بینند و آگاهی حواله‌اش صادر می‌شود، حواله‌ای که صادر می‌شود می‌آید اینجا دارد می‌آید که بخورد در ملاح بنده، بعد من با زمان همفاز نیستم، می‌گویم که کی می‌شود بگذرد، یعنی جلوتر از زمان دارم حرکت می‌کنم، یک جایی هم دارم می‌گویم نگذر، نگذر، منافع من، مقاصد من، ما زمان و فلک و همه چیز را می‌خواهیم در دستهای ما باشد، بعد اینجا می‌گوئیم کی می‌شود بگذرد، این دو ساعت هم می‌گذشت، این سه ساعت هم می‌گذشت ما می‌رسیدیم، من جلوتر از زمان هستم، این حواله من می‌آید می‌خورد پشت سرم، پشت پایم می‌خورد زمین به من اصابت نمی‌کند یا اونجایی که می‌گوئیم که نگذر می‌آید می‌خورد به جلوی پای من و به من اصابت نمی‌کند، **وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ** و خدا با شکیبایان است - **انفال ۶۶** اینجا را در واقع نشان می‌دهد که آن ارتباط و اتصال اینجا برقرار می‌شود که من دیکتاتوری نسبت به زمان (این یکی از شرایط است البته) ندارم، برو، نرو ندارم، به فرمان من نیست، من باید با او راه بیایم، همراه باشم، اصطلاحاً همفاز که باشم خودش البته اتصال و ارتباط دارد که بعدها واردش می‌شویم، این باید اینجوری باشد لذا می‌گوید **وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ** و خدا با شکیبایان است - **انفال ۶۶**، به این علت **مَعَ الصَّابِرِينَ** که آره وقتی من دارم با زمان می‌روم اون هم با من است حواله‌های من سوخت نمی‌شود، دوستان می‌گویند آگاهی، آگاهی، داریم آماده می‌شویم در این چند دوره مقدماتی که برویم حواله‌هایمان سوخت نشود، حواله‌هایمان را زنده بکنیم، بعد اگر که اینکار را نکردیم گله نکنیم که چرا آی ارتباط ما خوب نیست، آی چرا آگاهی نمی‌گیریم، همان ارتباط را می‌نشینیم فیزیکی نشستیم، ساعت تعیین کردیم نشستیم، بعد همینکه نشستیم که مثلاً ارتباط ما برقرار بشود می‌بینیم که اینجا نیستیم، اونجائیم، گفتیم هفته قبل هم صحبت کردیم، یک شرط دیگه چی بود، حاضر باشیم، حواله می‌آید، آمده در می‌زنند من خانه باشم می‌دهند دستم، خانه نباشم می‌گویند جسم حاضر بود خودش نبود برگشت می‌خورد و می‌رود، حالا دوباره بدو دنبالش، دوباره روز از نو روزی از نو، پس یکی دیگر از شرایط که اینجا توصیه شدیم **وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ** و به شکیبایی توصیه کرده - **عصر ۳** توصیه شدیم که ما نسبت به زمان دیکتاتور نباشیم، دست از دیکتاتوری برداریم، آی نرو، آی برو کارمان را خراب می‌کند.

## دلایل عدم دریافت آگاهی؛

- عدم حضور؛ غایبیم ( حاضر هستیم ولی در واقع غایبیم ، خود را به دست من های ضد کمال می سپاریم و آنها ما را به هر کجا که بخواهند می برند و لذا چون حاضر نیستیم حواله های آگاهی را که می آورند تا تحویل بدهند چون غایبیم از دریافت آن محروم می شویم).
- عدم همفازی با زمان و مکان؛ اگر جلوتر از زمان و یا عقب تر از زمان باشیم آگاهی به ما اثبات نمی کند .



## فلک

( فلک در واقع همان خواسته های ماست).

### • خواسته ها؛

- ۱) یا به طراحی منجر می شود ( پیگیری و تلاش می خواهد ) هرچه تلاش و پیگیری بیشتر نتیجه هم بیشتر .
- ۲) یا در قالب آرزو باقی می ماند؛ برای آرزو نباید وقت و انرژی صرف کنیم آرزوها باید در بایگانی بمانند و هر وقت امکان تبدیل آنها به طرح فراهم شد از بایگانی خارج و برای آن وقت و انرژی صرف شود .

سؤال (خانم)؛ در مورد زمان که شما فرمودید حواله برگشت می خورد ما چه خواهیم و چه نخواهیم در زمان خودمان هستیم ، چطور اون حواله که می آید برگشت می خورد .

جواب؛ آیا ما در زمان خودمان هستیم ، خوب معلوم است که در زمان خودمان ظاهراً هستیم ، این فیزیک ما الان اینجا هست اما آیا درون من اینجا حاضر است یا نه ، مرکز وجود ما فریاد شنیده ای من در میان جمع و دلم جای دیگر است - **سری**، موضوع همان است ، آیا شما اینجا حاضر بودید تا الان ، اون حساب است ، ما راجع به آن صحبت می کنیم وگرنه خوب معلوم است که ما همه مان اینجا حضور فیزیکی داشتیم و ما بدینگونه بودیم از روزی که خودمان را شناختیم ، دست چپ و راستمان را شناختیم اینطوری بودیم و قرار بوده که ما یک اضافه کاری بکنیم این را مهارش کنیم و نگذاریم بیخودی اینطرف یا اونطرف برود.

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص زمان زندگی؛** ببینید حالا یک وقایع و مسائلی پیش می‌آید ، دوباره همین مسائل پیش می‌آید که بگوئیم که قرار است که یک نفر مثلاً ۵۰ سال شکنجه بشود ، ما نمی‌دانیم همان لحظات هم باز جزء زندگی است و اگر بعدها برگردد به آن نگاه بکند می‌بیند که برایش یک ماحصلی داشته ، حتماً ماحصل داشته ، درست توی اون لحظه خیلی سخت و طاقت فرسا بوده ، بعنوان مثال دکتر ویکتوریا فرانکل ( رئیس داشکده روانشناسی وین ) را نام ببریم که از کوره‌های آدم سوزی آسویشت و داخائو زنده بیرون آمده و زمانی که رفته جلوی چشمش خانواده‌اش عازم این کوره‌ها شدند و خودش را انتخاب کردند بعنوان خدمه، بعد از اینکه جنگ تمام می‌شود و جان سالم بدر می‌برد از این وقایع ، شما انتظار داشتید چه جور آدمی باشد ، خوب دیگه می‌دانید لحظات دردناک و طاقت فرسا ، خانواده‌اش جلوی چشمش در کوره‌های آدم سوزی دود شدند رفتند آسمان ، چه انتظاری هست ، ایشان می‌گویند در هر لحظه می‌شود آن لحظه زندگی باشد و برایش این تجربه شده که مثلاً برای خودش بنیانگذار یکسری چیزهایی در رشته خودش شده ، یکسری قضایای را بنیان گذاشته که ناشی از تجربه همانجا بوده و همه کسانی که تجربه این مسأله را دارند که شما می‌فرمائید بعدش برایشان آن تجارب بسیار گرانبار بود ، بسیار ارزشمند بوده ولی در لحظه ، بله می‌خواهد زودتر تمام بشود ، مثل کسی که نصف شب دندانش درد می‌کند می‌خواهد زود صبح بشود که برود درمان بکند ، اما اصل موضوع سر جای خودش باقی است ، یعنی یک شبش را می‌خواهد بدهد که درد نکشد یعنی سرمایه‌اش را می‌خواهد بدهد که درد نکشد، حالا می‌خواهد یا یک شب یا همه شبها فرق نمی‌کند، اگر یک شبش را جواب پیدا کردیم برای بقیه‌اش هم می‌توانیم جواب پیدا بکنیم ما داریم این سرمایه را می‌فرشیم حالا بعضی مواقع توجیهاات خیلی محکمی دارد ، بعضی مواقع نه همینطوری یکدفعه فله‌ای می‌گوئیم چی میشد این قضیه ما تمام می‌شد .

**در پاسخ به سؤال (خانم)؛** ببینید یک مسأله‌ای که داریم وقتی که ما می‌خواهیم در جهت کمال حرکت بکنیم ، هر کاری بخواهیم بکنیم ، مثال نماز ، کنترل ذهن ، هر کاری بخواهیم بکنیم به نیت، به منزله این که کمالی برای ما ایجاد بکند حمله از اونطرف شروع می‌شود ، الآن گفتیم که کنترل ذهن ، چند تا از دوستان حمله را متوجه می‌شوند به همین سادگی ، ولی بهر حال بواسطه اینکه حفاظ است و بواسطه اینکه شما می‌خواهید، این ترفند را می‌دانید و ایستاده بزدی یعنی خیلی زود این ترفند خنثی می‌شود و ما اونچیزی را که می‌خواهیم در اختیار خواهیم داشت و یا نه این است که یک روز ، دو روز ، سه روز می‌گوئیم بابا ولش کن چون هدف شبکه منفی هم مایوس کردن است ، رهایش کنیم لذا یک عامل مهم در موضوع کمال از دستمان برود .

**سؤال (خانم)؛** در ارتباط با این که انسان را در رنج آفریدیم شما توضیح دادید که ما اصلاً درمان می‌کنیم برای اینکه مردم درد نکشند تا بیماری نباشد که بتواند به کمال فکر کند ، کسی که بیمار است نمی‌تواند به کمال فکر کند ، حالا برای مثال همین دندان دردی که صحبت شد کسی که دندانش درد می‌کند اگر بتواند دندان درد نداشته باشد بیشتر می‌تواند از فرصتش استفاده بکند در مسیر کمال .

**جواب؛** خوب بله بحث مسائل زمینی است ، خودش دارد به ما تسهیلاتی می‌دهد که ما درد نکشیم ، بیماریم ، افتاده‌ایم ، بتوانیم بلند شویم چرا چون کسی که دندانش درد می‌کند دیگه الآن به فکر خدا ، کمال ، الیه راجعون

نیست ، اگر خودش به ما داده نمی‌آید از اینطرف بدهد و از اونطرف هم کمال بخواند ، ما داشتیم بیماری که در سن جوانی از بدو تولد تا آن سن و سالی که داشت جزء درد چیزی از زندگی نفهمیده بود ، واقعاً نمونه‌ای برخورد کردیم که در همه عمرش چیزی جزء درد متوجه نشده بود ، بنا براین اینها مورد بررسی قرار بگیرد می‌بینیم که نه از بالا نیست ، از مسائل خودمان است ، حالا این دوره هم که بینشها را با هم صحبت بکنیم این را هم بالاخره به نتیجه انشاءالله خواهیم رسید، تا برویم موضوع بعدیمان ببینیم اون چیه که به ما ارتباط دارد و دوباره ثابت می‌کند که بیماری کار ما هست ، بیماری مسأله ماهست و این ذهنیت را خارج کنیم ، برای اینکه اگر بگوئیم که او ما را در رنج آفریده است نسبت به او دچار تضاد می‌شویم ، موضوع صحبتی که الان می‌خواهیم داشته باشیم ، اگر با او دچار تضاد بشویم بدنمان مسموم می‌شود ، تضاد یعنی سم ، یعنی تشعشع منفی ، فرق نمی‌کند، تضاد یعنی مسمومیت ، حالا یکی از این تضادهای که ما داریم با کی است ، با خدا است ، سر عدالت است، سر همه چی‌اش، بنا براین اگر ما اصرار داریم که بیائیم دست از سرش بر داریم بخاطر خودمان است ، مقام رضا ؛ به مقام رضا برسیم ، مقام رضا یعنی که ما از او راضی بشویم ، از او اعلام رضایت بکنیم ، بگوئیم که ما از تو راضی هستیم ، بالعکس است ، فکر می‌کنند که یعنی او باید از ما راضی باشد ولی نه ما از او باید راضی باشیم ، ما از او راضی باشیم تضادمان حل می‌شود و مسمومیت ما این وسط منتفی می‌شود .

**در پاسخ به سؤال در خصوص قانون بازتاب (آقا)؛** این را در قانون بازتاب گفتیم ، بعد این که پاسخ می‌آید مطابق قانون و حکمت آن را هم جدا صحبت می‌کنیم ، ببینیم حکمت چه مکانیزمی و چه چیزهایی برایش هست ، در دوره ۵ موضوع حکمت خیلی بیشتر باز می‌شود ، بخاطر اینکه من معنوی را می‌شناسیم ، همزاد را می‌شناسیم ، متوجه می‌شویم که چه مکانیزمهایی در کار است تا ما از روی حکمت به یک چیزهایی برسیم ، اما اینجا در قانون بازتاب می‌رود بالا و می‌آید جواب یا مثبت ، بازتاب من مثبت است و **يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَ هَر كَه رَا بَخَوَاهِد هِدَايَت مِي كُنَد ،** یا بازتاب من منفی است **يُضِلُّ مَن يَشَاءُ هَر كَه رَا بَخَوَاهِد بِي رَاه مِي كَزَارَد - فَاطِر ۸ ، نُفِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ،** بر او شیطانی می‌گماریم تا برای وی **دمسازی باشد - زخرف ۳۶،** شیطان بر من می‌گمارد، جواب من است ، می‌گوید خودم می‌کارم ، خودم قرار می‌دهم .

**در پاسخ به سؤال در خصوص ارتباط با پایان نامه؛** یک نتیجه ارتباط با پایان نامه شکستن ذهن است یعنی هدف ذهن شکنی (آقا ؛ می‌خواهم به شکل توتم نشود ، تصور این نباشد که این توتم است یا بُت است).

ببینید **زراه حکمت و رحمت عموم اشیاء را طریق کب کالات خاص، نموده است - ایوردی** ، در جهان هستی هر ذره‌ای قرار است که هدایتگر باشد ، این هم دوباره بینش است، تا شما چطوری به آن کاغذ (پایان نامه) نگاه بکنید، تا ما نسبت به هر چیزی چطوری نگاه بکنیم ، ما می‌توانیم از هر ذره‌ای درس بگیریم ، از هر پدیده‌ای درس بگیریم ، قرار نیست که تا یک چیزی از آن گرفتیم بشود بُت ، یک ماجراست که بدانیم که ذهن ما باید شکسته بشود ، از نو باید ریست بشود ، بگوئیم که هر چیزی امکان دارد ، اگر من گفتم الان این را اینجوریش می‌کنیم ، می‌شود ..... ، شما جرئت نکنید بگوئید نه نمی‌شود ، اگر بعنوان مثال بگوئیم این کاغذ را بیاندازیم اینجا یک انفجار اتمی رخ می‌دهد شما

جرئت نکنید بگوئید نه و ذهن ما بایستی شکسته بشود ، دوم اینکه یک سری آگاهیها را از توی همان یک ورق مقوا بگیریم ، مثل همین که گفتیم چند نفرید شما و این که تشعشع و چرا نوشته‌ها باید عوض بشود و اینها ، بینیم که درواقع چیزهایی حتی در یک برگ مقوا هم هست که می‌شود با آن ارتباط برقرار کرد و دریافت کرد ، ذهن ما شکسته بشود و آخر هم بعد از همه این کارها هم، چنان بینش داشته باشیم که هیچ انحرافی هم برای ما پیش نیاید و برگردیم سر جای اولمان فقط از آنها درس گرفتیم، همین.

### رحمانیت ، رحمانیت عام و رحمانیت خاص

**رحمانیت؛** بستر حرکت ( ارض ) ، معنای ظاهری ارض زمین و معنای باطنی ارض بستر حرکت می باشد، یعنی اگر ما از روی زمین خارج شده و ساکن کره ماه هم بشویم در آنجا هم تحت اراده خدا بوده و در همان حلقه انا لله و انا الیه راجعون هستیم .

**رحمانیت خاص؛** جبر است ، قانون الهی است ، اگر کسی کار مثبت کند بازتاب آن مثبت است و به او بر می گردد ، و اگر کسی کار منفی کند بازتاب آن منفی است و به او بر می گردد چه بخواید و چه نخواهد .مرگ و جهنم رحمانیت خاص است و جبراً همه باید آن را تجربه کنند .

**رحمانیت عام؛** اختیاری است، هر کسی مایل بود می تواند دریافت کند .

### بسم الله الرحمن الرحيم

**بسم الله؛** بنام خدا ، بنام همه جهان هستی ، هر جا نگاه کنیم پرتو روی اوست ، جهان هستی و تقدیس هر ذره از عالم هستی نام اوست ، پس بسم الله ما را به جهان هستی ارجاع می دهد ، چون خود او بی نام است .  
**رحمان؛** مجموعه حلقه های تسهیلات حرکت .

**رحیم؛** تضمین حرکت بسمت الیه راجعون است (مرگ و جهنم ، که اگر مرگ نبود ما در این دنیا در نیازمندی ابدی می ماندیم و اگر جهنم نبود لایه مانع ما از غایت کمال سوزانده نمی شد و ما به روح الله نمی رسیدیم )

### مقام صالح

**عملو الصالحات؛** یعنی عملهایی که بر پایه صالح بودن انجام می‌شود ، صالح را تعریف بکنیم عملوالصالحات تعریف می‌شود، صالح یعنی کسی که در صلح می‌باشد ، صلح نسبت به خدا ، نسبت به خود ، جهان هستی و دیگران ، یا به عبارت دیگر نسبت به خدا ، خود ، جهان هستی و دیگران تضاد نداشته باشد ، حالا ممکن است بعضیها بگویند ما اصلاً با جهان هستی کاری نداریم، ولی در این دوره متوجه می‌شویم نه کار داریم ، این کتاب را می‌بایستی می‌خواندیم،نخواندیم ، مسیر ، مقصد ، قانونش را می‌بایستی متوجه می‌شدیم نشدیم ، عدم شناخت



، فهم ، درک مسیر و مقصد باعث شده بود که یک عاملی جزء عوامل بیماری زای وجود ما باشد بعنوان مثال ، قوانین دیگر را یکی یکی صحبت می کنیم می بینیم که این را هم ندانستیم چقدر بلا بسر ما آمده ، اون را هم ندانستیم چه اتفاقاتی افتاده، یکی یکی اینها را متوجه می شویم که بدون اینکه خودمان بدانیم خلاف جهان هستی داشتیم حرکت می کردیم ، برخلاف کتاب مبین حرکت کردیم ، خوب ما چه صلح را تعریف بکنیم و چه تضاد را تعریف بکنیم فرقی نمی کند .

**تضاد نسبت به خدا ( روی بحث عدالت ، عبادت ، حکمت و... ) ؛ عدالتش که دیگه مشخص است و شاید انسانی نباشد که تضاد نسبت به خدا را تجربه نکرده باشد ، حالا اگر تضادش به اتمام رسیده باشد یا نرسیده باشد ولی غالب انسانها در تضاد با خداوند هستند ولو اینکه عبادتش هم بکنند و بگویند ما ارتباط خوبی داریم ولی بعضی مواقع می گویند خدایا چرا اینجوری، چرا اونجوری ، اون می گوید چرا من نابینا می ، چرا من معلولم ، چرا فقیرم و... همینطوری بینهایت مسائل را مطرح می کنیم ، ما یکی از مفصل ترین آگاهیهای و یکی از مهمترین اطلاعاتی که داریم راجع به عدالت است ، بعد از اینکه این آگاهیها را ما بدست آوردیم فهمیدیم هیچی از عدالت نمی دانیم ، یکی همین بحث این که ما چند نفریم ، که این را حالا انشاءالله ما در عمل کماکان شما ارتباط با پایان نامه هایتان را ادامه بدهید تا سر اولین فرصت ما بتوانیم جهانهای موازی را باز بکنیم و یک گوشه ای از عدالت را نشان بدهیم و بگوئیم که ببینید خیلی چیزهاست که به فکر ما نمی رسد ، خیلی مسائل جاری است که به عقل ما نمی رسد ، در یک روزی یوم المجادله ما مجادله خواهیم کرد و عالم بالا را محاکمه می کنیم، اول ما محاکمه می کنیم که چرا اینجوری ، چرا اونطوری ، اون می گوید چرا من کور بودم ، اون یکی می گوید چرا من ... بودم و... خوب اگر جواب نداشته باشند می دانید چی می شود ، یک بچه ۷ ساله این همه هوشمندی را در چند ثانیه محکوم می کند، آیا فکر می کنید که اینجوریه ، پس خیلی چیزهاست که ما اطلاع نداریم، آگاهی نداریم ، چرا اون اطلاعات را نداریم، یک بخش مختصری را می بینیم می گوئیم چرا اینطوری است ، چرا اونطوری است ، حق هم داریم کسی هم نمی تواند جوابمان را اینجوری بدهد، کافی است نابینا بگوید چرا من نابینا بدنیا آمدم، تمام است، تمام هستی جمع بشوند نمی توانند توجیه برایش بکنند، می گوید من اگر چشم دستم کمال را پیدا می کردم، پس عدالت بایستی برایش جوابی داشته باشد ، اینجوری نمی شود ، با این جوابهایی که ما تا حالا داریم و داشتیم .**

### **صلح با خدا ؛ آیا ما در خصوص عدالت ، حکمت و عبادت خدا در صلح هستیم یا در تضاد ؟**

- **عدالت ؛ ۷** میلیارد نفر می گویند خدا ظالم است و هیچ انسانی نیست که بگوید خدا برای او تبعیض قائل شده و جمعاً این مشکل را دارند که دروناً خدا را عادل نمی دانند و هرکسی یک موضوعی دارد ( اگر بیگناهی کشته شود به خدا اعتراض می کنیم که مثلاً چرا آن طفل معصوم بیگناه کشته شد ، این چه عدالتی است ) .
- **حکمت ؛** ما نسبت به آنچه ابراز می کنیم انتظار مزد داریم و گاهاً می گوئیم حق ما خورده شده است .

• **عبادت** ( اگر از عبادت تعریف درستی نداشته و بینش غلطی داشته باشیم در ما ایجاد توقع می کند و چون توقع بیجا است، قطعاً برآورده نمی شود و لذا زندگی و تضاد ایجاد می شود و در نهایت اینگونه عبادت به افسردگی می انجامد، آنوقت به خدا اعتراض می کنیم، من که عبادت می کنم پس چرا خواسته من برآورده نمی شود).

**عبادت وسیله ایست برای رسیدن به کمال ، نه برای برآورده شدن توقعات ما**



مسیر عبادت اگر اینگونه باشد منجر به افسردگی نخواهد شد.

**عبادت ؛** خوب در مورد عبادت دوباره ما تضاد داریم ، یکی از مسائلی که برای ما تضاد ایجاد می کند عبادت است، یکی از مسائلی که برای ما تضاد ایجاد می کند دعا است ، ما عبادت می کنیم متوقع می شویم ، دعا می کنیم متوقع می شویم ، می گوئیم خدایا من که این ماه را روزه گرفتم برای چی اونجوری نشد و اینجوری شد ، برای چی این را خواستم و نشد ، برای چی دعا کردم و اونجوری نشد و درصد قابل توجهی از افرادی که می آیند، حتی با خلوص در عبادت و در دعا هستند ولیکن سر خورده و افسرده هستند، چرا ، یعنی در درمان یکی از درسهائی که می گیریم اگر دوستان توجه کرده باشند، یعنی اونهایی که خوب کار کردند ، الآن دیگه این را متوجه شدند ، چون به تیپ های مختلف افراد بر می خوردند می بینند که کارها مشکل است ، افسردگی بیداد می کند و بعد متوجه می شوند که درصد قابل توجهی از همین ها ، بنده خداها اهل عبادت و دعا هستند و ارتباط ظاهراً خوبی داشتند با خدا ، پس چرا افسرده هستند ، توقع مندی ، فکر نکردند که عبادت برای کمال خودشان است ، دعا برای کمال خودشان است ، فکر کردند دم اون را می بینند ، متوقع شدند ، حالا که متوقع شدند انتظار دارند ، انتظاراتشان برآورده نمی شود ، قانون و مسائلی حاکم است ، بصرف اینکه عبادتی داشته باشی هرچه بخواهی نمی شود ، بعد چون این انتظارات برآورده نمی شود سرخوردگی و بعد افسردگی ، بعد هم فکر می کند که نه ما

لایق نبودیم ، خدا ما را لایق ندانسته و از این حرفها ، اینها همه خودش فاز منفی است ، افسردگی می آورد ، همه انسانها در برابر عدالت الهی یکسان هستند، همه لیاقت دارند ، همه مثل هم هستند ، می بینیم که یک رابطه ای که می بایستی نتیجه خیلی خیلی خوبی می داده ، نتیجه عکس داده و ما در تجربه مان و شما هم تجربه می کنید درصد قابل توجهی از افسردگان یا بیماران ما، اونهایی که شما می خواهید رویشان کار کنید از این دسته هستند ، من که متأسف می شوم، متأثر می شوم ، چون آمدند وقت گذاشتند ، خلوص نیت گذاشتند و نتیجه عکس گرفتند و اینها همش از پشت اون چارچوب نگاه کردن به همه جهان هستی است ، چه جوری به دعا نگاه بکنیم ، چه جوری به عبادت نگاه کنیم ، چطور به خدا نگاه کنیم ، چطور به خودمان ، به خلق نگاه کنیم ، هر اشتباهی در این مسأله بیماری زاست ، یک ذره دید اینطرف ، اونطرف که بشود ماجرا به غرامت و خسارت منجر می شود ، به ضرر و زیان منجر می شود .

**دعا؛** دعا تعریف دارد ، بعضی دعاها کفر است ، بعضی دعاها نسبت دادن بی عدالتی به خداوند است ، بعضی از دعاها توهین است و دعا در عرفان هم برای خودش تعریف دارد ، ببینید مثلاً فرض کنید دو تا تیم فوتبال می خواهند مسابقه بدهند، چه چیزی تعیین می کند که کدام تیم برنده بشود ، لیاقت آنها ، لیاقت در تیم فوتبال چیه ، می بینیم که اونجا ایثار هست ، یعنی یک نفر توپ آمده زیر پایش دم دروازه خودش می تواند گل بزند می دهد یکی دیگر میزند، اینجا ایثار است و لیاقت یعنی کار جمعی ، قابلیت کار با جمع را داشتن ، نه انفرادی ، نه حرکت انفرادی، مثلاً فرض کنید یک تیمی دروازه بانش هم می خواهد توپ را بردارد برود گل بزند و بشود آقای گل، خوب این تیم نمی تواند موفق باشد ، تیمی که در آن روحیه کار جمعی نیست ، روحیه ایثار نیست ، روحیه خود نمائی ولی هست ، اون که می گوئیم لیاقت دارد یعنی روحیه خود نمائی دیگر در آن از بین رفته می خواهد تیمش برنده بشود ، نه خودش مطرح بشود ، ولی مثلاً در یک تیمی می بینیم که هر کسی می خواهد مطرح بشود ، خوب این تیم نمی تواند موفق باشد ، پس لیاقت تعریف پیدا می کند ، خوب کدام تیم باید برنده بشود ، آن تیمی که لیاقت دارد باید برنده بشود ، اگر از دریچه دید خداوند بر فرض محال بتوانیم نگاه کنیم عدالت او چی حکم می کند ، اگر ما جای خدا بودیم چکار می کردیم ، اگر ما هم جای او بودیم همین نظر را داشتیم که تیمی برنده بشود که لایق تر است ، لیاقتش بیشتر است ، در کنکور کی باید قبول بشود ، آن کسی که زحمت کشیده و لیاقت دارد ، لیاقت دوباره تعریف دارد ، آرامشش ، خونسردیش ، سوادش و... یک کسی که آرامش ندارد ، اون یکی که آرامشش بیشتر است ، امتیاز دارد ، مجموعه اینها می شود لیاقت ، خوب حالا خدا دارد از اون بالا نگاه می کند، مثلاً کنکور است دو میلیون نفر رفتند شرکت کردند ، قرار است از هر ده نفر یک نفر انتخاب بشود ، کی باید انتخاب بشود، آن کسی که لایق تر است ، کدام تیم فوتبال باید برنده بشود ، آن تیمی که لایق تر است ، خوب حالا ما می آئیم می گوئیم خدایا ، بارالها این تیم فوتبال ما را برنده اش کن ، شما اگر از اون بالا نگاه بکنید چه تصویری می کنید، از اون بالا می گوید که بابا این اصولاً مفهوم عدالت را هنوز نفهمیده ، از من تقاضای بی عدالتی دارد ، می خواهد که بر لیاقت اون گروه برتری پیدا بکند بدون اینکه چیزی بدست آورده باشد ، فقط به بهانه اینکه من را صدا کرده و این را تعمیم بدهیم، بعضی جاها خواسته ما جنبه بی عدالتی دارد ، بعضی جاها

اشکالات دیگری دارد ، در دوره ۲ هم که اساساً گفتیم بعضی جاها ما خدا را کردیم وسیله ، وسیله همان مقاصد خودمان ، من می‌خواهمش، چون می‌خواهم مسیر من را هموار کند ، اگر مسیر من هموار بود من اصلاً کاری با او نداشتم ، مثال چک یادتان هست که ، من اگر پول در حسابم داشته باشم نمی‌گویم خدایا یک کاری کن چک من برگشت نخورد ، وقتی پول در بانک ندارم خدا، خدا خواهم کرد ، پس خداوند وسیله‌ای است برای پوشاندن ضعف ما ، وسیله‌ای است برای اینکه من به مقاصدم برسم ، این خدای ساختگی ماست ، خدای واقعی چی ، دیدیم که خیام گفت ؛ **گریارمید ترک طاعات کنی - خیام** کدام طاعات، طاعاتی که این خدایش هست ، طاعاتی که خدایش قلبی است ، طاعاتی که خدایش وسیله است ، می‌گوید ول معطلید ، وقت خودتان را تلف نکنید ، به زبان عامیانه می‌گوید که خودتان را سر کار نگذارید در واقع نه به این می‌رسید نه به اون ، هم اینجارا از دست دادی ، هم اونجا را ، نه کاری برایت انجام شده و نه به او رسیدی و لاش کن، پس دعا تعریف دارد ، اون خواستن تعریف دارد، خواندن تعریف دارد و در دنیای عرفان دیگه تعریفش خیلی اختصاصی است ، خیلی ویژه است ، در دنیای عرفان که می‌آئیم ، دنیای کیفیت است ، دیگه تعریف خیلی ویژه است ، بالاترین کیفیت را می‌خواهد .

**یارب ز تو آنچه من گدایم خواهم افزون ز خراب پادشاه می‌خواهم هر کس از در تو حاجتی می‌خواهد من آمده‌ام ز تو تو را می‌خواهم - خواجه عبدالله انصاری**  
 هر کسی از در تو حاجتی می‌خواهد، این می‌گوید این را می‌خواهم، اون می‌گوید این را می‌خواهم، در دنیای عرفان بالاترینها را می‌خواهند، هر کس از در تو حاجتی می‌خواهد من آمده‌ام ز تو تو را می‌خواهم ، حافظ می‌گوید؛ **فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب که حیف باشد از او غیر او تمنائی - حافظ**، دعای دنیای عرفان این است ، حیف باشد از او غیر او تمنائی ، هر کس چیزی غیر از او را بخواهد ضرر کرده، در دنیای عرفان این نظر است ، هر چی بخواهی غیر از خودش ضرر کردی چون موقتی است ، می‌گوید ؛

**خلاف طریقت بود که اولیاء تماکنند از خدا جز خدا گرازد دوست چشمت به احسان اوست تو در بند خویشی نه در بند دوست - سعدی**  
 دنیای عرفان دنیای خیلی واضح ، شفاف و روشنی و با استدلالهای خاص خودش است ، دنیای عشق است ولی می‌بینیم که چه منطق قدرتمندی بر آن حاکم است ، بابا طاهر می‌گوید ؛ **خدا یا زاهد از تو حوری می‌خواهد صورتش بین زبخت می‌گریزد از دست یارب شورش بین - تکبیتی بابا طاهر** می‌گوید ببین که این چقدر غافل است که نمی‌داند که باید خودش را بخواهد، دنبال حوری و بهشت و اینهاست ، حافظ می‌گوید ؛ **خدا یا از سرکوی خود به شتم مغرست که سرکوی تو از کون و مکان ما را بس - حافظ**، سر کوی خودت را می‌خواهم، بهشتت را می‌خواهم چکار کنم ، خلاصه یا ما زدوست غیر از دوست مقصدی نمی‌خواهیم ، حور و جنت ، می‌زاهد بر تو باد ارزانی ، ما یک مقصد بیشتر نداریم و اون هم اینکه خودش را می‌خواهیم ، بابا طاهر می‌گوید ؛

**دانی که چرنا، چرنا، چرنا می‌خواهم وصل تو من بی سروپای خواهم فریاد، فغان و ناله ام دانی چیست یعنی که تورا، تورا، تورا می‌خواهم - ابوسعید ابوالخیر**  
 این همه مفهومی است که در دنیای عرفان وجود دارد و معادلهایش هم ما وقتی که در مذهب می‌گوئیم لا اله الا الله ، همان را می‌گوئیم ، می‌گوئیم که هیچ چیز دیگری برای ما مقصدی نیست الا همان مقصد ، یعنی که گفتیم

معادل لا اله الا الله ، یعنی هیچ منظور نظری ندارم غیر از خودش ، معادل همین است که حیف باشد از او غیر او تمنائی، خوب حالا ببینید ما می‌رویم خودمان را درگیر یک مسائلی می‌کنیم که نمی‌شود ، نقض لا اله الا الله است و دچار مشکلات عدیده و سر خوردگی می‌شویم ، چون از ابتدا مسیرمان روشن و مشخص نبوده و ما چشمان به منافع خودمان بوده است .

کز دوست چشت به احسان اوست تو در بند خویشی ز در بند دوست و یا خلاف طریقت بود که اولیاء تماکنند از خدا جز خدا - **صدی** دعای عارف یک نیم خط بیشتر نیست .

**ادامه بحث مقام صالح ؛** خوب راجع به صالح صحبت می‌کردیم، صالح را ممکن است نیکو کار و اینجور چیزها برداشت کرده باشند اما نیکو کار بودن، صالح بودن نیست و خیلی راه باید یک نیکو کار طی بکند تا صالح بشود و دیدیم تضاد نسبت به خدا که چند نمونه‌اش را با همدیگر صحبت کردیم .

### عدم صالح بودن با خدا ، هستی ، خود و دیگران

- صالح کسی است که در صلح باشد ، صلح با خدا ، هستی ، خود و دیگران .
  - مقام صالح بالاترین مقامی است که انسان به آن می‌تواند برسد .
  - کسی ممکن است نیکوکار باشد ولی صالح نباشد ، نیکوکاری می‌کند ولی بعنوان مثال چنانچه بچه او مریض شود یا تصادف کند به خدا اعتراض می‌کند که من که نیکو کار بودم چرا این اتفاق برای بچه من افتاد.
- **تضاد با خدا ؛** یک مطلبی را خدمت شما دوستان بگویم که تضاد با خدا در دنیای عرفان تضاد با خدا به سادگی حل می‌شود، ما خیلی زود به مقام رضا می‌رسیم، مقام رضا یعنی اینکه بگوئیم خدایا ما از دستت راضی هستیم و کارهایت همه حکیمانه بوده با حکمت بوده، هرکاری کردی درست بوده ، به این نتیجه می‌رسیم، لذا تضادمان با آن حل می‌شود، او که با ما تضاد ندارد، ما با او تضاد داریم، ما به سادگی می‌توانیم تضادمان را با خدا به صفر برسانیم یا به عبارتی با او به صلح برسیم، این خیلی ساده است، خیلی راحت است، فکر نکنید کار مشکلی است، یکسری اصول و چارچوب و بینش است و می‌آئیم با آن برخورد می‌کنیم ، هوشمندی‌اش را می‌شناسیم که شناختیم، بعد یکسری مسائل جانبی؛ عدالتش، حکمتش و... یکدفعه می‌بینیم که اصلاً مسأله حل است و این بسادگی انجام می‌شود .

### تضاد با خود ؛ شامل موارد ذیل ؛

**تضاد بنیادی ( خیر و شر )؛** در نرم افزار اصلی ما که فطرت ما می‌باشد خیر و شر هر دو هست که می‌آید در نهاد ، ژن ، ذات و... یک تضاد بنیادی داریم تضاد خیر و شر که از ابتدا ما درگیر مسأله خیر و شر هستیم یعنی دست چپ و راستمان را شناختیم، خوب و بد، خیر و شر، این تضاد را داشتیم، یک تضاد اولیه در ما شکل گرفت و بصورت برتری طلبی، مهر طلبی، عزلت طلبی، ظاهر شد و تظاهر پیدا کرد ، واکنشی را که ما نسبت به محیط نشان دادیم از دوران بچگی ، سه شخصیت مختلف را در ما شکل داد .

• تضاد اولیه؛ ( برتری طلبی ، مهر طلبی و عزلت طلبی ) .

- برتری طلبی؛ ( هر کسی را که می نگرد از این زاویه که چگونه می تواند بر او برتری داشته باشد ) .

- مهر طلبی؛ ( هر کسی را از این زاویه می نگرد که آیا من مورد تأیید او هستم ) .

- عزلت طلبی؛ ( هر کسی را با این بینش می نگرد که آیا او برایش درد سر و مزاحمت ایجاد خواهد کرد ) .

برتری طلبی ؛ یکی از این واکنشها نسبت به محیط واکنش تهاجمی بود ، ما نسبت به محیط تهاجم نشان دادیم ، از دوران کودکی این مطلب ، این مسأله باعث شد که ما شخصیت برتری طلب را پیدا بکنیم ، شخصیت برتری طلب یک فیلتر روی چشمش است و درواقع به هر کس که نگاه می کند از این زاویه نگاه می کند که چطوری می تواند بر او برتری پیدا بکند، چطوری می تواند از او استفاده بکند، کجا بدردش می خورد، به چه صورتی می تواند آن را در جهت منافع خودش بکار بگیرد.

مهر طلبی؛ مهر طلب به دنبال واکنشی که نسبت به محیط صورت گرفته و سازش را درپیش گرفته و این رفتار سازشکارانه نسبت به محیط از دوران کودکی منجر به خلق شخصیت مهر طلب شده و مهر طلب حالا چارچوب دیگری جلو دیدش است و هرکس را ویا هر جایی را بهر حال گذر بکند و با هر کسی برخورد بکند از این زاویه نگاه می کند که آیا آن شخصیت او را قبول می کند، او را مورد قبول قرار می دهد ، تپیش را، قیافه اش و همه چیزش را، آیا مورد تأیید هست یا نیست.

عزلت طلبی ؛ عزلت طلب هم یک چارچوب دیگری دارد و نگاه می کند به این که آیا دیگران کجا ممکن است برایش ایجاد مزاحمت بکنند، کجا ازش چیزی بخواهند ، کجا دردسر برایش ایجاد بکنند ، کجا... همه این سه تا شخصیت را دارند ، یکیش در اولویت است ، دوتای دیگرش بعد از آن قرار دارد، خوب همانطور که نگاه می کنیم هر سه شخصیت مشکل دارند ، یعنی از واقعیت به دورند، از حقیقت به دورند و هر کدام هم دردسرهای مخصوص به خودشان را دارند، مسائل مخصوص به خودشان را دارند .

مثلاً مهر طلب فرضاً می دود دنبال افراد که تأیید را بگیرد ، تأیید را که گرفت، تمام می شود، می رود سر جای خودش می نشیند، مثال بزنم خدمت شما، آقای تحصیل کرده ای در چند سال قبل به من مراجعه کرد و گفت که من یک مشکلی دارم، یک درد بی درمانی دارم، گفتم چیه درد بی درمانت، گفت که من چند سال است که می خواهم ازدواج کنم، خلاصه یک نفر را انتخاب می کنم، تا یک جایی می رسد که می گویم که با من ازدواج می کنی، می گوید بله، همین که می گوید بله من مثل اینکه یک آبی می ریزند رویم و دیگه اصلاً نمی خواهم، این شخصیت مهر طلب است یعنی تأیید که کردی دیگه تمام است، دیگه ماجرا فیصله پیدا می کند، اینها هر کدامشان گرفتاریها و مسائل و مشکلات خودشان را دارند و درواقع شخصیت سالم نیست ، شخصیت استانداردی نیست.

تضاد با من ایده آل؛ هر کسی یک من ایده آلی از خودش دارد ، در پاره ای از موارد در واقع این من از خودش ممکن است پائین تر باشد ، کم است این البته و اکثراً بالاتر است و همه یا اکثریت این تصور را دارند که خیلی می بایست از این بالاتر باشند، به آنها ظلم شده، حقشان را خوردند و خلاصه به شکلهای مختلف این مسأله هست و هر کسی از خودش یک ایده آلی دارد ، این مقایسه منی که در واقع وجود دارد با آن من ایده آل ایجاد تضاد



شدید می‌کند، مثلاً طرف فرضاً یک کارمند دون پایه است، ولی احساس می‌کند اگر اوضاع اونطور بود که می‌بایستی باشد خوب حالا او الآن ریاست جمهوری آمریکا را مثلاً بعهدہ داشت ، واقعاً اینجوری فکرمی‌کند ، این تضاد من واقعی با من ایده‌آل یکی از تضادهای عمده افراد است ، در بعضی از مواقع بسیار شدت پیدا می‌کند، یعنی مواقعی که همانطور که در این مثالی که زدم فرد در یک جایی قرار گرفته که دستش هیچ جا بند نیست ولی من ایده‌آلش در یک جاهای بسیار بسیار بالائی است، در اینصورت اضطراب حاکم می‌شود وقتی که این قیاس زیاد صورت بگیرد اضطراب شدید حاکم می‌شود ، اضطراب که حاکم می‌شود سرو کله مادر دوم که معرف حضور شما هست پیدا می‌شود می‌بینید که این اضطراب اگر بخواهد ادامه پیدا بکند وضع جسمانی فرد کلاً بخطر می‌افتد می‌آید یک قیچی بر می‌دارد این ارتباط من واقعی و اون من ایده‌آل را قطع می‌کند می‌گوید تو اصلاً همان هستی ، بعد از آن فرد دیگر از آنجا به بعد خودش را اون می‌بیند و دیگه می‌بیند که مثلاً رئیس جمهور آمریکا است ، ژنرال است، جراح است ، خلبان است و... همینجوری شخصیت‌های مختلف و بعضیها هم که تصور می‌کنند که اگر دست آنها بود اصلاً بشر را اصلاح می‌کردند و اصلاً مصلح بشریت می‌شدند ، اونها می‌شوند امام زمان (عج) و تیمارستانها می‌دانید که پُر است از اینها که حالا یا سرباز هستند یا خودش هستند و... می‌دانید که اگر نقش یک ژنرال را بازی می‌کند، این واقعاً نقش یک ژنرال است ، یعنی شما نمی‌توانید اصلاً به او بفهمانید که بابا این من ایده‌آل توست و خیلی چسبیدی به آن، لذا این مادر دوم بالاجبار برای اینکه به اضطراب خاتمه بدهد قیچی را برداشت و قیچی کرد، از اونجا به بعد دیگه فرد مضطرب نیست ، اضطراب از بین می‌رود ، چون واقعاً خودش را ژنرال، جراح، خلبان و... می‌بیند، که دیگه تیمارستانها پُر است از این افراد که این تضاد بسیار شدید بوده ، دیگه تضادهای روزمره ، تضادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی ، فرهنگی ، تضادهای روزمره هم این است که از صبح تا شب ما درگیر تضادهای مختلفیم ، این را بگیریم ، اون را بگیریم ، اینکار را بکنیم یا اونکار را بکنیم و وجود ما لبریز از تضاد هست و سمت و سوی مشخص عمدتاً ندارد وقتی می‌گوئیم صالح یعنی کسی که با خودش به صلح رسیده ، بحث تضاد مفصل‌تر است اگر راجع به خودمان صحبت بکنیم من فقط می‌خواستم بگویم که با چند نمونه کوچک بدانیم که چقدر ما از مقام صالح بودن دور هستیم ، ممکن است نیکو کار باشیم اما صالح نیستیم ، حالا در تعریفهای غلط می‌گویند فلانی خیلی آدم صالحی است ، مفاهیم را نمی‌دانیم چطوری است و بسادگی یک چیزهای را به خودمان اختصاص می‌دهیم ، تضاد با عالم هستی هم که با هم ادامه می‌دهیم و صحبت می‌کنیم تا ببینیم چیه ، تضاد با خدا را هم که صحبت کردیم .

**سؤال (خانم)؛ اگر این مادر دوم نیاید کمکش اون فرد باید چکار بکند؟**

**جواب؛** ببینید مادر دوم مأموریتش این است ، حالا مأموریت‌های زیادی دارد ، یکی از مأموریت‌هایش این است که اگر ما دچار اضطراب بشویم او می‌پرد وسط و هر جا یک کاری می‌کند که ما از اون اضطراب در لحظه بیایم بیرون، دیگه وظیفه‌اش این نیست، ببیند این فرد آخر و عاقبتش چی می‌شود ، اگر نیاید فرد مضطرب است و مثلاً می‌رود سرکارش و کار سطح پائین را دارد انجام می‌دهد و می‌گوید حقم را خوردند من الآن می‌بایست اونجا باشم ، الآن من می‌بایست برای آمریکا تصمیم می‌گرفتم، این جرج بوش ... بشود و... در تضاد است و این تضاد



اورا از پا می اندازد ادامه سؤال خانم؛ منظورم این است که اگر در راه کمال باشد دیگه این فکرها را نباید بکند استاد؛ در ماجرای کمال هر چیزی در جای خودش قرار می گیرد، ایده آلهای عوض می شود، من ایده آل در عالم کثرت یکجور طراحی می شود در عالم معرفت یکجور دیگر طراحی می شود، خیلی فرق ماجراست، اونجا حرص که می خورد حرص قدرت را می خورد و معمولاً حرص مسائل دنیای کثرت را می خورد ولی در عالم معرفت کسی برای این که رئیس جمهور آمریکا نیست حسرت نمی خورد و مسائل به یک شکل دیگری رقم زده می شود، لذا هیچکس دچار این توهمات نیست در دنیای عرفان، دنیای عرفان دنیای رندی است، واقعیت و حقیقت را می بیند لذا این مشکلات هم پیش نمی آید.

• تضاد عمل و اندیشه.

• تضاد روزمره.

• تضادهای اجتماعی، سیاسی و ...

• **تضاد با دیگران؛** اما وقتی می رسیم به تضاد با دیگران می بینیم که ای داد بیداد، با خدا به صلح رسیدیم ولی با دیگران نمی شود به صلح رسید و هر آن ما را در منگنه ای قرار می دهند که از تعادل خارج بشویم و از اون مقام صالح بیائیم بیرون، از نزدیکترین افراد بگیریم تا دورترین که جای خود دارد، خوب پس خان اصلی در مسیر کمال انسان چیه، تضاد با دیگران است، نه تضاد با خدا، تضاد با خدا به سادگی حل می شود، تضاد با دیگران است که خان اصلی بحساب می آید که ما بایستی از ابتدای راه تا انتهای راه همه هم و غم و هرچه که داریم را باید معطوف بکنیم به حل این تضاد برای همین هم ما از دوره یک با درمان شروع کردیم، چرا با درمان شروع کردیم، با درمان شروع کردیم که بتوانیم برویم در دل مردم و به مطالبی پی ببریم، یکی از این مطالب این بود که ببینیم همه گرفتارند، دوره یک اگر یادتان باشد اینها را گفتیم که هرکسی یک درد بی درمانی دارد و یک دردی دارد که می گوید فقط من هستم که این درد را در این ۷ میلیارد نفر دارم، هیچکس از این قاعده شاید مستثنا نباشد و هر چه می گویند نه بابا آدم گرفتار زیاد است، می گوید نه این درد را که من دارم، فقط من دارم، این قاعده و قانون کلی است و در زندگی هر کسی وجود دارد و در اطراف و پیرامونش یک چیزی قرار دارد که در واقع این احساس را به ما می دهد که نه از من گرفتارتر کسی نیست، از من مشکل دارتر نیست، این دردی که من دارم شما نمیدانید که، همه همین را می گویند نمی دانید که، بنا براین در عرفان سستی مان هم اول فنای فی الله یعنی رفتی در خدا فنا شدی، محو شدی، بعد باید برگردی بیائی روی زمین، بیائی فنای فی الخلق بشوی، بروی توی خلق حل بشوی یعنی چی، یعنی رفتی با خدا حل شدی ولی باید تازه برگردی این هنر را داشته باشی در خلق خدا حل بشوی، ادغام بشوی، یعنی تازه اون می شود پیش زمینه فنای فی الله، محو شدن در خدا تازه می شود پیش زمینه که تازه بیائی ببینی با این مردم چکار بکنی و حالا همه ما هم همین گرفتاری را داریم، این نیست که مثلاً فرض کنیم یک عده ای نداشته باشند، چون یک عده ای زنجیر یک عده ای دیگرند، پس یک عده ای نباید خودشان زنجیر داشته باشند ولی همه این زنجیر را دارند، از مشخصات

و خصوصیات عالم کثرت است، در عالم کثرت همه گرفتارند ، در عالم کثرت این مشکل را داریم ، لذا وقتی دوره یک گفتیم ، کسی که حق خلقت را فهمید تازه حق خدا را می فهمد، علتهايش در اینجاها بوده که ما یک خان اصلی داریم و بعداً می فهمیم که دم خدا را دیدن هنر نیست ، لذا در دنیای عرفان می گوید عبادت بجز خدمت خلق نیست، از کجا می گوید، اینهارا متوجه شده که ماجرا، گیرکار، گلوگاه ، اینها کجاست ، با خدا به راحتی به صلح می رسیم، اصلاً از این بابت نگران نباشیم و این بخش قضیه را شما کاملاً حل شده تلقی اش بکنید ، تضاد با خودمان هم حل می شود، بزودی ما دست از سر خودمان هم برمی داریم بععلل زیادی ، اما این مشکل خلاصه کماکان سرراه ما وجود دارد ، حالا الآن می توانیم عملوالصالحات را تعریف بکنیم .

• **تضاد با جهان هستی ؛** بر نظام هستی قوانینی حاکم است هستی با قوانین خود به سمتی می رود و ما به سمتی دیگر، می آئیم می بینیم که یکسری قوانین هست و اینکه جهان هستی کارش چی هست و ما همسو می شویم با آن، با آن همسو می شویم یعنی چه، یعنی با قوانینش همسو می شویم، هماهنگ می شویم و تضادمان با عالم هستی از بین می رود، برای اینکه عالم هستی یک کار می کند و ما یک کار دیگری می کنیم ، تضاد با خود هم اصولاً عرفان یکی از چیزهای را که خاتمه می دهد تضاد با خود است، خود شناسی باعث می شود که تضاد با خود حل می شود ، این هم فعلاً شما از من بپذیرید که کار آسان است .

**در پاسخ به سؤال (خانم): در خصوص دیدگاه متفاوت افراد** این بحث کلی ماجراست، تا بحث جزئی قضیه به چه صورتی باشد ، بهر صورت این مسأله را داریم ، یکی دیدگاه عیسی مسیح (ع) را دارد که می گوید خدایا اینها را ببخش شان ، اینها عقلشان نمی رسد، آگاه نیستند، نظرش این است که باید برای ظالمین هم دعا کنیم، چون خیلی نیاز به دعا دارند، ولی ممکن است من دهانم باز نشود برای چنین دعائی، برای چنین تشعشع مثبتی دهانم باز نشود، چرا، این یک چارچوب و دیدگاه است، اون یک دیدگاه است، اونجا این را فهمیده و اینجا یک چیز دیگر متوجه می شود ، بنابراین در اونجا اون همه چیز را جمال یار می بیند و در اون عیبی نمی بیند، در اینجا هنوز جمال دیده نمی شود ، لذا اینها همش مسائلی است که در یک جائی اگر قرار باشد حل بشود، حل می شود ، بدون اون دیدگاههای معرفتی حل نمی شود، هیچوقت حل نمی شود ، تا زمانی که تفکر ما تفکر کثرتی است ، همین است ، ولی وقتی که دیدگاه معرفتی شد جمال یار را می بیند، جمال یار نقصی ندارد، همان ماجرای لیلی و مجنون را که گفتم ، یکدفعه می بینیم که لیلی که چنان قیافه ای هم ندارد می شود در نهایت اوج کمال و زیبایی زمینی قرار می گیرد ، ببینید منظور من نسبی است ، منظور من این نیست که ما عیسی مسیح (ع) می شویم ، چون عیسی مسیح (ع) یعنی الگو، ما ۱۲۴ هزار به اضافه تعدادی دیگر نمونه داریم که هر کدام الگو هستند ، هر کدام یک الگویی را به بشریت ارائه کردند ، مثلاً اگر بگوئیم الگوی صبر می رویم سراغ حضرت ایوب ، بگوئیم الگوی عشق می رویم سراغ ... و ... همه اینها الگوهائی هستند که به بشریت ارائه شدند که اگر یک روزی گفتیم که انسان در یوم المجادله در محاکمه عالم بالامی گوید که چنین چیزی نمی شود، می گویند چرا می شود نگاه کن این یک نمونه اش، هر چی را بگوئیم الگوهایش موجود هست ، لذا دهان ما را بند می آورند و ما می بینیم که نه بابا یک

نمونه‌ای لااقل برایش وجود دارد، حالا بهر حال منظور ما این نیست که ما حالا عیسی مسیح (ع) می‌شویم، منظور ما این است که به دیدگاه داریم نزدیک می‌شویم فعلاً این بینش و این نحوه نگاه کردن را با آن آشنا بشویم، شاید نگاه کردیم، شاید هم نکردیم، شاید یک جورهایی به آن نزدیک شدیم، بهر حال داریم حل معما می‌کنیم، این معما را ما با آن رو در رو هستیم، آیا هستیم یا نیستیم، رد خور هم ندارد که اگر این کارها نشود مقام صالح هم اتفاق نمی‌افتد، حالا عملوالصالحات چیه، کلیه اعمالی که ما را به مقام صالح شدن و صلح نزدیک بکند، حالا عملوالصالحات را بعضی‌ها می‌گویند کارهای نیک، نمی‌دانیم شاید کار نیک را هم بخواهیم بسطش بدهیم به اینجا برسد ولی برداشت عمومی از کار نیک این است که به یک کسی یک غذائی بدهی، به یکی پولی بدهی، به یکی... نه اینجا همه جزء پیش پا افتاده‌ترین‌هاست، جزء این است که *أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتٍ - بقره ۲۶۷، وَأَتُوا الزَّكَاةَ - حج ۴۱، فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ - انفال ۴۱* جزء همین چیزهای است که تعریف شده و تعریف دارد، اونها اصلاً بدهی است که گرسنه‌ای نباید باشد، اصلاً بدهی است، الآن مثلاً در ماه رمضان هر کسی که دستش به دهانش می‌رسد سی وعده غذا بدهکار می‌شود به آن کسی که دستش به دهانش نمی‌رسد، یعنی اصلاً بدهی است، یک چیزی است که لازم نیست بیائیم بگوئیم عملوالصالحات، عملوالصالحات خاص است و در رابطه با مقام صالح تعریف پذیر است، گر بگوئیم عملوالصالحات باید بیائیم صالح را حتماً تعریف بکنیم، خوب عملوالصالحات کلیه اعمالی که ما را به مقام صالح شدن نزدیک می‌کند، مقام صالح شدن را که تعریف کردیم، خوب حالا بنابراین ببینیم چه کارهای می‌شود عملوالصالحات اونچیزهای که ایجاد وحدت می‌کند، ایجاد نزدیکی می‌کند، اینجا دیگه پولی نیست، البته ممکن است پول هم جزئش باشد ولی نتیجه نهائی عمل باید ایجاد آشتی و وحدت شده باشد، به صلح با خدا بیانجامد، به صلح با جهان هستی بیانجامد، به صلح با دیگران بیانجامد، به صلح با خود بیانجامد، هر کدام از اینکارها را بکنیم می‌شود عملوالصالحات، در مورد عملوالصالحات می‌فرمایند که مثال کار بُردی بزینم، مثلاً آنچیزی که ایجاد آشتی بین دو نفر بکند، دو نفر را آشتی بدهی یا خودت با یک نفر آشتی می‌کنی این عملوالصالحات است، یک خودشناسی انجام می‌دهی که باعث حل یک تضادت که می‌شود این عملوالصالحات است، مثلاً تضادمان را نسبت به عدالت خدا حل می‌کنیم این عملوالصالحات است، پولی نیست، الزاماً پولی نیست، پولی اگر باشد می‌آید توی زکات، خمس، انفاق، حالا اگر هم باشد بطور غیر مستقیم می‌تواند در این ماجرا باشد و این مثال را اگر تعمیم بدهیم، مثلاً می‌آئیم جهان هستی را می‌شناسیم همین شناختش عملوالصالحات است، همین که می‌گوئیم کتاب مبین می‌فهمیم که کتاب مبین است، کتاب آیات آشکار است، نشانه‌های آشکار الهی است، این خودش عملوالصالحات است و می‌خوانیمش کتاب را، این عملوالصالحات است، حالا نتیجه نهائی چی می‌شود، منجر به این می‌شود که ما بسمت تضاد کمتر برویم، یکی از تعریفهای کمال در آن حلقه اناالله وانا الیه راجعون هم هست، هر چی آمدیم پائین تضادمان بیشتر شده و هر چی می‌رویم بالاتر تضادمان کمتر می‌شود تا یک جایی در آن بالا تضادمان به صفر باید برسد و در عالم لا تضادی یعنی اگر الیه راجعون تحقق پیدا بکند پیش او باشیم لا تضاد، بنابراین هر حرکتی که ما اینجا انجام بدهیم که تضادمان را کاهش می‌دهیم این خودش یعنی کمال، هر حرکتی را انجام بدهیم که تضاد را تحت کنترل در بیاورد یعنی کمال.

در پاسخ به سؤال (خانم): در خصوص الگوها ببینید الگوها مختلف است و از زوایای مختلف دیدن هست ، در یک جایی جنگ است، درجنگ دشمن اسلحه دستش است، شما اسلحه دستت است ، نمی توانی اونجا بگویی که دید عیسی مسیح (ع) این است که بله دشمن را ببخش و بروی صورتش را ببوسی، چون می زند باگلوله تکه و پارهات می کند، لذا من توضیح دادم دید کلی معرفتی و دید جزئی، در کار اینها با هم تفاوتی دارند، ببینید کلیت قضیه به درک جمال یار بر می گردد، درک جمال یار است، سطح و سطوح مختلفی ما داریم، ما به یک بچه یک سمتش یک آب نبات چوبی، بستنی و... را بگذاریم و یک سمتش هم کتابخانه ملی را بگذاریم (خوب می دانید که کتابخانه ملی را اصلاً نمی شود قیمت رویش گذاشت و ارزشی برایش تعیین کرد)، بچه کدامش را انتخاب می کند، آب نبات چوبی را انتخاب می کند، اگر غیر از این را انتخاب کند شما به عقلش شک می کنید ، لذا یکی از خدا حوری می خواهد (خدایا زاهد از توحور می خواهد قصورش بین) یکی بهشت می خواهد ، یکی هم خودش را می خواهد ، هر کس به قدر فهم خود کند ادراک، یک کسی جمال یار می بیند، یک کسی مسائل زمینی را می بیند ، یک کسی فیما بین اینها را می بیند، یک کسی وقتی جمال یار را می بیند عیبی در آن نمی بیند و اینها سطح و سطوح مختلفی است که بچه باید بچگی را طی بکند، نمی توانیم بگوئیم بچه جان تو نمی فهمی، تو نمی دانی، بین کتابخانه ملی می دانی چیه، اگر ده روز هم برایش حرف بزنیم او نمی فهمد آخرش می گوید آب نبات چوبی یا بستنی، درست هم می گوید ، بچه باید بچگی اش را طی بکند ، اونی که حوری می خواهد برایش گذاشتند ، اونجا در نظر گرفتند، فیهن قاصرات الطرف لَمْ یَطْوِهِنَّ اِنَّسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَّا جَانٌّ در آن [باغها دلبرانی] فروهشته نگاهند که دست هیچ انس و جنی پیش از ایشان به آنها نرسیده است- الرحمن ۵۶ حوری های که نه انس و نه جن دستشان به آنها نرسیده ، برای اون هم در نظر گرفتند، چون می دانند این مرحله را باید طی بکند تا به مرحله ای برسد که بگوید من فقط خودت را می خواهم، لذا هر کسی بقدر فهم خود کند ادراک، سنش چقدر است، سن معرفتی اش چقدر است، بر اساس سن معرفتی خودش درخواست دارد، آیا ما می توانیم درک جمال یار را روشن کنیم ، نمی توانیم ، در دنیای عرفان به یک جایی می رسد که در واقع به این درک رسیده دیگه دیدگاهش فرق می کند و همه اینها الگوهایش هم همانطور که خدمتان عرض کردم موجود است، بنابراین هیچکدام از اینها را نمی توانیم رد کنیم ، همش بعنوان واقعیهایی غیر قابل انکار وجود دارد ، وقتی به ظالم می رسیم به او بر نمی گردیم بگوئیم که ای ظالم بیا عاشق خدا باش، ای فرعون بیا عاشق خدا باش، اول می گوئیم از خدا بترس، اما آیا به یک موجود لطیف می گوئیم بیا از خدا بترس، به او می توانیم بگوئیم بیا عاشق خدا باش، پس بترس هست، عاشقش باش هم هست و بدتر از اون هم آخرش لعن هم هست، می گوئیم لعنت بر تو که... اول می گوئیم بترس، بعد آخرش می گوئیم لعنت خدا بر تو، پس همه اینها جایگاه دارد، جای خاص خودش را دارد و همش هم درست است، اینها معرفتی است، کسی که می گوید من خودش را می خواهم، معرفت دارد ، نه به سن است و نه به سال است و نه به سواد است ، اونی که می گوید من حور می خواهم اون هم یک معرفتی دارد و اینها با دو تا دیدگاه مختلف و با دو تا بینش مختلف به کمال نگاه می کنند، یکی می گوید اینجا خوب باشم که بروم اونجا

بهشت و حوری نصیب بشود و یکی می گوید من اینجا خوب باشم کمال را پیدا بکنم بروم به خودش برسم ،  
دوتا معرفت مختلف است ، دوتا دیدگاه مختلف است .

**در پاسخ به سؤال (آقا): در خصوص چرخه انا لله و انا الیه راجعون** برای اینکه ما قرار بود بیائیم پائین، نه اینکه قرار بوده که نیائیم و خداوند در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته باشد و دوم اینکه می خواهد تفویض اختیار بکند ، نزدیک نشوید ، یعنی می توانید نزدیک بشوید، یعنی مختارید، اما همانطور که شما می فرمائید بعد نزدیک شدنش قویتر از نزدیک نشدنش است و قرار بود که ما بیائیم، نه اینکه خدا نمی دانست، بعد یکدفعه ما خدا را در مقابل عمل انجام شده قرار دادیم و خبر نداشت که ما قرار است این کار را بکنیم ، این لج و لجبازی بین خدا و شیطان نیست ، قرار بوده و می دانستند که شیطان چه خواهد کرد ، مأموریت شیطان مشخص بوده ، شیطان مأموریت داشته که این نقش را بازی بکند و پاهای ما را بگیرد تا ما نتوانیم حرکت کنیم ، در غیر اینصورت نقایص بسیار زیادی بر عالم بالا وارد می شود و خیلی ماجراهای دیگر .

حالا از این زاویه هم نگاه بکنیم ببینیم که قضیه چیه، ببینیم ماجرا اصلش چیه ، ما دو بخش شدیم ، یک بخشمان بالاست ، یک بخشمان آمده پائین تجربه ببرد ، قرآن هم می گوید ما از او جدا نیستیم ، این بخش وجود ما دارد یک مأموریت انجام می دهد، اون بخشش هم یک مأموریت دیگر و بخشهای مختلف مأموریتهای مختلفی دارند انجام می دهند تا تعالی باشد، می گوئیم خداوند متعال ، خداوند متعال یعنی چی ، ای برادر مردو عالم سایه توست بهشت و دوزخ از پیرایه توست تویی از روی ذات سایه شاه ش از روی صفات سایه توست - **عطار** ، ما نقشی داریم بازی می کنیم ، یک چیزی به بالا می دهیم ، بالا یک چیزی به ما می دهد، ما در واقع دو روی یک سکه هستیم ، اینجوری باید به ماجرا نگاه بکنیم ، نه اینکه ما محکوم هستیم، غیر از اینها اگر فکر کنیم خداوند نیازمند تلقی خواهد شد و حالا بعداً بیشتر می توانیم راجع به این موضوع ها صحبت بکنیم و هرچه بیشتر به درکش نائل بشویم تضادمان می آید پائین تر، چون الآن می گوئیم آخه خدایا چرا اینکار را کردی، این چه طرحی بود، چه نقشه ای بود ، چه مسائلی بود ولی وقتی که اصل ماجرا را پیدا می کنیم موضوع خیلی عوض می شود .

بر خیال تو چو دست در آغوش کنم      عالم و هر چه در آن است فراموش کنم      بهتر از جنت طوباست مرا هر نظری      برخ و قد تو ای سرو قاپوش کنم  
گر برانی ز در خویشتم حاشا من      حلقه بندی غیر تو در گوش کنم

**سؤال (خانم): در ارتباط کنترل ذهن آیا صدای بیرون را نباید بشنویم .**

**جواب؛** صدای بیرون را می شنویم ، اینجا قرار است که چیزهای اضافی ، اطلاعات اضافی در آن در گردش نباشد ، قرار نیست که ما نشنویم ، قرار است همه محیط را هم در جریان باشیم، اطلاعات اضافی اینجا در جریان نباشد ، اطلاعات مزاحم ، اینها اطلاعات مزاحم است ، اطلاعات چند سال پیش ، آینده ، اینها مزاحم است ، اینها قرار است دیگه در جریان نباشد ، و یا به عبارت دیگر قرار است هر چی اینجا می گذرد به کنترل و به اختیار و اراده ما باشد، ما انتخابش کرده باشیم، ممکن است ما راجع به پنج سال پیش بنشینیم فکر کنیم که پنج سال پیش چکار کردیم ، خوب این را ما می خواهیم ، اختیار کردیم ، این درست است ، اما شما همینطور نشستید یکدفعه

می‌بینید که ۵ سال قبل هستید، پیش یک نفری که اصلاً الآن در ذهنتان نبود، بخاطرش نبودید، این اشکال دارد و صداهای بیرون و همه چیز هم سر جای خودش محفوظ هم هست و خصوصاً اینکه ما با چشم باز حالا امروز آمار بگیریم، مسأله‌ای که من سؤال می‌کنم از دوستان عزیز مسأله بحث با چشم باز است، با چشم باز در واقع ما هم می‌بینیم، هم می‌شنویم و قرار است که ما ۲۴ ساعت از مسأله کنترل ذهن استفاده کنیم، حالا یک زمانهائی را مثل الآن رفتیم چند دقیقه در کنترل ذهن قرار گرفتیم یعنی خاموش و موارد مجاز را گذاشتیم کنار، اما بقیه موارد ما داشتیم استفاده می‌کردیم.

**سؤال (خانم):** بعضی وقتها یک فکری می‌آید مزاحم می‌شود ولی من خاموش می‌گویم اصلاً هیچ تغییری نمی‌کند، خودبخود اگر بعد از مدتی برود یعنی خاموش گفتن من تأثیری ندارد.

**جواب؛** اگر یک چیزی بیاید آیا مطمئن هستید دستور خاموش می‌دهید، یعنی می‌خواهید، چون بعضی مواقع ممکن است اون فکری که می‌آید ما دلمان نمی‌آید بگوئیم برو، یک جورهای هم موظفیم که بگوئیم برو، هم دلمان می‌خواهد که بماند، این را چک بکنید، چون اینجور که شما می‌گوئید اوضاع خوب است، ببینید که این رکوردی را که شما می‌گوئید رکورد کم سابقه‌ای است، این رکورد است، ببینید نمی‌شود ذهن ما دقایقی خاموش باشد و این رکورد قابل توجهی است، بنابراین شما در وضعیت خوبی قرار دارید، حالا ببینید اون چیزهای که می‌آید و شما می‌گوئید برو و نمی‌رود یک بررسی بکنید که آیا واقعاً می‌خواهید که برود.

**گزارش برقراری ارتباط کنترل ذهن و نتیجه حاصله (خانم):** من از ۲۰، ۲۱ سالگی دچار وسواس فکری شده بودم، طوری که عبادتم را گذاشتم کنار، یعنی حمله می‌کردند به من و قید خدا و اعتقاداتم را اصلاً زده بودم، دیدم بدون نماز و مسائل عبادی راحت ترم، برای اولین بار در شب پیش نماز خواندم و اصلاً افکار مزاحم نداشتم، شما فکر کنید وقتیکه ۲۰، ۲۱ سالم بود انگار ضبط صوت در مغزم بود، ساعت ۳ نصف شب من از خواب بلند می‌شدم، صد بار یک جمله‌ای تکرار می‌شد، ناسزا می‌گفتند، به مقدسات من توهین می‌کردند، برای اولین بار من در عمرم نمازی که خواندم خاموش بود و خیلی راضی بودم.

**صحبت‌های استاد؛** خدا را شکر، واقعاً خدا را شکر، خبر خوبی بود و خیلی عالی است، این یک چیزی هست که در واقع منتظر هستیم، منتها حالا در مورد هرکسی به یک شکلی اتفاق خواهد افتاد، حالا شما مشکلاتان اینجوری بوده، یک کسی یک مشکل دیگری دارد و انشاءالله به امید خدا این مشکلات حل و فصل می‌شود و ما به آن مطلوب دلمان می‌رسیم، خدا را شکر می‌کنیم و خیلی خوشحال شدیم واقعاً.

**سؤال (خانم):** من در مورد آگاهی که فرموده بودید می‌خواستم ببینم به چه صورت است چون من آگاهی دریافت نکردم.

**جواب؛** در مورد دریافت آگاهی گفتیم که قرار است که اینکار را انسان انجام بدهد و باید انجام بشود و در حاشیه‌اش گفتیم که ما موانعی داریم که داریم این موانع را شناسائی می‌کنیم که بدنبال شناسائی‌اش درصدد رفع و رجوع بر بیائیم بلکه انشاءالله آن ارتباطی را که باید در یک صلوات داشته باشیم، آن مراده‌ای را که در یک صلوات قرار بوده داشته باشیم نصیبمان بشود و این اشکالات را داریم مورد شناسائی قرار می‌دهیم، خوب چند تا از دوستان در ارتباطاتشان آگاهیهای هم دریافت کردند تا این مرحله و تجربه کردند، بله می‌بینیم که حدود



یک سوم ، یعنی هنوز دو سوم اشکالاتی دارند و این اشکالات باید بر طرف بشود و دوستانی هم که اینجا تجربه کردند باز هم بایستی درصدد ارتباطات نزدیک و نزدیکتر باشند و این اصلاً نمی‌شود گفت که تمام است ، مسائل جدیدی پیش می‌آید و صحبت‌های جدید و مرتب اشکالات و مسائلمان را مورد بررسی قرار می‌دهیم تا روز بروز این مراد بهتر و بهتر بشود ، درست است یکسری چیزهایی را الآن انجام می‌دهیم که به نفعمان است ، مثل فرادرمانی، تشعشع دفاعی، کنترل ذهن و... بعداً کنترل دشارژ ، کنترل تشعشع منفی ، تشعشع مثبت و... اینها به نفعمان است و از آنها استفاده عملی می‌کنیم ، اما هدف نهائی مان در کنار همه این چیزها این است که بتوانیم به یک سطحی از ارتباط برسیم که بتوانیم مراد به آگاهی داشته باشیم ، یعنی هدف غائی و نهائی مان این است که بتوانیم به چنین چیزی برسیم و حالا در این ارتباطات از جمله چیزهایی که پیش می‌آید حس حضور است که مقدمه این چیزها هم هست، دوستانی که تا این مرحله حس حضور را درک کردند و یک چیزهای برای آنها از حس حضور پیش آمده دستشان را بلند کنند ، خوب اینها اون ماجراهای است که دنبالش هستیم، تا یکی یکی پیش بیاید، قضایای اتفاق بیافتد تا بدنبال آنها این مراد بهتر بشود و مفهوم واقعی صلوات جاری بشود ، گفتیم که اقیموالصلوات ، اون مقیم شدن اتفاق بیافتد که دنبالش هستیم ، انشاءالله تجربه خواهیم کرد .

## جلسه سوم

- بررسی نتایج استفاده از حلقه‌ی کنترل ذهن و اسکن دوره ( بر اساس گزارش افراد حاضر در کلاس ).
- معرفی اصل و اساس مشکلات بینش که سایر مشکلات بینشی زیر مجموعه آن ها هستند ( \_ عدم فهم ، درک و شناخت جهان هستی - معرفی جهان هستی به عنوان کتاب آیات آشکار الهی - عدم فهم ، درک و شناخت جهان دو قطبی - عدم فهم ، درک و شناخت قوانین حاکم بر جهان هستی ).
- بررسی مشکلات بینشی ( عدم شناخت ، فهم و درک هدف و وسیله ) - بررسی اهداف مختلف انسان ها برای تشخیص هدف از وسیله - اشاره به ثابت بودن هدف و متغیر بودن وسیله ) .
- بیان مسایل و موضوعات مربوط به قله کمال یا مقایسه کوهنوردی و پیمودن راه کمال ( - اشاره به فراز طلبی انسان و متفاوت بودن آن در افراد مختلف - توضیح اینکه لازم است ابزار و وسایل کوهنوردی مناسب و سبک باشد ، حذف اضافه بار - اشاره به این که باید با مسیر آشنا بود - توضیح این که نباید ایستگاه های موجود در مسیر موجب غفلت و یا در جازدن شود - شرح این که داشتن همراه و همسفر لازم است ) .

در فواصل توضیح مطالب ، ارتباط های مربوط به دوره برقرار می‌شود



## بینش‌ها: عدم شناخت، فهم و درک جهان هستی.

بر نردبان که جانش در تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است - **شیخ محمود شبستری** ، یک موضوع که در آفرینش آسمانها و زمین و در گردش شب و روز ، نمادهائی برای اهل خرد نمایان است، یعنی این آیات آشکار را که بخوانیم می بینیم که قرار است با ما حرف بزند ، قرار است چیزهای به ما یاد بدهد ، اگر نگاه نکنیم ، با افکار خودمان زندگی می کنیم بعداً می آئیم می بینیم که ای داد و ببیداد بینشهای ما اشتباه بوده، یک مثالش را با هم نگاه کردیم، مسیر و مقصد ، همه اینها را می خواهیم از هستی در واقع بگیریم و داریم می گیریم و این که **بلبل زرشخ سرور به کلبانگ پهلوی میخواند و درش مطالب معنوی یعنی یا که آتش موسی نمود گل تا از درخت نکته توحید بشود - حافظ** ، درخت می تواند به ما درس بدهد یا نمی تواند ، درخت می تواند به ما درس بدهد ، مگس می تواند ، زنبور می تواند ، یک گل می تواند ، ستاره می تواند ، خورشید می تواند ، هر کدام از اینها پیامی را اگر ما گیرنده باشیم می تواند به ما بدهد ، پس اینها جزء کتاب مبین یا کتاب آیات آشکار الهی هستند و اصل قضیه این است که یک کسی ممکن است با دیدن یک گل متحول بشود ، مثل نیوتن که با افتادن یک سیب از درخت یک بخشی از حقیقت را کشف کرد ، این همه سیب از درخت افتاد ، چه کسی از آن نتیجه گرفت، هیچکس ، فقط یک نفر نتیجه گرفت لذا می توان شکارچی های خوبی بود ، همانطور که او بوده ، بقیه مسائل هم ، بقیه دریافتها هم توسط انسان در واقع شکارهای بوده که در یک لحظاتی توسط اونها انجام شده ، انسانها برای رسیدن به کمال و تعالی نیازمند راهنماهایی هستند که آنها را واسطه های هدایت می نامیم، هر چیزی اعم از انسان ، حیوان، نبات، گیاه و جماد که به هر نحو و شکلی در راستای شناسائی و درک قوانین حاکم بر جهان هستی انسان را یاری بکنند قرار دارند ، الان نتیجه گرفتیم ، یک درخت ، مگس ، زنبور و همه اینها می توانند در زمره هدایت کننده های انسان قرار بگیرند ، **زراه حکمت و رحمت عموم اشیاء را طریق کسب کمالات خاص نموده است - ابوری** این صفحه اول را که اینجا مشاهده کردید صفحه اول کتاب بینشها هست که عیناً صفحه اول کتاب بینشها را برای شما آوردم که مشاهده می کنید) انسان در رویارویی با مسائل از سه مرحله عبور می کند ؛ شناخت ، فهم و درک ، شناخت این است که یک موضوعی را می شنویم ، فهم این است که چارچوبش را می نشینیم با همدیگر ارتباطاتش را مورد بررسی قرار می دهیم و درک زمانی است که در آن قرار می گیریم ، مثلاً یکی می گوید من مادرم به رحمت خدا رفت خوب این ابتدایش یک خبر است ، شناخت است ، روی این موضوع قبلاً ما به فهم رسیدیم ، یعنی می فهمیم که مرگ چه پروسه ای است ، حالا ممکن بود اگر یک مسأله ای دیگر بود می گفتیم این یعنی چی ، این که در واقع داری صحبتش را می کنی منظور چیه ، ولی در این مورد می فهمیم که مرگ یعنی چی ، ولی درکش آیا هرکسی می تواند درکش کند ، کسی که مادرش فوت کرده باشد می تواند بگوید من درکت می کنم ولی اگر مادرش فوت نکرده نمی تواند بگوید من درکت می کنم ، خوب مسائل و مشکلات بینشی عدم شناخت، فهم و درک جهان هستی است، جهان هستی برای چیه، جهان هستی چه کاری انجام می دهد ، چرا اینقدر

پهناور و گسترده است، در این دوره دیدیم که جهان هستی کتاب است ، در دوره قبل دیدیم پهناور بودنش بخاطر این است که زمینه نقاشی است ، زمینه همیشه از سوژه باید بزرگتر باشد و ما را گذاشتند در یک زمینه‌ای که انتها و ابتدا ندارد، اگر داشت چی می‌شد ما سریعاً شاید معما را حلش می‌کردیم ، اگر محدود بود ، دامنه داشت سریعاً حلش می‌کردیم، معما کشف شد که از کجا آمدیم و چطور آمدیم ، دیگه لازم نبود اینقدر تفکر بکنیم، هزاران سال انسان دارد تفکر می‌کند که چرا اینقدر گسترده است ، تا این که بدانند بابا کارت با گستردگی‌اش نباشد زمینه است، کتاب است، بخوانش ، این کتاب را باید خواند، دردل این کتاب مطالبی هست که می‌تواند انسان را نجات بدهد، می‌گوید الف، لام، ذَلِكِ الْكِتَابُ لَأَرْبَبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقوایبندگان است - بقره ۲، آن کتاب بدون هیچ شکی در آن برای هدایت متقین است ، بعد می‌گوید برای هدایت هرکسی ، می‌گوید برای هدایت متقین است ، اونوقت متقین یک تعریفی پیدا می‌کند ، یعنی قبلش باید واجد شرایطی بشود ، یعنی یکخورده باید دویده باشد تا یک جائی را آمده باشد که بگویند این طالب شد، این متقی شد ، بنابراین جهان هستی چیه ، اینجا این تضادی بوده که داشتیم ، این تضاد را حل و فصلش کنیم ، بدانیم یک کتاب است و این کتاب را باید بخوانیم ، بقیه مسائلش را جدا جدا مثل ترم قبل با هم صحبت کردیم، بعد می‌آئیم می‌بینیم که جهان هستی یک کل است و ما قرار است با آن ارتباط بر قرار کنیم، بعد می‌آئیم می‌بینیم که موجود زنده است و همه اینها را که در دوره‌های مختلف راجع به آنها صحبت می‌کنیم .

### قانون جهان دوقطبی؛

خوب یک سؤالی بکنیم ، سؤال این است که آیا ما می‌توانیم بگوئیم که خدایا چرا ظلم هست ، چرا ظالم هست ، این را زیاد می‌شنویم که خدایا تو کجائی ، چرا این ظلم می‌کند و یک اعتراض عمومی انسان این است که خدایا چرا ظلم هست ، چرا از این جور مسائلی که در سطح و سطوح انسان جاری است ، می‌توانیم این سؤال را بکنیم ( صحبت‌های یکی از حاضرین (خانم) ؛ من همیشه این سؤال را می‌کردم ولی در این کلاسها برایم خیلی خوب حل شد ، الآن فکر می‌کنم به یک چیزهایی رسیدم ، فکر می‌کنم که هر چیزی که هست بازتاب یکسری اعمالی هست که اگر به من ظلم می‌شود بازتاب عمل خودم بوده یعنی مستحق این بودم که این ظلم به من بشود ، فکر می‌کنم که من در این مدت چکار کردم ، حتی در همان روز ، در ساعت قبل ، حتی چه فکری در سرم گذشته یا اینکه می‌گویم یک حکمتی بوده استاد ؛ ممکن است بازتاب شما نباشد، اگر اینجوری باشد باید بگوئیم که موسی هم حقش بود گیر فرعون بیافتد ، حتماً بازتابش بوده ، حتماً کارمایش بوده ، اونوقت باید بگوئیم که امام حسین (ع) هم حقش بوده که گیر یزید بیافتد ، چون کارمایش حتماً بوده ، ببینید مکتب هند این را می‌گوید یعنی می‌آید این بحث را مطرح می‌کند که اگر یک نفر در گوشه خیابان افتاده می‌گوید خوب این دارد کارمای زندگی قبلش یا کارمای قبلش را دارد پس می‌دهد ، آیا این درست است ، که این درست نیست، مثلاً اگر ماشین من را دزدیدند ، من حتماً ماشین کسی را دزدیدم، ما این ماجرای کارما بازی را قبول نداریم ، این جان‌کوه است **صل ماذا سوی ما آیدنا اراصد - مولانا** ، من وسیله آزمایش شما هستم، شما وسیله آزمایش

ایشان هستید، امروز من به شما اعتماد می‌کنم و شما از اعتماد من سوءاستفاده می‌کنید و من وسیله آزمایش شما هستم، من کارمائی ندارم که شما پول من را بخورید یا به من خیانت بکنید بعنوان مثال من وسیله آزمایش شما هستم و می‌شوم اتوماتیک وارد در این ماجرا ، اما جواب سؤال را ما از یک طریق و یک شکل دیگری می‌دهیم اینجا الان ممکن بود شما از یک جای دیگر هم جواب بدهید ، بگوئی نه من شاکی نیستم ، بحث مجادله ، بحث زندگیهای موازی آنها را پیش بکشیم ، ولی نه اینجا از یک زاویه دیگر جواب می‌دهیم که یکی از مشکلات بینشی ما عدم شناخت ، فهم و درک جهان دو قطبی است، تعریف جهان دو قطبی چیه ، یعنی هر چی که داریم ضدش هم بغلش باشد ، اگر ضدش بغلش نباشد می‌شود جهان تک قطبی، لذا ما در جهان دو قطبی عدل داریم ، ظلم هم داریم ، این شده تعریف جهان دو قطبی یعنی اگر عدل هست، انتظار ظلم هم داریم ، اگر بیائیم بگوئیم چرا ظلم هست به ما می‌خندند، می‌گویند نگاه کن ما اینها را فرستادیم این پائین بروند جهان تضاد را درک بکنند، اینها نشستند می‌گویند چرا این هست، چرا اون هست ، اگر نبود که دیگه نمی‌شد جهان دو قطبی ، ما فرستادیم تان در دل ظلم ، در دل عدل تا ببینیم چه کسی موسی است و چه کسی فرعون است ، فرستادیم تان در دل خوب و بد ، روز و شب، زشت و زیبا و.... نمی‌توانیم بگوئیم خدایا چرا زشتی هست، خدایا چرا... هست، از یک جایی به ما می‌خندند که چطور تا حالا اینها متوجه نشدند که ما اینها را فرستادیمشان کجا ، فرض کنیم که یک جایی بگویند که چه کسی حاضر است برود در قطب شمال برای یک مأموریتی ، خصوصاً زمستان هم باشد ، یکی دستش را بلند کند ، بگوئیم بفرما بروید این مأموریت ، بعد از اونجا مکرر زنگ بزند چرا اینجا سرد است ، دارم از سرما یخ می‌زنم و... می‌گوئیم بابا مگر تو نمی‌دانستی قطب یعنی چی، ما که گفتیم چه کسی حاضر است توهم دستت را بلند کردی ، آیا می‌تواند هر دقیقه زنگ بزند بگوید اینجا سرد است، ما هر دقیقه می‌گوئیم خدایا چرا ظلم هست ، خدایا چرا این هست چرا اون هست، اگر ما فهم و درک جهان دو قطبی را داشته باشیم هرگز چنین سؤالی را نمی‌کنیم ، چنین اعتراضی هرگز به زبان ما جاری نمی‌شود، ما را بین نور و ظلمت قرار دادند ، بین موسی و فرعون قرار دادند تا ببینند چه کسی بسمت فرعون می‌رود ، چه کسی بسمت موسی می‌رود ، از نعمت فرعون چو موسی لب و کفشت دریای کرم و ادم را دیدی - مولانا چون موسی از نعمت فرعون چشم پوشید این قضیه را پیدا کرد و بحث اینجاست که ما را هم بین این دو قرار دادند، تا ببینند که ما چکار می‌خواهیم بکنیم ، ما نمی‌توانیم مکرر سؤال بکنیم که چرا این را دادی ، چرا این هست ، چرا اون هست ، تعریف جهان دو قطبی مشخص است ، لذا ما چقدر از بابت این سؤال خودمان را تا حالا اذیت کردیم ، خیلی، مثلاً یکروز برویم دم در دادسرا ببینیم اونجا چه کسانی داد می‌زنند که خدایا چرا این ظلم است ، چرا ظالم هست ، خدایا چرا این ظلم کرده ، به ما می‌خندند و می‌گویند که اگر قرار بود که این ظلم نکند که اسمش جهان دو قطبی نمی‌شد، جهان دو قطبی یک ظالمی باید پیدا بشود حالا یکی پیدا شده به تو ظلم کرده ، خوب دیگه جهان دو قطبی است ، خوب پس شما راجع به جهان دو قطبی اعتراض ندارید ، راجع به برگزاری عدالت اعتراض دارید ، نگوئیم اعتراض ، سؤال دارید ، عدالت الهی چگونه پس برگزار می‌شود ، آیا عادل هست یا عادل نیست ، این را می‌خواهیم بگوئیم ،

خوب این می شود یک مقوله جدا که راجع به عدالت صحبت می کنیم ، جهان های موازی و... یکدفعه می بینیم که این یک ماجرائی است جدا و جواب دارد . ما اینجا بپذیریم که اعتراض بر اینکه چرا این هست ، چرا اون هست نداشته باشیم ، ما می گوئیم یک مشکل بینشی است ، مشکل ما را حل نمی کند ، حل نکرده فقط باعث ایجاد مشکلات بیشتری برای ما شده از جمله ما را دچار تضاد کرده و تضاد هم بقیه مسائل را ، تضاد با خدا ، تضاد با خودمان سم و تشعشع منفی ما را درگیر کرده و این را از بچگی هم والدین به ما دادند، یعنی اونها گفتند ما هم شنیدیم ، ما هم گفتیم فکر کردیم اینها دارند بجا اعتراض می کنند ، نمی دانستیم که اینها خودشان هم نمی دانند ، اینها خودشان هم قربانی هستند ، به ما انتقال پیدا کرد و ما هم به نسل بعدی می رویم که انتقال بدهیم ، آیا بدهیم یا ندهیم ، یا باید یک چیز دیگری بگوئیم ، الان ما این را بعنوان یک بینش خطرناک بعنوان یک بینش که خیلی به ما ضربه زده ، ظاهرش ساده است ولی بطرز عجیبی مسمومیت ما را به همراه داشته است می دانیم .

### بینش ها ؛ بحث هدف ، وسیله

#### اگر از افراد بپرسیم هدف از زندگی شما چه بوده ، پاسخهای متفاوتی می شنویم

#### چه چیزی در زندگی هدف و چه چیزی وسیله محسوب می شود

وسيله	تحصيل علم	وسيله	آسايش و آرامش	وسيله	هنر و ورزش
وسيله	فرزند	وسيله	ثروت و شهرت	وسيله	قدرت
وسيله	همسر	وسيله	امنيت	وسيله	عرفان
هدف	دين و مذهب	وسيله	خوشبختي	وسيله	كمال

#### ما آمده ایم که اظهار بشویم ، شکوفا بشویم و بسمت غایت کمال برویم .

اگر ما با خیلیها مصاحبه بکنیم و بگوئیم که هدفتان از زندگی چیه ، از زندگی چی می خواهی ، آمدی چکار کنی ، یکی می گوید که من آمدم تحصیل علم کنم ، من آمدم که فلان علم را بنیان بگذارم ، یکی می گوید هدف من در زندگی این است که ثروتمند بشوم ، یکی می گوید من هدفم در زندگی این است که فرزندهایم را به یک جایی برسانم ، اونها را سرو سامان بدهم ، فرزندان صالح و نیکو کاری داشته باشم ، یکی می گوید که من هدفم این است که ازدواج کنم و زندگی سعادت مندی داشته باشم و فرزندان خوبی داشته باشم ، یکی می گوید من می خواهم مذهبم را احیاء کنم ، یکی می گوید می خواهم به قدرت برسم ، می خواهم بشوم بالاترین مقام مملکت ، مثلاً بخواهم بشوم رئیس جمهور ، یکی می گوید می خواهم به آرامش برسم ، آیا اینها را شنیدیم با گوش خودمان یا نشنیدیم حالا از زاویه ای که ما منظور نظرمان هست اینها را مورد بررسی قرار می دهیم، مثلاً فرض کنید می گوئیم علم ، خوب علم می خواهی ، هدف در زندگی این است که به علم برسی که بعد چی بشود ، به علم رسیدی ، بعدش چی می خواهد بشود ، آیا می توانیم این سؤال را مطرح بکنیم یا نه ، پس اون سؤالی که تازه بعدش یک بعد دیگر پیدا می کند نمی تواند به عنوان هدف قرار بگیرد ، چون می گوئیم خوب به علم رسیدی حالا چی ،

طرف می ماند معطل که خوب حالا به علم رسیدم ، بعدش چکار می خواهم بکنم ، حالا گفتند ایشان اصلاً بنیانگذار فیزیک مدرن در ایران ، بنیانگذار .... در کجا بعدش چی ، با توجه به اینکه حالا این را هم می دانیم که اینها قابل انتقال به زندگی بعدی هم نیست ، شهرت ، به شهرت رسیدی بعدش چی ، خدمت ، موفق شدیم خدمت کنیم و حالا در حین خدمت هستیم و خدمتگذاریم بعدش چی ، خدمت کردیم و گفتیم عبادت بجز خدمت خلق نیست ، این را هم انجام دادیم اما آیا کار تمام است ، یک چیزی کم است ، ببینیم چه چیزی کم است ، فعلاً با من دنبال بکنیم موضوع را تا ببینیم چی کم است ، چی قرار است و باید باشد ، عبادت هدف است یا وسیله ، وسیله است ، وسیله ای است برای مذهب ، دین و مذهب وسیله ای است برای یک ماجرای دیگری ، علم وسیله ای است برای ، شهرت وسیله ای است برای حالا یا هدف خوب یا هدف بد ، شهرت بد نیست ، شهرت می تواند وسیله برای هدف خوبی هم قرار بگیرد و می تواند برای هدف بد هم از آن استفاده بشود ، خدمت می تواند وسیله ای باشد برای رسیدن به یک چیزهای ، عبادت همینطور ، فرزند ، همسر ، ثروت وسیله است می تواند استفاده خوب از آنها بشود ، می تواند استفاده بد بشود ، ثروت بخودی خود بد است یا نه ، تا ندانیم چه جوری می خواهیم از آن استفاده بکنیم نه می توانیم بگوئیم بد است نه می توانیم بگوئیم خوب است ، قدرت دوباره وسیله است برای یک چیزی ، بخودی خود خوب است یا بد است ، بستگی دارد ما چطوری از قدرت استفاده بکنیم ، می توانیم از قدرت در راه برقراری عدالت استفاده بکنیم ، می توانیم عکسش را استفاده بکنیم ، آرامش وسیله است یا هدف است ، خوب این یکخورده مشکل است ، چرا مشکل است چون بعضی از مکاتب خاور دور مثل بودیسم هدف غائی را رسیدن به آرامش تعریف می کنند ، می گویند ما داریم اینکار را می کنیم ، اونکار را می کنیم که به آرامش برسیم ، حالا فرض کنید ما به آرامش رسیدیم ، بعدش چی ، آیا هدف این بوده که ما بیائیم روی زمین به آرامش برسیم ، یعنی اینجا ما الآن آرامش کامل داشته باشیم تمام است دیگه ، یعنی فلسفه خلقت انسان اینجا تکمیل شده و در مورد ما تحقق پیدا کرده ما به آرامش رسیدیم ، این کافی است یا کافی نیست ، لذا مکاتب خاور دور فقط تا اینجا را تعریف می کنند که به آرامش برسند ولی برای ما اصلاً کافی نیست ، ما می گوئیم بعدش چی و انتظار داریم بعد از رسیدن به آرامش یک چیز دیگر هم بیاید پشت سرش ، امنیت ؛ وسیله ای است که ما بتوانیم بنشینیم با هم صحبت کنیم اما هدف نیست ، آزادی وسیله است ، پاکی وسیله است ، پس چی شد هدف ، هدف کمال بوده ، هدف این بوده حالا در این مرحله که ما هستیم بدانیم که از کجا آمدیم ، چرا آمدیم ، کجا می خواهیم برویم ، این ماجرا و این داستان برای چیه ، این می شود ماجرای کمال ، پس هرچه که غیر از این مسأله هست همش وسیله است ، وسایلی هستند ، ببینید کمال چون در بی نهایت است البته این سؤال را می شود مطرح کرد جوابی هم دارد ، منتها نه اینجا ، این حلقه ای که کشیدیم در این حلقه ما جهان دو قطبی را داریم تجربه می کنیم ، بی نهایت جهان هست که جهان دو قطبی یکی از آنها هست ، جهان N قطبی این حلقه تمام می شود در یک حلقه دیگر است ، اون تمام میشود یکی دیگر ، منتها همه اینها از نظر یک ناظر که زمان و مکان ندارد ما در آن واحد در همه آنها هستیم غیر از کانالهای موازی که اینجا به موازات خودمان هست لذا یک مجموعه ای که ما تعریف می کنیم در این زیر در این چرخه یک بخشی بالا یا

جهان هیچ قطبی غیر قابل تعریف است ، اونجا نه تقدم مفهوم دارد نه تأخر ، نه توصیف ، نه هیچی ، همانطور که گفتیم جهان هیچ قطبی یا عدم دیگه مفهومی ندارد ما از عدم به سوی وجود و دوباره به سمت عدم در حرکتیم ، چون اونجا غیر قابل تعریف است دیگه نمی توانیم نهایتاً بگوئیم که این بی نهایت حلقه ای را که الان یکی از آن را داریم طی می کنیم در اونجاها چه ماجرائی هست و چرا هستیم چرا آمدیم ، چرا می رویم ، فقط می دانیم این حلقه آخرش جواب داریم که از این می رویم در اون یکی حلقه ولی شما اگر در نهایت بگوید خوب آخر آخرش چی ، اونجا چون با عدم روبرو هستیم درمورد عدم هیچی نمی توانیم مطرح بکنیم لذا همه چیز اونجا بسته می شود ما تا اونجا یک چیزهای می دانیم اما دیگه اونجا که می رسد متأسفانه چیزی نمی دانیم ، مفهوم دارد ولی تعریف ما اونجا کار ساز نیست ، تعاریف ما نمی تواند توضیح بدهد و بیان بکند ، کاربرد تعاریف ما تا اینجاهاست ، تا اینجاها را می توانیم تعریف کنیم ، از اینجا به بعدش را دیگر غیر قابل تعریف است ، پس از نظر ما ، ما فقط یک هدف داریم و بقیه چیزها بعنوان وسایل به کار برده می شود ، **بهر انهار است این خلق جهان تا نامد کج کورمانان کت کنز انکت مئاشو جوهر خود کم کن انهار شو - مولانا** فقط یک مسأله است که این جهان بهر اظهار شدن است ، اظهار که بشویم یعنی در واقع کمال را پیدا کردیم ، کمال را پیدا می کنیم بقیه اش دیگر همش بازی است ، همش یک بازی های است که ما در این بازیها داریم امروز را می کنیم فردا بلکه بین امروز و فردا ما یک چیزی را پیدا کنیم و در واقع ما با یک پازل رو در رو هستیم که بی نهایت قطعه مجهول دارد و کارمان این است که این مجهولات را سر جاهایش بگذاریم ، چند تا قطعه اش را شما پیدا می کنید ، چند تا قطعه اش را من پیدا می کنم ، چند تا قطعه اش را ایشان پیدا می کند و.... که این پازل را در نهایت انسانها می خواهند تکمیلش بکنند معلوم نیست و خلاصه در این رهگذر می بینید که شما ده تا قطعه اش را پیدا کردی من دو تایش را ایشان یکیش را و یکی هم هیچی ، این ماجرای امروز و فردا کردنهای ماهست.

### چرا همه انسانها فراز جو هستند

درواقع انسان می خواهد که یک قله ای را فتح بکند یعنی تنها هدف ما در زندگی این است که قرار است بیائیم یک قله ای را فتح کنیم و یک پرچمی را بزنیم اون بالا ، دیگه هیچ چیزی در این ماجرا نیست ، هر کاری می کنیم بر می گردد به اونجا ، مثلاً روزه ، روزه هدف است یا وسیله ، وسیله است هرچی را که شما می گیرید می بینید که می آید در خدمت یک ماجرائی قرار می گیرد ، حالا پس قرار است ما بیائیم این قله را فتحش کنیم ، با مسائلی روبرو می شویم ، در مسأله فتح یک قله کوهنورد می آید بهترین کفشی را که در توانش هست تهیه بکند تهیه می کند و حساست ندارد ، بهترین کفش را هرکه توانش به یک حدی است ولی از نظر خودش بهترین کفش را تهیه کرده چرا چون می خواهد وسط راه جا نگذارد او را ، خوب حالا وقتی اینجا کفش را خریده ، کوهنورد حرفه ای همین که کفشش را پاش کرد راه می افتد قله را نگاه می کند ، دیگه اصلاً برایش مهم نیست که کفشش چه مارکی است و چقدر بابتش پول داده ، بهترین کوله پشتی را بهترین تجهیزات را رفته خریده ،



معمولاً این تجهیزات سبکترین است و با کیفیتترین است ، کیفیت حرف اول را میزند ، نه کمیت ، نمی رود چیزهای گردن کلفتی را بخرد ، می آید سبکترین و با کیفیتترین را می خرد ، کار کوهنوردی حساست نمی پذیرد ، حساست کرد گرفتار می شود ، مگر این که واقعاً توانش را نداشته باشد ، حالا وقتی راه افتاد بمحض اینکه راه می افتد دیگه برایش مهم نیست که این چقدر ارزشش است ، می خورد به تخته سنگ یا نمی خورد ولی کوهنورد غیر حرفه ای کفشش را می پوشد ، کوله پشتی را می اندازد فقط یک چند روز ژستش را جلوی آینه نگاه می کند و هر چند قدم هم که می رود می ایستد کفشش را یک نگاه می کند و دوباره می رود این ممکن است اصلاً به قله نرسد چون همه حواسش به جای اینکه قله را ببیند ، کفشش را و کوله پشتیش را دارد نگاه می کند ، معلوم نیست کجا با کله بخورد زمین ، این یک مطلب ، مطلب بعدی این است که کوهنورد حرفه ای تنها کوه نمی رود ، معمولاً باید حداقل سه نفر با هم بروند کوه که هر مسأله ای برای یک نفر پیش بیاید دونفر دیگر بتوانند حل و فصلش بکنند ، در مسأله کمال هم گفتیم نجات فردی نداریم تازه یک نفر برود بالای بالای بالا برسد می گویند چرا تنها آمدی بقیه کجا هستند ، می گوید خوب من خودم را نجات دادم ، می گویند تو خیلی خود شیفته ای خیلی کار بی جایی کردی فقط خودت را نجات دادی ، با ما به توافق رسیدی حالا برو پائین دنبال بقیه ، فناء فی الله ، فناء فی الخلق ، یعنی دوباره می فرستندش پائین ، برو دست بقیه را بگیر ، مسائل بقیه را باید بروی حل و فصلش کنی ، تنها کسی نیاید ، دیگه مسائلی که هست شما می بینید در این قضیه همانطور که گفتیم وسایل سبک با کیفیت باید همراه داشته باشیم، ممکن است با خیلیها صحبت بکنیم ، ببینیم که در قالب واژه های قلمبه و سلمبه بردند ما را اینطرف ، اونطرف گرداندند ، برگرداندند ، آخرش هم معلوم نشد خودش چی فهمیده ما چی فهمیدیم ، در قالب واژه ها ، بازی با الفاظ ، در فلسفه ، عرفان، مذهب اینها در همه جا خودش یک بورس بازی با واژه ها و به اصطلاح آفتابه لگن هفت دست ، شام و نهار هیچی ، به همین شکل هم در مسائل کوهنوردی هم به همین صورت بر خورد می کنید، شما پای هر دامنه کوه قرار بگیرید می دانید چه کسی کوهنورد است ، چه کسی نیست ، می بینید که یکی آمد یک ضبط صوت زیر بغل ، یک هندوانه ای هم در دست معلوم است که این اهل قله نیست، حالا اینها می آیند پای رودخانه می نشینند بساط کباب و.... راه می اندازند ، آهنگشان را گوش می دهند و برمی گردند می آیند خانه شان، کجا بودی ، رفته بودیم کوه ، بله خیلیها کجا می روید ، بسمت کمال داریم می رویم و می بینیم که کجا بودند ، سفره ، سفره چکار کردی ، آش خوردیم ، غیبت کردیم و کلی تشعشع منفی ایجاد کردیم آمدیم،حالا البته خدای ناکرده سوء تفاهم نشود ، موضوع فقط بیداری است و گرنه خدای ناکرده هیچ قصد تخطئه نیست ، فقط موضوع این است که از این قضیه درس های لازم را بگیریم و بحث تبرک اینها را که یک مقداری راجع به آن صحبت کردیم ، سفره می تواند تمام چیزهایش حالت تبرک پیدا بکند و بیمار شفا بدهد ، در صورتیکه همه بیایند دور سفره بنشینند ، هیچکسی حواسش به هیچ جای دیگر نرود و معطوف بشوند به دعا ، اون سفره بار دار می شود ما میگوئیم شارژ شعوری در دوره ۷ داریم ، اونیه که گفته شده مال سفره است و تبرک است یک ماجرای دارد و در حین باردار کردن این سفره یک نفر سرش را بر نگردانده ، کوچکترین تشعشع منفی نباید اونجا ایجاد شده باشد ، حالا دیگه غیبت و... و نگاههای تحقیر آمیز به همدیگر



نباید باشد ، اینها همش تشعشع منفی است و هر چی از اون سر سفره بیاید هر کسی بخورد کلکش کنده است ، یک مسأله دیگر ، در فتح یک قله ممکناست که یک نفس نشود رفت بالا ، مثل قله اورست چندین ایستگاه باید عوض بکنند ، یک نفس نمی شود رفت تا بالا و ایستگاههای باید تعریف بشود و اونها از مسیر اصلی خودشان دور بشوند و بیایند جای مناسبی که بدرد ایستگاه می خورد ، بدرد أطراق می خورد ، هرجائی نمی شود أطراق کرد در مسیر ، از مسیر منحرف بشوند و بیایند ایستگاه استراحت بکنند و دوباره بر گردند در مسیر ، ایستگاهها را معمولاً جاهای خوبی انتخاب می کنند که بهر حال آسایش و آرامش و همه چیز را در خودش داشته باشد ، ممکن است ایستگاه اغوا کننده باشد ، یعنی بیایند ایستگاه بگویند به به عجب منظره ای ، چشمه ای هست چقدر خوب و عالی و آرامش و دیگر قله از نظر بیافتد ، لذا گفته می شود بهر چمن که رسیدی گلی بچین و برو ، منظور این است که اینجا حکم یک چمن است ، استراحت لازم است ، هر کاری لازم است اینجا انجام بده و دوباره به مسیر اصلی برگرد و اون گل در اون چمن مانع حرکت تو بسمت کمال نشود ، الان داریم می رویم بسمت کمال یکدفعه یک بیزینس خوب به پست مان می خورد بعد یکدفعه اصلاً همه چیز یادمان می رود ، دیگه می رویم می چسبیم به اون بیزینس و بعد هم دیگه ما یادمان نمی آید که مثل اینکه ما داشتیم در یک مسیری می رفتیم ، اما اینجا این است که آقا برو بیزینس را انجام بده بیا ، کارت را انجام بده ، تجارت را انجام بده بیا ، هر کاری داری انجام بده ولی بحث کمال و هدف اصلی این وسط از دست نرود ، اینها تشابه و وجه اشتراکاتی با زندگی واقعی خود ما دارند توی اون مسیری که حداقل سه نفر است ، پس ما همسفر داریم ، این همسفر دوستان ، فرزند ، همسر و افراد مختلفی می توانند بیایند که دیگه نام همسفر بر آنها اطلاق می شود ، همسفر هستند نه چیز دیگر ، نه هدف ، هر جا اشتباه بکنیم وسیله را جای هدف بگیریم فجایعی رخ می دهد ، اشکالات عدیده ای پیش می آید که الان با هم صحبت می کنیم ، فرزند ، همسر و همه ما مسافر راهیم بسمت کمال می رویم ، اون باید به فکر کمال خودش باشد ، من باید به فکر کمال خودم باشم ، دست همدیگر را هم گرفتیم داریم همدیگر را هم هدایت و راهنمایی می کنیم ، اما اگر فرزندت شد هدف مصیبت است ، اگر همسر شد هدف مصیبت است ، دیگه فاجعه است و افرادی هستند که ما بر خورد کردیم خوب زندگی است ، مسائلی را پیش می آورد برای همسر شان ، فرزندشان ، یا جدائی است بهر دلیل یا مرگ است یا هرچی و اینها با وضعیتهای فلاکت باری در حد نهائی افسردگی ، در حد مرگ نامحسوس همه چیز را باختند ، شانس آوردند به آنها کمک رسیده ، اگر کمک نمی رسید همه چیز را از دست داده بودند اما اگر اونها نگاه می کردند فرزند ، همسر و اینها همسفر هستند هرگز دچار این مسأله نمی شدند ، هر آن جدائی در انتظار است بهر دلیلی موجه و غیر موجه ، دقیقاً یادم نمی رود یک آقای پزشکی در چندین سال قبل توسط یکی از دوستان من کمک خواستند ، رفتیم گفتیم چی شده ، گفت که من کمک کردم همسرم درس خواند ، فرستادم برود کانادا و بعد از یک مدتی هم من هم ملحق بشوم به او ، بعد رفتن همان و گفته که دیگه من نمی خواهم با تو زندگی بکنم ، دیگه این آقا با وجود اینکه خودشان پزشک بودند در حد وحشتناکی در افسردگی قرار گرفته بودند ، خوب پس بحث جدائی یک بحثی است که لازم است در بینشهای ما جا داشته باشد ، هر کدام از این مسائل را اگر ما بجای هدف در نظر

بگیریم تا زمانی که اشکالی پیش نیامده خوب عیبی ندارد ولی بمحض اینکه یک خطری تهدیدش بکند ما ستون زندگیمان واژگون است ، مثلاً ما داشتیم که از ما کمک خواستن ، یکی از افراد خیر در یکی از شهرستانها که بحث خدمت را گذاشته بودند پایه و اساس زندگی ، به ما گفتند که ایشان شدیداً افسرده است و نیاز به کمک دارد ، چون آدم بسیار خیری است ، دست خیلیها را گرفته است خواهش و تمنا ، خلاصه ما پا شدیم رفتیم دیدیم بله کجا را چکار کرده و.... گفتیم خوب بفرومائید چیه مشکل ، گفت آقا من خدمت کردم ، خدمت کردم و.... خدمت کردم ، قدر ندانستند ، قدر ندانستند ، چه نتیجه گرفتیم ، اون هدف را گذاشته خدمت ، حالا با چیزهای دیگر هم تضاد دارد اگر بخواهیم توضیح بدهیم ولی این را گذاشته که ستون زندگی خدمت است و همه چیز را در این قالب و بعد بحث خدمت در قبال چی ، خدمت بعنوان عبادت ، خوب برای چی خدمت را میگذارند برای کمال ، نه برای اینکه مردم بیایند قدردانی بکنند ، اگر خدمت بکنیم که بیایند قدردانی بکنند که نمی آیند ، نخواهند آمد ، یک نفر بیاید ، دونفر ، سه نفر ، پنج نفر ، در صد نفر ۹۵ نفر زبان تشکر را ندارند و **نردبان خلق این مومنی است عاقبت این نردبان افتادنی است حرکت بالاتر رود ابله تر است که استخوانش سخت تر خواهد شکست - مولانا** هر که بخواهد از نردبان خلق برود بالا بد بخت است می افتد پائین ، انگیزه خدمت برای چیز دیگری بود ، ما یک مسائل دیگری را دنبال می کردیم ، خوب خلاصه گفتیم حاج آقا اشکالت این است و این است ، شما هدف و وسیله را باهم جایش را اشتباه گرفتی ، برایت کار می کنیم ولی اگر بخواهی ادامه بدهی دوباره همین آش و همین کاسه است ، ببینید چه مسائل ظریف و دقیقی می تواند پیش بیاید ، ما الان خودمان چقدر گله گذار هستیم ، از اطرافیانمان گله گذاریم ، خدمت کردیم چون نمی دانستیم برای چی می خواهیم خدمت کنیم شد هدف ، حالا الان جواب نمی گیریم و نخواهیم گرفت ، بنا براین سر خورده ، افسرده ، مأیوس ، بیمار شده و اینها مانده روی دست ما ، هر کدام از اینها را هدف و وسیله را جایش را عوض بکنیم شکست و نا کامی و سر خوردگی در انتظار ماست بدون هیچ شکی .

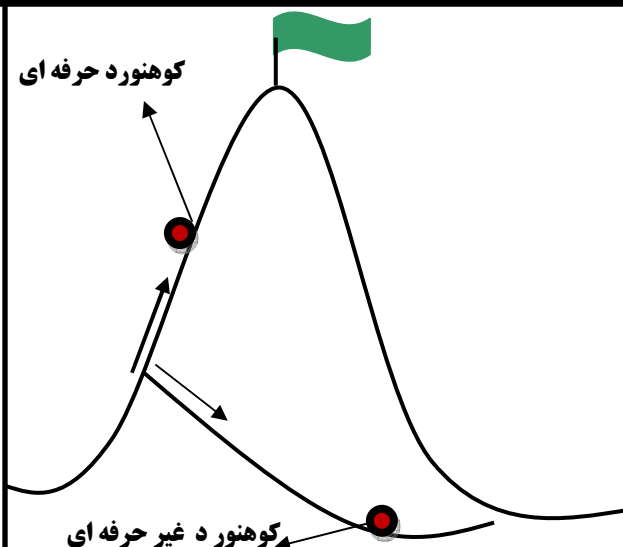
**سؤال (آقا): آیا عرفان واقعاً یک نقشه‌ای در رابطه با این قضیه طرح کرده برای ما که ما ببینیم واقعاً بهترین وسیله چی هست که بتوانیم با بهترین وسیله ما حرکت داشته باشیم ، این شناخت برای ما ایجاد می کند ، بهترین مسیر و بهترین ایستگاه در ما کجاست که ما با این عمر کوتاه مان واقعاً بتوانیم به این هدف برسیم .**

**جواب ؛** بله ببینید اتفاقاً عرفان مسأله زمان را خیلی به آن توجه دارد و از آنجا که تحولات ثانیه‌ای است همیشه این نا امیدی را از ما می گیرد که ما بگوئیم عمرمان گذشت ، چون در ثانیه‌ای این مسأله حالا همانطور که بعدها هم باز روی این مسأله صحبت خواهیم داشت ، مسأله تحول ثانیه‌ای است ، این امید را همیشه برای ما دارد ولی جا به جا موضوع فرق می کند ، مثلاً در اینجا قاعده کلی است که آقا تمام شد ، هرچی که ما روی زمین با آن سر و کار داریم وسیله است تمام شد ، قاعده است ، این را می دهد دستمان دیگه من را از اشتغال فکری نجاتم می دهد که حالا من به یک موضوعی برسم بعد بنشینم فکر کنم بگویم که این وسیله است یا هدف است ، خوب هر روز می دانید ما با چند تا موضوع بر خورد می کنیم ، عرفان خودش چیه ، خودش وسیله است ، لذا من دیگه عرفان پرست نمی شوم ، کتاب پرست نمی شوم ، امروز این بشود کعبه آمال ، فردا اون بشود کعبه آمال اینها

نیست ، همه مسافر راهیم ، همه چیز وسیله است و ما باید نحوه استفاده از وسایل را یاد بگیریم ، هر چیزی یک طرز کاری دارد ، چه جوری با آن کار کنیم است مهم است ، با مذهب چه جوری کار کنیم ، با عرفان چه جوری کار کنیم ، با علم چه جوری کار کنیم ، با ثروت چه جوری کار کنیم ، با قدرت چه جوری ، با شهرت چه جوری ، یعنی در واقع اینها کار بردهایش را داریم استفاده می کنیم ، دیگه من ذهنم را نمی گذارم که بینم این هم هدف است یا وسیله ، برای من همه چیز تمام شده ، دیگه ذهن من اشتغال ندارد و هر چیزی در جایگاه خودش قرار گرفته ، این به ما ثبات کارتری می دهد ، ثبات شخصیت می دهد ، ثبات رفتار می دهد ، ثبات عمل می دهد بجا نه نابجا ، دین مطلب ادا شده ، هر چیزی حق خودش را گرفته و ضمناً مسأله اصلی سر جای خودش باقی است که **براهماراست این خلق جهان تا نماند گنج گوهر نمانان - مولانا** ما آمدیم گنج گوهرمان را آشکار کنیم ، فرزند جای خودش است ، ما آمدیم گنج گوهر وجودیمان را آشکار کنیم راجع به لیلہ القدر صحبت شد ، **براهماراست این خلق جهان تا نماند گنج گوهر نمانان کنت کثر انکنت نمیشو جوهر خود کم کن امار شو - مولانا** گنجی بودم پنهان بودم می خواستم آشکار بشوم ، لذا این مسأله تشتت ذهنی ما را هم ضمناً کاهش می دهد ، اشتغال ذهنی برایمان ایجاد نمی کند ، هر چیزی ارزش واقعی خودش را نمایان می کند و بعد از همه مهمتر ما یک هدف بیشتر نداریم چیه ، کمال ، معادل الله ، خدا ، خدا خود آ به خود بیا ، دیگه تمام شد ، دیگه می دانم من یک شرح وظیفه دارم ، از صبح تا شب هر جا بروم هزار کار هم بکنم آخر وقت می گویم که خوب من امروز برای رسیدن به کمالم آیا توانستم کاری انجام بدهم یا نه ، مشخص است ، دیگه من خودم را در اینجور مسائل گم نکردم ، گم نشدم ، شما یک تحقیق بکنید می بینید همه گم هستند ، در فرزند گم هستند ، در همسر گم هستند ، در ثروت گم شدند در قدرت گم شدن یعنی یکی باید تازه اینها را پیدایشان کند ، اینها مثل این است که توی یک جنگلی رفته باشند و حالا در این جنگل گم شده باشند چه کسی جرئت بکند بگوید تو گم شدی ، ظاهراً هم عجیب و غریب است به یکی بگوئیم تو گم شدی ، می گوید آقا من کجا گم شدم ، من کی گم شدم ، درصد قابل توجهی از ما مثلاً از تجارب خودمان استفاده کنیم می بینیم که در فرزندمان گم شدیم ، صبح ، شب ، ظهر ، همه چیز ما از هر جا برویم فکر کنیم بر می گردیم روی فرزند ، از هر جا برویم بر می گردیم روی فرزند ، مثلاً یک چیزی که ملموس است و اگر خدای ناکرده کوچکترین خدشه ای به این ستون وارد بشود همه چیز از دست رفته ، این یک خطر بزرگ است ، تلخ است ولی خوب بایستی بعنوان یکی از بینشهای که لازم است با آن برخورد بکنیم ببینیم چکار می خواهیم بکنیم با آن رو در رو بشویم .

در فطرت ما فراز جوئی خوابیده است ، عده‌ای به قله ثروت ، عده‌ای به قله قدرت و .... فراز جوئی را هدایت می‌کنند تا ارضا شوند و عده‌ای هم قله کمال را هدف قرارداده‌اند و دیگر ابزارها را وسیله .  
مثال ؛ کوهنورد حرفه‌ای و غیر حرفه‌ای ؛ چرا کوهنورد حرفه‌ای بسمت قله می‌رود و فرق او با کوهنورد غیر حرفه‌ای چیست؟

کوهنورد حرفه‌ای بهترین ابزار و لوازم را انتخاب می‌کند و خساست بخرج نمی‌دهد چون می‌داند که همین ابزار و لوازم وسیله هستند تا او را به مقصد برسانند کوهنورد حرفه‌ای در مسر حرکت فقط به قله نگاه دارد ، نه به اینکه گرانترین کفش را بپا دارد و... در حالیکه کوهنورد غیر حرفه‌ای بجای قله به ابزار و لوازم خود نگاه دارد کوهنورد حرفه‌ای لوازم با کارآئی بالا و حجم کم با خود می‌برد در حالیکه کوهنورد غیر حرفه‌ای وسایل غیر حرفه‌ای ، سنگین و زیاد را با خود به همراه می‌برد .



کوهنورد حرفه‌ای سبکبار بسمت قله حرکت می‌کند در حالیکه کوهنورد غیر حرفه‌ای در مسیر منحرف می‌شود و بسمت دره و رودخانه رفته بساط پهن می‌کند و به .... می‌پردازد .

در قانون کوهنوردی حداقل سه نفر باید یکدیگر باید باشند و آنکه ضعیف‌تر است باید در جلو حرکت کند ، در عرفان هم همین طور است ، باید با جمع بالا برویم و ضعفا را در جلو قرار دهیم .

**سؤال ؛ (آقا) ؛ ما در کلاس که شما اتصال می‌دهید کنترل ذهنمان خیلی راحت تر و قویتر است تا در منزل ، می‌خواستیم این را اگر می‌شود یک توضیحی راجع به آن بدهید که ما چکار بکنیم تا اونجا سطحش مثل اینجا برود بالا .**

**جواب ؛** مطلب اینجاست که خوب حالا اینجا ممکن است که چنین قضیه‌ای باشد ، قویتر باشد به زعم دوستان ، ما که اتصالش را می‌بینیم ولی حالا چون شما می‌فرمائید ما نمی‌گوئیم که نه اصلاً اینطور نیست ، فرض کنید که اینطور باشد، ببینید ما تطابق پیدا بکنیم که دیگر اینجا ، اونجا ، اینطرف ، اونطرف ، هیچکدام با همدیگر فرقی نداشته باشد و همه جاها در واقع ما خودمان را متصل می‌بینیم و می‌توانیم از آن اتصالمان استفاده بکنیم ، لذا باید این قضیه را مدام رویش کار کنیم، چه در اینجا، چه در بیرون رویش کار کنیم، مخصوصاً اولش یکخورده‌ای این یکی و دو ماه اول خیلی مراقبت ما را می‌خواهد که مرتب چک بکنیم تا این جا بیافتد وقتی جا افتاد دیگه جزء وجود ما می‌شود ، مخصوصاً اون بله مخصوص را بگوئیم دیگه اتوماتیک هم می‌شود و تمام است ، چند تا از دوستان وضع کنترل ذهنشان اتوماتیک است ، خوب ببینید این که می‌بینیم یک تعدادی کنترل ذهنشان اتوماتیک هست به ما چه نوبدی می‌دهد، این نوبد را می‌دهد که پس می‌شود، چرا چون کنترل ذهن یک چیزی نیست که بر حسب تصادف پیش بیاید، یعنی امکان ندارد حتی یک دقیقه، اگر الآن وجود دارد بخاطر اینکه واقعیت این است که الآن ما در یک ماجرای قرار گرفتیم، هیچ فرقی هم بین هیچ دو نفری نیست که بگوئیم نه اون شده حالا اون از ما بهتران است، این حرفها در این وادی جایگاهی ندارد ، بعضیها می‌گویند که ما در درگاه خداوند لیاقت نداریم ، یا اون لیاقت دارد، این حرفها نیست، در جایی که ما در زیر چتر رحمانیت قرار داریم روز اول با هم صحبت کردیم، گفتیم پاکی، ناپاکی، گناهکاری، بیگناهی و این حرفها نیست و اصلاً رحمت عام الهی مال گناهکار هست ، مال اونهایی است که بیشتر نیاز دارند ، اونیه که بیگناه است که دیگه چیزی نیاز ندارد ، اون رفته و بهر حال رسیده ( البته اگر چنین فردی داشته باشیم ) لذا بالا بخشیدند ممکن است ما خودمان را محروم بکنیم با همین حرفها که نه

بابا ما لیاقت نداریم، یکی از طرفندهای شیطان این است که می آید می گوید اگر فلانی پیدا کرده اون اصلاً یک تافته جدا بافته ای است، تو اصلاً خودت را قیاس نکن یا..... صد دلیل و برهان می آورد که شما نا امید بشوی و بگوئی بله اون می تواند ، من نمی توانم، در حالیکه اینجا هیچ فرقی بین هیچکدام از ما نیست .

**سؤال ؛ (آقا) ؛ دوستی سؤال کرده علت در حلقه بودن همفازی ، دوگانگی ، کنترل ذهن چیست ، آیا اخلاقیات و رفتارهای شخصی در آن تأثیر دارد یا خیر.**

**جواب ؛** این حلقه ها ارتباط را بخاطر رفتار خوب ما ندادند به ما ، بخاطر حالتهای معنوی به ما ندادند ، گفتند که چه کسی می خواهد استفاده بکند از حلقه های رحمانیت، این طناب عروه الوثقی افتاده چه کسی می خواهد چنگ ببندد ، نگفتند هر کسی می خواهد چنگ ببندد باید پاک باشد ، باید بی گناه باشد ، اصلاً بیگناه کجا بود ، ما الان ۷ میلیارد انسان روی زمین هستیم ، آیا می توانیم بگوئیم بیگناه داریم ، پس در واقع همه ما مثل هم هستیم و زیر چتر رحمانیت الهی قرار داریم و می توانیم از آن استفاده بکنیم ( سؤال خانم ؛ اگر در فاز منفی باشد چی استاد ؛ خوب مجازاتش را هم می بیند و ربطی ندارد ، در همان فاز منفی هم می تواند بیاید متصل بشود ، مگر ما روز اول همه ما فاز مثبت بودیم متصل شدیم ، اصلاً چنین چیزی نبوده ، ما بعدها فاز مثبت را تعریف کردیم وقتی از در آمدیم داخل نگفتیم خانمها آقایان ما باید در فاز مثبت قرار بگیریم فاز را تازه بعداً تعریف کردیم ، گفتیم آقا این کالبد روانی ما دو بخش دارد ، یک بخش مثبت ها را می گیرد ، یک بخش منفی ها را می گیرد .

**سؤال ( خانم ) ؛ مدام بطور پشت سر هم من آگاهی دریافت می کردم تا این اواخر من آخرش به این دریافته رسیدم که من نباید باشم ، ۵ سال پیش هم این آگاهی را داشتم ، الان حدود ده سال است که من در این اُفت و خیزها هستم ولی خیلی شدید شد مخصوصاً در اواخر حتی جمعه دقیقاً زمان اذان برای افطار کاملاً حس کردم که دیگه من نبودم ، یعنی تنها چیزی که باقی مانده بود یک عشق مطلق بود و قشنگ اون عشق مطلق خداوند را درک می کردم و دوست داشتم ، این عشق مطلق را فقط بدهم خیلی حس خارق العاده ای بود و حالا هر چی بیشتر سعی می کنم از این منیت فرار بکنم یا کنترلش کنم از بین ببرمش یا هر کدامش، بیشتر خودم را می بینم ، بیشتر جلوی خودم ظاهر می شوم و این خیلی دارد عذاب می دهد .**

**جواب ؛** خوب ببینید اینها پله پله و مرحله به مرحله، این را اینجا نشان میدهند و اتفاقاً در بحث زدیروزمان در دوره ۷ یک مسأله ای است که در یک جائی باید اون را هم بگیرند ، باز کار شما نیست ، یعنی شما می گوئید که دنبالم نیا، اون بیشتر چسبیده و این کار ما نیست ، این جدا شدن از این منیت کار ما نیست ، بجای نزد کسی توانایی خویش الاتو پران رحمتش داری پیش - تک می از سر می و لذا اونجاست که وارد یک فاز دیگری می شویم ولی اول باید نشاتان بدهند ، شما می بینیدش ، می بینید حس حضور است ، خوب حالا این حس حضور در واقع پیش می آید و دنبالم اون یکی و دوتا از موانع ما را هم به ما نشان می دهند و این سلسله مراتب طی می شود و ما اون مسائل و موانع و همه اینها را مورد شناسائی قرار می دهیم و ازش جدا می شویم . ( ادامه سؤال ؛ من شده در این حالت یک روز تمام بودم بعدش که از اون حالت می خواهم بیایم بیرون دست و پا م یزنم ، یعنی یک مواقع می رسد که فقط گریه می کنم که خلاص شوم از این وضعیت یعنی واقعاً عذاب می کشم من باید چکار کنم ؟ استاد ؛ ببینید یک مطلبی هست که حالا خود همین بی قراری هم اینجا لازم است تحت کنترل باشد چون دوباره شبکه منفی می آید و یکجورهائی از بی قراری ما استفاده می کند و مارا به فاز منفی می برد ، یعنی می خواهد ما را دچار غم و اندوه بکند ، بنابراین تمام این توضیحات برای این

است که بدانیم که خیلی خوب ما تا اینجایش را آمدم ، این نردبان یک پیمان آمده بالا پله دیگرش را پیمان را بگذاریم بالا کمک می کنند این را هم می گیرند ، اون را هم می گیرند و ما داریم می رویم و این نمی گذارد ما در فاز منفی بیائیم ، در غیر اینصورت دوباره شبکه منفی ، ترندها و فریبهایی که دارد کارهایمان را خراب می کند ، اینجا ، اونجا ، اینقدر این بازی را با ما می کند تا ما یک جایی دچار افسردگی بشویم ، اونوقت این افسردگی ، افسردگی دوری از خداست ، این دیگه خیلی حرف است ، نموداری اگر برخورد بکنیم می گوئیم ما یک مسیری داریم می رویم ، آمدم الان اینجا هستیم فردا می رسیم بالاتر و اینجا در انتهایش مثبت بی نهایت است ، ما مثبت بی نهایت را کاری نداریم ، ما امروز را می بینیم و امیدواریم فردا یک قدم بیائیم بالاتر یا اگر امروز اینجائیم می گوئیم شکر ، ما دیروز اینقدر عقبتر بودیم ، این ما را راضی نگه می دارد و نمی گذارد که در فاز منفی بیائیم یا افسرده بشویم و یا شبکه منفی بتواند از حالت ما از شوق ما سوء استفاده بکند .

**سؤال (آقا)؛ ملائک باید تنزل پیدا بکنند شب خوبی است ، برای اونها شاید خوب نباشد ، حالا اگر از دید اونها بخواهیم بگوئیم بعد اینکه چرا آگاهی باید بیاید پائین ؟**

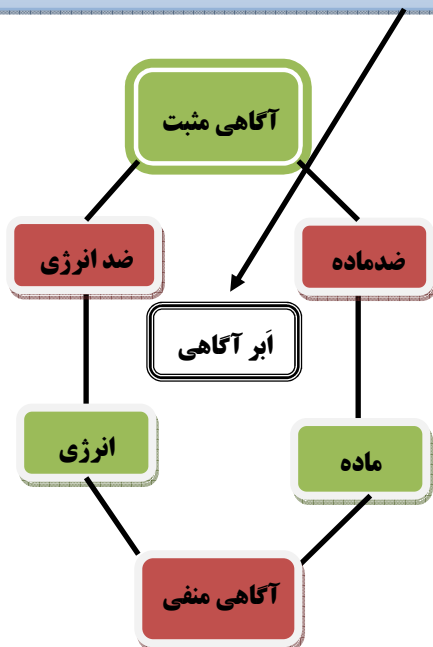
**جواب؛** ببینید جبرئیل اصلاً یعنی چی، جبرئیل یعنی آگاهی، گفته می شود که بر پیامبر جبرئیل نازل شد ، یعنی چی ، یعنی آگاهی نازل شد ، تنزل برای آگاهی است ، آگاهی از بالا دارد می آید بسمت ما ، از جای برتر دارد می آید بسمت ما، این آگاهی است که ما به آن نیاز داریم و باید هم به ما برسد ( ادامه سؤال ؛ برای تنزل انسان یک چرخه ای اتفاق می افتد ولی این چرخه مثل اون چرخه قبلی نیست ، یک چیزی این وسط تغییر کرده ، لذا نتیجه می گیریم نزول انسان چیز خوبی باید باشد یعنی خوب کاری کرد که انسان اصلاً اون میوه را خورد و آمد پائین خوب پس نزول نمی تواند بد باشد استاد ؛ صد درصد کار خوبی کرد ، ما اگر میوه درخت را نخورده بودیم الان چی بودیم، من یک سؤال دیگر مطرح می کنم، اونهایی که دلشان می خواست که الان در همان بهشت بودند دستشان را بلند کنند (یکی از حاضرین (آقا) : اگر حضرت آدم سب را نمی خورد و در بهشت می ماند چون روح بود و جنسیت نداشت ، پس نسلی هم از آن بوجود نمی آمد ، پس ما هم وجود نمی داشتیم ) استاد ؛ حالا غیر از این مسائل من سؤال بکنم که چه کسانی حاضرند جزء ملائکه بودند ؛ خوب یک پله می آمد پائین تر ، بخاطر این است که انسان چیزی دارد که ملائک ندارد ، انسان پله عشق را می فهمد ، ملائک نمی فهمند ، اگر می فهمیدند که دیگه دنبال ما نمی آمدند ، اگر دنبال ما آمدند ، ما را طراحی کردند بخاطر اینکه ما یک رده بالاتریم، آخرین ورژن خلقت مائیم و حتی جن و همه خلقت قبل از ما بودند، آخرین ورژن خلقت مائیم و چیزهایی را که ما داریم قبل از ما نداشتند ، ما فقط داریم مسیر پختگی را طی می کنیم که چیزی را که به ما دادند بتوانیم از آن استفاده بکنیم ، داریم دوره کار آموزی را طی می کنیم ، دوره کارآموزی را طی می کنیم که اونچیزی را که ما داریم ، توانائی و امکاناتی را که داریم یاد بگیریم از آن استفاده بکنیم ، وقتی هم از آنها استفاده کردیم مثل خودش جاودانه می شویم ، برای همین هم آمدم خودمان را در این دردسر انداختیم ، ببینید در مسیر عرفان بعد از فنای فی الله از اون بالا باید بیائیم پائین دنبال فنای فی الخلق ، در خدا رفته، محو شده غرق شده، حالا تازه باید بیاید در خلق خدا محو بشود ، یعنی از اون بالا باید بیاید پائین .



سؤال (آقا)؛ در مورد ستاره داود هم توضیح بدهید؟

جواب؛ ما یک دریافتی داشتیم که از آن استفاده کردیم ، اینجا شبکه مثبت است و اینجا هم شبکه منفی و اینجا هم ابر آگاهی ( توضیح روی شکل ذیل ) ابر آگاهی بیرنگ است ، بالا و پائین رنگ است ، اینطرف ماده ، انرژی

آگاهی الهی قبل از انعکاس در جهان دوقطبی ( جهان تضاد )



ضد ماده ، ضد انرژی ، یک ابر آگاهی داریم که اینها از داخل آن انشعاب پیدا کرده ، معادل همدیگر هم هستند و جهان هستی هم ساختارش روی دو جنسیتی است ، ماده ، انرژی ، ضد ماده ، ضد انرژی ، آیه هم اگر اشتباه نکنم **وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ** و از هر چیزی دو گونه [یعنی نر و ماده] آفریدیم - ذاریات ۴۹، هر چیزی را زوج آفریدیم، همین هم هست ، ماده ، انرژی ، ضد ماده ، ضد انرژی .

سؤال (آقا)؛ قرائت سؤال از سوی استاد؛ گرفتن پول کارمزدی در سیستم عرفان اشکالی دارد ، چون بعلت پاره‌ای از مشکلات مجبور به گرفتن می‌شویم .

جواب؛ واقعیتش در دنیای امروز با پیچیدگی که اقتصاد امروز پیدا کرده پاسخگوئی به آن خیلی خیلی مشکل است ، اقتصاد امروز با اقتصاد هزار سال پیش ، ۱۴۰۰ سال پیش و... تفاوت پیدا کرده و در واقع با پیدایش بانک موضوع بهره آشکار شد ، یعنی قبلاً هم به یک صورتهای دیگری بوده ولی بانک رسماً موضوع بهره پول را آشکار کرده حالا و بانک و موضوع دنیای سرمایه داری و تورم اینها چه ماجرائی دارند ، در واقع تورم ابلاغ شده هست ، تورم که واقعی نیست ، بعد از اینکه سیستم بانک ابلاغ شد بدنبال آن تورم بطور ساختگی بوجود آمد و در واقع یک چیزی شد که دیگه خون درون رگ دنیای سرمایه داری شد تورم ، حالا تورم بهره پول را ایجاب می‌کند، یا به عبارتی این آن را و آن این را می‌تواند بهمراه خودش بیاورد، لذا پولی که در دست شماست ماه دیگر از آن یک مبلغی کاسته شده ، دوماه دستتان بماند همینطور .... یکسال دستتان بماند معلوم نیست، حالا دیگه کشور به کشور فرق می‌کند ، می‌بینیم که یک چهارم کم شده ، روی هوا پرید ، خوب اینجا صحبت از



ضرر و زیان است ، اگر بخواهد که این ثابت بماند ، ضرر و زیان پیش نیاید و ماحصل زحمت شما از بین نرود باید جبران بشود یعنی تورمش باید جبران بشود ، دنیای امروز جدا از این مسأله نیست ، شما الآن در بازار اگر بگوئی من پول را الآن می‌دهم یک ماجرا دارد ، بگوئی ماه دیگر می‌دهم یک ماجرای دیگری دارد ، آیا از این قضیه ما جدا شدیم ، اصلاً جدا نیستیم ، لذا گفته شده **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** ای کسانی که ایمان آورده‌اید ربا را [با سود] چندین برابر مخورید و از خدا پروا کنید باشد که رستگار شوید- آل عمران ۱۳۰ این در یک اقتصادی کاملاً مشهود بود، کاملاً قضیه قابل پیگیری بود ، الآن قابل پیگیری نیست و این است که کارشناسهای این قضیه چه فکری بایستی بکنند که یک تلفیقی بین شرایط بشود که نه ربا باشد و نه مشکلی باشد ، این کار کار کارشناسی است ، کاری است که اقتصاد بخوبی تعریف بشود ، تعریف بانک ، تعریف پول و تعریف خیلی از مسائل و بعد از اینکه تعریف شدند ، بیاید مسأله این که تا کجایش رباست ، تا کجایش را بگوئیم ربا ، البته همش ماجرا یک چیزی است ولی یک حدودی را به نظر می‌آید که کار شناسان پذیرفتند که تا اینجایش اشکالی ندارد ، یعنی عملاً اینجوری است وقتی بانک می‌دهد و می‌گیرد یعنی اینکه از نقطه نظر کارشناسی مشکلی نداشته ، از یک حدی به بالا اجحاف می‌شود و فشار می‌آید ، الآن اون حد را ممکن است بگوئیم ربا ، البته می‌بینیم که گرفتاریهایمان بیش از حد و اندازه است ، مسأله پشت پرده ربا را صحبت کنیم ، پشت پرده ربا اشکالی که ایجاد می‌کند، اشکال تشعشعاتی است ، ما رفتیم پول را گرفتیم ، نزول سنگینی هم داشته ولی چاره‌ای نداشتیم لذا گرفتیم الآن که می‌خواهیم پس بدهیم ، این فشار سنگینی به ما وارد می‌کند ، فشارش ما را می‌برد فاز منفی ، فاز منفی تشعشع منفی و اون هم که این پول را می‌گیرد خیر نخواهد دید، ما هم که گرفتیم خیر نمی‌بینیم ، بخاطر تشعشعات منفی‌اش ، یکسری جاها ، یک چیزی گرفتیم ، کارمان را راه انداختیم و ما هم راضی هستیم که بابا این وام را این بانک به ما داده راضی هستیم داده ما صاحبخانه شدیم ده ساله ما داریم پولش را بر می‌گردانیم ، تشعشع منفی ایجاد نشده ، لذا با توجه به تعریفی که ما می‌کنیم می‌گوئیم ثواب اونچیزی که ما را بسمت کمال می‌برد گناه اونچیزی که به سمت ضد کمال می‌برد اینجا معلوم می‌شود ، اگر کاری که انجام می‌دهیم ایجاد تشعشع منفی کرده ، حالا این پول کارمزدی که گرفتیم ایجاد تشعشع منفی کرده، سیستم ما را به فاز منفی آورده، گناه است و اشتباه است و نمی‌بایست قاطی‌اش می‌شدیم، اما اگر نه مشکل ما را حل کرده فکر ما راحت شده و حالا ما داریم با خیال راحت به یکسری مسائل می‌رسیم این مثبت است، البته باید کار شناسهای فن نظر بدهند ولی چون فرمودید در سیستم عرفان چگونه است ما در عرفان مسائل را تشعشعاتی می‌بینیم ، ظاهر قضیه را ما کاری نداریم باطن مسأله را مجبور می‌شویم نگاه بکنیم این جواب را دارد.

**سؤال (آقا)؛ قرائت سؤال از سوی استاد؛ اگر گناهی یا حرکت اشتباهی در قبل داشته باشیم راهی برای پاک کردن آن هست یا نه این سؤال اکثر دوستان می‌باشد .**

**جواب؛** بله سینات تبدیل به حسنات می‌شود ، یعنی می‌تواند تمام سینات تبدیل به حسنات بشود و بالعکس ، لذا در عرفان ما آخرین صورت وضعیت را می‌بینیم ، یک مثال هم همیشه می‌زنیم می‌گوئیم یک نفر تا حالا صد

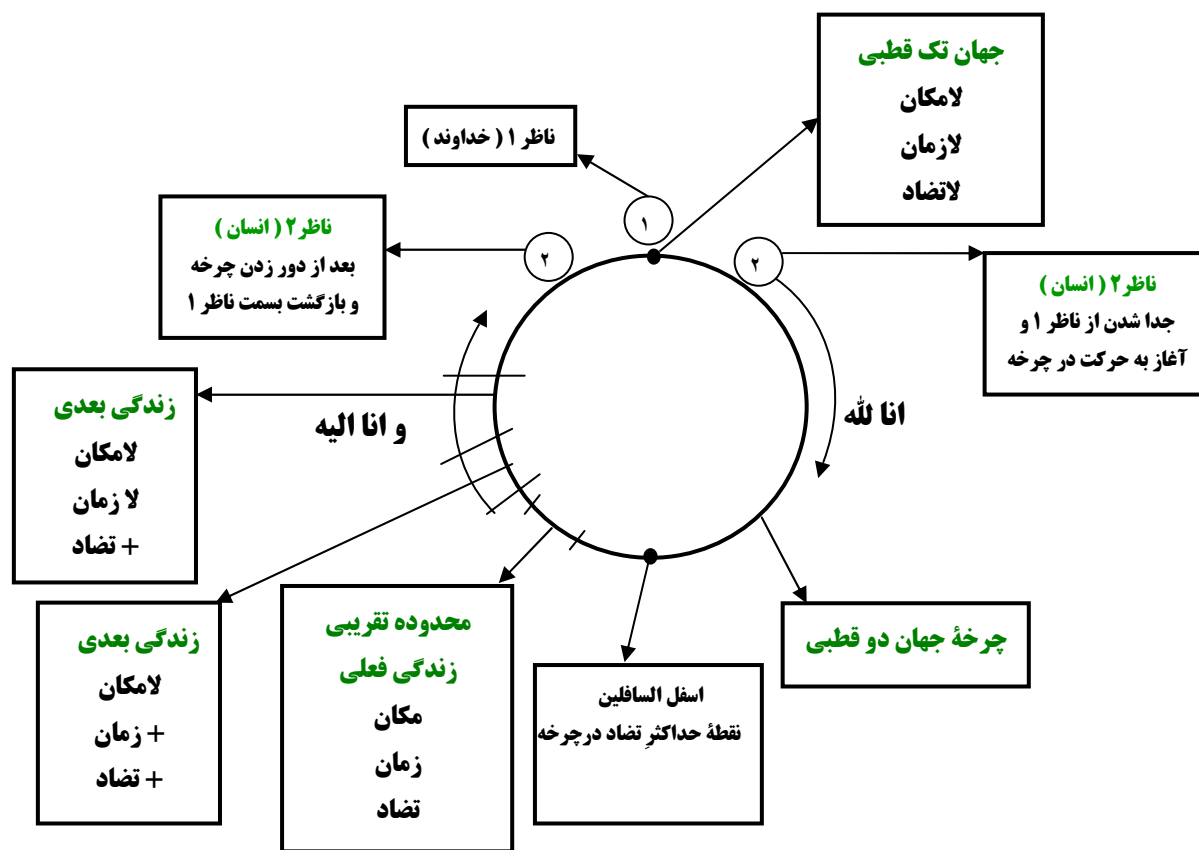
بار از یک درسی امتحان می‌داده صفر می‌گرفته ، امروز می‌گیرد بیست ، آیا صفرهای گذشته‌اش بحساب می‌آید یا نمی‌آید،دیگه مهم نیست صفرهای گذشته‌اش ، این همه امتحان گرفتند ببینند بلد است ، امروز دیدند که بلد است ، مهم نیست صفرهای گذشته، بیستی که امروز می‌گیرد آخرین صورت وضعیت مهم است که امروز توانست اون تعالی را پیدا بکند به بیست برسد، ببینید سیستم درست را تعریف بکنیم ، دانش آموز ما تا آخرین لحظه صفری که روز اول گرفته به پایش بسته است، یعنی تا آخر عمرش باید این صفر را یدک بکشد ببرد ، بابا این بلد نبود ولی الان آمد گرفت بیست، هدف ما چی بوده ، چر آمدیم دیکته، حساب، هندسه و... گذاشتیم، برای این گذاشتیم که یاد بگیرد، سادیسیم که نداریم اذیتش کنیم، آزارش بدهیم، امروز می‌بینیم که نظر کارشناسی این است که یاد گرفت و شد بیست ، تمام شد ، اون روزی را که بلد نبود که نباید به رُخش بکشیم و تا آخر عمر یدک بکشد و بگویند ثلث اول صفر، البته اونها مثلاً می‌خواهند بگویند که آره این یک نفر روز اول زحمت کشید بیست گرفت ولی هدف نهائی این بوده که با سواد بشوند ، با سواد شدنشان مهم بوده و اگر بتوانند بیابند روی این بخش اینجوری تفکر بکنند کلی از بار فشار روانی و ذهنی را از دانش آموز ، از دانشجو بر می‌دارند بیرون ، در مورد خود ما هم خداوند همین وعده را داده گفته من تمام سیئاتان را ، تمام بدی‌هایتان را تبدیلش می‌کنم به حسنات ، اون صفرها را همه را می‌نویسم بیست .

**در پاسخ به سؤال (خانم)؛ در خصوص علت وجود ضد کمال؛** در اونجا از یک نکته ظریفی که خالق شبکه مثبت و منفی خداست از این نکته ظریف استفاده شده و می‌گوید خوب این دوتا باید با هم بیابند بالا ولی ما اینجوری نگاه نمی‌کنیم ، ما اینطوری می‌بینیم می‌گوئیم که ما برای کمال خلق شدیم پس این جهت ما بسمت کمال است ، در مقابل کمال یک نیروی ضد کمال قرار دادند که این حرکت اونوقت ارزشمند باشد ، اگر نبود که چیزی ارزشی نداشت ، لذا این نیروی ضد کمال باید باشد ، از نظر فیزیک هم اگر این نبود این خود بخود این بردار الی‌الابد در حرکت بود ، بار شبکه منفی ما را گرفته که نرویم ، الان مثلاً می‌خواهیم کنترل ذهن بدست بیاوریم اون گرفته ما را و نمی‌خواهد بگذارد ما برویم ، کار درستی هم می‌کند، باید هم این کار را بکند تا کار ما ارزشمند بشود، اگر ما اصلاً خود بخود این را می‌رفتیم دیگه اصلاً نیاز نبود که بشینیم فکری ، تعقلی ، تسلیم ، این حرفها همش کشک می‌شد ، تسلیم ، تسلیم دیگه برای چی اون خودش دارد می‌رود ، خوب بنابراین تعریف ما از شبکه مثبت و منفی اینجوری می‌شود و تقابلهش را اینجوری می‌بینیم ، یکی از آنها به سمت کمال می‌رود ، هر دو تایش بسمت کمال نمی‌رود ولی تا آخرین لحظه یعنی تا اونجا که می‌پرسد الست بر بکم پایمان را باز هم گرفته ، می‌گوید بگو نه ، تو خودت خدائی ، اون را می‌خواهی چکار کنی ، اما اینطرفی بله هنوز خدای من هستی ، با وجود اینکه خدائی را دارم تجربه می‌کنم تو خدای من هستی ، شبکه منفی می‌گوید بگو نه ، تو اصلاً نیاز نداری تو اون را می‌خواهی چکار کنی ، تو برای خودت خدائی کن ، چون اونجا لحظه‌ای است که خلیفه‌الله شدیم سوار اریکه قدرت او هستیم ، جواب الست بر بکم را می‌گوید نه برای خودت خدائی کن ، تا آخرین لحظه این با ماست جدا نمی‌شود ، مأموریتش هست ، دارد مأموریتش را بازی می‌کند ، مثل ممتحنی می‌ماند که مثل شمر می‌آید می‌ایستد سر جلسه امتحان ، بچه‌ها در دل خودشان همش دارد ناسزا می‌دهند به ممتحن که خدا کند

اینجوری بشود و... در حالیکه اون بد بخت بیچاره برای ... ریال حقوق آمده ایستاده اونجا که این یک چیزی یاد بگیرد ، اگر قلب کند یاد نمی گیرد ، الان شبکه منفی هم اینطوری است ، ایستاده اونجا ولی در یک جایی متوجه می شویم که کفرودین در بر عشق کلوکار یکیت کعبه بگده سحر و زنا یکیت اگر از دیده تحقیق به عالم نگری عشق ، مشوقه ، عاشق ، دل دل داده یکیت مختلف کرچه بودودن و دماش خوشدم زان که طیبیم یک و عطار یکیت - عطار .

### معاد جسمانی ( در پاسخ به یک سؤال )

در مورد معاد جسمانی توضیح دادیم که در آن حلقه (حلقه انالله و انالیه راجعون) به یک جایی می رسیم که زمان و مکان نداریم ( توضیح روی شکل ) .



صحبت کردیم که در واقع ما الان تقریباً در اینجا هستیم (محدوده تقریبی زندگی فعلی روی شکل) و این بخش لامکان و لازمان هست، فقط در آن تضاد جاری است و اینجا به بعد لامکان، لا زمان و لا تضاد، هیچ بعدی نیست ، تضاد هم نیست، به بی تضادی رسید، اما در اینجا لامکان و لا زمان ، حالا بستگی به برهه های مختلفش چون مکان و زمان نیست هر جایی می شود حاضر شد و یکی از چیزهای که اتفاق می افتد معاد جسمانی است ، یعنی در یک جایی ما مجادله خواهیم کرد و در این مجادله عالم بالا رامی خواهیم محاکمه بکنیم، می خواهیم با آنها دلایلی بیاوریم که به ما ظلم شده حالا اینها را باز با هم بعدها بیشتر صحبت می کنیم و لذا اونجا برای اینکه این دلایل را بیاوریم هر جایی در اینجا حاضر می شویم، می توانیم حاضر بشویم ، چون زمان نیست مکان نیست هر جایی حاضر

می‌شویم ، شروع می‌کنیم به جمع کردن مستندات خودمان، یعنی اینجا هر جایی حاضر شدن یک تصور است ، یک بشکن است و چون زمان و مکان نیست یعنی اینکه انگار در همانجا حضورداری و زندگی می‌کنی و می‌شود در هر کجا حاضر شد و دلایل و ادله این که به ما ظلم شده را فراهم کنیم یا در مقاطع دیگرش به هم چنین ، می‌آئیم مثلاً در کانالی که جهنم به آن گفته می‌شود ولی مکانیزی دارد قرار است در آن کاری انجام بشود در اونجا هم دوباره همینطور، بدلائیل مختلفی اگر لازم بشود در هر جا همه چیز جلوی دست است، چون مکان نیست و زمان نیست این مفهوم معاد جسمانی بصورت ساده است تا بعداً بیشتر بتوانیم راجع به کاربرد این موضوع با هم صحبت بکنیم .

### شب قدر ( در پاسخ به یک سؤال )

**سؤال (خانم):** جلسه قبل من با شما صحبت کردم در مورد شب قدر و بعد شما فرمودید که امروز به شما بگویم تا یک توضیحی بدهید ، من شب قدر نتوانستم مثل سالهای پیش اصلاً اون حس و حالش را نداشتم برای مراسم ، بعد شب که بیدار شدم این برای من تکرار شد که *الافاضل زبجانی چه حاصل اسیرنض شیطانی چه حاصل بود قدر تو افزون از لایک تو قدر خود نمی دانی چه حاصل من معنی اش را واقعاً نفهمیدم که دقیقاً منظور و معنی را که می‌خواهد برساند چی بود ، من اونروز پرسیدم نکند یک نوع ارتباط ویژه خاص باشد شما فرمودید که این جلسه کاملاً توضیح می‌دهید .*

**جواب؛** منظور از ليله القدر از نقطه نظر ما البته تا اونجائی که ما دریافت کردیم این است که انسان در ظلمت بسر می‌برد و بدیهی است ، لذا ما در شب بسر می‌بریم الآن ، یعنی انسان در سیاهی و در شب بسر می‌برد و در این شبی که بسر می‌بریم محتاج آب حیات و محتاج نور هستیم *وذرآن ظلمت شب آب حیاتم داوود - حافظ* ، در آن ظلمتی که من قرار داشتم که نمی‌دانستم چی به چیه، به من آگاهی دادند، آب حیات چیه، اونجائی که می‌گویند آب حیات در داستانها ، افسانه‌ها صحبت از آب حیات و این حرفها می‌شود و صحبت از زندگی جاوید می‌شود نه منظور این است که یک جایی آبی هست می‌خوری و بعد عمر جاودانه پیدا می‌کنی که عمر جاودانی ترم قبل صحبت کردیم یعنی چی بود ، یعنی نیازمندی ابدی ، این حسن نیست که ما برویم یک آبی گیر بیاوریم بخوریم بعد عمر جاوید پیدا بکنیم، یعنی تا ابدالدهر دنبال گوشت ، مرغ ، تخم مرغ و... بدو ، بدو، این حسن نیست ، پس در واقع خیلی از مفاهیم در اسطوره‌ها، در افسانه‌ها، در اشعار و کتب مقدس سمبلیک هستند و معانی خاصی دارند و یک معرفتی را می‌خواهند انتقال بدهند ، بنابراین از نظر ما، ما در تاریکی و سیاهی و در شب بسر می‌بریم ، خیلی از عرفا بحث این که می‌گویند نیمه شب، صحبت از سحر می‌کنند، سحر درست زمانی است که سیاهی می‌خواهد تبدیل بشود به روشنائی و بعد هم افراد فکر می‌کنند که خداوند روز تعطیل است ، روز نمی‌شود از خداوند آگاهی گرفت ، حتماً باید نصف شب باشد، خداوند نصف شب بهتر جواب آدم را می‌دهد تا طول روز ، در حالیکه *تو نه مثل آفتابی که نهور و غیبت نقد - سدی* تعطیلی ندارد، فرقی نمی‌کند، هر زمانی انسان اگر بخواهد در ارتباط قرار بگیرد می‌تواند ، نمی‌گویند آقا ببخشید الآن تعطیل است ، الآن ساعت کار نیست بروید یک ساعت دیگر بیاید ، چنین چیزی نیست، لذا هر جایی که صحبت از ظلمت و تاریکی، شب و سحر و اینها می‌شود ، اشاره‌ای است به

وضعیتی که ما در آن قرار داریم و می‌خواهد نیازمندی ما را به طلوع فجر برساند ، قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ بگو پناه می‌برم به پروردگار سپیده دم - فلق ۱ قسم به خدای روشنی‌ها، خوب پس خدای تاریکی‌ها چی ، پس در واقع می‌خواهد بگوید که ما در ظلمت هستیم و منتظر چی هستیم ، قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ بگو پناه می‌برم به پروردگار سپیده دم از شر آنچه آفریده- فلق ۲ از شر اون چیزهایی که خودش آفریده فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا سپس پلیدکاری و پرهیزکاری‌اش را به آن الهام کرد- شمس ۸ شر را داده ، خیر را داده و اختیارش هم را به ما داده ، پس در واقع ما در این ظلمت نشستیم و منتظر خدای روشناییها هستیم تا با نور هدایت و آگاهی ما را نجات بدهد ، مشکل یک چیز بیشتر نیست ، ناآگاهی هست ، هر کاری که می‌کند بخاطر اینکه ناآگاه است، هر مشکلی دارد بخاطر اینکه نا آگاه هست ، اگر روی خوشبختی را ندیده بخاطر ناآگاهیست است، خوب قدر چیه، منظور و مراد قدرشناسی، خودشناسی، پی بردن به قدر خود است که حافظ می‌گوید قدر خویش

ثُمَّ خَلَقَ الْمَاءَ حَمِئًا ، اونجا ماجرا این است که قرار است ما پی به قدر خودمان ببریم و بدانیم که ما چقدر با ارزش هستیم و بدانیم که ما چی هستیم و بدانیم که در طراحی ما چه قدرت خارق العاده‌ای بکار برده شده تا این کمال را ما بتوانیم تحقق بدهیم ، چه چیزهایی در سیستم‌های ما تعبیه شده تا ما قدرت تشخیص ، ارزیابی ، قیاس و همه این چیزها را پیدا کردیم و می‌توانیم بنشینیم و بگوئیم که می‌خواهیم به کمال برویم ، تنها موجودی که می‌گوید می‌خواهم به کمال بروم فقط ما هستیم، آیا موجود دیگری هست ، تنها موجودی که صحبت از الیه راجعون می‌کند مائیم ، این هم یک دلیل دیگر این که ما قدر بالائی داریم در عالم هستی یگانه هستیم و از این نظر هم اشرف مخلوقات هستیم، موجودات دیگر دارند می‌روند و می‌آیند و فقط هستند، جن چکار می‌خواهد بکند ، به کجا می‌خواهد برسد ، چه چیزی برایشان تعریف شده ، گفته شده وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند- الذاریات ۵۶ ، ما جن و انس را نیافریدیم مگر برای عبادت ، عبادت چی بود ، بجا آوردن رسالت خودشان ، اونها رسالت دارند ، ما رسالت داریم ، رسالت اونها تعریف شده است ، تخطی می‌کنند بخشی از آنها ، بخشی از آنها هم می‌آیند از ما تقلید می‌کنند ، اینها تخلفات اونهاست ، مثلاً اونها به طلا نیاز ندارند ولی با نگاه کردن به زندگی ما دنبال طلا هم هستند بعنوان مثال خدمت شما عرض کردم، این تخلف اونهاست ، اما قرار نیست که اونها الیه راجعون بکنند ، قرار نیست جن یکرزی با عشق آشنا بشود ، ببینید اصلاً موضوع بخشش وقتی می‌گوئیم بسم الله الرحمن الرحيم، اول و آخرش بخشش است، اما تا این مسیر طی بشود سختیها حاکم است، ما همه‌مان الیه راجعون می‌کنیم ، آیا کسی را استثنا کردند بگویند الیه راجعون نمی‌کند (سؤال ضمن بحث خانم ؛ آیا جن به انسان تبدیل می‌شود ؛ استاد ؛ چنین سندی نداریم، در پاسخ به سؤال آقا در خصوص کمال دیگر موجودات مانند جن ؛ استاد؛ بهر حال ما تا امروز چیزی دریافت نکردیم که کمال آنها (جن) چه خواهد بود در انتها، اینها همه زمینه‌هایی هستند که تا یک جایی می‌آیند ، از یک جایی به بعد دیگر نیستند .

**سؤال (آقا):** من چند وقت پیش یک آیه‌ای دیدم در سوره جن خطاب به جنها گفته بود که شما را هیزم جهنم می‌کنیم ، این من را بفکر فرو برد.

**جواب ؛** بله این هست و بعد آیه هم هست که می‌گوید در روز قیامت گروهی از جنها می‌گویند ما از آدمها استفاده می‌کردیم و گروهی از آدمها می‌گویند ما از آنها استفاده کردیم و جفتشان گرفتارند .

**در پاسخ به سؤال (خانم):** در خصوص اینکه آیا جهنم مکان دارد استاد ؛ ببینید این موضوعات را مکانیکی نبینیم که فرض کنیم قرار است در جهنم هیزم باشد ، هیزمها را اینجوری نگاهش نکنید، اصلاً در اونجا نیازی به هیزم نیست و سوختن، سوختنی است که از آتش هیزم بالاتر است، خود جهنم از آگاهی است ، همانطور که اینجا هم از آگاهی است ، یک درس آنچه که ما یاد گرفتیم ، قیاس اینها سوزاندنی است بدتر از سوختن ناشی از آتش هیزم ، اما بطور کلی و بطور سمبلیک می‌خواهد بگوید که بر آنها هم روزگار سختی خواهد گذشت ( البته همه اینها را که می‌گوئیم غلط است چون اونجا روزگار نیست) ولی در واقع مشکلاتی هم بر اونها هست و خواهد بود ، همانطور که بر ما هست، علی‌رغم اینکه الیه راجعون می‌کنیم قطعاً ، اما می‌بینید که الآن اینجا چقدر به ما سخت می‌گذرد ، چرا سخت می‌گذرد، آیا زندگی بعدی سخت می‌گذرد یا نمی‌گذرد ، زندگی بعدیش هم همینطور، ضمن اینکه الیه راجعون تضمین شده ، سختی که ناشی از ناآگاهیهای ماست در حاشیه وجود دارد و وجود خواهد داشت ، بنابراین اونها می‌آیند تا اون مراحل و سختیهای خودشان را خواهند دید ، اما بعضیها در این زمینه تا یک جایی می‌آیند، مثلاً جسم از اینجا به بعد دیگه خبری از آن نیست، اینجا می‌ماند، تمام شد، کالبد ذهنی در زندگی بعدی می‌ماند و از یک جایی به بعد هم دیگه از جن خبری نیست، در اونجایی که دارد می‌رود الیه راجعون کند دیگه اونجا جن نیست، دیگه کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ جز ذات او همه چیز نابودشونده است- قصص ۸۸ ، تنها موجودی که باقی می‌ماند مائیم که از خودش هستیم، انالله، ما از اوئیم به چه واسطه از اوئیم که وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي از روح خود در آن دمیدم - حجر ۲۹ شده، ولی در جن که نگفت من وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي کردم، اینها زمینه هستند، مثلاً در این تجاربی که در تشعشع دفاعی کردید، به روح حیوانات آیا برخورد کردید ، برخورد نکردید.

**سؤال ؛ (خانم):** من هفته قبل که خدمت شما رسیدم ، یک آگاهی در ارتباط بعد از نماز به من می‌گفت که این دعای شعبانیه را که ( الهی حبلی کمال الانقطاع الیک و ان الابصار قلو بنا به نباء نظرها الیک ) که این را من به شما بگویم ، موقع افطار شما این را بخوانید برای همه ما ولی نمی‌دانم چرا اون جلسه بعد از اینکه ارتباط برقرار کردیم و شما در مورد شب قدر صحبت کردید من احساس می‌کردم انگار یک چیز سنگینی مثل یک مهر به قلبم خورده بشدت این سنگینی را احساس می‌کردم و هر چقدر سعی می‌کردم که حرف بزدم انگار یک چیزی مانع می‌شد که من نمی‌توانستم حرفم را بزدم ، افکاری که در سرم بود و صحبتی که با شما داشتم تا اینکه رفتم منزل ، شب قدر هم بود ، من به خودم گفتم که شب قدر دیگه هیچی من هیچ کاری نمی‌توانم بکنم با این حالی که دارم و هیچ ظرفیت سازی نمی‌توانم برای خودم بکنم ، شب قدر یک مقدار زیادی را سعی کردم ، تلاش کردم ، ارتباطم اصلاً خوب نبود ، دیگه نزدیکیهای سحر بود که من تقریباً توانستم یک اتصال خوبی برقرار بکنم و بعد یک حالت تضادی را با صحبتی شما پیدا کردم یعنی نمی‌توانستم فرمایشات شما را با یافته‌های خودم تطبیق بدهم ، بهمین دلیل من روزهایی را حالا روزهای قبل بشدت و حالا کمتر مرتب در ذهنم با شما صحبت می‌کردم یعنی شما بودید و من ، من برای شما استدلال می‌آوردم و شما به من جواب می‌دادید که بعد یکی از مسائلی که من را خیلی نگران کرد اون شب این بود که شما فرمودید هر شب می‌تواند شب قدر باشد و این کاملاً صحیح است و جای شک و شبهه‌ای نیست ، هر لحظه می‌تواند لحظه قدری باشد اگر ما بتوانیم که قدر شناس خودمان باشیم که علیکم انفسهم برماست رسیدگی به نفس خودمان و حسابهای خودمان ، اون حدیثی هم که داریم که محاسبه کنید خودتان هر شب



اعمال خودتان را محاسبه کنید که هر لحظه باید برای ما قدر و هر شب قدر باشد ، اما اینکه شما فرمودید که شب قدر قطعاً هیچ اتفاقی نخواهد افتاد ، این عجیب اون شب من را در گیر کرده بود .

جواب ؛ گفتیم اگر، یعنی یک اگر و مگرها داشت ، شما اینطرفش را زدید ، اونطرفش را هم زدید ، یکبار دیگر تکرار بکنیم البته خیلی خوب است دوستان من خواهش می کنم، تمنا می کنم، هر نکته ای که ایجاد تضادی می کند که طبیعی است، پیش خودشان نگه ندارند چون شبکه منفی از آن استفاده می کند، شیطان از آن استفاده می کند می آید اون را شاخ و برگ می دهد، یک تکه های از قبل قیچی می کند، یک تکه های را هم از بعد قیچی می کند ، یکدفعه ذهن ما را خراب و آشفته می کند و می بردمان در فاز منفی و در فاز منفی هم که رفتیم دیگه کارمان تمام است، ببینید ما می توانیم تضاد داشته باشیم، در فاز مثبت هم باشیم ، یعنی یک مطلبی را شنیدیم می گوئیم که این اینطوری نیست ولی در فاز مثبت باشیم ، یعنی در فاز منفی آمدنمان خیلی خطرناک است .

خوب گفتیم که اگر ما به دید قدرشناسی به شب قدر نگاه بکنیم همه چیز درست هر لحظه همانی که شما فرمودید هر لحظه شب قدر است، اما اگر مکانیکی بیایم فکر کنیم و فکر کنیم که نه شبهای دیگر تعطیل است فقط امشب شب قدر است و امشب تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ و اون ملائکه می آیند پائین ، اینطرف را نگاه بکنیم ، اونطرف را نگاه بکنیم که الان روح از اینجا می آید از اونجا می آید صبح می شود می بینیم که هیچ ملائکه هم نیامده کما اینکه نخواهد هم آمد ، نه روحی آمده ؛ نه چیزی آمده ، هیچی صبح شده دوباره حواله به یکسال بعد می کنیم ولی حالا اینها بحث ملائکه را مفصل صحبت کردیم که بحث آگاهی است ( ادامه سؤال خانم ؛ من اینطوری فهمیدم تا حالا ، اطلاعاتی که به ما دادند اینطوری که شب قدر این آگاهی به طور کامل حالا نه شاید به من انسانی که قدر ناشناس هستم ولی به ولی زمان خودم ، در زمان پیامبر به رسول اعظم و بعد از ایشان به امامان ما و الان به امام عصر ما این آگاهی ، این نزول ملائک و روح برایشان است نه بر من ، ولی بر من هم اگر ظرفیت های خودم را کامل کنم ، اینطوری ما یاد گرفتیم از ادعیه و از احادیثی که هست و از خود قرآن اینطوری یاد گرفتیم که شب قدر ، شب ظرفیت سازی هست ، یعنی اینکه من ظرفیت های وجودی خودم را اینقدر گسترش بدهم که بتوانم اون کمال را دریافت بکنم و از خدا خیر کثیر را بخواهم و یکی از دعاهائی که اون شب می کنیم این است که خدایا اون خیری که به بهترین بندگان در این شب می دهی اون را به من بده و این دعای بزرگی است که ما می کنیم استاد ؛ اگر که بخواهد بدهد چی می دهد (خانم ؛ کمال می دهد انشاء الله) استاد؛ پس ببینید فرمایش شما کاملاً و صددرصد درست ، اگر ما ظرفیت سازی بکنیم حالا اینها تعریف می خواهد ، ظرفیت سازی بکنیم یعنی چکار بکنیم ، کاری که از ما بر می آید ما طالب قدر باشیم ، ما کار دیگر نمی توانیم بکنیم ، ما طالب باشیم ، مشتاق باشیم ، بخواهیم این کمال را از او بخواهیم ، رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ پروردگارا در این دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش [دور] نگه دار بقره آیه ۲۰۱ ، اون حسنه را بخواهیم، حسنه اش چیه، می گوئیم بهترینت را در دنیا به ما بده ، چون به انتخاب او گذاشتیم و دیگه خودمان انتخاب نکردیم، چی می دهد کمال می دهد، دوباره یعنی از هر جا که برویم می رسمیم به بحث کمال ، خوب ما اصلاً نمی دانیم از کجا شروع کنیم، ما فقط می توانیم طالب باشیم ، در وادی طلب قرار بگیریم مشتاق بشویم، مشتاق شدیم گویا گفته امیرالمؤمنین (ع) هم هست من طلبنی وجدنی و من وجدنی عرفنی و من عرفنی احبنی و من احبنی عشقنی . من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته و من قتلته فعلی دیته و من علی دیته فانا دیته هر که عاشق من شود من نیز عاشق او می شوم و هر که من عاشق او شوم او را خواهم کشت و هر که من او را بکشم دبه ی او بر

گردن من است و هرکسی دیه اش بر گردن من باشد پس خود من دیه ی او هستم! - **حدیث قدسی** ، این سلسله مراتب را ما می توانیم طی بکنیم، این سلسله مراتب هم در لحظاتی می تواند رُخ بدهد طالب می شویم، طالب که شدید مشتاق می شویم، مشتاق که شدید حکمت الهی حکم می کند که تنزل ملانکه و روح بشود، حکمت الهی است، نه دلبخواهی، نه پارتی بازی است، نه تافته جدا بافته است، عدالت است، اگر نگرفتیم برای اینکه مشتاق نبودیم، همه چیز هم سر جایش بوده، درست و حسابی هم بوده و این قانون و این حکمت الهی نه برای این شب، بلکه همه شبها و روزها، بلکه برای تمام لحظات، حکمت تعطیل پذیر نیست، دالت تعطیل پذیر نیست ( **ادامه سؤال خانم** ؛ شما فرمودید که حالا یک شب خاص مورد نظر نیست ، اصلاً فرق نمی کند چه زمان باشد ، چرا که **خدا دائم الفضل ، دائم اللطف است** ، از طرف بالا همیشه این لطف و رحمت دارد سرازیر می شود ، منتها ما آمادگی دریافتش را نداریم ، اما حالا من در اشعار حافظ می دیدم که اصلاً همه عرفا از جمله مولوی و حضرت حافظ یک دقت نظر و یک نکته سنجی راجع به سحرها دارد و اون سفارشیانی که بر سحر شده که مثلاً **صبح سگر خواب صبحم تا چند به غز زنی شبی کوش و گریه سحری معلوم است که این سحر یک اتفاقهایی می افتد که سوز تو کارها بکند استاد**؛ ببینید ما سحر فیزیکی داریم، سحر معرفتی داریم، سحر معرفتیش را داریم، خواب صبحدم داریم که ممکن است ۵۰ سال، ۶۰ سال از عمر ما گذشته الآن هم وسط روز است و ما در خواب صبحدم هستیم ، یعنی بیدار نمی شویم که فجر، شفق و طلوع را ببینیم، لذا اینها همه شان معنی صبحدم ، نیمه شب را دارد و اشاره به این است که انسان در ظلمت و در شب دارد بسر می برد ، نه اینکه سحر یک خبرهایی هست و روز درگاه الهی تعطیل یا نیمه تعطیل یا نیمه رسمی است یا... ( **ادامه سؤال** ؛ تعطیل نیست ، من هنوز نمی توانم این را هضم بکنم که اینجا که می فرماید **قُم اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا** به پا خیز شب را مگر اندکی - زمزم ۲ ، شما یک مقدار کمی از شب را بخواب بقیه اش را بیدار باش ، حالا بخاطر پیامبر است که یک وسعت وجودی خاص خودش را دارند ولی خوب قرآن فقط بر پیامبر که نازل نشده ، بر یک یک ما نازل دارد می شود ، منتها بستگی به دریافت ماها دارد و آمادگی و شایستگی ماها که چقدر دریافت کنیم ، به من هم گفته شده ، من منظورم این است که در شبها حالا این انرژیهای منفی شاید فازهای منفی بسته تر است ، شاید انسان در شب اون آرامش شب و اون سکوت شب باعث می شود که آدم تمرکز بهتری داشته باشد ، خلوت راحت تری با خدا داشته باشد ، پس شب باید با روز فرق داشته باشد ، روز مال کارهای روزمره است و شب مال خلوت با خداست ، کما اینکه همه اولیاء خدا و همه اونهایی که اهل سیر و سلوک بودند همین کار را می کردند . استاد ؛ تعبیرهای فیزیکی دارد که درست است، روز ما درگیر بدو بدو ، بده بستان و این قبیل چیزها هستیم و این کارها نمی گذارد که اونطور که باید و شاید است ما به یک مبدائی بخواهیم معطوف بشویم ، شب از این بده بستان فارغ شدیم ، شاید بهتر بتوانیم بنشینیم روی خودمان محاسبه داشته باشیم و به اون مبداء معطوف بشویم ، خوب پس این را داریم، اما اون مطلب هم یعنی بحث معرفتی اش را هم داریم ، مولانا می گوید **حق شب قدر است در شبانان تا کند جان عربی را امتحان ز بهر شهاب بود قدر ای پسر ز بهر شهاب بود خالی از آن - مولانا** پس هر دو تایش را داریم یعنی هم این را داریم و هم می توانیم شب از سکوتش برای نزدیکی استفاده بکنیم، از قیل و قال مسائل، بده بستان که خیلی انرژی ذهنی ما را به خودش اختصاص می دهد هم تعبیر فیزیکی این مسأله درست است و هم تعبیر عرفانی و معرفتی اش درست است، قبول این به منزله رد اون نیست و بالعکس ولی ما معمولاً ذهنمان می خواهد یک سمت را بگیرد و قفل بشود ولی ما وقتی که آزاد داریم فکر می کنیم هر دو بخشش را می توانیم استفاده بکنیم و باید استفاده بکنیم ، اینها هیچکدام مغایرتی با همدیگر نداشته و در واقع ما الآن

صحبتمان یکی است ، چه اختلافی بین صحبتها پیدا شد به نظر شما ، آیا اختلافی احساس کردید ، اختلافی نیست ما دقیقاً بحث استفاده از اوقات و زمان را داریم حالا یکی می بینید که در طول روز رفته کوه، یک سکوتی اونجا ایجاد شده برایش، آیا از اون سکوت استفاده نمی کند ، از کار و بار دور شده رفته در یک جنگلی است ، آیا از اون سکوت و این جدائی جارو جنجال استفاده نمی کند ، مسلماً استفاده می کند اگر اهل استفاده باشد ، اگر اهل استفاده نباشد روز و شب فرقی ندارد ، اگر یک نفر اهل استفاده نباشد نه شبش استفاده می کند نه روزش، کسی هم اهل استفاده باشد هم شبش و هم روزش را استفاده می کند ، من یک مطلبی خدمت شما بگویم ، باز هم این را برای تجربه می گویم نه برای هیچ منظوری دیگر ، این را مطمئن باشید، خدای ناکرده ریا هم نیست که بگویم ما چیزی می دانیم ، هنوز چیزی نمی دانیم و هنوز اندر خم یک کوچه هستیم، اما اگر فرض کنیم چهار کلمه آگاهی آمده، من راجع به اون چهار کلمه آگاهی می خواهم صحبت کنم ، ده درصد اطلاعات در شب بوده ، ۹۰٪ اطلاعات در روز و در بدترین موقعیتهای و در شلوغ ترین و نامناسبترین لحظه ها بوده ؛ من این را بگویم که دوستان نگویند که ما الآن سر کاریم ... باور بکنید که در پیچیده ترین لحظات، در اوقاتی که همه چیز گره خورده است اونجا موقع آمدن آگاهی است ، فکر نکنید که الآن ما برویم پایمان را دراز کنیم، تلفن را هم در آوریم، اینجا سکوت من می خواهم بشنیم آگاهی بگیرم ، باور بکنید تا حالا نشده، اما هیچوقت یادم نمی رود یک صحنه ای بگویم که گمدی هست هم بخندیم و هم این ماجرا را به خیر و خوشی خاتمه بدهیم، یک بار آمدم پمپ بنزین، رسیدم به نزدیکی پمپ بنزین ماشین خاموش کرد ، با هل دادن رسیدم به پمپ، کیفم هم در ماشین، پول هم در جیبم نیست ، آمدم بنزین بزنم ، موبایل هم زنگ خورد ، و یک تلفن ضروری هم که منتظرش بودم ، این همه مسیر زنگ نخورده حالا که زنگ خورده دارم بنزین می زنم ، یادم هم افتاده که پول هم در جیبم نیست ، از اونطرف دارد شعر می آید آه که سویی تن من خالی است می چرمی در کف آن ساقیت پس تو یاساقی جان می بریزی بر بسوی دل و جانم بریز - طاهری

بعد حالا شما حسابش را بکنید که اصلاً این موقعیت مناسب است ، ببینید هیچ حسابی ندارد، زمان آمدن حواله معلوم نیست که چه وقت بیاید ، انسان زرنگ است ، همش در زرنگ بازی با عالم بالاست ، اگر می دانست که چه وقت زمان حواله است ، می دانست چکار بکند ، ببینید این آمدن حواله ها را مخصوصاً زمانش را از دست ما خارج کردند تا ببینند چه کسی آماده هست ، ببینند چه کسی حضور دارد و خیلی چیزهاست که همینطور هر دوره ای می آئیم با یکسری مسائل آشنا می شویم و می بینیم که چه ماجراهائی هست ولی در طول سال اینقدر روزها و شبها را دویدیم ، یک ایامی هست که یک دفعه می گوئیم لیل القدر ، بعد می گوئیم لیل القدر چیه ، یادمان می اندازند که آقا باید قدر خودت را بشناسی ، یک دفعه ما در یک سال چند شبش را به فکر می افتم ، هشدار اگر ما این چند شب را نداشتیم اصلاً به فرمان نمی افتاد شاید که باید چنین کاری هم بکنیم و چنین فلسفه ای هست و چنین قضیه ای هست ، لذا این مطلب بصورت سمبلیک ما را یاد یک ماجرائی می اندازد که حالا اگر توانستیم همان شب اون سرمایه لازم را بدهیم ، لطف الهی هم شامل حال ما بشود و حواله مان را به تأخیر نیاندازد ، چون معمولاً زمان حواله باید نامعلوم باشد ، انسان با زرنگ بازی خودش همه چیز را خراب می کند ،

لذا به اینصورت است هم بُعد فیزیکی ، تعبیرهای فیزیکی و هم بُعد معرفتی قضیه باید مد نظر باشد ، مخصوصاً اینکه قدر ؛ قدر شناسی ، خودشناسی است .

**در پاسخ به سؤال ضمن بحث (خانم)؛ در خصوص تسخیر انسان توسط ارواح حیوانات؛** ببینید اونها چیزهاییست که در واقع موجودات غیر ارگانیک دارند ایجاد می کنند، روح مار اینجا با ما کاری ندارد که بخواهد بیاید ما را تسخیر بکند، کاری با ما ندارد، سنخیتی با ما ندارد که بخواهد بیاید ما را تسخیر بکند، اصلاً مار الآن به وجود خودش آگاه نیست، حیوان اصلاً به وجود خودش آگاه نیست، آگاه نیست که بگوید این من هستم چون اگر بگوید منم ، بعد می گوید پس من اینجا چکار می کنم ، بعد یک سؤال دیگر پیش می آید و... ، تنها موجودی که از وجود خودش آگاه هست ما هستیم، هیچ موجودی نمی داند که وجود دارد، تنها موجودی که می داند وجود دارد ما هستیم، الآن خورشید نمی داند که وجود دارد، یک مورچه نمی داند که وجود دارد ، یعنی آگاه نیست به وجود خودش که بگوید این منم، چون تا گفت منم، چی پیش می آید، ما اجرا شروع می شود که من اینجا چکار می کنم، کی اینجا را آفریده ، همان ماجرائی که ما طی کردیم شروع می شود، لذا وقتی که در اینجا آگاه نیست در زندگی بعدی هم آگاه نیست که بگوید این منم، مار عظیم الجثه ای هستم، یک موجود غیر ارگانیک دارد نقش آن را بازی می کند ، ممکن است بگوید من گرگ هستم، من... هستم ولی در واقع این را خودش الآن برای خودش قائل است ، اصلاً مار نمی دانست که وجود داشته که بیاید ایشان را تسخیر بکند بعد هم تصمیم بگیرد که برود بیرون ، بعد هم بگوید که من هستم ، مار هستم، اصلاً چنین چیزی امکان پذیر نیست، پس در این چرخه زمینه های با ما شروع کردند ، این زمینه ها هدف دارند، یعنی باید ما را مشایعت کنند، الآن در اینجا طبیعت باید ما را مشایعت کند تا ما اون ما حاصل قضیه را از اینجا بگیریم، اما بعد از اینجا که برویم طبیعتی دیگر نیست، طبیعت دیگه مفهوم ندارد، حیوان معنی ندارد، گیاه معنی ندارد، روحشان معنی ندارد هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ جَزَاو نیست جز ذات او همه چیز نابودشونده است- قصص ۸۸ ، تنها موجودی که جاویدان باقی می ماند ، آن موجود است که وجه او را دارد ، اینها سمبلیک است ، اونجا گفته وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید - حجر ۲۹ ، گفته که ما اینجا این نتایج را بگیریم ، همه این صحبتها شده که ما نتایجی را در یک جاهائی که باید بگیریم براحتی بتوانیم آن نتایج را داشته باشیم ، اگر من برسم و اون هم برسد پس فرق ما چی بوده ، فرق نفخت فیه من روحی چی بوده ، رسیدیم و اون هم رسید پس فرقی مانده ، ولی اون نمی رسد ، اون تا یک جایی می آید بعد خدا حافظ و تمام ، زندگی بعدی مکان نیست و همه این چیزها می آیند جزء مکان ، جزء طبیعت می آیند ، فقط مائیم که انالله هستیم ، مائیم که از او هستیم ، هیچ موجود دیگری را نگفتند که از اوست .

**در پاسخ به سؤال ضمن بحث (خانم)؛** ببینید همه چیز شاهد است ، در اونجا در یک دستان آگاهی هستی و در یک دستان آگاهی که اینجا گرفتیم زمان شهادت می دهد که ما قاتل هستیم (ترم بعد صحبت می کنیم) ، فلک شهادت می دهد که ما دیکتاتور هستیم، طبیعت شهادت می دهد که ما چقدر ظالم هستیم و..... این شهادت ها و اون چیزی هم که ما داریم توی یک دستان، اختلاف اینها می شود جهنم، حالا بسوز، کی بسوز ( خانم ؛ خدا بخشنده است استاد ؛ در نهایت که مسأله الیه راجعون همان بخشندگی اش هست، انتهایش الیه راجعون این ضمانت را به ما داده وقتی

می گوید الیه راجعون یعنی چی، یعنی من ردتان می کنم (از جهنم)، بلکه همه چیز زنده است، هر ذره ای با شعورش با ما صحبت می کند، اونوقت ما می فهمیم که ای داد و بیداد موضوع چی بوده و ما چکار کردیم، هدف اصلی چی بوده و ما چی فهمیده بودیم، اما از اونجا به بعد دیگه حیوانات قرار است بیایند چکار کنند، بیایند بگویند چی، چه نقشی را قرار است بازی بکنند، می دانید چه جوری است، در یک بخشی که آمده یک بخش عظیم مثل عکس در آینه است، مجاز است، همانطور که گفتیم ناشی از حرکت است، اصلاً می بینیم که حیوانی وجود خارجی نداشته، جسمی وجود خارجی نداشته، ببینید در مجموع وقتی که می آید جمع می شود هستی یک چیز است ولی شما می بینید که در این مسیر وقتی که می رویم بالا به اون انتها یک بخشهای حذف می شود، مثلاً از اینجا به بعد معنا ندارد، همانطور که محویم، یعنی هیچ، یعنی اصلاً انگار وجود نداشته، یعنی کسی که در زندگی بعدی قرار می گیرد، دیگر جسم برای او بی معنی و بدون مفهوم می شود، طبیعت برای او مفهومی را از دست می دهد، خودش با تصورش خلق می کند، شما روح (کالبد ذهنی) را احضار می کنید می پرسید چکار می کنی می گوید بلکه الان در طبیعت هستیم، اینجا چقدر زیباست و.. او خودش خلق کرده، اگر تبعات عشق را بیائیم بگوئیم، تبعات عشق دو دسته می شود، یک دسته ماشینی، نرم افزاری و یک دسته غیر ماشینی، عبارتی غریزی و غیر غریزی، یعنی مثلاً سگ را می خواهیم تعریف بکنیم، یک بخش سخت افزار دارد، یک بخش نرم افزار دارد، سخت افزار مشخص است، می رویم در نرم افزارش می بینیم که تعریفی که برایش شده، محبتش و... سایر خصوصیات غریزی اش، یعنی شما یک سگ پیدا نمی کنید که از این قاعده مستثنا باشد، چون نرم افزار است، اون یک ماشین است، یعنی شما تکلیفتان با یک سگ معلوم است، چون نرم افزارش را می شناسید، تنها موجودی را که تکلیفمان با آن معلوم نیست آدم است، یعنی یک نرم افزار متغیر دارد و معلوم نیست که امروز این نرم افزار چی می خواهد بگوید ولی شما وقتی می آید با یک سگ روبرو می شوید تکلیفتان معلوم است، آیا سگ نامهربان سراغ دارید، مهر و محبت سگ نرم افزار است و نیش عقرب نرم افزار است، گربه مثلاً می گویند بی عاطفه است، اینها همه نرم افزاری هستند.

**سؤال (آقا)؛ آیا اجنه هم از موجودیت خودشان با خبر نیستند.**

**جواب؛** در مورد اجنه اختیار خودشان را می دانند، چگونگی خودشان را می دانند ولی بسیار ضعیف، تا یک حدی می دانند ولی اختیار را دارند، شرح وظیفه شان را به آن واقف هستند، اما اگر شما سؤال بکنید که کمال چیه، پاسخی ندارند، حالاً می توانید این را در تجربه آینده تان داشته باشید وقتی در تجربه تشعشع دفاعی برخورد می کنید که طرف جن است سؤال بکنید که خوب شما قرار است چکار بکنید بدنبال چه خواهید رفت، کجا خواهید رفت، همه اینها را می توانید با آنها در میان بگذارید، می بینید که از این بابت تصویری ندارند، اما این که قرار است چه بشود، قرار است کجا بروند، هیچ ایده ای ندارند.

**سؤال (آقا):** آیا این درست است که بگوئیم که در این دنیای مخلوق همه چیز مجاز است بجز همان نفخت فیہ من روحی ، یعنی حقیقت فقط همان است و هرچی دور و بر ماست مجاز است برای همین هم محو می شود همه چیز ، این درست است .

**جواب؛** بله اگر ما راجع به خودمان ، راجع به کمال صحبت می کنیم بخاطر اینکه یک بخش فنا ناپذیر داریم، اگر بخش فنا ناپذیر نداشتیم اصلاً به چه درد می خورد که راجع به کمال صحبت کنیم ، اگر قرار باشد امروز به کمال برسیم بعد فردا بمیرم کمال به چه دردمان می خورد، بدرد نمی خورد، در واقع اگر صحبت از کمال هست ، بخاطر اینکه یک بخشی را ما داریم که فنا ناپذیر است، همانی که می گوئیم انالله، اون فنا ناپذیر است ، اگر این را نداشتیم دیگه لازم نبود راجع به کمال اصلاً به خودمان زحمت بدهیم ولی راجع به موجود دیگر، راجع به جن ، این صحبت نشده، این حرفها پیش نیامده و اونها تا یک جایی ما را مشایعت می کنند و بعد زحمت را کم می کنند .

**در پاسخ به سؤال (خانم):** در خصوص کارما- استاد ؛ بینید ماجرای بحث کارما، عمل و عکس العمل و رسیدن به عکس العمل است، این عمل است، عکس العملش باید پیش بیاید، اما بعد از اون دیگر ماجرائی نیست، بعد از اون چیزی تعریف نشده، ما بعد از جهنم ماجرای اعراب و ماجرای جَنَّاتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا باغهایی درآورد که از زیر [درختان] آن نهرها روان است در آن جاودانه اند- نساء ۱۳ ، بهشت در کثرت پیش می آید و بعد آخرش به بهشت در وحدت می رسد و بعد آخرش می شود جنتی بهشت خودش، حالا اینها تعریفهایی دارد ، اما برای اونها چی تعریف شده، تعریفی نشده ، یعنی به نظر می آید که اونها همانجا می شوند هیزم جهنم ، یعنی از اونجا بیرون نمی آیند، هیزم جهنم یعنی چی، یعنی جهنم از آتش وجود آنها داغ خواهد بود والسلام، دیگه همانجا می سوزند و تمام می شود، ولی ما می آئیم بیرون از آنجا، حالا البته دوستان ممکن است بگویند که می گوید جَنَّاتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا در آن جاویدان هستند، ناظری که در اونجا قرار می گیرد (در جهنم) چون که زمان و مکان ندارد برای آن ناظر یک ثانیه دیگر نیست، یک ثانیه اگر در آنجا باشد برابر هزاران قرن است ، از نظر ناظری که در آنجا هست این ابدی است ، اما از نظر کلی وعده الیه راجعون را داده ، از نظر ناظر کلی این می گذرد اما از نظر ناظری که در اون تو (توی جهنم) است هرگز نخواهد گذشت ، جاویدان است ، ابدی است ( در ادامه جواب ؛ بله حشر، نشر، قیامه، مجادله، اینها همه قبل از بحث ماجرای جهنم است ، دیگه جهنم زمانی است که می رویم بعد از اون خلیفه الله بشویم ، دیگه اونها تماماً در لامکانی و لازمانی دارد ادامه پیدا می کند، حالا دیگه اونجا بصورت های مختلف سمبلیک مثل پل صراط و... اینها همه اش در واقع باید بیائیم به این شکلی که نگاه می کنیم بینیم هدف مسأله که در طراحی این ماجرا چه سیستم هوشمندی بکار برده شده ، چرا جهنم طراحی شده، اگر طراحی نمی شد چی می شد، هرگز به او نمی رسیدیم ( در ادامه جواب ؛ بینید خود ملائک چی می شوند ، اصلاً ملائک که ارکان جهان هستی و سمبلهای برای جهان هستی هستند ، ما برویم اون بالا دیگه جهان هستی می شود هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ جز ذات او همه چیز نابودشونده است- قصص ۸۸، در این قضایا که صحبت می شود همه اینها یک چیزهای را می خواهد برساند ، یکسری مسائل را می خواهد برساند، مثلاً ما می گوئیم اولین معلم مان شیطان بوده، حالا به یک صورتهای که در این مسأله اولین عاملی که باعث حرکت



شد در هستی شیطان بود، چون تضاد را ایجاد کرد و هستی راه افتاد ، اگر تضاد ایجاد نمی کرد هستی کی راه می افتاد. پس در واقع به یک شکل‌های غیر مستقیم می خواهد یک حقایقی را بازگو بکند .

**ادامه شب قدر ؛** پس لَيْلَةُ الْقَدْرِ یعنی ما در ظلمت هستیم و در این ظلمتی که هستیم قرار است قدر خودمان را پیدا بکنیم و اگر اینطور شد و ما موفق شدیم به خود شناسی توجه بکنیم در این دوران و این اتفاق افتاد لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ - قدر ۳ شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است ، از هزار ماه هم بهتر است تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أُمَّةٍ [شب] فرشتگان با روح به فرمان پروردگارشان برای هر کاری [که مقرر شده است] فرود آیند [آن شب] تا دم صبح صلح و سلام است - قدر ۴ و در همه امور ملائک ظاهر می شوند، این یعنی چی، یعنی آگاهیها جاری می شوند و اگر ما موفق به چنین مسأله‌ای بشویم اونوقت آگاهیهاست که بسمت ما می آید و ما به سلامتی می رسیم، سلامتی روان و ذهن و سلامتی فرمان خودش سرمایه اصلی ما خواهد شد، اگر برسیم، اگر مکانیکی نگاهش نکنیم که عمدتاً این قضیه را ما مکانیکی نگاه می کنیم یعنی فکر می کنیم که در ۳۶۵ روز امشب شبی است که شب خاصی است ، ویژه است و ملائک قرار است در این شب بیایند لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ از هزار ماه بهتر است، بعد ما می نشینیم به درودیوار نگاه می کنیم که الآن ملائک می آیند پائین، یک دقیقه دیگر می آیند پائین، صبح می شود خبری نیست، اتفاقی نیافتاده و اتفاقی نخواهد افتاد ، اگر مکانیکی نگاه بکنیم اتفاقی نخواهد افتاد ، هر شب، شب قدر است ، هر روز هم شب قدر است ، هر لحظه، لحظه قدر است ، لحظه‌ای است که ما به این نکته پی ببریم که وجود ما ارزشمند است و در طراحی ما نهایت خلایق بکار برده شده و بدانیم که معادل او هستیم ، بدانیم که وجه او هستیم، این شبها را سمبلیک انتخاب کردند که ما بطور مشخص و واضح روی این موضوع کار کنیم ، اما به این معنا نیست که روزها ، ساعتها و ثانیه‌های دیگر این موضوع را در خودش ندارد ، خوب صبح می شود و پیدا نکردیم و شیطان می آید می گوید که مسأله‌ای نیست تلاشت را کردی عیب ندارد، سال دیگر حتماً پیدایش می کنی ، از همین الآن خودت را برای سال دیگر آماده کن و برو این ۳۵۵ روز را .... بعد دوباره انشاءالله در ماه رمضان سال آینده که می آید دیگه پیدا می کنی ، لذا یکسال تمام این مسأله را تعطیل می کند و ما می رویم که سال دیگر پیدایش کنیم، سال دیگر دوباره همین ماجراست، می آئیم و می رویم داخلش که امشب پیدایش می کنیم ، در و دیوار را نگاه می کنیم که الآن می آید ، یک دقیقه دیگر می آید ، صبح می شود باز خبری نیست و هرگز خبری نخواهد شد ، برای اینکه این موضوع مکانیکی نبوده ، این موضوع اینجوری نبوده ، این موضوع این بوده که بگوئیم خیلی خوب امشب شبی است که من باید راجع به خویشتن هر فکری دارم بکنم ، هر تکلیفی دارم بکنم ، اگر یکسال هم تازه صبر کردم ، یکسال هم هر روزش فکر کردم که کی هستم ، چی هستم ، چه باید بکنم ، از کجا آمدم ، چرا آمدم به کجا می روم ، فکر ، فکر و... فکر ، یک شبی را برای جمع بندی انتخاب کرده باشم ، حالا اگر در این فاصله اینکار را نکرده باشم در چنین شبی ، شبی باشد که برای جمع بندی من بنشینم با خودم رو راست ببینم که چه خبره و السلام در غیر اینصورت هرگز خبری نخواهد شد .

**در پاسخ به سؤال (آقا)؛ در خصوص احادیثی که در مورد شب قدر هست - استاد؛** احادیثی چنانچه گفته ، یک حدیث را بگوئید که من ببینم که مغایرت دارد با این صحبتها ، من هم می توانم مریض باشم و بگویم که من را امشب بیرید اونجا ، حالا مریض بودن من مغایرت دارد با اینکه من خودم را پیدا کنم ، مصادف شده ، شاید من هم خودم را پیدا کنم و هم بیماریم را علاج شود، کی مغایرت دارد ، مغایرتی ندارد ولی اگر فکر کنیم که ۳۶۵ روز و شب تعطیل است و امشب در باز است این غلط است ، ببینید بین هیچ دو لحظه و بین هیچ مکان هیچ اختلافی وجود ندارد ، بین دو زمان و دو مکان از نظر چتر بارش رحمت الهی ، فیض الهی ، هیچ اختلافی وجود ندارد ، تمام چیزهای را که صحبت می شود زمان نحت ، ماههای نحت ، روزهای نحت اینها را از ذهنمان باید بکنیم بیرون ، اینها مال کارهای جادوگری است ، اینها یک مسائل دیگر دارد ، قواعد دیگری دارد، موکلین باید کارها را انجام بدهند ، موکلین طی یک برنامه های خاصی ما باید با آنها در ارتباط قرار بگیریم ، اون هم دلیل دارد ، دلیلش این است که ما خواست منفی مان را اعلام بکنیم ، قطعاً از ما سند گرفته باشند ، می گوید که این را اینجوریش کن مثلاً با آبی که مُرده را شستند با آن این را .... بکن ، می دانید چرا اینکارها را می گویند بکن ، اینکارها هیچکدام لازم نیست ، اینها برای این است که دیگه مسلم بشود که طرف این را خواسته ، همین که ما می گوئیم بله و بله واقعی را بگوئیم ، می خواهد مچ ما را بگیرد ، اگر فردا گفتیم نه ، می گوید ببین تو چه کارهایی را من گفتم و تو رفتی انجام دادی ، گفتم موی شتر ... تو رفتی گیر آوردی ، گفتم ... عنکبوت تو رفتی گیر آوردی و.... این دستوره های عجب و جق را اینها فقط برای اینکه مچ ما را بگیرند ، و دیگه ولمان نمی کنند، می گوئیم نه ما نمی خواهیم می گوید چی چی را نمی خواهی، نمی خواهی، تو بودی که من همه این مشکلات را سر راحت گذاشتم انجامش دادی ، نمی خواهی مگر می گذارم بروی، ولت نمی کنم، کما اینکه ولمان هم نمی کند، آمده بودیم کارمان حل بشود ، صد تا گره دیگر هم به کارمان خورده، توجه فرمودید چقدر ظرافت و چقدر دقیق است این ماجرا ، خوب لذا ذهنمان باید شفاف بشود از کثرت بیاید بیرون ، ذهنی که کثرت دارد اینجوری است، این زمان نحت است، این زمان خوب است ، زُحل اونجوریه ، مشتری اینجوری، طالع تو در این است، اینجا نحت است ، اونجا خوش یُمن است و... کثرت ایجاد می کند، اما در دید وحدت بین و در عرفان همه چیز پرتو روی اوست ، همه چیز وجه الله است ، اصلاً ما خوش یُمن و بد یُمن نداریم، این چیزها را نداریم ولذا ذهن ما شفاف می شود و دیگه ما درگیری ذهنی پیدا نمی کنیم که الآن بگذار ببینیم که این وقت مساعد است یا نامساعد است ، هر زمانی برای هر کاری هم می تواند مساعد باشد و هم نامساعد باشد ، برای کار خیر همیشه مساعد ، برای کار شر همیشه نامساعد است .

**سؤال (آقا)؛ این همه پیامبرهائی که از طرف خداوند فرستاد شدند برای هدایت انسانها ، چرا اینها عمدتاً با وجود اینکه ارتباط وحی هم داشتند در لفافه صحبت کردند ، مثلاً براحتی می توانستند همین چیزهائی که الآن داریم می گوئیم و عموماً به فراخور ذهنیت خود ما هر کسی یک تعبیری برای خودش دارد ، چرا نیامدند ساده و شفاف بیان کنند این مسائل را .**

**جواب؛** ببینید یک موضوعی وجود دارد ، گذاشتند تا ما هم تفکر بکنیم ، می بایستی ما هم تفکر می کردیم ، اگر شما فکر کنید در دم همه چیز را هم خیلی باز و آشکار و راحت و واضح می دادند دیگه ما نیاز نبود زیاد تفکر

کنیم ، این را گذاشتند تا ببینند که ما هم تفکر می‌کنیم یا نه ، شما بعضی مواقع اگر معلم باشید برای شاگردتان یک مسأله‌ای را عنوان می‌کنید، سعی می‌کنید تا حد امکان راهنمایش نکنید، ببینید او چقدر قابلیت و توانایی بدست آورده، این را هم قبول دارید یا نه ، پس همیشه راهنمایی کار انجام نمی‌دهد و یک جایی پُختگی اینجوری بدست می‌آید ( ادامه سؤال ؛ از کجا بفهمیم تفکر ما درست است استاد ؛ ببینید تفکر درست اولاً بزودی ، یعنی خیلی زود می‌بینیم که اصلاً ما از روز اول خلقت اصلاً با این فکر دنیا آمدیم ، چرا ما اصلاً یکجور دیگر فکر کردیم ، در چند مورد ما این را برخورد کردیم ، آیا برخورد نکردیم ، هر کدام اینجوری شد مال ما هر کدام نشد می‌اندازیم دور، هر کدام نهادینه شد ، احساس کردیم اصلاً این جزء وجود ماست ، حالا همین بینشهایی که صحبت می‌کنیم ، یکی از کارهای که روی این بینشها صحبتش می‌شود با کمک آگاهی و هوشمندی و همه این چیزها صحبتش را می‌کنیم ، بعد یکدفعه می‌بینیم که اصلاً ما این را از روز اول می‌دانستیم ، اصلاً از روز اول که متولد شدیم ما این حرف را می‌دانستیم ، آیا بحث بحث قبلیمان این شد یا نشد ، این احساس برای دوستان پیش آمد یا نیامد ، که اصلاً چرا ما غیر از این فکر کردیم ، لذا این ماجراها را بگذاریم ، یادداشت بکنیم ، ما البته در کتاب عرفان کیهانی گذاشتیم که جا بیافتد تا بعدیش را بتوانیم مطرح کنیم ، یکی از اصولش این است که بین دو زمان و دو مکان هیچ اختلافی نیست ، اینکه سؤال می‌کنند در مورد اتصال ویژه ؛ اتصال ویژه را الآن ما گفتیم ویژه ، اما این عام است ، مال همیشه است ، مال هر ثانیه است ، الآن چون عمومی نشده ، یک شبهایی از آن استفاده می‌کنیم ، چرا حالا شب ، بخاطر اینکه شبها بیکار هستیم ، روزه سر کار هستیم ولی بزودی عام است ، هر ثانیه‌اش قابل استفاده است ، هرچی داریم مال همه است ، الآن فعلاً چون که عام نشده و داریم زمینه‌هایش را فراهم می‌کنیم آگاهی‌هایش را می‌دهیم که مردم بفهمند که یعنی چی ، روزی که گفتیم عام هست ، این هست ، مال شما هست و بیاید استفاده بکنید ، همه بدانیم که ماجرا از چه قرار است ، فعلاً که یک شبهای از آن استفاده می‌کنیم به این دلیل است وگرنه هیچ فرقی بین هیچ دو لحظه‌ای نیست ، اصلاً اصلش این است که ما بینیم در یک هزارم ثانیه اصطلاحاً حالا می‌گویند به دلمان افتاده ، یک آگاهی است ، یا به وجودمان آمده و ما این موضوع را نمی‌دانستیم ولی الآن بخوبی می‌دانیم ، حتماً این نیست که اینها را در گوشمان بگویند ، مخصوصاً توجه بکنید یک موقع یک آگاهی دو خط ، سه خط گفته می‌شود اما یک موقع اگر قرار باشد اطلاعات یک کتاب مفصل مثلاً هزار صفحه است این را به شما بدهند چه جوری باید به شما بدهند ، اگر قرار باشد خط به خط بخوانند ، کی یاد داشت کنید و ... اتفاقاً اطلاعات عمده load می‌شود متنها سرعتش بسار بالاست ، در یک هزارم ثانیه مطالب یک کتاب هزار صفحه‌ای به سمت شما load می‌شود و به این صورت است ، ما الآن مطالبمان را نمی‌توانیم جمع کنیم ، ۱۵۰ جلد کتاب فقط اینهایی که اسامی را نوشتیم ، اصلاً نمی‌توانیم جمع کنیم ، فرصت نوشتن نداریم ، نمی‌دانیم کی می‌خواهیم اینها را جمع و جور بکنیم ، حالا کاری هم نداریم از نقطه نظر اصولاً قوانین کشوری که این کتابها بخواهد بیاید چاپ بشود ولی بطور کلی راجع به هر کدام از اینها شما حسابش را بکنید خودش موضوع یک کتاب است اگر بخواهد بیاید باز بشود ، بخواهد صحبت بشود موضوع یک کتاب است، حالا در آینده نزدیک باید هیأت تحریریه‌ای که بتواند (البته مشکل عمده ما مسائل دیگر است)

مسأله خود کتاب در واقع یک موضوع قضیه است ، صحبت کردن در اینجا و قبولاندن اینهاست که مسائل و مشکلات ماست ، ولی بهر صورت آیا به دلتان می‌آفتد یا نمی‌آفتد ، ببینید دلتان ، قلبتان تأیید می‌کند که بین دو تا مکان فرقی نیست ، مولانا می‌گوید ای قوم برج رفقا بگنید که مشوق ، میباید بیاید مشوق تو همسایه دیوار به دیوار در بایه سرکشه پرائید پرائید مولانا یا می‌گوید ای خاندان پرتان چه پرتید گل و سنگ آن خانه پرتید که خوابان طلبدند - مولانا لذا تفکرات ما تا از دیدهای مکانیکی جدا نشود و به سمت معرفت نزدیک نشود ، ما اتلاف وقت و عمر و یک کارهای می‌کنیم که بیشتر جنبه فیزیکی و مکانیکال دارد ، پس به ماجرای قدر هم از این زاویه انشاءالله همه دوستان نگاه می‌کنند ، بعد موضوعی که هست ممکن است افراد بگویند ما از کجا خودشناسی را شروع کنیم ، یک موضوعی هست که وقتی ما تیزی را داریم مبنی بر خودشناسی ، اشتیاق پشتش خوابیده ، چه اتفاقی باید بیافتد ، کمک می‌شود ، بحث و یَهْدِی مَن یَشَاءُ و هر که را بخواهد هدایت می‌کند - فاطر ۸ صحبت شد ، ماجرا این است ما تعریف درست داشته باشیم ، اگر تعریف درست نکنیم که اشتیاق را پشت چی بگذاریم ما اشتیاق می‌گذاریم پشت اینکه امشب تنزل ملائکه و روح بشود ، پشت این قضیه اشتیاق می‌گذاشتیم که درست نبوده ، حالا پشت خودشناسیمان ، قدرشناسیمان اشتیاق می‌خواهیم بگذاریم ، پس تعریفمان را درست می‌کنیم ، اشتیاقمان را می‌آئیم پشتش سرمایه گذاری می‌کنیم و بعد کمک می‌شود ، هدایت رویش صورت می‌گیرد و گرنه ممکن است خیلیها بگویند آخر ما اصلاً نمی‌دانیم از کجا باید شروع کنیم ، اصلاً چه جوری شروع کنیم حق دارند درست می‌گویند یا لااقل این شبها را از دست دادند حالا تا بروند سالهای بعد توی این روزها و این ۳۶۵ روزی که فرصت دارند فکر کنند که از کجا باید شروع کنند ، این قدرشناسی یعنی چه ، خودشناسی یعنی چه تا بلکه برای سال آینده آماده بشوند حداقلش ولی این بخشش را از ما خواستن و اون بخشش هم کمک هست و کمک می‌شود ، اگر نباشد بجائی نرسد که بتوانی خوش الا تو چراغ رحمت داری پیش -

**تک بیت از سعدی** پس ما یکی این که تعاریفمان را درست کنیم مطابق تعاریفمان برویم حرکت کنیم ، پشتش سرمایه‌گذاری بکنیم ، سرمایه‌گذاری ما اشتیاق است ، ما کار دیگر نمی‌توانیم بکنیم ، حقیقت قضیه این است ، هیچکس نمی‌داند از کجا باید شروع بکند ، مگر قبلاً هدایتی آمده باشد که بگوید اینجوری شروع کنید و گرنه هیچکس نمی‌داند از این وجود بی‌کران از کجایش باید شروع بکند .

**سؤال ( آقا ):** این نزول قرآن در این شب قدر اون جایگاش چیه .

**جواب:** اون جائی که قدر شناخته شده ، قرآن هم می‌آید ، قرآن یعنی چی ، یعنی خواندنی ، چه خواندنی ، خواندنی که مرتبط با ماست ، مرتبط با قضایای ماست ، مرتبط با هستی ، وقتی که اون قدر شناخته شد آن قرآن هم می‌آید و قرآنی است که هدایت ما را همین که الان خدمتان عرض کردم ما نمی‌دانیم چکار بکنیم ، ما نیاز به یک چیز خواندنی داریم که در اون خواندنی به ما بگوید چکار بکن ، تک تک ما نمی‌دانیم از کجا شروع بکنیم ، پس به کتاب راهنما ، به یک مجموعه راهنما ، خواندنی ، می‌گویند خواندنیها ، برای اینکه مطالب متنوعی دارند که همش بدرد ما می‌خورد که اسمش را گذاشتند خواندنیها ، حالا در واقع قرآن همان است ، اون چیزهای که ما نیاز داریم ، می‌گوید این را هم من به شما می‌دهم ، این هم می‌آید ، اون سرمایه‌گذاری را بکنی این هم می‌آید و گرنه اگر

منظور از بحث قرآن مجید هست که می‌دانید در ۲۳ سال نازل شده ، باز بعضی‌ها ممکن است بگویند که نه این همش یک شب آمده ولی در ۲۳ سال نوشته شده ولی شما می‌بینید بعضی‌هاش متناسب با شرایط شأن نزول دارد ، حوادثی اتفاق افتاده بعدها که اینها همانجا آمده و تاریخ نشان می‌دهد که بعد از اینکه این اتفاق افتاده اون آیه آمده و پیامبر از قبل چیزی در آن مورد نمی‌دانست ، بنابراین این ماجراها هم دوباره معرفتهای خودش را می‌رساند ، مسائل خودش را می‌رساند ، خوب قرآن در آن شب آمده الان من چکار بکنم تکلیف من چیه ، یک شب آمده خبر است ، می‌گوید قرآن در یک شب آمده ، یک خبر است ، می‌شنوم و تمام می‌شود و این خبر هم شاید دیگر الان بدرد من نخورد ، حالا چه در ۲۳ سال آمده باشد و چه در یک شب آمده باشد ، اینجای بحتم ظریف است ، سوء تفاهم نشود ، الان دیگه به من کمکی نمی‌شود، حالا چه در یک شب آمده باشد چه در ۲۳ سال ، لذا من به فکر نمی‌افتم که قرآن خودم را پیدا بکنم، بفکر نمی‌افتم که خوب حالا چی قرار است به من بدهند که خواندنی باشد، دنبالش نیستم ، دنبالش نخواهم بود ، اصلاً به فکر نمی‌رسد ، می‌گویم که این می‌خواهد بگوید که قرآن در چنین شبی نازل شده، مثل صبحها شما رادیو را که گوش می‌دهید می‌گوید که سی سال پیش در چنین روزی این اتفاق افتاده ، خوب ما هم گوش می‌دهیم و هیچ بدردمان نمی‌خورد ، این هم به دردمان در واقع نمی‌خورد که قرآن در چنین شبی نازل شد ، بسیار خوب فقط ممکن است اهمیت این شب و چنین شبی را آن هم از آن زاویه به ما تأکید بکند اما وقتی که اینطوری نگاه می‌کنیم اهمیت قدر شناسی را پیدا می‌کنیم و من بیشتر خودم را راغب می‌بینم که خودشناسی را پیدا بکنم تا قرآن من را بریزند به سینهام منظور همان هدایت است تا اون را به وجود من بریزند و این هدایت باعث سلامتی من بشود ، اونجا اون سلامتی که می‌گوید سلامتی برقرار است ، کدام سلامتی را می‌گوید، خوب خیلی بیماران می‌آیند می‌نشینند ، چند نفرشان دست خالی‌اند صبح، حالا در بین هزاران نفر یک نفر هم شفا پیدا می‌کند، چون اونها آمدند که صرفاً سلامتی‌شان را پیدا کنند ، پیدا نخواهند کرد ، اونها آمدند که امشب یک خبری است ، اینجا یک چیزهای پخش می‌کنند ما هم برویم بگیریم، می‌گویند یک جایی نذری می‌دهند، همه می‌روند اونجا، آمدیم نذری بگیریم امشب سلامتی می‌دهند و ما هم آمدیم سلامتی بگیریم ، بابا ماجرا یک چیز دیگر بوده ، ماجرا یک قضیه دیگر است ، بحث یک سلامتی دیگر است، حالا بهر صورت معرفتی به ماجرا نگاه می‌کنیم از بعد معرفت نگاه می‌کنیم و این بعدها که تقریباً می‌شود گفت ما شنیدیم همه بُعدهای فیزیکال، مکانیکال و اینجوری بوده که خدمتتان توضیح دادم و خیلی‌ها را هم لااقل به سن و سال خودمان دیدیم که توی این مسائل وقت گذاشتند و چیزی متأسفانه پیدا نکردند .

**سؤال (خانم):** من اینطوری برداشت کردم از جمله آخر شما در رابطه با شب قدر که اگر امشب نگیریم پس ۳۶۵ روز باید بگردیم دنبال این خودشناسی تا دوباره سال بعد ، مگر این نیست که شب قدر همیشگی است .

**جواب ؛** گفتیم می‌گویند، من نمی‌گویم، گفتم شیطان می‌گوید که خوب متأسفانه امشب هم که نشده حالا برویم تا سال بعد و خدا حافظ، خدا حافظ، تا سال بعد ، یعنی ۳۶۵ روز تعطیلی، در حالیکه امشب نشد، امروز ظهر ، امروز بعدازظهر، امشب ، فردا ، این ماجرا تعطیلی ندارد ، یک شب سمبلیک انتخاب شده که ما در این شب سمبلیک سالی حالا یک چند شبی بیائیم بنشینیم بگوئیم راستی از قدر چه خبر، کدام قدر ، قدر خویش ، دور هم که جمع

شدیم بهر حال طبق این تشریفات که می شود بیائیم بگوئیم آقایان، خانمها، این تکالیف قدر ما چی می شود ، سال گذشته آیا به جایی رسیدیم یا نرسیدیم و از حالا به بعد قرار است چی بشود، یک حرفی برای گفتن داشته باشیم شما فکر کنید که ما این شب را هم نداشتیم، شبی بنام ليله القدر هم نداشتیم آیا راجع به چنین موضوعی صحبت می کردیم، خیلی کمتر صحبت می کردیم، پس در واقع یک جاهائی نقطه عطفهای انتخاب شده به این دلیل انتخاب شده که ما بتوانیم بشینیم مشخصاً راجع به وضعیت خودمان صحبت کنیم و مفهوم این نیست که بقیه مواقع تعطیل است و خبری نیست ( ادامه سؤال خانم ؛ این که می گویند مثلاً حضرت محمد (ص) یا حالا امام علی (ع) خبر داشتند که چه اتفاق می افتد پس چی استاد ؛ آیه است که پیامبر می گوید که من فردای خودم را نمی بینم ، از خیر و شر خودم خبر ندارم، ان بشر مثلکم ، کی گفته که ما فردا را می بینیم، یک آیه بیاورید که گفته باشند ، آیه صراحتاً می گوید که من از فردای خودم خبر ندارم .

**در پاسخ به سؤال (خانم)؛ در خصوص کرامات شبکه مثبت و منفی؛** شما باید بروید تحقیق بکنید ، گفتیم شبکه مثبت اینها را می دهد ، شبکه منفی آنها را می دهد ، من اگر بدانم کی می میرم مطمئن باشید که روی دست امیرالمؤمنین (ع) بلند می شوم ، چون اگر بگویند یک هفته دیگر زنده ای چنان آدم خوبی می شوم ، از مهربانی ، از سجایای اخلاقی ، از بذل و بخشش ولی الآن می گویم آقا حالا یک --- سال دیگر وقت داریم ، یک کاریش می کنیم ، همه همینطور فکر می کنند ، اما اگر من بدانم فردا می میرم ، یک هفته دیگر می میرم لذا این آزمایش بهم می خورد ، اگر بدانم فردا چه خبره ، پس فردا چه خبره ، اختیار لازم نیست بکنم ، نقض اختیار می شود، این کرامات ، کرامات منفی است، عرفان کمال داریم ، عرفان قدرت داریم ، این برتری می آورد ، شما بدانید فردا چی می شود ربطی به کمال شما ندارد ولی قدرت دارد، می دانید امروز طلا بخرید یا دلار بخرید یا چی بخرید این قدرت به شما می دهد و می دانید که با من چکار کنید با من معامله کنید یا معامله نکنید ولی اگر ندانستید آمدید معامله کردید ، ندانستید رفتید مثل بقیه اونوقت معلوم می شود که چطوری است ، لذا فراموش نکنید عرفان کمال ، عرفان قدرت جفتش عرفان است عرفان یعنی شناخت ، شناخت کمال ، شناخت قدرت حالا کدامش بدردمان می خورد ، این را باید فکر کنیم ، من می دانم که کی می میرم ، خوب حالا می میرم، حالا مُردم این به چه دردم می خورد ، چی با خودم می برم اون دنیا ، بدردم نمی خورد اینها مسائل انحرافی بود ، اما اگر کمال را فهمیده باشم ، کمال را دارم که با خودم می برم ، از اینجا باید تشخیص بدهیم اونچیزهای را که می گویند کرامات بگوئید کدامش را می توانی ببری اونطرف ، یکیش را اسم ببرید، بعد می بینیم که ای داد و بیداد هیچکدامش را نمی تواند ببرد ، البته خدا را شکر ما با همین بحث ساده درجاهائی، در محافلی که در این ماجراها بودند همین بحث ساده خوشبختانه باعث بیداری شان شده، همشان مغرض نیستند، این را هم بگویم خدمتان خیلی هایشان نمی دانند و ما خوشبختانه در این مسأله تا اینجاها را که بحث کردیم توانستیم اون بیداری را به آنها بدهیم ، اکثراً مغرض نیستند، ۸۰، ۹۰ درصدشان مغرض نیستند، خیال می کنند کرامت است ولی وقتی که صحبت می کنیم یکدفعه بلند می شود از خواب و دست می گذارد روی سرش و بهر حال تصمیماتی بعد از آن می گیرد ، گفتیم مشکل ما ناآگاهی هست .



**سؤال (خانم):** در واقع این عبادتها آخرش باید به حس حضور برسد ، پس می‌توانیم بگوئیم که کسی که به آن حس حضور رسید دیگر نیازی به این نماز خواندن و اینها ندارد .

**جواب؛** ببینید این پیمانی است که پابرجاست ، این حس حضوری است که ما دنبالش باشیم و پی گیری بکنیم و از یک جائی به بعدش نمی‌توانیم راجع به آن صحبت بکنیم، از یک جائی به بعد حرفی را که مال یک جای دیگر است اگر زودتر از موعد بخواهد بیاید مطرح بشود یک جوری ایجاد اشکال می‌کند، ایجاد کفر می‌کند، ایجاد تضاد می‌کند، بنابراین اینطوری نیست، صلوات، صلوات است، پیمان، پیمان است، اون روی پله عقل آمده مطرح شده ، عرفان روی پله عشق است ، اینها مکمل همدیگر هستند و هیچکدام ، دیگری را نقض نمی‌کنند ، این روی پل عقل آمده تعریف کرده احکام را و اون روی پله عشق نگاهش می‌کند، اون کیفیت می‌آورد ، این کمیت می‌آورد ، هر مسأله‌ای کیفیت و کمیت را کم و بیش دنبال می‌کند ، بنابراین ما برویم دنبال مسأله حساب و کتابها را ولش کنیم ، که اگر اونجور بشود ، اینجوری می‌شود ، ما برویم فعلاً کیفیت ایجاد بکنیم تا بعد ببینیم که چکار می‌کنیم و چی می‌شود .

**در پاسخ به سؤال (خانم):** در خصوص اینکه منظور از روح در تنزل الملائکه چیست ؛ روح ، روح القدوس می‌تواند باشد ، عمدتاً در اینجا بحث روح القدوس است و ملائک و تمام این مسائل ، چارچوبش آگاهیهای هستی است ، چارچوبش اونچیزی است که ما نیاز داریم، اونچیزی است که ما برای حرکت خودمان به اونها بایستی متکی باشیم ، بنا براین مجموعه‌اش اشاره است به روح القدوس است.

**سؤال (خانم):** این سؤال من شاید ربطی به موضوع نداشته باشد می‌خواستم از شما سؤال کنم که معمولاً نه می‌آورند ، نرو ، نخر ، نکن ، مثلاً پیش آمده که می‌گویند که دیدی گفتم نرو ، نکن ، اتفاقات بد می‌آفتد ، می‌خواستم ببینم این قانون بازتاب است ، اگر قانون بازتاب است ، نیت من که منفی نبوده ، مثلاً مادر من نگران بوده گفته فلان کار را نکن ، این چه جوری قانون بازتاب است که بر می‌گردد .

**جواب؛** این را در دوره ۴ مورد بررسی قرار می‌دهیم ، از موضوعات دوره ۴ است ، اساس تشعشع مثبت است ، اساس کار این است که وقتی می‌گوئیم نرو ، من ایشان را می‌توانم ببندم ، نرو ، می‌توانم چنان اراده‌ای روی این مسأله بگذارم که ایشان بسته بشود، قدیمیها گفته‌اند نفوس بد نزن، حالا ما به اشکال مختلف می‌توانیم کار همدیگر را ببندیم، می‌گویند که نه نیار، نفوس بد نزن، سر راه مسافر یکسری مسائل تشریفاتی، آب پشت سرشان ریختن ، از آینه ردشان کردن ، از زیر قرآن ردشان کردن ، آش پشت پا پختن ، همه اینها به این موضوع ارتباط پیدا می‌کند و اساس و مکانیزم این تشعشع مثبت یا معادلس طلب خیر کردن که پیشنهاد شده به استخاره ، که هر لحظه برای هر کاری طلب خیر بکنیم ، استخاره بکنیم، استخاره کردن، طلب خیر کردن است، عکس این ماجرا ، شما می‌بندید از اونطرف یک مکانیزمی هم می‌تواند باز بکند ، بنابراین اونجا که توضیح داده می‌شود برای هر کاری با استخاره یعنی با طلب خیر دنبالش باشید، اگر نظرتان هم به نه است باز هم با طلب خیر نه خودتان را می‌گوئید که انشاءالله که موفق باشید ولی به نظر من یکخورده اشکال دارد یا این جور در نمی‌آید یا اونجا به اونصورت مطرح هست و در واقع ما بعداً می‌آئیم این موضوع را بررسی می‌کنیم و می‌بینیم که بله این موضوع همه ما را به نحوی گرفتار

کرده و همه بسته شدند توسط همدیگر ، یک کاری است صد تا نه می آید ، این بسته ، اون بسته ، یکدفعه شما می بینید که یک کاری بیخودی چنان پیچیده شده و به خنسی خورده که حد و حساب ندارد ، حالا این را انشاءالله مکانیزمهایش را با هم صحبت می کنیم، پس استخاره طلب خیر کردن، نه نقض اختیار، نقض اختیار اشکال دارد ، اون چیزی که اختیار ما را نقض بکند اون اشکال دارد ، کار باید با اختیار ما حل و فصل بشود، مثلاً یک ازدواج است باید برویم تحقیق کنیم ، بررسی کنیم ، اما نمی کنیم از گردن خودمان ساقط می کنیم ، می سپاریم به یک چیزهایی که آمار و احتمال و اینهاست و بعداً هم شکست می خوریم می گوئیم ما که استخاره کرده بودیم ، دم در دادسرا ببینید که چند نفر استخاره کرده بودند ، استخاره کرده ، تفکر نکرده ، تعقل نکرده ، اختیار نکرده و...

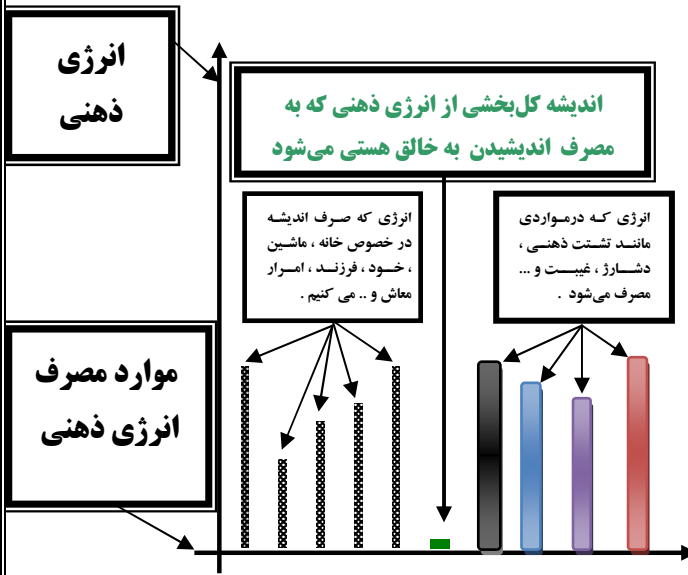
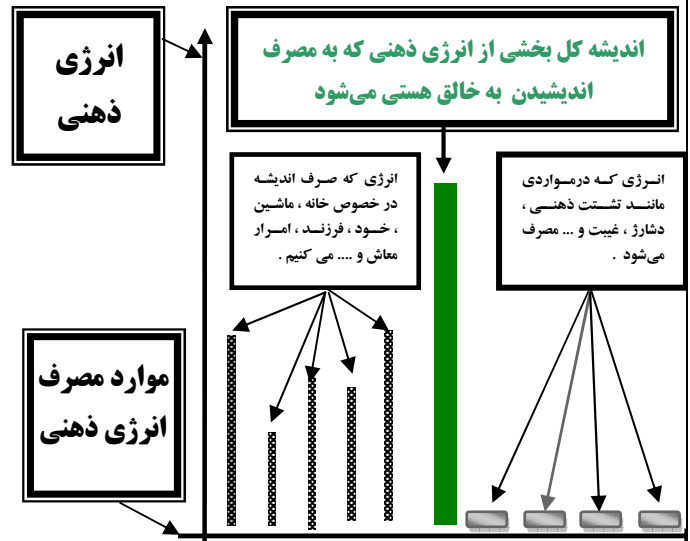
### اشتیاق ( در پاسخ به یک سؤال )

**سؤال (خانم)؛ شما صحبت اشتیاق کردید ، سؤال من این است که چرا بعضیها خیلی زود اشتیاقشان خیلی زیاد است و حالا ما که می خواهیم چه جوری اشتیاقمان را زیاد بکنیم ، از چه راه های .**

**جواب؛** شده شما طالب یک چیزی باشید ، یک چیزی دیدید طالبش شدید ، یک کفش یا... مثال عرفانی نزنیم ، یک وسیله خانه، دیدید و پسندید و حالا پول هم به اندازه کافی اون لحظه نبوده برای خرید، می بایستی یک هفته ای تلاش می کردید تا این پول جور می شد در این هفته با چه اشتیاقی موضوع را دنبال کردید ، در ترم قبلی اگر یادتان باشد یک نمودار کشیدم راجع به اندیشه کل صحبت کردیم و گفتیم اگر ما یک ماشین قرار باشد بخریم چقدر اشتیاق داریم ولی راجع به اندیشه کل چقدر حالا شما این کفش را می خواهید بخرید الان پول همراهتان نیست باید بروید منزل پول را بیاورید و بخرید حالا امروز می رسید یا می افتد برای فردا ، تمام لحظاتی که این پول را رفتید برداشتید آوردید و این کفش را خریدید ، اون لباس را خریدید چه اشتیاقی داشتید ، اگر یک چنین اشتیاقی برای معرفت به خرج بدهیم شاید مشکل مان حل بشود ، حالا موضوع اینکه چرا تفاوت اشتیاق در افراد وجود دارد ، گفتیم که نوزادها با سرمایه های اشتیاقی مختلف بدنیا آمدند ، اصلاً با کنجکاوی مختلفی بدنیا آمدند ، این را قبول دارید که بچه ها کنجکاویشان با هم فرق می کند ، ذوق و شوقشان با هم فرق می کند و سایر مسائلمان ، لذت طلبی شان، عجز بودنشان ، اینها همه با هم فرق می کند ، خوب این یک سرمایه اولیه است که یک زندگی قبل یک ما حاصلی داریم شده این ، الان هم یک ما حاصلی داریم می شود یک چیز دیگر ، این سرمایه را داریم ولی نه اینکه اگر برای یکی کم است اینجا جای جبران نباشد ، جای جبران هست ، الان خودمان را یک محک بزنیم می بینیم که می توانیم نقایصی را جبران کنیم ، اگر مشتاق نیستیم ، طلب مان را یعنی اون خواستمان را کمی بیشتر بکنیم ، اون اشتیاق می آورد و اگر بحث اشتیاقمان زیاد نیست برای اینکه هنوز زیاد طالب نیستیم ، طالب یک موقع باری به هر جهت می گوید بد نیست، اگر بشود بد نیست ، این هم خواستن است ، ولی یک موقع است می گوئیم ما می خواهیم باید بگیریم باید به ما بدهند ، خوب این دوتا خواستن است و یک فرقی با همدیگر دارند ، پس می شود .

مدیریت صحیح صرف انرژی ذهنی

مدیریت ناصحیح صرف انرژی ذهنی



**سؤال (آقا):** چیزی که می‌خواستیم برسم راجع به همین مسأله بسته شدن است ، ما در قرآن هم داریم یک جا قوم بنی اسرائیل خدا به آنها می‌گوید که یک گاوی را بکشید ، اینقدر سؤال می‌پرسند که خودشان هم گیر می‌افتند ، چرا اینجوری می‌شود ، این حالت بستن فکر می‌کنم پیش می‌آید ، یعنی من یک سؤالی می‌پرسم حالا طرف چه بگوید بله یا نه یک حالت بستن پیش می‌آید مثلاً رابطه فرادرمانگر و فرادرمانگیر به اینصورت است که مثلاً اول از همه شما به ایشان می‌گوئید یک قراری بگذار و چشمت را ببند همین ، حالا من می‌آیم سؤال می‌پرسم می‌گویم خوب بشینم و چشمم را ببندم شما می‌گوئید بله ، دوباره می‌گویم می‌توانم دراز هم بکشم و چشمم را ببندم ، خلاصه یک جور می‌شود که من برای فرادرمانگری یک دستورالعملیهای را رعایت کنم ، شوخی نکنم ، خنده نکنم و... الی آخر ، یعنی هر راهنمایی که شما می‌کنید چه بله چه نه من یگجوری می‌آیم اون را می‌بندم و زنجیر به پای خودم می‌کنم .

**جواب ؛** بله، در حالیکه اصلاً لازم نبوده اینها را بگوئیم، هرکسی در آن لحظه می‌تواند تشخیص بدهد اینجا شوخی بکند یا نکند ، اینجا بخندد یا نخندد، یک جا باید شوخی کرد، یک جا باید خندید، این درست نیست که ما بگوئیم شوخی نکن، من خودم حالا قبلاً در کار درمانی امکان نداشته که با بیمار شوخی و خنده نبوده باشد ، هر کسی به یک صورتی، یک ایجاد ارتباطی با شما برقرار کرده، می‌بینید که آمده بغضش در هم است ، هزار جور رفتاری دارد ، شما ممکن است که در وهله اول اون را یک جور بی‌توانی بشکنی و از اون حالش بیاری بیرون ، اصلاً فرادرمانی هیچی بکنار، تمام این دستورالعملها غلط است ، نخندید ، شوخی نکنید و... ولی چون متأسفانه یک نفر یک شوخی نابجا می‌کند ، یک خنده نابجا می‌کند ، یک حرف نابجا می‌زند ، یک حرکت نابجا می‌کند ، مجبور می‌شویم ۲۰ صفحه آئین نامه اجرائی فرادرمانگران بنویسیم ، این درست نیست ، اصلاً ما اعتقادی به آن نداریم ، یک فرد باید آزاد و رها باشد ، رها که در لحظه چکار بکند ، چون که در خدمت یک امر خیر است ، هر کاری که بکند صلاح است ، در طریقت هر چه پیش مالک آید خیر است - **حافظ** ، هر آن ممکن است به یک شکل و شیوه و روشی شما مجبور بشوید ارتباط برقرار بکنید و کارتان هم خیر است ولی یک کسی با یک ذره عدم توجه به این موضوع کار همه را خراب می‌کند و باعث می‌شود نتیجه گیری یکخورده مشکل تر بشود ، این همه آئین نامه نمی‌خواهد

، شما فرادمانگر هستید ، فرادمانگر اسمش با خودش هست ، یعنی شما در حین مأموریت هستید ، در حین مأموریت هر کاری اونجا صلاح بدانید اون درست است ، چرا چون خودتان را به یک هوشمندی سپردید ، اما متأسفانه وقتی این نباشد یکدفعه می بینیم که از ده تا حرکت من دو سه تایش غلط از آب در آمد ، یک حرفی زدم ناراحت شد ، یک حرفی زدم به عقایدش بر خورد و همینطوری مسائل مختلف دیگر ، شما دیگه حساب بکنید خودتان تجربه کردید چقدر حالاتی ممکن است پیش بیاید .

### معاد جسمانی ( در پاسخ به یک سؤال )

**سؤال (خانم):** انسانها در روز قیامت که زنده می شوند این به چه صورت است .

**جواب؛** معاد جسمانی را توضیح دادیم ، زمان نیست ، مکان نیست ، چون زمان و مکان نیست ما در هر جایی به هر شکلی و به هر صورتی در این مسیری که طی کردیم می توانیم حاضر باشیم ، ببینید این جسم الآن چیه ، مگر غیر از این است که مجاز است، آگاهی است، در هر جایی می شود این مجاز را زنده اش کرد، نیاز به اون توضیحات که استخوان را از اینجا و اون را از اونجا می آوریم نیست ، اون برای قدیمیها بوده ، الآن ما می فهمیم که این هوشمندی است ، این هوشمندی به طُرق مختلف می تواند در هر جایی ظاهر بشود ، آشکار بشود .

### تشعشع مثبت ( در پاسخ به یک سؤال )

تشعشع مثبت جذب تشعشع مثبت می کند ، حالا ما اونجا اسمش را گذاشتیم فیض ولی بگذارید یک مقداری آکادمیک تر با هم صحبت بکنیم ، این تشعشع مثبت ، تشعشع مثبت جذب می کند ، تشعشع منفی ، تشعشع منفی جذب می کند ، ما آمدیم یک نذری کردیم ، یک پولی انداختیم در صندوق ، هر کاری ، انفاق ، خمس و هرچی اسمش را شما می گذارید ، از اونجائیکه من مسأله را بصورت معامله در منافع شخصیم نگاه نکردم ، پول خالص است ، تشعشع مثبت دارد ، احساس می کنم که سبک شدم ، پس تشعشع مثبت تشعشع مثبت همراه می آورد ، طبق قانون بازتاب این مسأله را بدنبال خودش می آورد و حالا اون تشعشع مثبت می آید خودش جلوی یک سری مسائل را می گیرد ، چه جوری می گیرد ، فزمان مثبت است ، موجود غیر ارگانیک نمی آید ، سحر ، جادو و طلسم و... نمی آید و جلوی ۷۰ تا بلا که نه ۷۰۰ بلا جلویش گرفته می شود .

**چتر حفاظتی - حلقه اعوذ بالله ( در پاسخ به گزارش ارتباط کنترل ذهن در خصوص نماز )**

گزارش ارتباط کنترل ذهن (خانم)؛ در مورد کنترل ذهن از شما پرسیدم که حالت سومی هم می‌تواند داشته باشد و شما فرمودید که همین دو حالت است، من مشکلی که داشتم اوایلش خاموشی که می‌گفتم خاموش می‌شد ولی بعدش این حالت ادامه نداشت و شما فرمودید که آن بله را باید محکمتر بگوئید، من در این مدت ۴ هفته‌ای که کلاس داشتیم خودم احساس می‌کنم که خیلی پیشرفتم خوب بوده و موردی هم پیش آمد که اگر قبل از این کلاس بود ممکن بود شب تا صبح نخوابم و آن موضوع فکرم را مشغول کند، در صورتیکه موردی برای من پیش آمد مشابه اصلاً خیلی راحت خوابیدم هیچ مشکلی نداشتم، هر وقت خودم می‌خواستم یا موردی پیش می‌آمد رویش فکر می‌کردیم یا صحبت می‌کردیم با همکاران وقتی هم که نمی‌خواستیم اصلاً مشکلی نبود، فقط مشکلی که من دارم یک مقدار روی نماز به من حمله می‌شود، فقط مشکلم اینجا زیاد شده.

**صحبت‌های استاد؛** بله گزارش شما خیلی خوب بود، در مورد بحث نماز؛ نماز بدون حمله اصلاً معنی نمی‌دهد، این قانون است، نمازی که حمله نداشته باشد اون نماز نیست، نداریم اصلاً، مگر زمانی که آن مسائل لازم بر آن حاکم شده باشد که دیگه ما مسلط بر قضیه باشیم و گرنه در حالت معمولی این قضیه هست، حالا شما آمدید یک ارتقاء دادید و الآن نسبت به گذشته ارتقاء پیدا کرده، یعنی این تسلط از اینطرف باید قطعاً پیش بیاید، حالا در دوره ۷ راجع به این مسأله صحبت می‌کنیم، حفاظتها و حلقه اعوذ بالله و پناه بردن به خدا چه مفهومی می‌دهد چون گفتیم اینها حرف است، مکرر بگوئیم پناه می‌برم به خدا، خیلیها صبح تا شب هزار بار می‌گویند پناه بر خدا، حالا یا بطور تکیه کلامی است یا رسماً می‌گویند اعوذ بالله، آیا اتفاقی می‌افتد، قرار نیست اتفاقی بیافتد، مگر این که به باطن دسترسی پیدا بشود، به باطنش که دسترسی پیدا شد اونوقت ما در چتر حفاظتی قرار می‌گیریم، این چتر حفاظتی چیزی نمی‌تواند بیاید داخلش، شاید انشاءالله این چتر حفاظتی را نشاتان هم بدهیم، دوستان دوره ۷ اصلاً این چتر را می‌توانند مشاهده بکنند، مثل همان دوره ۲ هاله‌ها را می‌دیدید، خود این چتر هم قابل مشاهده هست، لذا این مسأله را الآن لازم است ما تست بکنیم، می‌آئیم بالا می‌بینیم که کنترل ذهن ما بهتر شده، از نظر کیفی کارمان بیشتر شده، حمله هم صورت می‌گیرد و این دو تا قانون است، اونچیزی که گفتیم قانون است یعنی دیگه اصلاً از آن راه گریزی نیست و تنها چیزی که قرار است این وسط تغییر بکنند اون تسلطهای ماهست.

**سؤال (آقا)؛** مواردی که شما فرموده بودید بعنوان مجاز، در من احساس می‌کنم که خیلی شدید فعال شده، یعنی اون حالت خلاقیت و طراحی فکر می‌کنم خیلی فعال شده در من ولی همزمان چند تا موضوع یکدفعه با هم طراحی می‌شود این اشکالی ندارد، یا مثلاً خلاقیت در مورد چند تا چیز یکدفعه می‌خواهد پیش بیاید (توضیح: سوال کننده فعال در زمینه موسیقی می‌باشد).

**جواب؛** ببینید این مسأله یواش یواش بایستی سازمان پیدا بکند و سازمان پیدا می‌کند، از اتفاقاتی که می‌افتد و عمومی است درک ما از موسیقی، بداهه خوانی، بداهه نوازی گسترش پیدا می‌کند، عمومی است، یعنی تمام کسانی که به نحوی با این مسأله سر و کار داشته باشند این را متوجه می‌شوند، در بخشهای مختلف طراحیهای مختلف، در بحث اصولاً هنر تأثیر این مسأله خیلی مشهود است، در بحث نقاشی، موسیقی، اینها همه بهر حال دیگه اثبات شده است و خلاصه کلام در بحث صنعت و طراحی صنعت هم این تأثیر خیلی خوب را دارد و خودم هم که خیلی استفاده کردم از این قضیه، دوستانی هم که استفاده کردند، اونها هم گزارشات خیلی خوبی به ما دادند، خوب حالا بحث این است که یکبارہ چندین موضوع می‌آید و همه آنها هم خلاقیت دارد ولی بتدریج ما اینها را

سازماندهی می‌کنیم و بتدریج کاری می‌کنیم که با هم نیایند، همین که می‌خواهیم سازماندهی، یواش یواش اینها خودش سروسامان پیدا می‌کند ولی ما باید ادامه بدهیم و تا اونجائیکه ممکن است جمع بندی داشته باشیم تا این سازماندهی که می‌خواهیم انجام بدهیم برای خودمان ملموس تر باشد .

**سؤال (آقا)؛** یک سری موارد مجازی را شما جلسه اول فرموده بودید که می‌شود فکر کرده یا اینکه حالا کنترل ذهن داشت ، سؤال من این است که اگر آدم بطور ناخود آگاه یا آدم با توجه به عادت‌ها که یک عمر داشته برود روی موارد غیر مجاز مثلاً تخیلات بی معنی یا آرزو ، چون برای خود من یک وقتگاهی پیش می‌آید یکدفعه ممکن است نیم ساعت حواسم پرت بشود بروم یک جاهائی بعد ببینم نیم ساعت رفت ، حالا مسأله اینجاست که اگر این تخطی صورت بگیرد آیا بعداً در کنترل ذهن دوباره آدم به مشکل می‌خورد ، چون در روز اگر یکی ، دو بار اینطوری بشوم شب کنترل ذهنم کم می‌شود .

**جواب؛** این مسأله بخودی خود اگر منظورمان باعث انقطاع کنترل ذهن می‌شود ، نه باعث قطعش نمی‌شود ، ممکن است مقطعی تنبیه که در خودش هست و یادآوری بشود که نشان بدهد بین رفتی به بیراهه و اینجا هم اینقدر کم شد و دوباره آمدی در راه و اینقدر زیاد شد و این بازی را با ما بکنند، چون هوش و هوشمندی است، ممکن است این بازی را با ما بکنند ولی انقطاع ندارد، این یک چیزی است که در اختیار شما قرار دادند استفاده بکنید به نفعتان است، استفاده نکنید هیچی، بهتر است استفاده بکنیم واقعاً یک موهبت است و برویم تا انتهای قضیه و تثبیتش کنیم برای خودمان، یک موضوع است که بحث تثبیت موضوع برای خودمان یک بحثی است خلاصه که باید پی‌گیری بشود و تا این را ما به سرانجامی که دلمان می‌خواهد نرسانیم رهاش نکنیم، پی‌گیری بکنیم ، خصوصاً بعضیها ممکن است با تمام شدن دوره این ماجرا را دیگه دنبال نکنند، بنابراین این اصلاً ربطی به دوره ندارد در دوره معمولاً استارت یک چیزهایی را می‌زنیم و اون موضوع یک چیزی است که ادامه دارد از جمله همین کنترل ذهن که دیگه جزء زندگی ما خواهد بود ، جزء لاینفک وجود ما می‌شود ، جزء داشته‌های ما خواهد بود، ما وقت کلاسیمان اونقدر نیست که مثلاً می‌آمدیم مرتب روی بحث طراحی کار می‌کردیم با هم ، مرتب روی بحث کنترل ذهن با چشم باز، با چشم بسته کار می‌کردیم باهم، استارت را زدیم ، بعد از این در طول ۲۴ ساعت می‌بایستی این مسأله را داشته باشیم، چند تا از دوستان زمانهایی که بیدار بودند از این مسأله استفاده کردند ، تلویزیون نگاه کردیم، کتاب خواندیم، سرکار، آشپزی کردیم و همه این کارها را داشتیم و می‌بایستی استفاده می‌کردیم و بعد روی بعضی از کارها اثرات خاصی دارد، کارهای که به نحوی شعور در آن جریان دارد ، مثلاً نقاشی که توضیح دادیم نقاشی خلق شعور جدید است یا موسیقی هم همینطور. **ادامه سؤال (آقا)؛** من در حالت عادی مثلاً شب چشمهایم را می‌بندم و سکوت می‌گویم مخصوصاً از هفته گذشته تا الآن سکوت ذهنیم خیلی خوب شده نسبت به قبل یعنی واقعاً احساس می‌کنم ولی در مواقعی که کار می‌کنم در بعضی از کارها مخصوصاً کار هنری مثلاً موسیقی وقتی کار می‌کنم می‌خواهم حواسم اونجا باشد باز هم پرت می‌شود ولی در حالتی که چشمم بسته است و به هیچ چیز فکر نمی‌کنم ، سکوت ذهنیم از هفته پیش خیلی خوب شده ولی در موسیقی باز یک مقدار کندتر است . استاد ؛ ببینید دو تا موضوع را طی می‌کنیم، یکی با چشم بسته و یکی با چشم باز ، چشم بسته خاموشی است ولی چشم باز معمولاً خاموشی نیست، مثلاً شما موسیقی را مثال زدید یا در مورد خانمها آشپزی را مثال بزنیم ، این یک کار در جریان است، خوب کدام مشکل تر است ، خاموشی کامل مشکل تر است، خاموشی کامل یک چیزی است که یک دقیقه خاموشی کامل خودش یک رکورد خیلی عالی به حساب



می آید، الان در شما این بخشش خوب است، می آید در آن بخش که شما هر چه الان دارید از آن استفاده می کنید ، تثبیت می شود ، جا می افتد، یعنی شما بخش مشکل تر را جلونید، بخش آسانتر را بعلت اینکه احتمالاً زیاد رویش کار نکردید ، یکخورده بیاید روی این هم کار بکنید ، این از اون آسانتر است ، چشم باز آسانتر است ، موضوع خاموشی کامل نیست یک چیزی در جریان است .

### خلق شعور جدید در هنر ( نقاشی ، موسیقی ، مجسمه سازی و... ) - تأثیر ذهن در خلق شعور جدید در هنر

**در مورد نقاشی ؛** نقاشی خلق شعور جدید است ، وقتی ما نقاشی می کشیم اون رنگی را که داریم استفاده می کنیم حاوی یک شعوری است، چون ذره به ذره آن رنگی را که داریم استفاده می کنیم حاوی یک شعوری است ، وقتی که این رنگ را می آوریم روی تابلو داریم اضافه می کنیم، همراه آن شعور ما سوار بر این شعور می شود و پیاده می شود و نقش می بندد، یعنی ما داریم در عین حال یک خلق شعوری هم انجام می دهیم، فقط بازی با رنگ نیست ، نقاشی ، موسیقی، مجسمه سازی همه اینها صرفاً یک بازی هنرمندانه نیست، یک چیزی پشت پرده اش هست که مهمتر از روی پرده هست که آن هم پیاده کردن شعوری هست که دارد همراه با این رنگ در اونجا پیاده می شود ،

**در مورد آشپزی؛** مثلاً در مورد آشپزی فرض بکنید که مواد لازم برای تهیه یک غذا قبلاً همه چیز پیمانه شده باشد طبق دستورالعمل تهیه غذا ، دو نفر مواد لازم را می ریزند در غذا ، همه چیز برای هر دو یکسان باشد، آیا غذا ها مزه شان یکسان در می آیند، خوب قبول دارید که غذاها از نظر طعم و مزه یکسان نخواهد بود، چه عاملی این وسط نقش دارد، یا دو نفر طی یک فرمول و همزمان ترشی بیاندازند و یا در مورد هر چیز دیگری، بعضیها می گویند ما به دستمان نمی آید، آیا اینها حرفهائی هست که همینجوری زده می شود ، یک چیزی این وسط وجود دارد ، یک تأثیر شعوری اینجا وجود دارد.

**در مورد مجسمه سازی ؛** یک مجسمه بعد از اینکه تراشیده شد فقط مجسمه نیست حالا دارد حرف می زند و دارد یک بار شعوری را حمل می کند و دارد این بار شعوری را عرضه می کند.

**تأثیر ذهن در خلق شعور جدید در هنر؛** یک عاملی که در این مسأله (خلق شعور جدید در هنر) تأثیر گذار است همین مسأله است که اینجا داریم با هم دنبال می کنیم ، ذهن مشتت یا ذهنی که شفاف است ( استعداد که می فرمایند استعداد در تکنیک است و آن مسائلی که فرد را می رساند به اجرای خوب ، هر اجرای خوبی هم ماندگار نیست ، خیلی اجراها است که اصلاً ایرادی بر تکنیکش نمی توان گرفت ولی ماندگار نیست ، خوب حالا پس در اینجا ذهن شفاف و یکدست در این مسأله در پیاده شدن شعور تأثیر دارد چرا؟ چون من الان این را دارم پیاده می کنم ، یک بخش از ذهن من دارد به بدهکاری و طلبکاری فکر می کند ، یک بخش دیگر دارد فکر می کند که امروز ظهر چی بخورم، یک بخش دیگر.... اینها شعورهای مختلفی است و همه اینها می آید در این نقاشی و یک ملغمه ای درست می شود که هر کسی نگاه می کند به این نقاشی اون هم قاطی می کند ولی وقتی که شفاف است دارد با این اثر با این وجودش در این تابلو هر کس شفافیت ذهن را نگاه می کند و می تواند دریافت بکند .

### عرضه شعور ( چرا هنر وجود دارد )

چرا اصلاً هنر وجود دارد ، بخاطر ارتباط غیر مستقیم انسان با انسان است که هنر وجود دارد ، اگر یک نفر را در یک جزیره ای قرار دهند و بگویند که تو توی این جزیره تا پایان عمر تنها زندگی خواهی کرد و تنها خواهی مُرد ، آیا دنبال هنر می رود ، آیا می شود یک روزی بگوید من بشینم نقاشی بکشم ، می شود بگوید من بروم جلوی آینه دستی به سر و موهایم بکشم ، اگر مطمئن باشد که دیگه روی کسی را نخواهد دید و کسی هم روی او را نخواهد دید ، ارضای معنوی وقتی در جمع است مفهوم دارد ، در تنهایی به اینصورت است که ما خودمان هم در تنهایی موسیقی را تمرین می کنیم که وقتی آمدیم در جمع بتوانیم عرضه داشته باشیم ، عرضه یکی از چیزهای هستی است **ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَي الْمَلَائِكَةِ سَبِّسَ أَنهَآ رآ بر فرشتگان عرضه نمود - بقره ۳۱** از بالا تا پائین بحث عرضه ارتباط تنگاتنگی با هنر دارد ، خداوند هم بحث عرضه هنرمندانهاش را مطرح کرده که می گوید **ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَي الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** **آموخت سبب آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می گوید از اسامی اینها به من خبر دهید- بقره ۳۱** هنرمند و عرضه ، عرضه را از هنرمند بگیری چیزی از او باقی نمی ماند و هنر زبان یا راه غیر مستقیم ارتباط انسان با انسان است ، یک نقاش که نقاشی می کشد در ناخودآگاه دلش خوش است که این نقاشیش را دیگران می بینند ، اما یک مسأله ای هست که رشد هنرمند در افکار کار خودش هست ، باید اینکارش را انکار کند که برود جلوتر ، انکار کند و برود جلوتر ، بگوید نه این خوب نیست و برود جلوتر ، روزی که ارضا شد آنجا رشدش متوقف می شود ، بطور کلی مثلاً آیا شما فکر ده سال پیشتان را قبول دارید ، تفکر یک سال پیشتان را قبول دارید ، کار دیروزتان را امروز قبول ندارید ، حالا می گوئیم دیروز یک فاصله ای بگذاریم بینش ، این راه رشد است ، رشد این است که ما دیروزمان را قبول نداریم ، تازه امروز وقتی می آئیم می گوئیم ده سال پیش چطوری فکر می کردیم خودمان هم خنده مان می گیرد که **فرضاً ما پانزده سالگی چطوری فکر می کردیم ، ده سالگی ، بیست سالگی چطوری فکر می کردیم ، حالا بنابراین این یک اصل کلی است که انکار ، انکار خود است ، انکار دیروز است ، اون نقاشی مال دیروز بود ، باید بیاید دنبال کار جدید ، خوب بنابراین اگر که قرار بود ما کسی را دیگر نبینیم هر گز نمی نشینیم نقاشی بکشیم و این نقاشی وسیله ای است که ما با دیگران ارتباط پیدا بکنیم ، همین که بدانیم یک نفر نقاشی ما را در یک جایی نگاه می کند و اسممان را پائینش می خواند ، این ما را ارضا می کند ولو اینکه نه او ما را دیده و نه ما او را دیده باشیم ، اما بطور غیر مستقیم این رابطه و این واسطه دل ما را خوش می کند که ما بهر صورت یک ارتباط غیر مستقیم را برقرار کردیم و حالا اینجا بحث یکی از تعریفهای خداوند مرتبط با هنر پیش می آید که صحبت از بحث عرضه است و می بینیم که در اینجا ما با خدائی سر و کار داریم که تجلی از زاویه هنرش را ما در این چرخه داریم برخورد می کنیم ، به یک نوعی در چرخه های دیگر هم ماجرای تجلی هنرمندانهاش و بحث عرضه پیش می آید ، اینها همه علت دارد که گفته عرضه کرد ، بحث موضوع هنر است ، خوب حالا بالاترین هنر چیه ، بالاترین هنر برخورد مستقیم انسان با انسان هست ، غیر مستقیمش یک نقاشی ، یک مجسمه ، یک شعر ، من را به**

یک عده‌ای وصل می‌کند، یک عده‌ای را به ما وصل می‌کند، وصل کرده، ولی بالاترین هنر همان ارتباط مستقیم انسان با انسان است و اینجا به یک چیزهای می‌رسیم که هر جور قرار بود پشت پرده ارتباط برقرار کنیم و پیام به همه بدهیم، چون نقاش هم می‌خواهد پیام بدهد، مجسمه‌ساز هم می‌خواهد پیام بدهد، آهنگساز هم می‌خواهد پیام بدهد، آن پیام می‌تواند مستقیم و رو در رو باشد، هر پیامی هست رو در رو باشد، و لذا یک باب جدیدی باز می‌شود که انسان در این برخورد مستقیم بتواند همیشه چیزی برای عرضه داشته باشد، اونوقت هنرمند واقعی تعریف می‌شود، از بالا تا پائین، از بالا اون عرضه می‌کند می‌آید از پائین همیشه حی و حاضر چیزی برای عرضه آماده باشد، آماده داشته باشیم، لذا از این موضوع یکدفعه ممکن است ما یک جهشی را بیایم تعریف بکنیم که در آینده با آن برخورد می‌کنیم، تعریف این که هر کدام از ما چه چیزی را به جهان هستی قرار است عرضه کنیم، سؤال مهمی یا بحث خیلی مهمی پیش می‌آید و این است که ما چه چیزی را داریم که عرضه بکنیم، چی را قرار است که داشته باشیم، ممکن است یکدفعه به این نتیجه برسیم که ای داد و بیداد ما مثل اینکه چیزی نداریم، خوب اگر چیزی نداریم لازم است چیزی داشته باشیم، خوب پس باید پیدا کنیم، یکدفعه می‌بینید به یک موضوعی می‌رسیم که می‌تواند اساس برای تحول بزرگی در ما باشد که ما را به یک جوری ملزم بکند که چیزی برای عرضه به هستی داشته باشیم، حالا این بطور کلی‌اش هست، هستی یک بخشش انسان به انسان است، یک بخش دیگرش کلیتی است که ما آمدیم و رفتیم حالا از این آمدن و رفتن، هستی یک چیزی به ما داده، ما چی داریم به هستی بدهیم و این می‌تواند جواب داشته باشد و جواب دارد و جزء رسالت‌هایی است که بر دوش ماست و ما می‌توانیم برای هستی یک چیزی داشته باشیم، عرض کردم راجع به عرضه وقتی صحبت شده در واقع خیلی حرف‌ها هست، خیلی صحبت‌ها هست، ببینید هستی یا جهان هستی عرضه گاه هست، الان ما داریم خودمان را به هستی عرضه می‌کنیم، می‌گوئیم من این هستم، من آن هستم و حالا در این مسأله عرضه، خورشید هم دارد خودش را عرضه می‌کند، ماه هم دارد خودش را عرضه می‌کند، همه چیز با عرضه هست، چیزی نیست که بدون عرضه باشد، حالا این عرضه می‌تواند همه چیز باشد، می‌تواند به هر صورتی باشد و یکی از این صورتهای عرضه شعوری است، ما مثلاً در بحث موضوع حجاب که بعداً به آن می‌رسیم، تازه دوره ۴ می‌آئیم یک بحثی را باز می‌کنیم تا یک زمینه‌ای از این قضیه باشد، در بحث حجاب از زاویه‌ای که ما به آن نگاه می‌کنیم بطور کلی نگاه متفاوتی است، در عرضه شعوری ما می‌توانیم متقابلاً یک شعور معیوبی را ساطع بکنیم، می‌توانیم یک شعور سالمی را ساطع بکنیم و داشته باشیم، می‌توانیم یک شعور سالمی را ساطع بکنیم و داشته باشیم، می‌توانیم شعور خودنمایی را به هستی پس بدهیم، یک چیزی را گرفتیم و حالا می‌توانیم شعور خود نمایی را به هستی پس بدهیم، خود نمایی هم هزاران هزار فرم مختلف دارد، بعضی از فرهنگها می‌دانید که فرهنگ خودنمایی است، بحث موضوع انرژی نوع دوم و همه این چیزها را که صحبت بکنیم در واقع به یک نقطه نظرهایی می‌رسیم که اونجا در واقع ممکن است متوجه بشویم یا به این نقطه نظر برسیم که ماجرای فرضاً حجاب چه تعریف دقیقی دارد و تعریف‌هایی که ما داریم تعریف ناقصی است و تعریف دقیقی نیست و نتوانسته مطلب را برساند و چون نتوانسته نتیجه هم نداده، بنابراین در عرضه شعوری مینیمم چیزی که ما به هستی می‌توانیم بر گردانیم یک شعور سالم است، مینیمم بازتابی که

می توانیم داشته باشیم شعور سالم است ، فکر بکنیم ، تصور بکنیم یک روزی مهمترین سؤالی که از ما می کنند ، خوب بعضیها در تعریف روز قیامت این مطلب را می گویند که بیا ببینیم مال چه کسی را خوردی ، مال چه کسی را بُردی ، به چه کسی بدی کردی و.... ، یک سؤال مهم را یادشان می رود بگویند که تو همه این چیزها را که از هستی گرفتی چی پس دادی، از آمدن و رفتن تو سودی کو ، و این ماجرائی را که چه کادوئی تو به هستی دادی ، تو برای هستی چکار کردی ، تو چه به هستی باز پس دادی ، آیا این سؤال را فکر می کنید که از ما بکنند یا نکنند ، آیا سؤال مهمی است یا سؤال مهمی نیست، هر کدام از ما آمدیم و رفتیم ، حالا همین یک مقطع ، مقطع قبلش را نمی دانیم،مقطع بعدش را هم نمی دانیم، همین یک مقطع آمدیم و رفتیم چه کادوئی ما به هستی دادیم،چه چیزی،چه کاری،چه بازتابی،چه عرضه ای،گرفتیم،گرفتیم و....گرفتیم،الا بینهایت که ما می گیریم ، چه پس دادیم ، چه چیزی پس دادیم به هستی بطور کلی، ( یکی از حاضرین ؛ می شود گفت فرزندانمانی که به هستی دادیم استاد ؛ ) به شوخی ؛ بچه ها که الآن یقه ما را که گرفتند که برای چی ما را بدنیا آوردید ، اونها با ما دست به یقه هستند و می گویند که شما به چه حقی ما را به دنیا آوردید ، ما همش داریم باج به آنها می دهیم که صدایشان در نیاید ( یکی از حاضرین وقتی بابا شدند اونوقت می شود از اونها پرسید ، استاد ؛ وقتی بابا هم شدند همان کاری که ما برای بابایمان کردیم اونها هم برای ما انجام می دهند )، البته فرزندان هم جزء اون چیزهایی هست که ما پس دادیم ، اما فرزند ما چه داده ، خوب فرزند را دادیم اون هم جزء در دسر و جزء ایجاد اشکال برای هستی کاری نکرده ، یعنی ما خودمان جرم مان یک مقداری بوده ، یک سری جرایم غیر مستقیم هم مرتکب شدیم ، یعنی اونها را هم گذاشتیم و اونها هم در حال تخریب هستی هستند ، همین که قدر ندانند تخریب هست ، تخریب شعوری هست ، خوب پس مسأله فرزند که همه انجام دادند و همه وظایفشان را بجا آوردند،پس مشکلی نیست ولی ما می دانیم که مشکل است و انسان رسالتش را بجا نیاورده،مسأله فرزند،مسأله تنازع بقاء بوده ، آمده و انجام شده ، حیوانات هم اینکار را کردند ولیکن انسان به نظر می آید که اینجا وقتی صحبت از ما می شود و می گوئیم که ما چی به هستی دادیم به علت این است که ما می توانیم با شعور بازی کنیم ، هیچ موجودی نیست که بتواند با شعور بازی کند ، یک حیوان می آید و می رود طبق برنامه نرم افزایش می خورد ، می خوابد ، تولید مثل دارد ، مرگ دارد ، طبق برنامه نرم افزایش می آید و می رود ، بازی با شعور نمی تواند بکند ، یکی از دلایل اشرف مخلوقات بودن ما این است که ما می توانیم با شعور بازی کنیم ، همان نقاشی ، همین هنر و... تنها موجودی که می تواند با شعور بازی کند ما هستیم و لازم بوده و لازم هست این موجود بعنوان خالق کوچک در این مرحله بعنوان خالق اصغر ، چون ما هم خالق هستیم و داریم می رویم مثل اون خالق باشیم ، منتها هر مرحله به مرحله از نظر خالق بودن سطح ما می آید بالاتر ، اینجا هم ما خالق هستیم ، بعنوان خالق اصغر ، خوب بعنوان یک خالق کوچک چه به هستی عرضه کردیم ، بله ببینید هستی منظور همان شعورش هست ، وقتی می گوئیم هستی منظور شعور الهی است ، روح القدوس است، این (شعورالهی) اون ( هوشمندی) را گذاشته و اون (هوشمندی) این ( قوانین) را گذاشته و تجلی در تجلی در تجلی،هستی که می گوئیم راجع به شعور الهی داریم صحبت می کنیم ، شعور الهی به ما قابلیت بازی با شعور را داده، این دیگه مینیممش است،الآن با هم صحبت کردیم ، دیدیم دست

با دست فرق می‌کند، این را قبول کردیم، پس ما یک داشته‌ای داریم، یک قابلیت داریم که طبق بحث‌هایی که تا اینجا با هم داشتیم اشرف مخلوقات بودنمان را قبول کردیم، که بالقوه هستیم حالا اگر به بالفعل در نیامده این دیگه مشکل ماست، قبول کردیم که می‌تواند به بالفعل تبدیل بشود، حالا اگر همچنان بالقوه باقیمانده و ما از قابلیتمان استفاده نمی‌کنیم مشکل خودمان است، خوب اگر به ما این قضایا را داده، بگوئیم که ما هم داریم به هستی تشعشع مثبت پس می‌دهیم، حالا در انتهای قضیه ما هم تشعشع وجودی مثبتی داریم پس می‌دهیم، البته تعریف‌های دقیقی بعداً دارد، الآن فعلاً ما به یک نفر تشعشع مثبت می‌دهیم، اما در یک جایی وجود اصلاً دارد تشعشع مثبت می‌دهد، یعنی یک ایستگاه رادیویی است که مرتب دارد فرکانسی ساطع می‌کند، یعنی این وجود تشعشع مثبتش به هستی دارد می‌آید که مثلاً اون تشعشع شکر وجودی خاطر‌تان هست که چند بار پرسیدیم الآن در چه وضعیتی است، یکبار دیگر سؤال کنیم، دوستانی که شکر وجودی را حس می‌کنند که دارد از آنها ساطع می‌شود دستشان را بلند کنند، در واقع این همان حلقه الحمد لله است، اون شکر زبانی البته خوب است بهتر از هیچی است، این شکر وجودی یکی از اون چیزهایی است که هستی روی ما کار کرده و ما هم داریم جوابش را می‌دهیم، اون روی ما کار می‌کند و ما داریم جوابش را می‌دهیم، یعنی پاسخ لحظه به لحظه به هستی است، دیدید در تک نوازی یکی سازی می‌زند و آن دیگری جواب می‌دهد، در واقع اینطوری است، هستی سازی می‌زند و ما جوابش را می‌دهیم، خوب آیا می‌تواند باشد یا نمی‌تواند باشد، آیا باید باشد یا نباید باشد، بله اینجوری است، هستی داد و ستد است، یکطرفه نیست، یکی دیگر از مشکلات بینشی ما این است که انسان می‌خواهد، می‌خواهد و... می‌خواهد، یکطرفه هم می‌خواهد، می‌گوید بده، بده و... بده، ولی نمی‌گوید که من متقابلاً چه کردم، من دارم چکار می‌کنم و نهایتاً می‌گویند خوب برای تو نماز خواندیم، ماه پیش بود که روزه گرفتیم، در حالیکه نه نماز برایش هستی است و نه روزه برای اوست، هیچکدامش پاسخ هستی نبوده، هم نماز و هم روزه برای خودت است، ولی اونی که هستی داده هنوز ما پاسخی ندادیم، پاسخش این چیزها نیست، پاسخش حصول نتیجه‌ای است، یعنی بعد از اینکه آن نماز نتیجه داد یعنی به اتصال منجر شد بعد آن اتصال به این تشعشع که وجودش را فرا گرفت و تشعشعات مثبتی را به عالم هستی عرضه کرد اونوقت می‌تواند بگوید بله یک چیزی من هم دارم پاسخ می‌دهم، لذا در یک جایی ما در ادامه قضایایمان لزوم پاسخگویی به هستی می‌بینیم که گردنمان هست نه اینکه باری باشد چون باری نیست، داریم زندگی می‌کنیم وجودمان هم دارد تشعشع خودش را می‌دهد، همانطور که الآن دوستان دستشان را بلند کردند، وجود دارد کار خودش را می‌کند و آن تشعشع مثبت را دارد از خودش ساطع می‌کند، ما هم زحمتی برایش نکشیدیم، به رنج و مشقتی نیافتادیم، ما فقط با برنامه با احتیاط، راهی را آمدم که منجر شد به آن تشعشعی که می‌گوئیم کادوئی را که می‌خواهیم ما هم به هستی عرضه بکنیم و عرضه کردیم، چه به عنوان خالق اصغر، چه بعنوان بازتاب هستی، چه به هر عنوان دیگری که بخواهیم مورد بررسی قرار بدهیم این مسأله را ما با هستی رو در رو هستیم، داد و ستد ما با هستی است، خداوند محتاج باز پرداخت و باز دریافتی از ما نیست، ما با هستی داد و ستد و مراوده‌ای داریم، که پا به پایش بیاییم یک مسأله هست و اگر نیاییم یک مسائل دیگری هست، دلایل اینکه چرا ما مرتبط نیستیم، چرا ارتباط نداریم را گفتیم و باز هم

مرتب داریم می گوئیم، در یک جائی می آئیم می گوئیم که همانطور که داریم می آئیم بالاتر و بالاتر، اینها هم پیش می آید، یک چیزی می دهند، سطح می آید بالاتر، انتظار هم بالاتر است، می گویند خوب دوباره یک چیزهایی در آن اشکال هست، مرادوست هست ولی اشکال هم هست، در یک جائی می بینیم که متوقف شد، می گوئیم دیگه چرا متوقف شد، من که اینکار را کردم، این شده، اون شده، تا حالا ۷ سطح، ۸ سطح...، ۲۰ سطح آمدم بالامی گوید که مرادوست درست نیست، من دادم، ولی از تو هنوز چیزی و بازتابی دیده نمی شود، من بیست بار دعوت کردم خانه ام تو هنوز یکبار نگفتی بیا خانه من، شما خودتان با ارتباطی که دارید یک چنین رابطه ای آیا دچار اشکال می شود یا نمی شود، مسلماً دچار اشکال می شود، لذا ما حالا در یک پروسه زمانی یکی از چیزهایی که برنامه ریزی خواهد شد و البته دارد می شود همینجوری که داریم بالا می آئیم بالا اینها هم دارد اتفاق می افتد، منتها جزء بحثهای رسمی ما نیست، مثل همین شکر وجودی، مثل حس حضور دارد در واقع با ما در حاشیه می آید، یک جائی دیگر رسماً یقه اش را می گیریم که این را داریم یا نداریم یعنی دیگه اونجا فیلتراسیون، یک فیلتر است که یا داریم یا نداریم، یا رسیدیم یا نرسیدیم، اگر نرسیدیم باید درستش کنیم، یکی از این مسائل اونجا پیدا می شود که خوب بیا بینم عرضه من این است، عرضه تو چیه، ما چه جوری با هم مرادوست داشته باشیم، آیا این درست است یا درست نیست، برحق است یا نیست، بنابراین اینهاست که انسان منزوی افتاده یک گوشه و کناری، این چیزهای ارتباطی اش را نشناخته و همینجوری نشسته می گوید بده بده، در آگاهی هم همینطوری است، بده، بده، پس چرا نمی دهی، پس حالا که این بحثها پیش آمد که البته مال اینجا هم نبود ولی حتماً خیریتی بود که صحبتش شد چون خودش یک بحث سنگینی است، اما به یک نوعی به بینش ارتباط دارد، که در هر رابطه ای دو طرفش را در نظر بگیریم، یکی از دلایل نذورات و صدقه و... یکی از مهمترین دلایلش این است که ما هم یک چیزی داشته باشیم ولو اینکه ناچیز است نسبت به دریافتها، ولی ما همان را خراب می کنیم، منتها در بحثها تا به اینجا نرسیم نمی توانیم آن را بازش کنیم، نمی توانیم لزوم یک کار خالص را بیائیم بگوئیم و مطرح بکنیم، بهر حال جزء آن بازتاب عملی ماست که حالا این از دست ما بر می آید، منتها خرابش می کنیم، بلافاصله یا یک معامله می گذاریم رویش، یکجور زرنگ بازی می کنیم و... خرابش می کنیم، یک جائی اسم خون می آوریم (منظور باید خونی ریخته شود)، خلاصه هر جائی به یک شکلی ماجرا را خرابش می کنیم و لگد مالش می کنیم.

بینید شما مثلاً می توانید نیتان این باشد که من یک درمانگاه یک روزی باید بسازم، ممکن است الان یک دهم از آن را هم نتوانید اجراء بکنید ولی طرحش را بگذارید باشد، البته خالصاً مخلصاً، نه اینکه یک جورهایی در آن غل و غش باشد، لذا طرحش را داشته باشیم و با هیچ معامله ای هم قاطی اش نکنیم، ارزشش را خدشه دار نکنیم، مشکل شما هم حل می شود، هر مسأله ای داشته باشید بالاخره در حاشیه همه این قضایا با رحمت الهی بالاخره حل می شود.



**سؤال ( آقا ) ؛ کسانی که مستر می‌شوند و تدریس می‌کنند این دوران مستری و تربیت شاگردان هم یک نوع باز پرداخت می‌تواند باشد .**

**جواب ؛** بله ببینید بهر صورت این قضایا به نوعی دوباره خودش کمک به رشد آگاهی است، آن هم خودش یکجور کمک است، همان درمانی که شما دارید می‌کنید ، درمانی که همه دارند انجام می‌دهند و ما می‌گوئیم که قطع نکنید علتش را نمی‌توانیم روز اول بیائیم بگوئیم ، نه اینکه بعضیها فکر بکنند اگر درمان نکنند قطع می‌شوند ، قطع نمی‌شوند، ربطی ندارد ، شما می‌توانید امروز یک درمان بکنید و دیگه درمان نکنید تا ده سال دیگر ولیکن بعنوان یک باز پرداخت در این عرضه برکت می‌آورد ، چیزی هست که ما هنوز نمی‌توانیم موضوع برکت را باز کنیم ، هنوز نمی‌توانیم راجع به کل این قضیه که الآن امروز پیش آمد و صحبت کردیم حرف بزنیم و بگوئیم ماجرا از چه قرار است ، لذا می‌گوئیم که انجام بدهید تا در یک جایی بتوانیم موضوع را باز کنیم و بگوئیم که بابا اینها راه را باز می‌کرد برای چنین مسأله‌ای ، راه را باز می‌کرد برای ارتباط ، یعنی به هستی می‌گوید که ما را بیست بار.... ، صد بار دعوت کردی ما هم در حد و وسع خودمان متقابلاً یک بار دعوت کردیم ، حالا با نان و ماست از تو پذیرائی کردیم ولی بهر حال اینکار را انجام دادیم ، توانمان همینقدر بود که انجام دادیم ، این مسأله هست که ما اینقدر اصرار داریم که دوستان کلاً استفاده بکنند از شبکه شعور کیهانی و فعال باشند ، چون که آن برکتهای لازم را بهمراه خودش می‌آورد ، حالا مستر جای خودش ، درمانگر جای خودش ، هر کسی بهر شکلی که قدمی بر می‌دارد همین ماجراست، فرقی دیگر نمی‌کند و یک موضوعی که ما می‌توانیم با هم مورد بررسی قرار بدهیم این است که چیزی نباید متوقف بشود، دریافت باید به جریان بیافتد ، کار باید به جریان بیافتد، این است که احتکار آگاهی ، احتکار آشکار شدن رحمت الهی، یکی از بدترین نوع احتکارهاست و یکی از مضرترین عواملی است که متوقف می‌کند ارتباط ما را ، این که گفته شده محرک را اسرار حق آموختند مگر کردند دانش دوختند - مولانا ، اصلاً منظور این نیست که باید اطلاعات را احتکار کرد ، اصلاً اون معنی نیست ، معنی اش چیز دیگری بوده و هست ، معنی اش این است که منصور حلاج اسرار حق را آمد آشکار کرد ، اونهایی که کور دل بودند و نفهمیدند که چی می‌گوید گرفتند و دهانش را دوختند ، حافظ می‌گوید که **جرش این بود که اسرار بودا میکرو - حافظ** و گر نه اگر قرار باشد اطلاعات و آگاهیها راجع به خداوند و راجع به رحمت الهی را هیچ کس حرف نمی‌زد و یا هیچ کس اطلاعاتش را به کسی نمی‌داد تکلیف انسان چی بود ، الآن خصوصاً در این بُرهه که بُرهه خیلی حساسی است ، لزوم توسعه آگاهی ، لزوم تبادل آگاهی بقدری زیاد است که در طول تاریخ ما چنین بُرهه‌ای را نداشتیم ، بعلت اینکه فعالیت شبکه منفی هم بسیار بسیار گسترده است و اگر اینطرفیها (شبکه مثبت) هم بخواهند بگویند که آنان که اسرار حق آموختند مهر کردند دهانش دوختند که این دو کلمه هم که الآن دارد می‌آید دیگه نمی‌آید و ضرر زیادی را بایستی متحمل بشوند، حافظ می‌گوید **به می سجاده رنگین کن کرت پرمغان - حافظ**، به می سجاده رنگین کن، بعضیها گفتند که بین آقا اینها چی می‌گویند، می‌گویند که سجاده را با می بیا رنگینش کن، عرفای ما تأکید بسیار زیادی در ترویج آگاهی داشتند، می چیه آگاهی است، سجاده چیه زمین است، سجاده اصلی این سجاده نیست که می

اندازیم، سجاده اصلی همه جاست قدام یک گل سرخ جانانم چشمه، مرم نور، دشت سجاده می من - **سراب پبری** و زمین سجاده است نه اینکه یک جایی را بیانداریم بگوئیم سجاده و اصلاً حالا بحث خیلی هم از این گسترده تر است، بله انسان یکی از رسالت‌هایش چه در عرفان و چه در خارج از عرفان در همه جا که صحبت شده بحث اشاعه آگاهی و اطلاعات است و انسان یکی از فرقهای دیگرش این است که می‌تواند با آگاهی بازی کند، اینجا الآن یک تعریفی که کردیم این است که انسان می‌تواند با شعور، آگاهی اینها بازی بکند، هیچ موجود دیگری نمی‌تواند اینکار را انجام بدهد و این جزء وظیفه‌اش است که با این اطلاعات و آگاهی بازی کند، اختیارش را بیاورد و انتقال بدهد، بگیرد و همه این کارها را انجام بدهد و به می‌سجاده را رنگ ببخشد، با اشاعه آگاهی به زمین به این مسیر حرکت رنگ و بوی دیگری بدهد.

**سؤال (آقا)؛ چیزی که الآن فرمودید فعالیت شبکه منفی بسیار گسترده است، یک چیزی که در دو سه هفته ذهن من را به خودش مشغول کرده و به آن فکر می‌کنم این است که این شبکه منفی الآن خیلی انگار جلوتر است، لشکر کشی کرده، حمله‌هایش را شروع کرده، حالا نازه اینطرف ما در دوره ۳ نشستیم و می‌گوئیم جرم وجود دارد یا ندارد، اونها انگار خیلی جلوتر از اینطرف است، چه باید کرد که ما هم حداقل همپای اونها برسیم.**

**جواب؛** الآن خوب می‌دانید که مقدمات جنگ تشعشعاتی است و اونها هم بصورت تشعشعاتی دنیا را در معرض ارتعاشاتی قرار دادند که خوب شبکه‌های شیطان پرستی در تمام دنیا به یک نوعی دارد این ارتعاشات را انجام می‌دهد، اما از اینطرف هم دارد کار می‌شود، شما الآن در تمام دنیا هر جایی می‌رود می‌بینید یکی از تمایلات مردم، صحبت راجع به عرفان است، نمی‌دانند چیه، این موضوعی را که دارم می‌گویم خدمت شما بحث کلاس نیست، بحث تشعشعاتی است، الآن شما هر جایی بروید می‌بینید که یک تمایلی دارند که راجع به عرفان صحبت کنند، نمی‌دانند اصلاً چیه و چرا این فکر آمده، این تشعشعاتی است و در روح جمعی الآن کارهایی که داریم انجام می‌دهیم متقابلاً پاسخ دارد می‌آید و از اونطرف اونها می‌آیند همه یک جورهایی تمایل منفی دارند، از اینطرف هم یک تمایل به شناخت پیدا کردن راجع به مسائل معرفتی در همه زنده شده، حالا کم، زیاد ولی زنده شده و دارد زنده می‌شود و همه تمایل دارند که راجع به معرفت بیشتر بدانند، بیشتر سر در بیاورند، خصوصاً در ایران این تشعشعات که الآن دارد کار می‌کند، راجع به تشعشعات مراسم و مناسک دقیقاً دارد کار می‌کند و از این نقطه نظر ناخودآگاه همه دارند یکجورهایی مشتاق می‌شوند که بیشتر راجع به این مسائل بدانند و این رشد تقاضا برای معرفت، نه رشد خود معرفت است، تقاضا الآن راجع به ادراک مسأله معرفت به نظر ما رشد خوبی داشته و داریم کماکان در روح جمعی که حالا مقدمه‌اش در دوره ۵ شروع می‌شود و دوستان می‌توانند مثبت را در روح جمعی ارسال بکنند و حالا تا مراحل بعد اینکار دارد انجام می‌شود و تأثیراتش را شما می‌توانید ببینید، مثلاً در چند سال گذشته راجع به عاشورا یکی از مسائلی بوده که تأثیرش در روح جمعی آمده و اشتیاق ایجاد کرده که معرفتش را در یابند و راجع به آن فکر بکنند و راجع به آن اطلاعات کسب بکنند، اطلاعات معرفتی را، اطلاعات غیر معرفتی را که دارند، معرفت موضوع را، علاقمندی هست که رویش کار بکنند.

**در پاسخ به سؤال در خصوص رو آمدن علائم اسکن ها ؛** بعضی از دوستان که مثلاً در دوره ۲ که حالا در اقلیتند دیدند که چیز زیادی نیامد و بعضاً هم می گویند که خوب در ما نیامد و چیزی، یکدفعه مثلاً می آیند دوره ۴ تازه اینجا ما جراحی اونجا را می آورد رو یا در دوره ۳ یا اواسطش، استارت که می زنیم بعضیها حالا به دلایل مقاومتها و مسائلی یک دیر یا زود شدنی دارد، مثلاً حتی داریم در دوره ۵ یکدفعه تازه اسکن دوگانگی آمده رو ، یکی از ارتباطاتی که دائم اگر داشته باشیم خیلی خوب است همفازی کیهانی است، یعنی از اون ارتباطاتی که لازم است تا همیشه با ما باشد همفازی کیهانی است، این ارتباط کنترل ذهن که جزء زندگیمان است و با آن کار می کنیم یک ماه ، دو ماه ، سه ماه دیگه جزء وجودمان می شود ، ارتباط ساعتی هم که لازم ندارد ، حتی در خود دوره هم لازم ندارد ، یک استارت است و دیگه تمام است ، دیگه لازم نیست ما ارتباط ساعتی برایش داشته باشیم ، دیگه کاری است که خودتان انجام دهید تا هر چه زودتر این نهادینه بشود و جزء وجودیمان بشود، اون بله را بگوئیم حمله اش را پشت سر بگذاریم، مقاومت شبکه منفی را پشت سر بگذاریم و بگوئیم خوب دیگه مال ماست، جزء وجود ماست و ما ذهنمان اینقدر ارتقاء پیدا کرد و حالا همینطوری که داریم می رویم جلوتر از همه ابعاد وجودی یک ارتقائی را باید تعریف بکنیم که خوب همه اینها در سر جای خودش هم تعریف می شود و هم بایستی به آن برسیم .

**در پاسخ به سؤال در خصوص همفازی کیهانی ؛** ببینید همفازی کیهانی، درک وحدت هستی را قرار است که ما دنبال بکنیم و این درک وحدت هستی یک چیزی نیست که مقدار مشخصی باشد که بگوئیم که خوب رسیدیم ، به آن هم برسیم باز از آن بیشتر هم هست ، یعنی تا بینهایت است ، یک جایی نیست که دیگه بگوئیم خانمها ، آقایان ما دیگه به درک وحدت هستی رسیدیم ، هر چی برسیم باز از آن بالاترش هست لذا پایان پذیر نیست ، در مورد اسکن دو گانگی که سؤال می کنید ببینید اسکن دو گانگی آیا آورد یک چیزهایی را رو یا نه ، حل و فصلش کرد یا نه ، اگر آورد رو و حل و فصلش کرد تمام شد ، ما اسکن دوگانگی دیگه نیاز نیست که بخواهیم ادامه بدهیم .

**ارتباط کنترل ذهن و تجربه خواب آلودگی؛** یک مسأله ای که در این قضیه هست در ابتدا خیلی زیاد است از آنجائیکه ما وجودمان آرامش را به اونصورتی که باید و شاید هنوز تجربه نکرده وقتی می آید در چنین موقعیتی قرار می گیرد ، یکدفعه می خواهد برود این همه هیاهوهای را که داشته ، تلاطم و تنشها را جبران کند ، لذا ما این مسأله را داریم که در روزهای اول کنترل ذهن اصولاً خواب آلودگی هم همراهش هست ، حالا نه اینجا ، هر جایی که انجام می دهید این مسأله هست ، وقتی خاموشی کامل را انجام دهید خواب آلودگی می آید ولی در حالت نیمه خاموش یعنی با موارد مجاز اینطوری نیست ، ولی بعد از یک مدتی این استراحت ، این تخلیه تنش انجام می شود و دیگه این اتفاق نمی افتد ولی اوایلش این مسأله برای خیلیها هست ، خصوصاً اونهایی که خوابشان سطحی بوده و خستگی مفرط سلولی داشتند ، تنش های زیادی در بدنشان تل انبار شده ، اینها سریعاً می روند در خواب ، در حالیکه اکثراً هم افراد خوش خوابی نیستند ، معمولاً افرادی هستند که بد خواب هستند ، اونهایی که خوش خوابند نه اینجا کمتر پیش می آید ، چون بدنشان نیاز به خواب کمتر دارند ، اونهایی که بد

خواب بودند مشکل خواب داشتند اینجا تا این آرامش پیش می‌آید فرصتی پیش می‌آید برای جبران مسائل کسری خواب و خستگی و تنش‌ها .

### جنگ تشعشعاتی ( در پاسخ به سؤال )

**در پاسخ به سؤال در خصوص جنگ تشعشعاتی؛** اصولاً منظور از جنگ تشعشعاتی نه اینکه چیز جدیدی باشد ، به فرمهایی در طول تاریخ ادامه داشته ، یکی از فرمایش همین طلسم و جادو است ، همین طلسم یک فرم پنهان است و جنگی است که شما چیزی از آن نمی‌بینید ولی واقعیتش این است که ادامه دارد و اثر گذار است ، مثلاً فرض کنید که ما تشعشع مثبت داریم ، عکس این هم امکان دارد ، هرچی مثبتش را داریم منفی‌اش را هم داریم و بحث درمان را داریم می‌تواند عکسش هم باشد می‌تواند اختلال شعور هم باشد و خلاصه کلام یک ماجراهائی را به اینصورتها که پنهان است وجود دارد که روز بروز دارد توسعه پیدا می‌کند ، روز بروز دارد به یک شکلهائی قویتر می‌شود و گسترده‌تر می‌شود ، این مفهوم جنگ تشعشعاتی است و در انتهای خودش هم به بزرگترین جنگ تاریخ بشریت منتهی می‌شود که نماینده‌ای اینطرف پیدا می‌کند و نماینده‌ای اونطرف پیدا می‌کند ، اونطرف اسمش دجال است ، شبکه منفی نماینده‌ای پیدا می‌کند که در واقع نامش دجال است و اینطرف هم که دیگه معرف حضور هست و بزرگترین جنگ تاریخ بشریت اتفاق می‌افتد و عمده این قضایا تشعشعاتی است و در ابتدای تظاهراتی هم که اون شبکه‌ها خواهند داشت به همین صورت است ، یکطرف کمال ارائه می‌کند ، یکطرف قدرت ارائه می‌کند و ماجراهای عجیب و غریبی اتفاق می‌افتد و یک عده‌ای جذب اینطرف می‌شوند ، عده زیادی جذب اونطرف می‌شوند و خلاصه کلام در انتهای خودش رویارویی با دجال است .

**در پاسخ به سؤال در خصوص جنگ تشعشعاتی؛** ببینید شما این را در ذهنتان اینجوری نیاورید ، مگر در این جنگها که پیروزی می‌آید جهان شده تک قطبی ، ربطی ندارد ، در هر صورت روز و شب ، زشت و زیبا ، خوب و بد تمام اینها را داریم ، حتی وقتی شبکه مثبت هم روی زمین برنده می‌شود که رمز خاک ، آتش اینها کشف می‌شود و بعد اینها کمک می‌کند و اینطرف برنده می‌شود باز هم اون عده‌ای که فاتح این جنگ هستند دوباره درگیر کثرتهای خاص خودشان خواهند شد یعنی هرگز دو قطبیت بر داشته نمی‌شود ، اگر برداشته بشود پایان کار است ، دیگه چیزی نیست که ما بخواهیم برایش بمانیم و قرار هم نبوده که ما روی زمین به یک جائی برسیم که بخوریم و بخوابیم و خبری نباشد و امن و امان باشد و اصلاً فلسفه خلقت انسان این نبوده و این نیست ، ببینید قوم بنی اسرائیل بعد از اینکه حضرت موسی آمد و خیلی چیزها را به آنها نشان داد چکار کردند، افتادن به بهانه جوئی و این حرفها ، چرا از موسی نتوانستند یک تبعیت خوبی داشته باشند و به یک جائی برسند ، دوباره همین مسائل و قضایا هست ، فقط از این رهگذر قرار است که ما یک تجاربی روی زمین کسب بکنیم که کسب می‌کنیم، عده زیادی دجال را جای امام زمان (عج) اشتباه خواهند گرفت ، چون راهش را بلد است ، با قدرت نمائی همه را جذب می‌کند و اینطور نیست که مشخص باشد ، اینطور نیست که واضح و آشکار باشد ، فراموش

نکنید که هروقت راجع به امام زمان (عج) صحبت می‌کنیم حتماً راجع به دجال هم صحبت بکنیم ، این را فراموش نکنید این دو اگر از هم جدا بشوند ما سناریو را خیلی ناقص خواهیم دید ، ماجرا را خیلی ناقص خواهیم دید و نتیجه گیریمان خیلی ناقص خواهد بود ولی تا حالا نشنیدید کسی راجع به دجال صحبت بکند ، ببینید نماینده شبکه مثبت بیاید زمانی است که نماینده شبکه منفی هم بیاید ، اگر یکی بیاید می‌دانید نشانه چیه ، نشانه این است که شبکه مثبت شکست خورده و کم آورده ، لذا مأمور ویژه‌ای را دارد می‌فرستد که قال قضیه را بکند ، می‌گوید اصلاً ما نخواستیم عالمی دیگر بیاید و از نو آدمی حق با ملائک بود و اونها گفتند که قرار نده و اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا اَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّي اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد و حال آنکه ما با سنایش تو [نو را] تزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید - بقره ۳۰ و حالا پیشگوئی اونها درست از آب در آمده و باید نماینده ویژه بیاید همه را از دم گردن بزند ، آدمی در عالم حاکی نمی‌آید دست عالمی دیگر بیاورد و از نو آدمی - مانع ، اما ماجرا اینطوری نیست ، الان ابتدای یک راهی هستیم که جنگهای تشعشعاتی شکل جدیدی پیدا می‌کند، ۵ سال آینده و علی‌الخصوص دهه آینده، دهه عجیب و غریبی است از نقطه نظر اینکه یک چیزهایی را در این باب تشعشع که اگر می‌شود یکی را باز کرد می‌شود یکی را هم بست ، این را که دیگه می‌دانید تاریخی است، اگر یک کسی را می‌شود درمان کرد می‌شود یکی را کشت و اگر برای یک کسی دعا کنید رحمت شاملش بشود الَّذِي يُؤَسِّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ اَنْ كَسَّ كَسَّ فِي سِينَةِ هَاكِ مَرْدَمِ وَسُوسَةَ مِي كُنْدُ چَه از جن و [چه از] انس - الناس ۶۵ هم می‌شود کرد که خبرش را به ما دادند ، هشدارش را دادند به ما می‌شود برای هدایتش دعا کرد، دعا از نظر ما همان تشعشع است که معادل است، می‌شود اون را مشخص کرد که دارند می‌کنند ، خوب انتهای این قضایا چطور می‌شود در بخش عمده و تفکر اشتراکی پیش می‌آید ، مذهب اشتراکی پیش می‌آید ، مذهب اشتراکی نه اینکه همه بشود یک مذهب ، اینها در پیشگوئیها هست ، من یک جاهائی صحبت کردم گفتند اینها که می‌گوئی مستند است ، من فکر کردم که در آگاهیها آمده ، گفتند این مذهبی اشتراکی که می‌گوئی یکی از بزرگان و عزیزان به من گفت که این در پیشگوئیها هم هست که مذهب اشتراکی ، مذهب اشتراکی این است که همه ما الان به شعور الهی رسیدیم ، همه ما در خدا ، شعور الهی متفق القول شدیم بدون اینکه دیگر مهم باشد که چه دین و مذهبی داریم ، شیعه هستیم ، سنی هستیم ، یهودی ، مسیحی هستیم ، همه ما متفق القول شدیم در یک موردی ، با روبنای هم کاری نداریم ، از اینجا برویم هر کسی می‌رود در روبنای خودش ، زیر بنا را انسان به وجه اشتراک می‌رسد ، مذهب اشتراکی یعنی همین متفق القول اعتقاد به خداوند ، بله گفتیم که نماینده پیدا می‌کند ، اونطرف هم نماینده پیدا می‌کند ، اجتناب ناپذیر است ، در انتها وقتی کاملاً شکل می‌گیرد نماینده هم پیدا می‌کند ، لذا بدنبال خودش آن ماجرا را هم دارد که بزرگترین رو در رویی تشعشعاتی است و باید مجهز بود و اطلاعاتی داشت و از جمله یکی از مشکل‌ترین مسائل در آن برهه تشخیص دجال و امام زمان (عج) است، تشخیص این دو تا یکی از مشکل‌ترین مسائل است ، یعنی دجال نمی‌آید بگوید من دجال هستم، اگر بگوید که ما

کارمان آسان است، چنان وجهه‌ای دارد و چنان با قدرت بازی می‌کند که همه ایمان می‌آورند و می‌روند به آن سمت، اینقدر که ما روی کمال و قدرت داریم کار می‌کنیم بخاطر این است که اونجا نشانه تشخیص داشته باشیم و یک دفعه می‌بینیم که قدرت نمائی می‌کند از نظر قدرت که هیچکسی (منظور افراد معمولی) شک نمی‌کنند، چهار تا چشمه بازی می‌کند در قدرت و همه می‌گویند ایمان آوردیم و در این مسأله اطلاعات دقیقی می‌خواهد که تشخیص داده بشود، اونطرف می‌خواهد کمال ارائه بدهد، اینطرف قدرت ارائه می‌دهد، همه جذب قدرت می‌شوند، بنابراین ببینید چقدر باید تجهیز بشویم و متأسفانه در صحبتها هم اصلاً راجع به دجال شاید خیلیها تا حالا نشنیده باشند (خردجال بساط معرکه گیری اش هست) بنابراین شناخت دجال بسیار بسیار مهم است و اگر نخواهیم دجال را بشناسیم باید بحث کمال و قدرت، شبکه مثبت و منفی را بدانیم و عرض کردم متأسفانه در این مقوله می‌بینیم که اصلاً راجع به دجال صحبتی کسی نکرده، هیچکس انتظار جنگی را ندارد، به همه گفته شده که امام زمان (عج) می‌آید ظالمها را از بین می‌برد و دنیا می‌شود بهشت برین و تمام می‌شود و همه هم می‌گویند که خوب است می‌آید ظالمها را از بین می‌برد و لذا خودش را می‌گذارد کنار، اینهاست که می‌بایست بشناسیم و بدانیم که بحث، بحث کمال است، نه بحث قدرت و این دجال است که قدرت نمائی خواهد کرد و همه فریب می‌خورند.

#### سؤال (آقا) ؛ فرد ظالم دستور اجرا می‌کند یا اینکه اختیار دارد ؟

**جواب ؛** اختیار خودش است، موسی خودش اختیار کرد یا نه، ببینید موسی‌ها کم نیستند، همیشه در این تضاد موسی پیدا می‌شود، فرعون هم پیدا می‌شود، فرعون هم همان یکی نبوده که، همینطوری تا ابدالدهر فرعون هست، تا ابدالدهر موسی هست، حالا یک موقع یک عده‌ای خودشان موسی و فرعون هستند، یک عده‌ای این وسط یا جذب موسی می‌شوند یا جذب فرعون می‌شوند، اما همه‌شان به اختیار آمدند در این ماجرا، فرعون هم اختیار کرد. ( ادامه سؤال ؛ باید ظالمی باشد تا مظلوم باشد، اگر همه مظلوم باشند جهان دو قطبی بوجود نمی‌آید استاد ؛ جهان دو قطبی اصولاً بطور اتوماتیک وار و سیستماتیک در خودش بد و خوب را زایش می‌کند بر حسب آمار و احتمال، نه اینکه خدا گفته باشد باید این باشد، اون باشد، اصولاً ما در هم بغلطیم من یکسری اشتباهات روی شما پیاده می‌کنم، شما هم یکسری اشتباه روی من پیاده می‌کنید و بعد من وسیله آزمایش شما می‌شوم و شما هم وسیله آزمایش من می‌شوید، ما هر کدامان در چرخیدن در همدیگر من وسیله آزمایش ایشان هستم، ایشان هم وسیله آزمایش ایشان است همینطوری یک جا من سادگی می‌کنم کار ایشان را راه می‌اندازم من می‌شوم وسیله آزمایش ایشان و ایشان هم یک جور آزمایش پس می‌دهد، ببینید در بحث طراحی اولیه موضوع فرق می‌کند، خداوند یک هوشمندی مثبت و یک هوشمندی منفی را طراحی کرده، اینجا ظریف است موضوع، مثلاً در جهان هستی می‌گوئیم ترکیب، تجزیه، یک جایی این هوشمندی می‌آید رشد می‌دهد تکمیلش می‌کند همش ترکیب است، به محض اینکه مرگ حادث می‌شود تجزیه باید حاکم بشود، بلافاصله تمام میکرو ارگانیزمها در کوتاه‌ترین زمان این پیکر را متلاشی می‌کنند، تجزیه می‌کند، عمل و عکس‌العمل، ترکیب و تجزیه، وقتی به انسان می‌رسند ماجرای کمال تعریف می‌شود، یک هوشمندی باید ما را بسمت کمال هدایت بکند، یک هوشمندی



باید ما را به ضد کمال هدایت بکند ، طراحی هوشمندانه خداوند اینطوری است، جفتشان هوشمندیند، یعنی شیطان هم هوشمند است، اونطرف قضیه هم شبکه مثبت یا روح القدوس یا هر اسمی بگذاریم اون هم هوشمندی است ، اینها باید دست اندر کار باشند تا ما بینیم از اون بیشتر می‌خواهیم استفاده کنیم یا از این ، حالا می‌آئیم روی سطح زمین ، بنده می‌خواهم بیشتر از هوشمندی منفی استفاده بکنم، یکی می‌خواهد از هوشمندی مثبت ، لذا موسی و فرعون بوجود می‌آید، آیا وضعیت انسان الآن می‌توانست بهتر باشد ، می‌توانست ، آیا می‌تواند از این وخیم‌تر باشد ، این هم می‌تواند، پس این موسی و فرعون، جذب شبکه مثبت و منفی شدن می‌تواند در مقیاسهای مختلفی صورت بگیرد، یک برهه‌های می‌بینیم که دنیا آرامتر است ، یک برهه‌های ممکن است دنیا در آتش بسوزد

**در پاسخ به سؤال (آقا)؛ در خصوص کمک به مستمندان و آثار آن بر ما استاد ؛** ببینید اینجا مهم نبود شما صد هزار تومان یا یک میلیون می‌دادید ، اینجا تکان خوردن شما اهمیت دارد و مشکل اون هم حل نمی‌شود ، مسأله اون هم به این یک وعده غذا دو وعده غذا اینها نیست و کلیت ماجرا باید درست بشود و این کلیت فکر کلی می‌خواهد ، اقتصاد کلانی می‌خواهد، انسانهای آزاده‌ای می‌خواهد ، انسانهایی می‌خواهد که به اصول انسانی خودشان و حتی اعتقادی خودشان پایبند باشند و از راهکارهای کلان ، نه در جزء ، شما الآن سر کوجه به یک نفر هم هزار تومان بدهید ، مشکلی حل نمی‌شود، ولی این تکان خوردن شما اینجا مسأله اصلی شماست ، و حالا دیگه راهکارهای کلی را باید دنبال کرد که چه کارهای بطور اساسی می‌تواند فقر را مهار بکند ، نه اینکه از بین ببرد ، هیچوقت از بین نمی‌رود، انسان این مسأله دو قطبیش همیشه سر جای خودش خواهد بود ، خوب حالا این ماه رمضان هم تمام شد، بهر حال آمد و رفت و رفتیم تا سال دیگر، ما حصل گذشت یکسال این که ماه رمضان بیاید و اون نتایج اقتصادی که قرار بود از این ماه گرفته بشود که یک بخشی به بخشی دیگر سی وعده غذا بدهکار بشود، یعنی اون بخشی که دستشان به دهانشان می‌رسد قرار بود سی وعده لا اقل غذا نخورند و این سی وعده را نگه دارند بگذارند برای یک بخشی دیگر، خوب این یک کار کلانی بوده برای اینکه در سطح جامعه حساب کنیم ضرب درسی وعده غذا بکنیم یک میزان قابل توجهی می‌شود و این که بحث خمس را که برای یتاما و المساکین و بن السبیل پیش بینی‌اش هست، اگر این بودجه کلان هم جمع می‌شد دیگه فقری وجود نداشت، خوب پس کارهای انفرادی به نتیجه‌ای نخواهد رسید، حالا شما هر کاری هم می‌کردید اونجا ماشین پرادوی خودتان را هم می‌گذاشتید و می‌آمدید چیزی نمی‌شد ولی تکان خورد شما یک مسأله خیلی خیلی با اهمیتی است و مسأله دیگر اینکه حالا ما در طولانی مدت به فکر اون تحولاتی که باید در یک جامعه بوجود بیاید اون راههای اساسی و استراتژیکی چی هست، حالا ما فردا مسأله فطریه را با سه کیلو گندم حل و فصلش می‌کنیم ولی بهر حال بدانیم که ماجرا از چه قراری است.

حرفش آواز عشق می‌رسد از چپ و راست    بار فلک بوده ایم غرق تماشاگر راست    بار فلک بوده ایم یار ملک بوده ایم    باز بنام جبارویم جمله که آن شرمناک - مولانا

سؤال (خانم)؛ من تا هفته پیش خیلی خوب بودم ، بعد از آن در این تعطیلات دوبار واقعاً حمله خیلی شدیدی به من شد و هرچی کنترل دشارژ اعلام می کردم یا مثبت یک اعلام می کردم به هیچ عنوان نمی توانستم خودم را بگیرم ، طوری که به خودم می گفتم تو که رفتی، ترم چهار را نرو دیگه ، بقیه را ادامه نده ، تو اگر قرار است اینجوری بشوی ، تو که تا نیم ساعت پیش که خوب خوب بودی ، اصلاً نمی توانستم خودم را کنترل کنم ، یعنی حس می کردم که یک حمله ای است ولی برای چی هست نمی توانستم اصلاً متوجه بشوم جواب ؛ برای چی ندارد، حمله برای چی هست، کمال در مقابلش ضد کمال است، اگر پایمان را نگیرند خوب می رویم، الآن موقعش است که پایمان را بگیرند ، بعد ببینند چه کسی منصرف می شود و چه کسی نمی شود ، چه کسی رها می کند، چه کسی رها نمی کند، چه کسی مُصر است، چه کسی نیست، بحث بینش ها ، قانون نسبییت را که با هم صحبت کردیم، هفته پیش گفتیم شیطان چی بود، لازم بود یا نبود، شیطان نعمت است یا نیست، ممتحن است با چهره خشن و ایستاده این وسط، اگر نباشد مسأله این امتحان درست در نمی آید، حالا حمله برای چی، حمله برای این است که بهای کمال است، قیمتش هست، اگر اینجوری نبود که همه در کمال بودند، این تازه رحمت عامش است، حالا اگر از طریق غیر رحمت عامش باشد، چه راههایی باید طی بشود ، همین بحث کنترل ذهن یک چیزی حدود بیست سال حداقل وقت می خواهد ، وقتی که یعنی بیست سال زندگیش بشود این مسأله، خوب دیگه حالا ببینید در حد یکی دو ماه ماجرا به چه صورتی است والا اگر اون حلقه و رحمت شامل حال نشود حتی برای ۵ دقیقه هم نمی شود، یعنی شما می فرمائید تا هفته پیش خوب بود ، شما صحبت از ۵ دقیقه اش بکنید و این ۵ دقیقه بدون این حلقه نمی شود، پس در واقع کمک شدیم و یک چیزی برای ما ثابت شد ، ثابت شد که می تواند کنترل ذهنی باشد، آیا درست هست یا نه ، آیا این ثابت شد یا نه، تمام شد، الآن شما یک بار تجربه کردید، درک کردید که می تواند باشد، حالا خیلی خوب دشمن خبر دار شد که ای داد و بیداد چه نشستی این خانم در رفت ، آن آقا در رفت، لذا حمله را می گذارد پشت قضیه، می آید که این را از ما بگیرد و ما هم رهایش نمی کنیم ، نشان می دهیم که مُصممیم، می خواهیمش، پیدایش کردیم، گرفتیمش و حالا هم دیگر رهایش نمی کنیم ، این یک آزمایش هم هست ضمناً، اینجا تازه شما بایستی بطور روتین و معمولی هم بدانید که بایستی یک آزمایش سرراه شما بگذارند تا ببینید این چیزی را که پیدایش کردید قدرش را می دانید یا نمی دانید، می خواهیدش یا نمی خواهیدش ، چقدر می خواهیدش، خوب معلوم است به هرکسی بگوئیم می خواهدش ولی چقدر می خواهد، حاضر است مُصمم بایستد، یکی می گوید نه بابا ولش کن سخت است ما اصلاً نخواستیم، خرما از گُره گی دُم نداشت، لذا فیلتر می شود، یکی می گوید نه من تجربه کردم چیز خوبی بود می خواهیمش، پس این آزمایش هر جور که حسابش بکنید لازم است و ارزشمند است و ما مدیون شیطان هستیم و ممکن است در یک جایی از زحماتش هم قدر دانی بکنیم، چون اگر نبود ما نمی دانستیم ارزش کارمان چیه ، اصلاً امتحان چیه، کما اینکه یكروزی ما دشمن معلم هایمان بودیم ، دشمن ممتحن ها بودیم ، هر کس می آمد سر جلسه امتحان ممتحن می شد ما در دلمان هزار تا ناسزا می گفتیم، نفرین می کردیم، امروز متوجه شدیم که چقدر به ما همانها خدمت کردند و هر چی بلدیم مدیون اونها هستیم ، یک روزی هم متوجه می شویم که بله مأموریت سنگینی را بازی کرده ، نقش سنگینی را بازی کرده و در آن روز خیلی چیزها برای ما حل می شود .

## جلسه چهارم

- برقراری ارتباط کنترل ذهن .
- بررسی نتایج استفاده از حلقه‌ی کنترل ذهن و اسکن دوره بر اساس گزارش افراد حاضر در کلاس .
- بررسی مشکلات بینشی ( قانون فواره - اوج و حسیض - شمع و پروانه ) .
- برقراری ارتباط کنترل ذهن ( طراحی‌های ذهنی ) .
- بررسی مشکلات ذهنی ( قانون نظم و بی نظمی - طرح این سؤال که زندگی برای نظم است یا نظم برای زندگی - توجه دادن به جلوه‌های نظم و بی نظمی در طبیعت - توجه دادن به انطباق افراد روستایی با طبیعت از نظر رنگ لباس ، ساختار منزل و چینش اثاثیه و.... - شرح بیماری زا بودن تلاش و حساسیت بیش از حد توان در برقراری نظم - نتیجه گیری از بحث نظم ؛ نظم برای زندگی است و توضیح در باره آلرژی‌های ذهنی - بیان رسالت انسان در رابطه با نظم و بی نظمی )
- معرفی آسیب‌های ناشی از بینش غلط نسبت به قانون نظم و بی نظمی ؛ نظم زدگی و منطقی زدگی ( مثال ها ؛ تخریب اشیاء و وسایل عمومی ، صندلی اتوبوس ، شیشه قطار ، تلفن عمومی و... - سادیسم ( دیگر آزاری ) - مازوخسیم ( خود آزاری ) - سرقت‌های مرضی - کشتار مسلحانه در جوامع پیشرفته - هم جنس گرایی و علل آن و روشهای کمک به رفع این معضل ) .

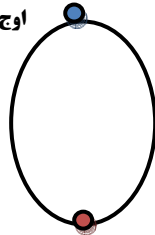
در فواصل توضیح مطالب ، ارتباط‌های مربوط به دوره برقرار می‌شود

## بینش‌ها ؛ عدم شناخت ، فهم و درک قوانین جهان هستی

قانون اوج و حسیض ( یا قانون فواره ) ؛ جهان هستی از قانون اوج ( وصل ) و حسیض ( فراق ) تبعیت می‌کند ، موقعیکه ما در اوج قرار می‌گیریم مشکلی نداریم ولی در هنگامیکه در حسیض قرار می‌گیریم چون آمادگی نداریم لذا به ما شوک وارد می‌شود و ما هرروز در معرض شوک هستیم .

نیروی گریز از مرکز بیشتر باید باشد تا پرتش کند بیاید تا انتها و در انتها گریز از مرکز خیلی ضعیفتر شده و نیروی جذب به مرکز بیشتر می‌شود و بر می‌گرداند دوباره در مدار .

اوج ( وصل )



حسیض ( فراق )

همه مدارات در عالم هستی بیضی شکل است که جرم سماوی می‌رود در دورترین فاصله و بعد دوباره بر می‌گردد به نزدیکترین فاصله ، یعنی طوری است که در یک جا گریز از مرکز کمتر از جذب به مرکز می‌شود و در یک جایی گریز از مرکز بیشتر از جذب به مرکز است و در اینجا(دراوج) این نیرو جذب به مرکز باعث می‌شود که دوباره برگردد ، اینجا(درحضیض) این نیروی گریز از مرکز باعث گریز می‌شود که بیاید به دورترین فاصله،همه مدارات درعالم هستی از این مدار اوج و حضیض تبعیت می‌کنند واینجا ماجرای فراق و وصل بعبارتی همه اجرام در حال فراق و وصل هستند،زمین دور خورشید می‌گردد،خورشید در یک شاخه کهکشانی راه شیری دارد دور اون می‌گردد،خود کهکشانی راه شیری دارد یک جای دیگری می‌رود ، این دنبال اون و اون دنبال یکی دیگر و همینطوری ماجرای فراق و وصل را در آن هستیم، خوب تا فراق نباشد وصل چه معنی می‌دهد ، تا وصل نباشد فراق چه معنی می‌دهد،خوب جهان هم دوقطبی است ، نمی‌شود که نه فرق باشد نه وصل باشد ، دوباره انسان فقط دنبال وصل است و از فراق گریز دارد،خوب اگر فراغ نبود وصل هم معنی نمی‌داد ، مفهوم خودش را از دست می‌داد،لذا دنبال هر فراق وصل پیش می‌آید و هر وصلی دوباره آغاز فراق دیگری است، خوب این را نمی‌پذیریم و دوباره یک جورهایی اذیت و آزار می‌شویم،در یک جایی در دنیای عرفان فراق و وصل مفهوم خودش را برای عارف از دست می‌دهد ، بودن معنا پیدا می‌کند،ساحل بهانه است رفتن رسیدن است، آی الآن در فراقیم و آی الآن در وصلیم آدمهای عادی اینجوریند ، دوباره فردا ، هرروز ، انرژی ذهنیشان صرف این می‌شود که آی رفتیم فراق،آی آمدیم به وصل،یک جایی در دنیای عرفان فراق و وصل این معنی خودش را از دست می‌دهد،برای عارف مهم نیست که الآن در فراق است یا در وصل است ، بودن و رفتن مفهوم دارد ، ماجرای شمع و پروانه را اونجا داریم ، ماجرای است که دیگر فراق و وصل آن مفهوم خودش را از دست داده ، آن مدار بیضی شده دایره ، خوب یک چیزی از اینجا می‌گیریم که هر فراقی وصلی دارد و هر وصلی فراقی ، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا آری با دشواری آسانی است- الشرح ۶، هر سختی به آسانی و هر آسانی به سختی ، یعنی به آسانی هم می‌رسی تازه دوباره باید خودت را آماده سختی بکنی ، خوب از همینجا قانون فواره را هم مشابه است ، منتها به عبارت دیگر،هر چیزی که بالا برود پائین هم می‌آید،ما جر زنی زیاد می‌کنیم ، در همه موردها همینطوری است،دوست داریم اگر می‌رویم بالا دیگر برویم و اصلاً فکر نمی‌کنیم که ما بیائیم پائین ، مثلاً فرض کنید شرکت داریم و الآن دارد سود آوری خوبی می‌دهد،ما جز سود هیچ انتظار دیگری نداریم و هیچ احتمال دیگری نمی‌دهیم خوب تاریخ را اگر برویم نگاه بکنیم این قانون همه را بر زمین زده ، هرچی می‌رود بالا، می‌آید پائین، فرعون اگر می‌دانست،ناپلئون این قانون را اگر می‌دانست،یعنی درکش کرده بود شاید ناپلئون نمی‌شد ، یعنی یک چیز دیگر می‌شد و تاریخ نشان می‌دهد که انسان آمد و رفت،هر انسانی فکر کرد می‌رود بالا و هرگز پائین آمدنی نیست، لذا حساب روز پائین آمدن را هیچ انسانی نکرد ، چه در جزء و چه در کل، مثلاً همه کسانی که کارهای خلافی می‌کنند مرتکب قتل می‌شوند، همه فکری را می‌کنند الا فکر این که گیر بیافتند ، می‌گویند اونهایی که گیر افتادند،اونها بلد نبودند،ناشی بودند ، امکان ندارد اگر کسی که بهر حال وارد قتل و جنایتی می‌شود احتمال بدهد که بگیرند او را،او فکری کند که بقیه نمی‌دانستند،ناپلئون فکری کند که بقیه چولمن بودند ، همه همین ماجراست

و این قانون چه بلائی تا حالا بسر انسانها آورده و چه انسانهایی را زمین زده و سر جای خودشان نشانده و ما این قانون را همه جور باید از آن استفاده بکنیم ، جلوی خیلی ضرر و زیانهای ما را می‌گیرد ، خوب من خیلی‌ها را دیدم در این سالها که فکر برگشت را نمی‌کردند ، تا شرکت ورشکست شد ، دچار مسائل و مشکلات عدیده جسمی، روانی، ذهنی شدند، چرا چون حساب بالا رفتن را می‌کردند ولی حساب پائین آمدن را نمی‌کردند، چقدر کسانی را دیدیم که ثروتها داشتند ، مکتها داشتند ، حساب پائین آمدن را نکردند ، خوب حالا ثروت رفته ولی موضوع این است که بدنبال آن سلامتی هم می‌رود، پشت سرش روان ، ذهن و همه اینها می‌رود ، این بینشها را در رابطه با سلامتی مان در واقع داریم بررسی می‌کنیم، وقتی که بدانیم اولاً احتمال دارد ؛ که حساب پائین آمدن را هم بکنیم و بعد هم آماده‌اش هستیم که روزی که طبق قانونش در سراسیمی قرار گرفتیم بگوئیم جزء بازی است ، این هم جزئش هست ، می‌گویند بازی سر شکستک دارد ، حالا پس این قانون فواره خیلی کار بُرد دارد ، شما البته فکر کنید خودتان یکخورده رویش بررسی کنید ، بقیه توضیحاتی را که ما ممکن بود با داشتن وقت توضیحات بیشتری می‌دادیم همش دستگیرتان می‌شود، یعنی مطلب خیلی ساده‌ای است ولی درعین سادگی تاریخ را همین قانون نوشته و بالا برده و پائین آورده و انسان وَالْعَصْرَ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ سوگند به عصر که واقعا انسان دستخوش زیان است - عصر او ۲ ، همین عدم بکار بردن همین یک قانون است خوب شب راه‌گناه حدیث ما بود

دراز- مولانا .

## قانون شمع و پروانه

قانون شمع و پروانه ؛ پروانه به مقامی رسیده است که گشتن حول محور شمع برای او مهم است نه فراق یا وصل . برای عارف جائی است که فراق یا وصل (اوج و حضیض) تفاوت نمی‌کند و ماجرای شمع و پروانه پیش می‌آید ، ساحل بهانه است رفتن رسیدن است، در یکجائی دیگر مهم نیست که کجای قضیه هستیم ، مهم آن است که در کوی خرابات باشیم حالا کجا دیگر مهم نیست (مقیم کوی خرابات و هرکجا که باشیم عالی است) ، در اتصال باشیم ، حالا کی می‌شود ، بیرون ریزی تمام می‌شود و تجربه تهی شدن و بیخود شدن در راه است . ببینید بیضی‌های مختلفی می‌توانیم رسم کنیم بر اساس دو کانونش، این دو تا کانون می‌تواند به هم نزدیک و نزدیکتر بشود، شکل ما هرچه دو کانونش به هم نزدیکتر بشود به دایره نزدیکتر می‌شود و در یک جائی دو تا کانون برهم منطبق می‌شود و می‌شود یک کانون ، اونجا دیگه اوج و حضیض مفهومی را از دست می‌دهد ، اوج و حضیض در بیضی معنا دارد در دایره معنا ندارد ، ببینید اون ( پروانه ) گشتن برایش مهم است ، در این ماجرا بگردد برایش اهمیت دارد و همه چیز دیگر مفهوم خودش را از دست می‌دهد ، برای ما دور یک شمعی چرخیدن اهمیت پیدا می‌کند ، دیگه آی الان اینجوری شد، اونجوری شد اینها مفاهیم خودش را از دست می‌دهد، کسی که در وصل است خودش را منقطع نمی‌داند، کسی که متصل است دیگه نمی‌گوید آی فراق، آی وصل، یک چیز کلی است که می‌گوید بشواری چون حکایت میکند از جدائی با شکایت میکند - مولانا ، نسبت به یک مقطع کلی ، اما نسبت به هر مقطع او

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ هَر كجا باشید او با شماست- حدید ۴ یا عكشش، لذا وقتی او همه جا با ماست اگر درکش کردیم دیگه احساس تنهائی، افسردگی ندارد ، لذا این بصورت یک دایره در می آید و فراق و وصل مفاهیمش را از دست می دهد ولی کسی که مدارش بیضی است می گوید که برویم به دیدارش الآن وقتش است ، الآن اذان دادند، این ماه فلان است، یعنی همش در اوج و حضیض است، همش در فراق و وصل است، اذان دادن وصل شد بعدش دوباره دور می شود، رفت تا اذان بعدی یا ماه ... بعدی و در واقع دور می شود و نزدیک می شود، حالا اگر نزدیک بشود ولی بهر حال بین این ماجرا در نوسان است ، اما یک جایی هست که دیگه فراق و وصل مفهوم خودش را از دست می دهد ، هم در فراق و هم در وصل است بعبارتی در فراق است ، بعبارتی در وصل است.

## قانون نظم در بی نظمی

### قانون نظم در بی نظمی ؛

**آلرژی ( جسمی ، روانی و ذهنی )؛** اگر که دوستان ببینند که من جیب شلوارم به اینصورت بیرون است ، یا یقه پیراهنم یا اینکه ما برویم سالن انتظاری ببینیم که ساعت اونجا کج است و دستمان هم نمی رسد که صافش کنیم ، یا تابلو کج است و خلاصه کلام یکی از این حالتها که این حالتها می تواند بی نهایت باشد، کسانی که اعصابشان تحت فشار قرار می گیرد و یک حالت تنش به آنها دست می دهد دستشان را بلند کنند ، کسانی که مخصوصاً خانمها که از جابجائی وسائل در خانه شدیداً عصبی می شوند دستشان را بلند کنند، آلرژی می دانید که از نظر ما آلرژی جسمی داریم، آلرژی روانی داریم و آلرژی ذهنی داریم، دنیای پزشکی آلرژی جسمی را به یک صورت تنهائی می شناسد ؛ علائمی مانند خارش و ... ، حالا پس می رسیم به یک بحثی که سلامتی ما می تواند در گرو حوادث و یکسری چیزهای بیرونی باشد که بخودی خود باردار نیستند ، حامل چیزی نیستند ، یعنی کج بودن یک ساعت نه آلودگی و ویروسی است نه یک ضایعه اسفباری است ، نه خبر ناگواری است ، اصلاً هیچی نیست ، یا بیرون بودن آستر جیب من بخودی خود هیچ چیزی را در خودش ندارد ( یکی از حاضرین ؛ ولی بی نظمی را نشان می دهد استاد؛ نظم و بی نظمی چه تعریفی دارد، الگوی ذهنی ماست، پس این بیرون بودن جیب من منطبق با الگوی ذهنی ما نیست، هر چیزی که با الگوی ذهنی ما مطابقت نداشته باشد ما اعصابمان تحت فشار قرار می گیرد ، تحت تنش قرار می گیرد ما می خواهیم رابطه ای پیدا بکنیم که چرا ( یکی از حاضرین ؛ چون طبیعت نظام یافته است و ما همه چیز را در طبیعت منظم پیدا می کنیم استاد؛ احسنت ، حالا یک سؤالی؛ ما وقتی به طبیعت نگاه می کنیم نظم می بینیم یا بی نظمی می بینیم، اونچه که می بینیم کاملاً بی نظمی است، ما هر جایی در طبیعت ، در هستی نگاه کنیم بی نظمی می بینیم ، شما مثلاً به آسمان نگاه می کنید ، می بینید یک مشت ستاره هر کدام یک جایی پرت شده اند ، مثل اینکه یک مشت نقل را بگیریم پرتشان کنیم ، هر کدام یک گوشه ای بچسبند ، وقتی می رویم جنگل هم می بینیم که درختها هر کدام به شکلی و همینطوری بی نظمی می بینیم ، به کوه نگاه می کنیم یک شکل بی نظمی می بینیم، یک دریاچه طبیعی، یک رودخانه را می بینیم بی نظمی ندارد ، اما یک جنگلی را اگر انسان بخواد درست



کند چکارش می کند، از بالا که نگاه بکنی از داخل هواپیما که نگاه بکنی تشخیص می دهی که کدام جنگل کار انسان است، کدام جنگل کار طبیعت است، آیا کسی اشتباه می کند، کسی اشتباه نمی کند، آیا طبیعت، آیا هستی اشتباه می کند و ما درست می گوئیم، خوب شما هر جا به هستی نگاه می کنید اون ترکیب و شکل بندی و چیدمان را می بینیم که چیدمانی نیست که با سلیقه ذهنی ما مطابقت داشته باشد ، نمونه اش همین آسمانی است که نگاه می کنیم، یعنی هستی، شعور الهی به عقلش نمی رسد اینها را بیاید مرتب کند ، خوب جهان هستی از چی ساخته شده ، امروز از یک زاویه دیگر نگاه می کنیم ، یک روزی نگاه کردیم و دیدیم از رقص آفریده شده ، از حرکت آفریده شده ، امروز از این زاویه می بینیم که هستی از نظم و بی نظمی ساخته شده و به یک تعریف دیگری می رسیم، یعنی واقعیش بی نظمی است، حقیقتش نظم است ، مثلاً به رنگ بندی تن ماهیها نگاه بکنیم که اگر الگو برداری بکنیم ما اون لباس را بپوشیم هر کسی نگاه بکند می گوید این از کدام .... آمده ، ما خوب رنگهای گرم و سرد و ست های مختلفی را تعریف می کنیم ، در طبیعت این حرفها چیه ، رنگ گرم و سرد و غیره چیه ، همه را در کنار هم قرار داده و هیچ اشکالی در آن دیده نمی شود، اصلاً این ترکیبها و چیزهایی که ما می گوئیم اونجا همش در بطلان کامل است و طبیعت در واقعیت خودش هیچ چیزی ندارد و دنبال هیچ نظمی نیست و نظم برایش تعریفی ندارد، انسان آمده نظم را برای خودش تعریف کرده و ذهن خودش را با تقارن ، تجانس و چیدمان و رنگ بندیها برنامه ریزی کرده ، خوب کار خوبی کرده دستش درد نکند اما این مسأله تا کجایش خوب است و از کجا به بعدش بلای جان مان است ، و حالا وارد یک بحثی می شویم که زندگی برای نظم است یا نظم برای زندگی است ، یعنی ما زندگی که می کنیم نظم ایجاد کنیم یا نظمی می خواهیم که زندگی با آن بکنیم و نظم در خدمت زندگی است یا زندگی در خدمت نظم است ، طبیعتاً ما همه چیز را برای زندگیمان می خواهیم ، هر چیزی زندگی ما را بخطر نیاندازد آیا می خواهیمش، پس هر چیزی را تا جایی می خواهیم که زندگیمان را بخطر نیاندازد و در خدمت زندگیمان باشد ، جایی که آمد زندگیمان را بخطر انداخت دیگه بدرد نمی خورد پس ما به یک لیمیت (حد) می رسیم، خوب پس نظم خوب است بشرط اینکه در خدمت زندگی ما باشد ، پس تا یک جایی خوب است که زندگی ما را بخطر نیاندازد که هیچ در خدمت زندگیمان هم باشد، حالا وقتی که زندگیمان را دیدیم که بخطر می اندازد اونجا یک لیمیت پیدا می شود ، اگر من رفتم یک جایی نشستم دیدم ساعت کج است و تنشی دارد روی جسم من پیاده می شود البته این ماجرا از ذهن شروع می شود، بعد روان را درگیر می کند و بعد جسم درگیر می شود کما اینکه بعد از یک مدتی ما بی تاب می شویم یا مثلاً وسواسی که ما در زندگی داریم، خوب خانمها از جایجائی اشیاء مشکل زیادی دارند و مکرر جابجا می کنند ، مرتب می کنند ، دوباره بهم می ریزد، دوباره ، سه باره و اونها دارند حرص می خورند ، فکر می کنیم چند درصد از سلامت قلبمان را روی اون نظم در خانه ما گذاشتیم تا امروز ، ممکن است که ما در عرض ۶۰ سال زندگی لااقل ده ، پانزده سال به این واسطه از سرمایه قلبمان گذاشته باشیم روی این برقراری نظم و حرص خوردیم ، پریدیم بالا ، پائین ، مرتب کردیم ، به جسم فشار آوردیم ، روزی بیست بار خانه را تمیز کردیم ، دوباره ریختند بهم و ما یک جا دیگه بریدیم ، پس یک لیمیتی پیدا می کنیم که در این لیمیت ما تا یک جایی که حد توانائی ما هست و به ذهن

، روان و جسم ما تأثیری نداشته و بلند شدیم ساعت را مرتبش کردیم ، خانه را تمیز کردیم ، دوبار ، سه بار و از اونجائیکه یکدفعه دیدیم داریم متشنج می شویم ، دارد تنش روی ما پیاده می شود ، دارد فاز منفی حاکم می شود، اونجا دیگه می شود سم و مهلک می شود ، اینجا دیگر **overload** است و این اضافه بار دیگه مجاز نیست، هرچی می خواهد باشد، هراتفاقی می خواهد بیافتد، ماهمه چیز را برای زندگیمان می خواهیم، برای سلامتی مان می خواهیم ، قرار باشد که قلبمان را بگذاریم که این لیوان از اینجا تکان نخورد ، بخورد ، اصلاً نباشد بهتر است ، اصولاً زندگی یعنی بی نظمی ، در بحث گذشته مان گفتیم زندگی یعنی مسیر ، الان یک تعریف دیگری می کنیم ، زندگی یعنی بی نظمی ، ببینید ما اگر قرار باشد زندگی بکنیم ایجاد بی نظمی اجتناب ناپذیر است ، یک سفره ای را می اندازیم مرتب و منظم ، شکم ما اگر بخواد سیر بشود باید ایجاد بی نظمی بشود ، یعنی شما قبل از سیر شدن شکم و بعد از سیر شدن شکم دو تا عکس بیاندازید ، قبل از خواب ، بعد از خواب ، قبل از مهمانی ، بعد از مهمانی، ماشین را مرتب کردید می نشینید داخلش می روید و بر می گردید ، ماشین دوباره داخلش ریخته پاش شده، زندگی یعنی بی نظمی بیا، زندگی یعنی خواستن بی نظمی، ما چه کار می کنیم ، جر زنی می کنیم، می گوئیم که جر زنی بکنیم که بی نظمی نیاید، شکم سیر بشود چیزی بهم نخورد ، بخوایم و بلند شویم ، هیچ چیزی از جایش تکان نخورد، این نمی شود، تا زمانیکه واقعیت را نپذیریم حرص خواهیم خورد ، بچه بخواد حرکت کند یعنی بی نظمی، اجتناب ناپذیر است، بچه خواستیم ، بی نظمی هم باید بخوایم ، خلاصه کلام موضوع این است که نظم خوب است نسبی است، نظم خوب است تا یک جایی، بطور نسبی نه مطلق، می خواهیمش تا جایی که می توانیم ایجادش بکنیم، از اونجائیکه دیگه نمی توانیم ایجادش بکنیم از دسترس ما خارج است دیگه اونجا حرص نمی خوریم و بهر حال تا جایی که ما سلامتی مان را نخواهیم روی این ماجرا بگذاریم و انسانهای زیادی درصد قابل توجهی از سلامتی قلبشان را چون این یکی از مواردی هست که استرسش مستقیم می آید روی قلب ، حالا بعضیهای دیگر روی معده و... ولی عمدتاً قلب تحت تأثیر این تنش قرار می گیرد ، خوب به یک پیام می رسیم و به یک قانون می رسیم که قانون نظم و بی نظمی است، این قانون را از کجا گرفتیم از عالم هستی گرفتیم، عالم هستی می گوید این قانون من است، بعد اونجا که به ما فشار می آید می گوید که شما کاسه داغ تر از آتش هستید ، من که هستی ام این قانونم هست، شما چطوری می خواهید از این قانون سر پیچی بکنید و به نظم مطلق برسید و البته مجازاتش در دل خودش خوابیده ، هستی ما را مورد محاکمه قرار نخواهد داد لیکن انسانهای زیادی قربانی شدند بخاطر نقض این قانون قربانی شدند و زندگیشان را گذاشتند روی این مسأله ، خاطرتان هست گفتیم صلح با جهان هستی ، بعد ممکن بود ما فکر کنیم که ما با جهان هستی اصلاً سر و کار نداریم ، منظورمان این است که با آن سر کار داریم، هستی از یک راهی می رود و ما از یک راهی دیگر ، هستی یک کاری می کند و ما یک کاری دیگر می کنیم ، و راههای ما با هم متفاوت است و یکی از مفاهیم صلح با هستی این است که ما سازگار بشویم با قوانین عالم هستی ، خوب حالا ضایعات این مسأله اینجا خاتمه پیدا نمی کند ، ضایعه اش خیلی بیشتر از اینها هست ، مواردی را با هم صحبت بکنیم ، مثلاً فرض کنید این نظم را می خواهیم به فرزندانمان هم القاء بکنیم ، افتخار بعضی از والدین این است که ما فرزندانمان چنان با نظم هستند که خانه مثل سرباز خانه و این

بچه‌ها بسیار منظم و بسیار مرتب هستند و بهر قیمتی این مسأله را پیاده می‌کنند ، خوب یک مسأله هست که اطفال تا یک سنی ساختار وجودیشان با هستی منطبق است، ساختار وجودی یک طفل با هستی منطبق است نه با قوانین ما، حالا قوانینی که ما گذاشتیم در ذهن و غیره این مال ماست ، هنوز یک طفل قانونش با قانون هستی منطبق است، مثلاً شما اگر که دقیقاً اطفال را زیر نظر بگیرید می‌بینید که ساختار وجودی آنها از نظم و بی‌نظمی ساخته شده ، نصف وجودشان نظم است ، نصفش بی‌نظمی است ، نصفش ساخت است نصفش تخریب است ، می‌بینید یک اسباب بازی را می‌گیرد با چه اشتیاقی اونجا درمغازه اسباب بازی فروشی و دیگه نمی‌توانید جدایش کنید ، با چه اشتیاقی اون را می‌گیرد می‌آورد ، دوبار با آن بازی کرد ، خورد و خرابش می‌کند ، هیچ بچه‌ای اسباب بازی را سالم نگه نداشته ، اگر نگه داشته باشد جای سؤال است ، چون ساختار وجودیش از نظم و بی‌نظمی ساخته شده ، امکان ندارد بدنبال خواستش ، نخواستن پیش نیاید ، بدنبال نظمش بی‌نظمی پیش نیاید، خلاصه ساخت و تخریب ساختار وجودی طفل را تشکیل می‌دهد که با جهان هستی منطبق است و انطباق دارد با جهان هستی ، چون هنوز وجودش دستکاری نشده ، برنامه‌ریزی جدیدی نیامده رویش ، برنامه ریزیش طبیعی است، خوب ما می‌آئیم چکار می‌کنیم، مامی آئیم اون نظم را القاء می‌کنیم، نظم را که القاء می‌کنیم با برنامه‌های وجودیش به تضاد می‌افتد و برنامه‌های وجودیش درمقابل این برنامه جدید مقابله می‌کند ، تحت شرایط روز و بهر حال دیکتاتوری این نظم را موقتاً می‌پذیرد ولی تضاد با اون کماکان ادامه دارد تا اولین فرصتی که پیدا بکند برای یک ابراز که معمولاً ممکن است در سن بلوغ که اولین دوران استقلال را پیدا می‌کند این طغیان را بروز بدهد، این مقابله و تقابل اولین فرصت بمحض اینکه یک استقلال نسبی پیدا بشود ، حالا این استقلال نسبی برای هر کسی بستگی به موقعیتهای خانواده و غیره در یک سنی پیش می‌آید و عمدتاً در سن بلوغ ممکن است این مسأله پیش بیاید و ما شاهد یک حوادثی بشویم، شما با صحنه‌هایی برخورد می‌کنید، مثلاً می‌روید داخل اتوبوس می‌بینید که یک کسی یک تیغ برداشته و کشیده روی صندلی اتوبوس ، یا یک چیزهایی نوشته ، یا کیوسک تلفن شیشه‌اش شکسته، گوشی‌اش خراب شده ، قطار دارد می‌رود یکدفعه سنگی می‌آید می‌خورد به قطار ، رفتارهای خرابکارانه‌ای که شما ممکن است به یک فکر فرو بروید که کسی که این تیغ را کشیده به چی رسیده ، چی توی ذهنش بوده ، دراون لحظه به چی فکر کرده ، به چه خوشحالی رسیده، آیا این سؤال را می‌توانیم مطرح بکنیم یا نه ، انسان چون هیچ کاری را بی‌دلیل انجام نمی‌دهد ، هر کاری را می‌کند یک انگیزه‌ای دارد ، یا به آن آگاه است یا نه به آن ناآگاه است ولی انگیزه‌ای وجود دارد ، یک عاملی باعث می‌شود اینکار صورت بگیرد ، بعنوان یک نمونه اشاره بکنم که دختر ۱۶ ساله‌ای را از آمریکا آوردند پیش ما در چند سال پیش و یک معضل بزرگ برای خانواده این دختر خانم در عرض یکی دو سال گذشته ایجاد کرده بود ، دختری از خانواده بسیار ثروتمند که معضل ساده‌ای را ایجاد می‌کند ، می‌رود داخل سوپر مارکت همیشه و هرروز یک چیز بی‌ارزشی را بر می‌دارد می‌گذارد جیبش، دوربین مخفی ، پلیس و... والدین را می‌آورند می‌بینند که اینها خانواده ثروتمندی هستند، اینها اصلاً محتاج نیستند، این روانشناس، اون روانشناس... ، در جامعه روانشناسی می‌گویند این بیماری است ولی ما می‌گوئیم این بیماری نیست، کما اینکه در بحث تشعشع دفاعی گفتیم وسواس و توهم و... بیماری

نیست، ببینیم که حالا ماجرا چیه ، چی پشت این قضیه خوابیده ، این دختر به چی می‌رسد ، عاملی که باعث این قضیه می‌شود چیه و این دسته مسائل را تعمیم بدهیم ، یکدفعه می‌بینیم که به خیلی جاها سرایت پیدا می‌کند و متوجه می‌شویم در چه بخشهایی چقدر کارها مرتبط است با یک مسأله‌ای که الان می‌خواهیم صحبت بکنیم ، ببینید این دختر وقتی وارد سوپر مارکت می‌شود همه چیز سمبل نظم است ، این نظم در ناخود آگاه بعثت اینکه از دوران بچگی القاء نظم شده و یک تقابل پیش آمده و اونجا این طغیان و تضاد علیه نظم تثبیت شده و الان نظم زده شده در ناخود آگاه نظم زدگی پیش آمده ، هر چیزی سمبل نظم باشد ناخود آگاه از آن خاطره بدی دارد و طغیان می‌کند علیه آن ، اون کسی که می‌آید داخل اتوبوس و می‌بینید اتوبوس تر و تمیز و نو و همه چیز عالی است ، ناخود آگاه اذیت می‌شود و تیغ می‌کشد و حالا از درون جگرش خنک می‌شود ، شکلات را بردارد بگذارد جیبش ناخود آگاه جگرش خنک می‌شود ، لذت می‌برد، اون تلفن وقتی سالم است ، این رد می‌شود از کنارش ناخود آگاه اذیت می‌شود ولی اگر شیشه را بشکنند، گوشی را بکنند ، حالا یک چیزی می‌شود ، ارضاء می‌شود و از این نقض نظم به یک لذت زائدالوصفی می‌رسد ( سؤال ضمن بحث آقا ؛ بچه‌ای که می‌رود سر جیب پدرش یا کیف مادرش با وجود اینکه از نظر مالی ارضا هست یا در مدرسه سر کیف هم‌کلاسیش می‌رود اون چی استاد ؛ بله همش همین ماجراست، خانه یک امنیت دارد یعنی نظم دارد، یعنی همه چیز سر جای خودش در جریان است ، ناخود آگاهی این خانه امن را نمی‌پذیرد ، دارد اذیت و آزار می‌شود یک اتفاقی که بیافتد اون امنیت بهم خورده ، یعنی شما دیگه متوجه می‌شوید که شلوارتان را هر جایی نمی‌توانید بگذارید ، این خانه دیگه امنیت ندارد، ولو اینکه صد تا تک تومانی‌ش را متوجه بشوید که کم شده، یک بار، دو بار، سه بار ، دیگه خانه امنیت ندارد ، اون ارضا شدن پیش می‌آید یا مثلاً والدین می‌دانند بچه‌هایی که در کوچکی خیلی شلوغ بودند و آزار و اذیت زیاد داشتند می‌گویند که بزرگ می‌شوند آرام می‌شوند، یعنی عکس این مسأله را هم داریم و بطور کلی یک ماجرای را داریم بنام زدگی، موضوع زدگی را تعمیم بدهیم اینجا در نظم است، یک جای دیگر در یک چیز دیگر است و آلرژیک‌های ذهنی و روانی را مورد بررسی قرار بدهیم ، ریشه خیلی از مشکلاتمان را به آن می‌رسیم ، عاملی بنام زدگی و حالا اینجا داریم راجع به این بخشش صحبت می‌کنیم و این زدگی را داریم در چنین ماجرای مورد بررسی قرار می‌دهیم ، موضوعهائی را که اینجا صحبت می‌کنیم و الان ادامه می‌دهم مخصوصاً مورد مهم دیگری را در این رابطه، یک علش در تشعشع دفاعی است، یعنی ما هر رفتار غیر عادی را تشعشع دفاعی هم کار می‌کنیم ، اینجا یک علت دارد و در اونجا هم یک علت دارد، (سؤال ضمن بحث خانم ؛ اینطوری که گفتید هر بچه‌ای که دنیا می‌آید اول بی نظم است استاد ؛ نظم و بی نظمی، یعنی می‌خواهد مثلاً لحظات اول که ماشین و عروسک را گرفته اگر دست کسی به آنها بخورد، داد و فریادش بلند می‌شود ولی بعد از یکی دو روز خودش می‌زند و خرابش می‌کند ، یک دورانی دارد که مرتب و منظم و بهترین امکانات را برای عروسک و ماشینش فراهم می‌کند ولی دوره‌اش که تمام شد خودش تخریب می‌کند. (ادامه سؤال خانم ؛ بعثت فشار و تضادی که در آن مانده در موقعی که احساس آزادی می‌کند با خراب کردن یک چیزی و از بین بردن نظم احساس آرامش می‌کند ، اکثر والدین هم که همینطوریند یعنی از کوچکی می‌خواهند به این بچه‌ها نظم یاد بدهند و مخالف بی‌نظمی‌اند ، پس چرا همه بچه‌ها

اینطوری نیستند ، من خودم یک بچه‌ای بودم که در زمان بچگی همیشه همه چیز باید سر جایش می‌بوده ، منظم می‌بوده ولی هیچوقت این رفتار را نداشتیم که بیائیم یک چیزی را خراب کنم و از بین ببرم و از آن لذت ببرم ، همیشه خودم تا الآن احساس کردم که همه چیز باید منظم باشد استاد ؛ عرض کنم این مطلبی را که می‌گوئیم یک مطلب جنرال است و آماری ، فراموش نکنید که من برنامه‌ریزی شده و من برنامه‌پذیر داریم در شما الآن این را داده و پشتش هم قرص ایستاده و هنوز نگه داشته ، هنوز اون چارچوب را نگه داشته تا این بیرون ریزی و تا این عامل در کجا بخواهد تخلیه بشود ، شاید هم چنان برنامه قدرتمندی در این من برنامه‌پذیر ( وجدان از اینجا ناشی می‌شود ، وجدان جزء این من برنامه‌پذیر است) تا یک جایی یکدفعه طغیان کند و اون پتانسیلی که اینجا روی این مسأله پیاده شده بخواهد تخلیه بشود، شاید هم اونقدر برنامه‌ریزی محکم و مستحکمی روی این مسأله پیاده شده که همیشه این مهار باقی بماند ، بهر حال این را بدانید که یک درصدی قابل توجه در گیر معضلات این مسأله می‌شوند وقتی این صحبت را می‌کنیم، صحبت این نیست که دیگه قانون باشد هر کس اینجوری شد اونطوری خواهد شد ، چون من برنامه‌پذیر این وسط نقش مهمی ایفا می‌کند.

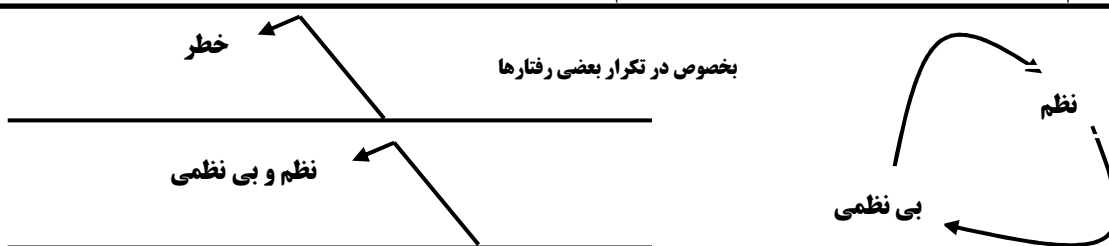
**رابطه نظم و بی‌نظمی در سلامتی ؛** نظم برای زندگی و زندگی برای نظم است ، زندگی منجر به بی‌نظمی می‌شود و بی‌نظمی منجر به زندگی، زندگی بدنبال خود بی‌نظمی می‌آورد و برای سروسامان دادن به بی‌نظمی ایجاد شده زندگی جریان می‌یابد **مثال ؛** میز غذا را می‌چینیم بعد از صرف غذا بی‌نظمی بر روی میز می‌بینیم.

### بی‌نظمی از ما بوجود می‌آید و یا از دیگران در هر صورت چرا باید سبب تولید بیماری در ما بشود

**مثال ؛** اگر وارد مکانی بشویم و ببینیم ساعت روی دیوار کج است ، عده‌ای مایلند که ساعت را صاف کنند و اگر نتوانند از این بابت حرص می‌خورند . اگر آستر جیب کسی بیرون باشد چه اتفاقی افتاده است که دیدن این بی‌نظمی باعث حرص خوردن ما بشود و سلامتی ما را بخطر بیاندازد ، اگر کسی با قاشق، چای را در لیوان بهم می‌زند و بتدریج با شنیدن صدای قاشق ما را ناراحت و سبب حرص خوردن ما می‌شود ، چه اتفاق عجیبی افتاده است و چرا ما باید از این بابت حرص بخوریم و سلامتی خود را بخطر بیاندازیم .

• جهان هستی از نظم و بی‌نظمی ساخته شده است، یعنی تلفیقی از نظم و بی‌نظمی (واقعیت یک چیزی است و حقیقت چیز دیگری) که دست به دست هم داده‌اند و طبیعت را تعریف کرده‌اند و ما آمده‌ایم به تدریج چیز دیگری را جایگزین کرده‌ایم و اعصاب خود را تحت فشار قرار داده‌ایم، ما هم جزء جهان هستی هستیم و از این قاعده مستثنی نیستیم، ولی در نرم افزار بیش‌تر این موضوع تعریف نشده است و با دیدن بی‌نظمی متأثر می‌شویم و این موضوع سبب تولید بیماری در ما می‌شود، این بدین معنی نیست که در کار و زندگی نخواهیم منظم باشیم بلکه باید بدانیم و در نرم افزار بیش‌تر ما تعریف شده باشد که در زندگی هم نظم و هم بی‌نظمی وجود دارد و ما نمی‌توانیم کاری بکنیم که بی‌نظمی نباشد، ولی می‌توانیم تعریف کنیم که بی‌نظمی را تحمل کنیم .

- در هر حال ما نمی‌توانیم بعد از این همه عادت‌ها و ... برویم مثل یک روستائی زندگی کنیم ، اما می‌توانیم ضد ضربه بشویم تا دچار آسیب‌های عصبی و ... نشویم .



- آیا برای ایجاد این نظم ما باید از سلامتی خود سرمایه گذاری کنیم ، لذا ما یک حد مجاز را تعریف می‌کنیم ، با توجه به اینکه هر چه جلوتر برویم این آزرژی بیشتر می‌شود مانند نظافت یک خانه به روزی یک بار ، دو بار ، سه بار یا ... لذا نیاز به تجهیز دیدگاه است که ما چگونه نگاه کنیم تا صحنه فاجعه آمیزتر از این نیز نتواند ما را تکان بدهد و خلاصه آنکه مطابق قانون نظم و بی‌نظمی ما با بخشی از جهان هستی آشنا می‌شویم ، جهان هستی با تمام عظمت خود به ما می‌گوید که از بی‌نظمی ساخته شده است ، حالا آیا در این ماجرا ما باید با تعریف غلط از نظم و بی‌نظمی در بینش خود صدمه ببینیم .

**نقش نظم و بی نظمی در تعلیم و تربیت ؛** دنیای یک نوزاد منطبق با جهان هستی است ، یعنی نظم و بی‌نظمی ، یک کودک ابتدا با اسباب بازی، بازی می‌کند و بتدریج میل به خراب کردن و شکستن پیدا می‌کند ، زمانیکه ما می‌خواهیم مطابق با با نرم افزار خود به کودک صرفاً نظم را تحمیل کنیم و کودک تحت دیکتاتوری ما آن را بپذیرد ، بمحض اینکه فرصتی به او دست دهد ناخودآگاه در کودک طغیان علیه نظم و منطقی که ما به او تحمیل کرده ایم بوجود می‌آید و با اینکار خود را ارضا می‌کند ، مانند بچه خانواده ثروتمندی که دزدی می‌کند و از فروشگاه چیز بی‌ارزشی را سرقت می‌کند و یا کسی که صندلی اتوبوس را پاره می‌کند .

### نظم زندگی ← طغیان علیه نظم و منطق

**طغیان علیه جنسیت ( تمایل به رفتار هم جنس گرایانه ) ؛** که طغیان علیه نظم و منطق است که بدین صورت در افرادی ظاهر می‌شود ، این رفتار یک نیاز نیست بلکه دهن کجی به نظم و منطق است ، خوب وارد یک بحث مهمتری می‌شویم که این قضیه برای ما اهمیت خیلی زیادی دارد ، بحث اینجاست که یکسری طغیان‌شان علیه نظم و علیه منطق روی موضوع جنسیت می‌افتد ، یعنی یکی می‌رفت کیوسک تلفن را خراب می‌کرد ، یکی تیغ می‌کشید روی صندلی اتوبوس، یکی از سوپرمارکت چیزی بر می‌داشت ، یکی هم از جیب بابا پول بر می‌داشت ، یک عده‌ای هم طغیان را می‌آورند روی جنسیت‌شان ، یعنی این بخش پشت پا زدن به منطق و نظم را از طریق دیگری اعمال می‌کنند و ارضا می‌شوند ، یعنی طغیان علیه جنسیت به این معنا که روال طبیعی این است که تمایل به جنس مخالف وجود دارد، روال این عده این می‌شود که تمایل به جنس موافق ، تمایل به جنس موافق همه چیز را ، همه قوانین را ، همه اسلوب‌ها را بهم می‌زند ، یعنی پوزخند اساسی به نظم و منطق و نظام اصلی و همه چیز و لذا یک عده‌ای که ممکن است مشکلات هورمونی داشته باشند اونها بکنار ، راجع به



یک دسته‌ای صحبت می‌کنیم که اولاً بحث تشعشع دفاعی نیاز دارند و بعد عده‌ای هم مشکل در اینجاست و در واقع تمایل اونها به اینکار ارضا شدنشان از طریق پشت پا زدن به این مسأله یعنی همان ارضائی که یکی در دزدی بدست می‌آورد این یکی هم در این رابطه بدست می‌آورد ، یعنی ناخود آگاهش ارضا می‌شود ، ناخودآگاه ارضا می‌شود که به نظم و منطق پوزخند زده و این مسأله بیماری نیست ، انحرافات جنسی بطور کلی شکلهای بسیار زیادی دارد ، هرکسی می‌تواند برای خودش نوعی تعریف بکند ، حالا شما ببینید چند تیپ از این رفتارها می‌شود پیدا کرد ، یعنی این یک بخشی است که لیمیتی ندارد واقعاً و بیماری نیست از نظر ما و نرم افزار است که به ما می‌گوید چکار کنید ، نرم افزار می‌گوید که روزی صد بار دستش را بشوید ، نرم افزار به او می‌گوید تمایل به جنس موافق داشته باشد ، نرم افزار به آن یکی می‌گوید که تیغ بکش به صدلی، آیا این بیماری است، یک نرم افزاری است نوشته شده و دارد عمل می‌کند، ما بیماریها را تقسیم کردیم ، می‌گوئیم بیماری نرم‌افزاری، بیماری دادگاهی، بیماری تأثیر موجودات غیر ارگانیک ، ما برنامه ریزیهای غلط روی نرم افزارها را چرا بیماری اسمش را گذاشتیم ، شاید اینها لازم باشد تعریفهای دقیق‌تری از بیماری داشته باشیم که اون تعریف شامل این بخشها هم بشود، خوب یکی از مسائلی که سر راه ما قرار دارد و ممکن است جزء تجارب ما قرار بگیرد برخورد با افرادی هست که این تمایلات را دارند مخصوصاً همین مورد آخر که داریم صحبت می‌کنیم ، این مسأله هست و می‌دانیم که در دنیای امروز یکی از معضلات دنیای امروز بحث هم جنس‌گرایی است که در بعضی از جوامع دیگه آمدند آشکارش کردند و بعضی از جوامع نه پنهانش کردند ولی چه پنهان کنیم چه آشکار باشد چهره امروز دنیا اون بخشی که آمارش باز شده نشان می‌دهد که این یکی از معضلات بزرگ دنیاست ، حالا چرا معضل است دلایل زیادی دارد ، نمی‌خواهم صرفاً بحث اخلاقی قضیه باشد، افرادی که درگیر این مسأله هستند درگیر این قضایا می‌شوند، مشکلات جانبی زیادی پیدا می‌کنند ، تنش‌های زیادی پیدا می‌کنند، حالا در جوامعی که مخفی است، مخفی کاری خودش تنش می‌دهد ، شاید اونها هم به همین علت گفتند که آزادش کنیم ، قانونی بشود که مخفی کاری را بردارند ، چون خود مخفی کاری تنش ایجاد می‌کند و این تنش هم می‌آید روی سلامتی اثر می‌گذارد و لذا گفتند که اینها که بالاخره دارند کارشان را ادامه می‌دهند لاقلاً این تنش را برداریم سلامتی شان به خطر نیافتد ، برای اینکه تعالیم آشکار می‌گوید که حالا مخصوصاً تعالیم مذهبی اصلاً نظر خوبی روی این مسأله ندارد و اونها را می‌برد در احساس گناه و احساس گناه ضربه دیگری را وارد می‌کند ، یعنی کسی که دچار احساس گناه شد فلج می‌شود ، این در روانشناسی هم ثابت شده ، احساس گناه باعث می‌شود که فاز منفی ، تشعشع منفی و هر چه هم بخواهند ظاهرسازی کنند که نه اصلاً این مشکلی ندارد در حالیکه خودشان می‌دانند که یک روند غیر طبیعی است و دچار مشکلات و معضلات جسمی، روانی و ذهنی می‌شوند و بعضاً آمار خودکشی در این دسته زیاد است و خلاصه شاید علت آزاد شدن کم کردن این فشار باشد ولی خوب ما نظرم آن چیه ، اگر یک چنین کسی آمد و از ما کمک خواست ما چکار کنیم ، ما برخورد کردیم و این تجربه را داریم و شما هم اگر در این راه باقی بمانید و بخواهید کمک بکنید به دیگران و ادامه بدهید کمکهای خودتان را قاعدتاً بر خورد می‌کنید با کسانی

که می آیند می گویند ما این مشکل را داریم ، لذا ما در مقابل این مسأله قرار می گیریم که اولاً خودمان چه فکری بکنیم، آیا دچار وحشت بشویم و برویم عقب، اصولاً لازم است خودمان راجع به این افراد یک نظری داشته باشیم، یک چیزی بدانیم، آیا شوکه بشویم ، نشویم ، استقبال کنیم، نکنیم ، خودمان را کنار بکشیم .

#### در اینگونه موارد ؛

- ما باید به او نگاه یک قربانی داشته باشیم .
- به او تفهیم کنیم که تو قربانی نرم افزار غلط و یا قربانی ویروس غیر ارگانیک شده ای، تا او به ما اعتماد کند و بفهمد که راه نجات وجود دارد و فریب شیطان را نخورد که کار تمام است و راه نجاتی وجود ندارد .
- مرحله بعد از تشعشع دفاعی و فرادرمانی که اولی خروج موجودات غیر ارگانیک و دومی اصلاح نرم افزار بینش معیوب را به دنبال خواهد داشت بهره گیریم .

خوب قاعدتاً روحیه رحمت الهی همیشه بر مبنای کمک است، هیچوقت بر مبنای غیر از این نیست، همیشه و عام است ، همانطور که در تعاریف ابتدائی هم در مورد رحمت الهی داشتیم ، گناهکار، بیگناه نداشت و ندارد ، دیدگاه ما نسبت به این افراد دیدگاه نگاه به یک قربانی است، تصور نمی کنم مسائلی غیر از این چیزهایی که گفتیم حالا یا تشعشع دفاعی یا مشکل نرم افزار اینجا یا مشکل نرم افزار در چند جای دیگر که حالا یک اشاره ای به آن می کنم که بحثمان تکمیل شده باشد چیز دیگری وجود داشته باشد ، البته در بعضی از جوامع محدودیتها فشاری ایجاد می کند که این قضیه تجربه بشود ولی با تغییر شرایط این موضوع در فرد تثبیت نمی شود و بحالت طبیعی بر می گردد ، اونهایی که تثبیت می شود عمدتاً کسانی هستند که مشکل نرم افزاری یا آلودگی موجودات غیر ارگانیک را دارند، بنابراین از نظر ما این عده قربانی محسوب می شوند، حالا یا آلودگی موجودات غیر ارگانیک که باز قربانی هستند و یا اگر نرم افزاری هم هست که باز هم قربانی شدند ، یکی دیگر از مشکلات نرم افزاری القائاتی است که از دوران بچگی روی کودکان صورت می گیرد، این القائات بعضی مواقع دانسته ، بعضی مواقع نادانسته است، مثلاً در موارد نادانسته این است که به یک دختر بچه هر کس می رسد می گوید که این چقدر شبیه بابایش هست، این دارد در اون نرم افزار نوشته می شود شبیه بابایش هست ، این حک می شود ، چون ناخود آگاهی نرم افزار بسیار دقیقی است و قدرت پردازشگری خیلی بالائی دارد ، اونجا این شبیه بابایش هست و بعد نوشته می شود بابا مرد است، پس تو مردی ، در انتها نتیجه می گیرد پس تو مردی ، بعد می آید یواش یواش بزرگ می شود می بیند که رفتار مردانه دارد ، تمایلات مردانه دارد یا مثلاً یک نسل قدیمی تر دوست داشتند که پسر داشته باشند، اگر دختر بدنیا می آمد پسرانه درست می کردند، لباس پسر تنش می کردند ، اسم پسر می گذاشتند رویش و با اون مثل یک پسر رفتار می کردند ، خوب اینها همان القاء برنامه هست ، این القاء برنامه بصورت های مختلفی می تواند روی یک کودک پیاده بشود و بعدها اون خودش را آن جنسیت واقعی خودش نمی بیند ، جنسیت مخالفش را می بیند، حالا با شیوه های مختلف، مسائل مختلف، خود آگاه و ناخود آگاه این مسأله ممکن است که روی افراد پیاده بشود ، پس در هر صورت اگر ما بخواهیم نگاه بکنیم ، نگاهمان نگاه قربانی است ، کمکی

که اگر بخواهیم داشته باشیم و تا حالا مواردی که پیش آمده و تجربه کردیم ما به اینصورت هست که ما هیچ شوکه نمی شویم ، اون هم انتظار دارد که ما اول شوکه بشویم ، بعد می بیند که نه ما شوکه نشدیم ، هیچ برخورد غیر عادی نداشتیم ، چون معمولاً تفکرات راجع به این افراد بعنوان فاسق و... هست و اونها هم که می دانند هر جا صحبت کنند به اونها به دیده غیر عادی نگاه می کنند ، حالا دیگه خیلی روانشناسانه بخواهند نگاه بکنند به دیده بیمار نگاه می کنند، خیلی بخواهد به آنها لطف بشود دیدگاه روانشناسانه هست که بگویند این بیمار هست ، لذا اونها خودشان می دانند که باید بیایند یک چیزی را اعتراف بکنند که خودشان قبول ندارند که نه بیمار هستند ، نه فاسق هستند و نه فاسدند ، خودشان چنین درک و شناختی روی خودشان ندارند و چنین چیزی را هم زیر بار نخواهند رفت، دیگه مگر اینکه خیلی کار کنیم که واقعاً به اونها تلقین بشود ، القاء بشود ، پس در مرحله اول ما رفتار عادی خواهیم داشت، مرحله دوم برای آنها مکانیزمها را تشریح می کنیم و مکانیزم آلودگی به موجودات غیر ارگانیک، مکانیزم نرم افزاری را تفهیم می کنیم، این تفهیم به آنها کمک می کند که احساس گناه از اونها برداشته بشود، این خودش یک درصد قابل توجهی از مشکلات و معضلات را کاهش می دهد و بعد از این مسأله ، مسائل ارتباط، رحمت عام و امکان دست بردن در این نرم افزار توسط هوشمندی و عنوان نمونه های زیادی که نرم افزاری هست ، مثل تیک های عصبی که یک بخشش نرم افزاری هست ولی می بینیم که در آنها دست برده می شود ، آنها را امیدوار می کنیم ، آشنایشان می کنیم از اینطریق اونها متوجه می شوند که نه محکوم نیستند ، درست است مبتلا هستند اما محکوم نیستند و می توانند این نرم افزار را تغییر بدهند و می توانند دنبال اصلاح نرم افزار باشند یا دنبال رفع آلودگیهایشان باشند و حالا طبق تجربه ای که داریم عده ای بحث آلودگی موجودات غیر ارگانیک بوده ، واکنشهای خاص نشان داده شده و معلوم شده، همه چیز مشخص شده و در بعضیها هم که همین مسائل نرم افزاری مشخص شده و خلاصه کار شده ، خوب جمع بندی قضیه را می توانیم اینجا داشته باشیم ، اینها چند نمونه بود از مواردی که نقض ساده یک قانون می تواند این همه برای ما ایجاد معضل بکند و مشکل ساز باشد برایمان، از سلامتی خودمان در وهله اول که دیدیم به چه صورتی در خطر بود و در وهله دوم آسیبهای اجتماعی که می تواند از این رهگذر به ما انتقال پیدا بکند ، یعنی ما مصون نیستیم از این آسیب های اجتماعی .

**سؤال ضمن بحث (آقا) ؛ کسی که هم نظم را می خواهد و هم بی نظمی را می خواهد این چه وضعیتی دارد ، مثلاً یک موقعی دلش می خواهد چیزهای که نظم ندارد و بی نظمی است اونها را درست کند ، اصلاحش بکند ، یکجائی هم می رود می بیند خیلی مرتب و منظم هست می خواهد نظمشان را بهم بزند .**

**جواب ؛** بله یک مسأله هست که ممکن است درصد قابل توجهی از افراد از اوراق کردن اشیاء لذت ببرند ، یک جاهائی ما به ناخود آگاه دوباره رجعت می کنیم، به برنامه ذاتی مان که همان ناخود آگاهی دوران کودکی مان هست برگشت می کنیم ، ما یک جائی از نظم و بی نظمی لذت می بریم ، مثلاً از تخریب یک خانه کلنگی لذت می بریم ، از اوراق کردن یکسری چیزها یعنی اوراق کردن اصولاً اگر یک چیزی بخواهد اوراق بشود برای اکثریت لذت بخش است و ساخت و ساز هم لذت بخش است، هم تخریبش لذت دارد و هم ساختش لذت دارد ، اینها برگشت به همان برنامه نرم افزار اصلی است و یک جاهائی که اون تخریب توجیه دارد مثل این خانه کلنگی که توجیه

دارد ، وقتی که یک جائی لازم است تخریبی صورت بگیرد همراه با لذت است ، این بر می گردد به آن اصل نرم افزارمان و این ممکن است در بعضیها قویتر باشد و در بعضیها ضعیفتر باشد ، در بعضیها قوی است بطوریکه بعضی مواقع عجیب یاد تخریب به اینصورتش یا اوراق کردن می افتند .

**سؤال ضمن بحث(خانم)؛ در خصوص آلرژی ذهنی استاد؛** آلرژی ذهنی بیشتر بازی با ادراکات ماست، بازی با چیزهایی است که جنبه فکر دارد ، جنبه درک دارد مثل وسواس که دست را بشوید ، این یک مسأله فکری است درواقع فکر درگیر است ، ادراک ما درگیر است ، یک کسی که از بیماری می ترسد ، یک پدیده فکری است که درگیر با آن هست، یک پدیده فکری آمده و بعد ممکن است این مسأله به روان هم انتقال پیدا بکند بصورت احساس ، ما از چیزهایی خوشمان آمدن ، بدمان آمدن ، علاقه داشتن و متنفر بودن ، یعنی اینجا پای احساس در میان است و خیلی حساسیت نشان می دهیم و اینجا روانمان هم درگیر است، از یک چیزهایی خوشمان می آید و از یک چیزهایی بدمان می آید ، تا جائی که دیگه می شود آلرژی ، خوب بطور معمول همه ما از یک چیزهایی خوشمان و از یک چیزهایی بدمان می آید ولی یک جائی می بینیم که این مسأله بصورت خیلی خاصی ابراز می شود ، مثلاً فرض کنید که یکی می گوید اسم بادمجان را جلوی من نیاورید ، یکی می گوید اسم خرمالو را نیاورید و یکی .... یکی می گوید من متنفرم از این غذا ، این دیگه بصورت احساس در آمده ، بصورت احساس خوش آمدن ، بد آمدن و تنفر در آمده ، یک کسی بادمجان می خورد آلرژی دارد فوراً علائم فیزیکی ظاهر می شود ، یک کسی اصلاً علائم فیزیکی ندارد ولی مثلاً اسم این غذا را بشنود یا جلویش بگذارند دچار واکنش روانی می شود ، یعنی دچار احساسها ناخوشایندی می شود ، بله اینها نرم افزاریند ، این در روان هست و اون در ذهن است .

**در پاسخ به سؤال (آقا) ؛ در خصوص تخریب افراد استاد ؛** یکی از کارهای مادر دوم یادتان باشد مادر دوم هر جا احساس اضطراب به فرد دست بدهد می پرد وسط و یکی از وظایفش رفع اضطرابهای آنی است ، فرد می آید در یک جمعی می نشیند احساس اضطراب دارد از کمبودهایی که دارد می بیند که از یک کسی پائین تر است یا از جمعی پائین تر است یا به یک شکلی خودش را پائین تر می بیند مادر دوم می گوید نگران نباش من درستش می کنم ، شروع می کند و خودش هم نمی فهمد که چی دارد می گوید ، این که چیزی نمی فهمد اون که چیزی نیست ، اون که فلان است و... همه را می کوبد ، یکدفعه خودش یک سر و گردن احساس می کند که از همه بالاتر قرار گرفته، اضطرابش فروکش می کند، یعنی عمدتاً تحقیر و تمسخر و کوبیدن دیگران و اینها بواسطه احساس حقارت خودش هست و مادر دوم می پرد وسط کمک می کند که این اضطراب را بگیرد ، فرد مضطرب است از اینکه با دیگران نمی تواند رقابت بکند یکجورهایی دچار اضطراب است ، مادر دوم همیشه جلوتر از اون می پرد وسط و اون فرد نمی داند که چی دارد می گوید و می بیند که یکدفعه این را کوبید ، اون یکی را کرد دزد ، اون یکی را.... هر کسی را یکجوری کوبید گذاشت سر جایش، خوب حالا وقتی همه له و لورده افتادند این خودش یک سر و گردن از بقیه بالاتر است و احساس رضایت می کند ولی انسانی که می آید به یک خود سازی می رسد و می بیند که توانائی دارد همین که با هستی تن واحده هست و... خیلی مسائل دیگر بعداً اصلاً لزومی شما در این نمی بیند که برای بالا کشیدن خودش دیگران را بکوبد که خودش بیاید بالا ، یک سر و گردن بیاید بالاتر ،

پابگذار روی کله دیگران اونها بروند پائین این بیاید بالا ، این مسأله در خودشناسی و خود سازی محو می شود و مثل همه مسائل دیگر که فرضاً یکخورده می آیم خودسازی می کنیم اصلاً لزوم غیبت منتفی می شود چون غیبت و... همه یکجورهای در ارتباط با ارضا خود است ، همه اینها ضعفهای ما را می پوشاند ، دیگران اگر بد باشند می تواند دلیلی برای اینکه من خوبم ، می تواند، لازم است ولی کافی نیست ولی خوب مقدمه اش را چیدیم دیگه همه بدند ، همه فلانند ، پس امکان دارد من این وسط خوب باشم، ولی وقتی که یکسری اتفاقاتی می افتد ، انسان به بصیرت، روشن بینی و آگاهی می رسد اینها همه منتفی می شود ، تا نرسد به پند و نصیحت نیست ، فایده ندارد با پند و نصیحت .

**سؤال (خانم) : من وسواس دارم که افکارم منظم باشد آیا این مضر است .**

**جواب ؛** ببینید تا اونجا که سلامتی شما به خطر نیافتد ، تا اونجائیکه بتوانید این را در کنترل داشته باشید ، تا اونجائیکه اون مال ما باشد نه ما مال اون باشیم یعنی یکدفعه ما در اختیار اون قرار بگیریم نه ، می دانید افکار منظم این را باید تعریف بکنیم ، ما اگر بخواهیم تعریفش کنیم همین را تعریف کردیم که در واقع ما سوار اون باشیم ، ما سوار ذهن باشیم نه ذهن سوار ما باشد ، ذهن هم بخشهای مختلفی دارد ، یک بخشی است که وظیفه دارد که نگذارد که ما در اینجا یا در هر جایی حاضر باشیم وظیفه اش این است که هیچ کجا نگذارد ما حاضر باشیم، اصلاً مسأله کنترل ذهن یعنی حاضر باشیم ، شما حاضر هستید و کنترل دارید ، حاضر نیستید کنترل ندارید ، حالا می خواهید افکار منظم باشد آیا حاضر هستید یانه، ما وقتی می آیم راجع به کنترل ذهن صحبت می کنیم مثل اینجاست که نظم برای ما باشد نه ما برای نظم ، این ذهن در اختیار ما باشد ، این بخشش وظیفه دارد که نگذارد ما حاضر باشیم ، یعنی هر جایی بخواهیم حاضر باشیم این وارد فعالیت می شود نمی گذارد و جزء من های ضد کمال است و می تواند اونطرف باشد و می توانیم بگردانیمش بیاوریم اینطرف ، یک حالت دوگانه دارد و در وهله اول اونطرفی است، افراد معمولی همه شان اونطرفی هستند یعنی ذهنشان علیه خودشان است ، افراد معمولی همه شان این فعال است، فعال یعنی که نگذارد حاضر باشند ، اگر حاضر باشند چی می شوند کمال را پیدا می کنند ، نباید حاضر باشند، اگر حاضر باشند ممکن است آگاهی بگیرند، نباید حاضر باشند ، بنا براین فکر منظم با حضور دو مقوله جداست، شما ممکن است فکرت بسیار منظم باشد ولی حاضر نباشید، اینها دو تا مقوله کاملاً جداست

**سؤال (آقا) : اگر آدم نتواند خودش کنترل کند چی ، در مورد خودم صبح مثلاً با موتور داشتم می رفتم، در عقب یک ماشین باز بود که دو سه بار به او گفتم در ماشین باز است متوجه نشد ، آخر با پا زدم بستمش ، یا مثلاً در همت داشتم می آمدم ، در باک یک ماشین باز بود شیشه را کشیدم پائین که بروم در باک را ببندم بعد یکدفعه منصرف شدم ، خانمم همراهم بود دیگه منصرف شدم ، اصلاً نمی توانم خودم را کنترل کنم ، یک چیز بی نظم می بینم یا مثلاً یک پیچ می بینم که باز است حتی به قیمت خراب کردن ناخن خودم هم باشد اون پیچ را سفت می کنم .**

**جواب ؛** بله اینها آلرژی ذهنی است ، ببینید خوب ما این هشدار را می دهیم که در باز است اما بحث آلرژی یک ماجرای دیگر است ، همه این هشدار را می دهند دو تا بوق می زنند که آقا در ماشین باز است یا در باک باز است ، اما وقتی آلرژی شد می شود این قضیه و کنترل ما را در اختیار می گیرد و ما یک موقعی مجبور می شویم در این

قضیه وارد بشویم و غرامت پردازیم و لحظاتی ما اینجا را از دست می دهیم تا این در باک بسته بشود ما دیگه اصلاً در موقعیت خودمان نیستیم و در موقعیت او هستیم و این حالتها خیلی خیلی زیاد است و بعد توجیه هم این است که من آدم بسیار مرتب و منظمی هستم و منظورش این است که شماها آدم نامرتب و نامنظمی هستید ، اینها در واقع آلرژی ذهنی است و بیماری هم نیست و در واقع حالا از نظر ما یک تخلیه های صورت می گیرد و دارد یک کارهایی اتفاق می افتد و یک مسائلی که اینها نمود عملی اش می شود.

**سؤال (آقا) ؛ سه تا سؤال دارم اول اینکه حالا فهمیدیم و این قانون را متوجه شدیم ، می خواهیم نظم و بی نظمی را یکجوری بنا بگذاریم برای بچه و برای یک خانواده ای دوم اینکه یک کسی را مثل همان دختر خانم که می رفت فروشگاه و دوست داشت یک چیزی را بردارد بگذارد در جیبش اون را از وسط راه بر گردانیم اصلاحش کنیم سوم اینکه حدود و ثغور این قانون نظم و بی نظمی چه جوری است .**

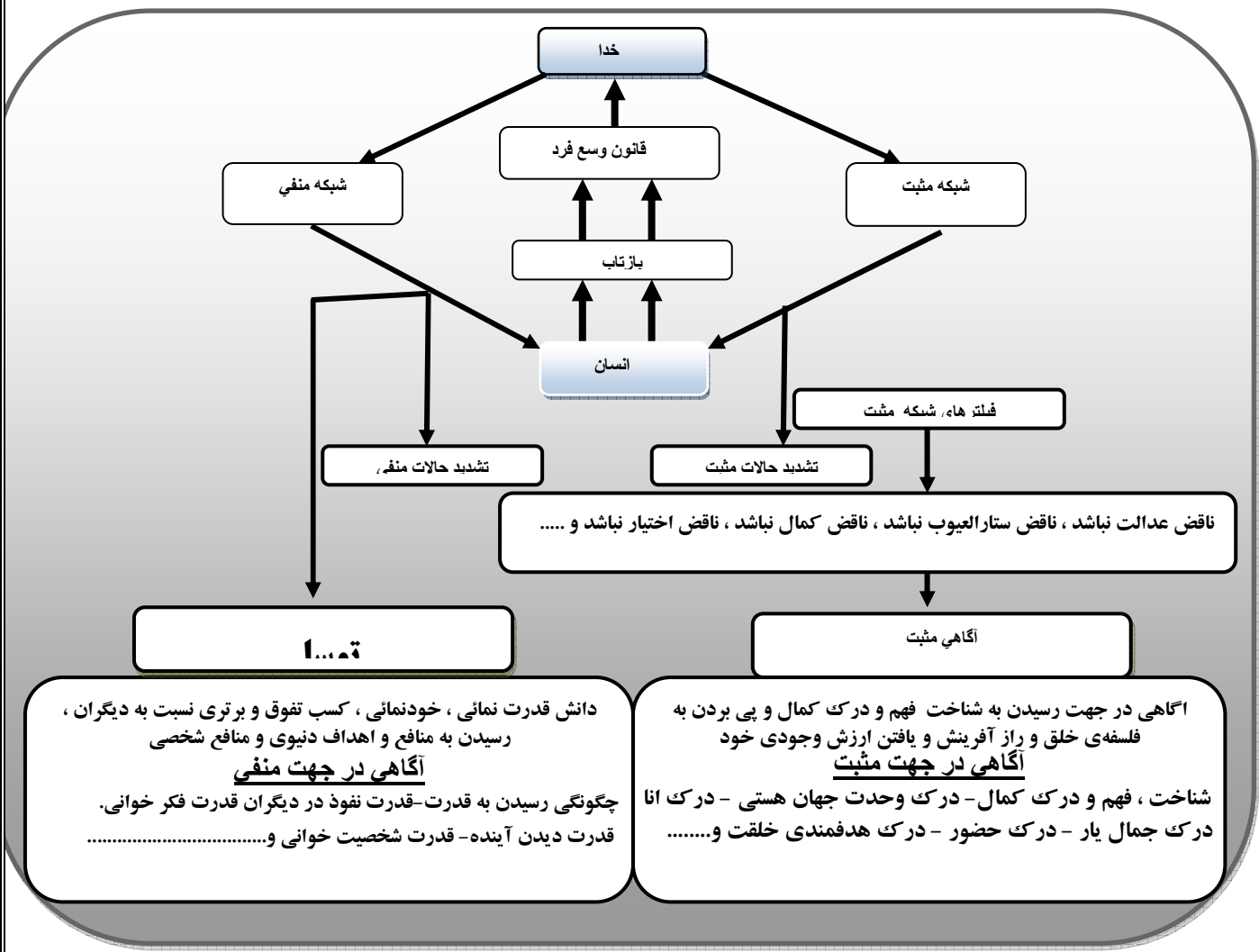
**جواب ؛** حدود و ثغور این قانون گفتیم که توانائی هر کسی ، ایشان شاید بتواند روزی ده بار خانه اش را تمیز کند ، ایشان نتواند بیشتر از یکبار ، یا هفته ای یکبار ، یا دوبار یا سه بار ، دیگه اونجا **overload** است و دارد فشار می آید و احساس می کند که دارد اعصاب و قلب در تنش قرار می گیرد ، همه چیز رها شود ، هرچی می خواهد بشود بشود ، ممکن است در وهله اول معقول بنظر نرسد و بگوئیم که نه آقا ما باید بهر قیمتی این نظم را برقرار کنیم، پس بنا براین هر کسی باید توانائی خودش را ملاک قرار بدهد ( **ادامه سؤال ؛ منظورم به توانائی فردی نیست توانائی اجتماعی دارم عرض می کنم استاد ؛** در مورد اجتماع تعریفهای خاص خودش را دارد و می آید به قوانین می رسد ، مثلاً می گوئیم قوانین راهنمایی و رانندگی ، قوانین مدنی ، قوانین جزائی و... هر کدام از اینها آمدند و حکم دادند اونچیزی که به جمع ارتباط پیدا می کند دیگه نمی توانند بگویند که خانمها و آقایان هر کدام به فراخور حال خودتان راهنمایی و رانندگی را رعایت کنید چون **حکم اغلب راست چون اغلب بدستخ را از دست رهن بتمد** . این است که در مسائل جمع مجبورند که حکم کلی صادر بکنند ، اما در مسائل فردی ما رفتیم یک جایی می بینیم مثلاً ساعت روی دیوار کج است، اینها دیگه مسائل فردی است و در خانها هم مسائل فردی است ، من می توانم یکبار تمیز کنم، می توانم صد بار تمیز کنم و با فرزندان خودمان می توانیم بنا به شرایط سنی شان در محدوده نظم و بی نظمی کار بکنیم و با اونها برنامه ریزی لازم را داشته باشیم تا اونجائیکه به دیکتاتوری نیافتیم ، نه بچه لوس بشود کار از دست ما خارج بشود و نه جوری که نظم زده بشود و مشکل ایجاد بکند و در مورد اصلاح آن بچه که می رود از فروشگاه چیزی بر می دارد، در این گونه موارد ما داشتیم و مشکل حل شده ، یکی توجیه فرد است ، فرد را توجیه می کنیم برایشان، حالا بستگی به سن و سالشان اینها را توضیح می دهیم که اتفاقی که افتاده اینطوری است، چرا چون اگر سؤال کنیم چرا اینکار را می کنی اکثر می گویند که ما نمی دانیم، ما یک لحظه به خودمان می آئیم می بینیم که این کار را کردیم، آن وقت ما صحبت می کنیم که ما می دانیم چرا این اتفاق می افتد ، اگر تو نمی دانی ما می دانیم، این است یا آن یا ... است و حال جلب همکاری اش و بحث اینکه آن احساس گناه را از او می گیریم چون در واقع تمام القائات خانه و این و آن این است که اون را منسوب به یک صفت های خیلی بدی می کنند و موضوع خراب تر می شود ، لذا ما احساس گناه را می گیریم که نه اینها عللی دارد، عللش این



است، این است و حالا به دنبال آن می‌گوئیم که می‌خواهید کمک کنیم با هم حلش کنیم؟ جلب همکاری اش بدون اینکه ما فشار بیاوریم سعی می‌کنیم که خودش مایل شود، بعد از توضیحات ما عمدتاً راغب می‌شوند، وقتی می‌فهمند که ما یک چیزهایی می‌دانیم از پشت پرده، راغب می‌شوند که مسئله را دنبال کند چون راه‌های قبلی اصولاً حالا بهر دلیلی منجر به نتیجه نشده است، اینجا بهر حال جلب همکاری اش می‌کنیم و می‌آئیم تشعشع دفاعی لازم است که با آنها کار می‌کنیم، ارتباط‌هایی که لازم است انجام می‌شود و نتایج هم می‌بینیم که بهتر شد، بهتر شد مثل همه موارد دیگرمان، الآن دو هفته شد دیگر آن تمایل را ندارد، سه هفته شد یا فاصله افتاد بین آن تمایلات، حالا مواردی داشتیم که ایجاد تنفر هم شده، احساس تنفر هم پیش آمده.

## قانون بازتاب

**قانون بازتاب؛ عمل مثبت بازتاب مثبت به همراه دارد و عمل منفی بازتاب منفی و این از رحمانیت خاص خدا است.** هر انسانی در هر لحظه دارای بازتابی وجودی می‌باشد که نتیجه پندار، گفتار، کردار او است و می‌تواند مثبت یا منفی باشد، این بازتاب به عالم بالا انعکاس پیدا نموده و از یک فیلتر که وسع فرد را سنجش می‌کند لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی‌کند - بقره ۲۸۶ عبور نموده و متعاقب آن بازتاب مناسبی را منطبق بر چارچوب عدالت مثبت یا منفی برای آن تعیین می‌کند و به شبکه‌های مثبت و منفی ارجاع می‌کند و شبکه‌ها نیز آن بازتاب را روی فرد پیاده می‌کنند یُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ هر که را بخواهد براه و هر که را بخواهد هدایت می‌کند - نعل ۹۳، برای مثال بر طبق آیه زیر در مورد بازتاب منفی، خداوند در قرآن می‌فرماید که ما خودمان شیطان را بر فرد می‌گماریم وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفَيْضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ هر کس از یاد [خدا] رحمان دل بگرداند بر او شیطانی می‌گماریم تا برای وی دمسازی باشد - الزخرف ۳۶، عکس‌العمل بازتاب در وهله اول تشدید همان بازتاب را برای فرد ایجاد می‌کند و در وهله دوم آگاهی مثبت و یا منفی را به نسبت بازتاب شخص برای او به وجود آورده و باعث هدایت یا گمراهی شخص می‌شود، بنا بر این، انسانی که خسیس است احتمال این که خسیس‌تر بشود خیلی بیشتر است تا این که خساست او کم‌تر شود و یا این که انتظار می‌رود که آدم بد جنس، بد جنس‌تر شود و آدم آگاه، آگاه‌تر، لذا در قانون بازتاب آنچه که گفته می‌شود یُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ به خوبی می‌توان فهمید که بر چه اساسی به کمک شبکه‌ها، ترتیب هدایت یا گمراهی انسان داده می‌شود، در شکل ساده زیر رابطه انسان، خدا و شبکه‌ها نشان داده شده است.



سؤال (آقا) : یکی در مورد حضرت سلیمان که با جنیان کار می کرده توضیح بفرمائید و یکی هم در مورد قوم لوط.

جواب ؛ در مورد حضرت سلیمان مگر حضرت سلیمان پیشنهاد همکاری جن را پذیرفت ( ادامه سؤال ؛ بالاخره در ساخت و سازها به او کمک می کردند استاد خودش پذیرفت (آقا ؛ ما اینطوری شنیدیم که در ساخت و ساز آنجا کمک می گرفت ، در قضیه تخت نه پذیرفت استاد ؛ داستانهای زیادی هست که پیشنهاد به امیرالمؤمنین (ع) دادند کمکت کنیم قبول نکرد، در روایات هست، ما که نمی دانیم، به امام حسین (ع) پیشنهاد همکاری شد قبول نکرد ، به حضرت سلیمان پیشنهاد شد تخت بیاوریم قبول نکرد و سایر موارد هم ، شما یک جایی ببینید می توانید پیدا بکنید که بگویند قبول کردیم ( ادامه سؤال ؛ ما یک موردی شنیدیم که وقتی که حضرت سلیمان فوت کردند خود جنیان هم متوجه نشده بودند که مُرده ، پس آنجا حضور داشتند ، احتمالاً کارگرش بودند که بعداً که عصا افتاده تازه متوجه شدند استاد ؛ یک مسئله این است که حضور داشتن آنها دلیل بر موافقت حضرت سلیمان برای اینکه از آنها استفاده کند نیست ، چیزهایی ساختند ولی آیا به پیشنهاد حضرت سلیمان این کار را کردند ممکن است برای ما یک کارهایی بکنند که ما قبولشان کنیم ، خیلیها هستند در معرض این قضیه قرار می گیرند، آنها می آیند یک کارهایی انجام می دهند ، یک چشمه هائی نشان می دهند به صورت های مختلف به صورت جنس مخالف به صورت مال و منال به صورت همه چیز انجام می شود اینها تجارب مستند است از افراد که تجربه کردند ، تجربه دارند و می خواهند جلب همکاری

ما را با خودشان داشته باشند ، یکی از رسالت‌هایشان در معرض آزمایش قرار دادن ماست ولی آیا استنادی داریم که حضرت سلیمان این کار را کرده است ، چون آیه صراحتاً گفته که در روز قیامت یک عده‌ای از جنیان می‌گویند که ما با آدمها کار کردیم ، یک عده‌ای از آدمها می‌گویند ما اینها را و خلاصه ما از همدیگر استفاده کردیم و مورد توبیخ قرار می‌گیرند **ادامه سؤال ؛ برای ایشان استخدام نبودند ، چون حتی غواصی هم می‌کردند برای ایشان از دریا چیزهایی می‌گرفتند استاد ؛ من خدمتان دارم می‌گویم آیا حضرت سلیمان می‌خواست این کار را بکنند ( آقا ؛ بالاخره می‌دید و قبول می‌کرده و می‌گرفته از آنها استاد ؛ بهر صورت این را باید تحقیق کنیم چون اینطور باشد آن وقت ترجمه این آیه از قرآن که خدمتان عرض کردم چی می‌شود، این را یک بررسی بکنیم، یک تحقیق بکنیم باز ببینیم که چطوری است. ادامه سؤال ؛ در مورد قوم لوط که مورد عذاب واقع شدند و همان جرمی که مرتکب می‌شدند و مسئله انحرافات جنسی که داشتند توضیح داشته باشید استاد ؛ یک مسأله‌ای هست که یک مقداری توضیح دادنش مشکل است من سعی می‌کنم مختصر و مفید خدمتان بگویم ، یکسری از پدیده‌ها هست که با آنها برخورد می‌کنیم ، این پدیده‌ها مکانیزمهای فعال شدن دارند ، مثلاً شما می‌بینید که الآن انسان که تعادل مصرف اکسیژن را در جو بهم زده و دارد مرتب اکسیژن هوا را مصرف می‌کند به جایش گاز کربنیک تولید می‌کند، شعور حاکم بر کره زمین قانونمندی که دارد می‌آید پدیده Green house effect را پیاده می‌کند ، پدیده گلخانه‌ای و بالا رفتن میزان گاز کربنیک حرارت در جو باقی می‌ماند و حرارت را در خودش نگه می‌دارد و مرتب دارد حرارت جو بالاتر می‌رود و یخ‌های قطبی هم که سطح بسیار عظیمی از کوه زمین را شامل هستند و مقدار بسیار زیادی یخ نگه داری شده برای روز مبادا ، کدام روز مبادا؟ روزی که قرار باشد انسان زمین را از بین ببرد ، یخ‌های قطبی آب شود ، زمین می‌رود زیر آب ، الآن اگر بگوئیم طوفان نوح در راه است می‌خندیم ، ولی طوفان نوح در راه است و الآن یخ‌هایی را که تل انبار کرده بودند برای امروز حالا با چه مکانیزمی تل انبار شده بود، چیک، چیک ما هرچی از این طرف پا را بیشتر روی گاز فشار می‌دهیم آن هم از آنطرف باید جلوی ما را بگیرند، اگر جلوی ما را نگیرند ما همه چیز را نابود می‌کنیم ، این قانونمند است و زمین می‌رود زیر آب و فعالیت انسان محدود می‌شود ، ما شب خوابیدیم صبح پا شدیم گفتند ویروس سارس نصف دنیا را فلج کرد ، این ویروس سارس کجا بود ؟ خوابیدیم بلند شدیم گفتند که ویروس HIV ، کجا بود و در یکی دو دهه آینده ویروس‌های بسیار زیادی خودشان را نشان خواهند داد ، مسایل بسیار زیادی خودشان را نشان خواهند داد که فعال شدنشان هر کدامشان با یک مکانیزمی است ، مثلاً بعضی از این ویروسها با تشعشعات منفی ما که از یک حدی .. همانطور که گاز کربنیک از یک حدی بیشتر شد این اتفاق می‌افتد، میزان کبالت، کادمیوم، جیوه، سرب و... در آب اضافه شد یکسری میکرو ارگانیسمها و بعد بعضی‌ها با تشعشعات ما از توی هاگ خودشان که هزاران سال است خوابیدند منتظر لحظات موعود هستند الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ - کوبنده ، چیست کوبنده ، و تو چه دانی که کوبنده چیست - القارعه ۱ الی ۳ و این زمان تیک، تیک، تیک اینها شعور زمین است، هوشمندی زمین است و اینها هست، منتها آنجا چی می‌آید می‌گوید، می‌گوید قوم لوط را عذاب کردیم، چه جوری عذاب کردند، مگر ما را الآن عذاب نمی‌کنند، الآن ما در معرض عذاب هستیم یا نیستیم ؟ همین گاز کربنیک که داریم استنشاق می‌کنیم عذاب ماست**

و پیامدهای بعدی هم عذاب ماست ، بیماریهای حاصله عذاب ماست ، جیوه‌ای که در آب هست و می‌خوریم کلیه‌مان را تحلیل می‌برد عذاب ماست ، ادامه بدهیم می‌شنویم که می‌گوید ما عذاب کردیم ، بله این طوفان نوحی که در پیش داریم اولی‌اش نیست ، دومی‌اش هم نیست ، قبلاً هم اتفاق افتاده ، آنها سمبلیک است ، چنین ماجرائی به اونصورت نبوده ، همچون کشتی‌ای نبوده ، هشدار برای امروز ماست ، اینها مسایلی است که چنین کشتی نبوده است حالا البته نگوئیم نبوده ، سمبلیک می‌خواهد بگوید که چنین روزی در پیش داریم ، چنین روزی در پیش دارید که این مسأله بخواد اتفاق بیفتد و بخواید بروید زیر آب ، حالا اگر رفتیم زیر آب به چه علت رفتیم زیر آب ؟ عذاب الهی، چه جور عذاب الهی، عذاب الهی که قانونش گذاشته شده ، قانون است **Green house effect** قانون است ، پدیده است ، یک پدیده است که می‌تواند اتفاق نیافتد ، می‌تواند اتفاق بیافتد، در چه صورتی اتفاق می‌افتد ؟ جرایم ما ، بیرحمی ما ، آیا درست است یا نه ؟ و آنها که آنجا صحبت می‌شود و این قوم عاد و ثمود و... و این صحبت‌ها که دارد می‌شود در واقع اشاره به امروز ماست ، اشاره به این است که ما این چیزها را در پیش داریم ، اشاره به این مسأله است وگرنه عذاب الهی هم قانونمند است ، خارج از قانون نمی‌تواند باشد چون عدالتش بهم می‌خورد، چون نقض عدالتش است ، عذابش هم اینطوری است قانون منزلت ما از این طرف این کار را می‌کنیم و از آنطرف آن مسأله اتفاق می‌افتد ، شما قبلاً تا اواسط تابستان روی ارتفاعات توچال یخ و برف می‌دیدید ، الان دیگر در فروردین ، اردیبهشت هیچی نیست این مجازات است ، حالا راجع به طراحی کوه و اینها صحبت می‌کنیم ، چطوری یخ و برف را نگه می‌دارد آنجا ، همه اینها قانونمند است ، هر هزار فوت برویم بالا دو درجه هوا سردتر می‌شود این قانون است ، هر متر ۳/۲۹ فوت است ، هر حدود ۳۰۰ متر یعنی هر ۱۵۰ متر یک درجه هوا سردتر می‌شود این قانون است ، همین موضوع باعث شده یخ و برف را برای ما اونجا نگه دارد ، از زمستان برای تابستان ما ، حالا ما همه را برهم زدیم مجازاتش را هم ... پس این عقوبت در واقع عقوبت الهی است، منتها الهی این است که خداوند قانون گذاشته است ، مثلاً دادگستری قانون گذاشته برای مجازات ، دیمی که مجازات نمی‌کند حالا چطوری خدا دیمی مجازات کند ، اگر قرار باشد ما مجازات شویم دوباره مجازاتش قانونمند است و اینها قانونش است .

## قانون عدم ماندن و تکرار

قانون عدم ماندن و تکرار ؛ دوزره مثل هم در جهان هستی وجود ندارد ( خلق نشده است ) مثال دو اتم هیدروژن مثل هم از ابتدای خلقت تا انتهای خلقت وجود ندارد . جهان یک ذره = کل جهان هستی هر ذره برای خود جهانی دارد، خالق هر چه را خلق کرده منحصر بفرد است ، هر چه که وجود دارد شاهکار است ، جهان یک گالری است که بی‌نهایت شاهکار بی نظیر و بی‌مانند در آن به نمایش گذاشته شده است ، کسی که در عالم هستی اثری از آثار هنرمند خالق هستی را تخریب کند ، اثری منحصر بفرد را از بین برده و مرتکب جرم شده است و لذا مورد حمله موجودات غیرارگانیک قرار می‌گیرد ، گرفتاریهای انسان بخاطر اینست که کاری می‌کند که

مکرر مورد حمله قرار می‌گیرد، ما آثار بی نظیر و بی‌مانند هنری خالق جهان هستی را که در گالری جهان هستی به نمایش گذاشته شده است چگونه باید نگهداری کنیم، ادیان در واقع منزلت هستی را یادآوری می‌کنند و منزلت شناسی، کیفیت شناسی و قدر شناسی را به انسان تأکید می‌کنند.

## قانون حرکت در سکون

قانون حرکت در سکون؛ ما وقتی که نگاه به آسمان می‌کنیم، سکون می‌بینیم ولی این ظاهر است در باطن سرعت شتابان وجود دارد، در مورد خودمان در ظاهر در شتاب و تلاطم هستیم ولی در اصل کاری را انجام نداده‌ایم، به نظر می‌رسد بین حرکت و سکون رابطه‌ای است، کسی که متلاطم و شتابان است در واقع کار چندانی انجام نمی‌دهد.

## قانون تأثیر متقابل

قانون تأثیر متقابل؛ هر جزئی در عالم هستی روی اجزاء دیگر اثر می‌گذارد، بنابراین ما افراد مستقلی نیستیم، ما به همه هستی متصل هستیم و هستی تن واحده است و بی‌نهایت اجزاء دارد، ما الآن داریم غرامت طرز فکر و عملکرد نسل قبل را می‌دهیم و آیندگان از بابت ما غرامت پرداخت خواهند کرد، اگر یک سلول سرطانی شود صد تریلیون سلول بدن باید غرامت بدهند، این جهان هستی بازی نیست که کسی بازنده و کسی برنده شود، بلکه یا همه برنده و یا بازنده خواهند شد.

انفاق، صدقه، زکات، خمس و... برای پر کردن شکافهای موجود در جامعه است تا بداخل آن سقوط نکنیم، در جهان هستی چهار دیواری اختیاری نداریم

هر ذره ای از ذره ای تأثیر می‌گیرد، در جهان هستی هر ذره ای تحت تأثیر هر ذره دیگری هست، هیچ ذره‌ای نیست که بگوید من از ذره دیگر متأثر نیستم و در واقع هر ذره‌ای در عالم هستی تحت تأثیر ذرات دیگر است، و خودش مستقل وجود ندارد، اگر من این هستم تحت تأثیر بی‌نهایت مسایل مختلف هستم و من هم متقابلاً بر روی جهان هستی تأثیر می‌گذارم

## قانون عمل و عکس العمل

قانون عمل و عکس العمل؛ آنچه را که بکاریم محصولش را در خواهیم کرد، صدای پژواک ما به خود ما برمی‌گردد، اگر ما نشویم، فرزندان ما آن را خواهند شنید، تنش که ایجاد می‌شود، موجی ایجاد می‌کند و بحرکت می‌افتد و دامنگیر کل جامعه می‌شود، جامعه‌ای که حسرت زده شود، کل جامعه در معرض تشعشع منفی خواهد بود و آن جامعه طعم خوشبختی را نخواهد چشید.

می گوید این جهان کوه است و فصل ما را سوی آید ز آوار صدا - مولانا جهان مثل کوه است ، کار ما هم عمل ما هم مثل صداست که صدا می کنیم می رود و بعد از ثانیه هائی پژواک صدایمان برگشت صدایمان به سمت خودمان بر می گردد .

## قانون تضاد

قانون تضاد؛ ما در تحت لوای قانون تضاد هستیم، مدام می گوئیم چرا اینگونه شد، چرا آنگونه شد، هر چیزی تضادش دردش خوابیده است و لذا تضاد را باید بپذیریم و بدانیم که تضاد زمینه حرکت است .

قانون تضاد را به نوعی با هم صحبت کردیم که جهان هستی یعنی تضاد است ، بدون تضاد اصلاً هیچی معنی ندارد، روز شب، خوب بد، زشت زیبا ، ثروتمند فقیر و خیلی مفاهیم دیگر و در واقع جهانی را که ما اینجا تجربه می کنیم جهان تضاد است ، تضاد بر مبنای دو قطب ، حالا جهان های دیگری در جاهای دیگری ، نه در این حلقه انا لله و انا الیه راجعونی که هستیم ، این تا آخرش همین است ، آخرش هم الست بر بکم به این ختم می شود ، با من هستی یا بی من هستی دوباره همان تضاد دو قطبی ولی در حلقه های دیگر جهان های دیگر چیزهای دیگری را تجربه کردیم، می کنیم و خواهیم کرد حالا از نظر ما که زمان به پایمان بسته شده است و در واقع تجلی او همین جهان دو قطبی و جهان تضاد نیست ، بی نهایت تجلی است که این جهان دو قطبی یکی از آنهاست ، ممکن است N قطبی جز تجاربمان در آینده باشد یا قبلاً تجاربی داشتیم و اعتراض ما اشکال ما سر این است که چرا تضاد هست، یعنی همه اش با خدا دست به گریبانیم که چرا تضاد هست، چرا الآن شب شد چرا الآن من بی پول شدم چرا؟ چرا؟ چرا ظلم هست، یادتان باشد راجع به کل جهان هستی که صحبت کردیم آنجا هم به این مطلب برخوردیم، اصلاً ما معترض به تضادیم در حالیکه اینجا چکار می کنیم آمدیم که این تضاد دو قطبی را تجربه کنیم ما به جای اینکه این تجربه را کنیم مطلبی یاد بگیریم هی می گوئیم چرا تضاد هست، چرا اینجوری است ، چرا اونجوری است، نتیجه ای که می گیریم چیست، بیماری است، طبق معمول این مسأله بینش ها نتیجه ای که می گیریم تضاد سم است، سم یعنی در انتها بیماری، چرا بیمار می شویم، اینها ربطی نه به خدا دارد نه به ویروس ، نه به هیچ کدام از اینها ندارد و ما خودمان در حال ایجاد بیماری هستیم، وقتی که می آئیم می گوئیم چرا تضاد هست ، خدایا چرا من بی پولم از آن بالا حالا کاری نداریم به ما می خندند فرض کنید از آن بالا نگاه می کنند ، می خندند که ما اینها را فرستادیم این چیزها را تجربه کنند، ینها می گویند چرا اینجا بی پولی هست ، چرا زشتی هست ، چرا بدی هست ، چرا ظلم هست و چرا و چرا نتیجه هم نمی گیرند ، چون اصلاً قرار است باشیم ، قرار نیست که ما در این حلقه تا انتها تا الست بر بکم در الست بر بکم تضادهای ما کم شده است و به حداقل رسیده است ، همه چی حل شده است فقط یک جواب کوچک .



## قانون مرکزیت

قانون مرکزیت؛ هر ذره در جهان هستی مرکز جهان هستی بحساب می آید و لذا هیچ ذره ای نمی تواند بگوید چرا من در مرکز جهان هستی نیستم، هر ذره ای در جهان هستی در محاصره عالم گذشته است. قانون مرکزیت به ما می گوید که نمی توانیم برای این موجود زنده مرکزی تعیین کنیم هیچ مرکزیتی ندارد ، آن هم به خاطر این است که شکل ویژه ای دارد و آن شکل به ذهن ما نمی آید ، الان چگالی سنجی های مختلفی که روی هستی شده است، چگالی جرم، چگالی نور از هر طریقی ، در هر جهتی آزمایش می کنند چگالی ها یکسان است ولی می دانیم که اینجا مرکز هستی نیست و این بواسطه مسئله خاصی است ، شکل خاصی است که داریم از هر جایی که طی کنیم مسیر یکسانی طی می شود ، مسیر ویژه ای طی می شود که مرکزیت هر ذره ای را نشان می دهد یعنی هر ذره به خودی خود اهمیتش به اهمیت کل هستی است ، هر ذره معادل کل هستی است، میکرو کازمیک مساوی است با ماکرو کازمیک ، جهان محصور در یک ذره مساوی است با کل جهان هستی ، عظمتش ، اهمیتش چرا؟ هر ذره را بگیریم می بینیم که مرکز جهان هستی است و وقتی برویم داخلش عظمتش هم مساوی با عظمت کل هستی است ، تعداد مدارها و مسائلی که در آن هست با همه هستی برابری می کند ، لذا به یک قانونی می رسیم که در کتاب دوم ادامه اساسنامه عرفان کیهانی است هر ذره در جهان هستی از نظر شعور الهی یکسان است ، هیچ ذره ای نسبت به ذره دیگری در برتری نیست ، هیچ زمانی نسبت به زمان دیگری در برتری نیست ، این اصل مهمی است برای ما و ساعت قبل صحبت کردیم راجع به خانه خدا گفتیم *ای خانه پرستان چه پرستید گل و سنگ آن خانه پرستید که خوابن طلبیدند* **مولانا** و اینکه آیا آن مکان نسبت به مکان دیگر از نظر خداوند فرقی دارد ، فرقی ندارد و هیچ زمانی هم در پرتو رحمت الهی در پرتو عدالتش هیچ برتری نسبت به لحظه دیگر یا مکان دیگر ندارد .

قانون مرکزیت، مرکزیت عام ذرات اگر بخواهیم صحبت کنیم قانون عام مرکزیت ذرات که هر ذره ای مرکز عالم هستی است ، هر ذره ای مرکز عالم هستی است ، هر ذره ای شعور کل هستی را در خودش دارد ، هر ذره ای شعور کل هستی را در خودش دارد ، حالا اثبات این هم این است که شعور کمیت ندارد بگوئیم خوب هستی خیلی عظیم است ، شعورش چقدر میشود و یک ذره خیلی کوچک است ، نه اینقدر شعور مساوی است با آن همه شعور ، یک ذره شعور کل هستی را در دل خودش دارد . **در پاسخ به سؤال ضمن بحث :** بالقوه دارد ، بالفعل نمی تواند در بیاید ، یک مثال بزنم در کلونایز ( Clonize ) شبیه سازی یا تکثیر سلولی ، یک سلول اطلاعات صد تریلیون سلول را در خودش دارد ، می تواند خودش را تکثیر کند و یک موجود دیگری مثل من کنار خودش بسازد ، بالقوه دارد ولی بالفعل نیست اما ما آن سلول را بگیریم بیاوریم شرایط تکثیر را برایش فراهم کنیم چی می شود به بالفعل در می آید بیرون ، الآن ما می توانیم با شعور بخش بالای خودمان ارتباط برقرار کنیم ، هم نه و هم بله ، نه چون اگر توانسته بودیم کرده بودیم ولی بله چون الگو داریم که کردند ، گفتیم ۱۲۴ هزار الگو و یک تعداد دیگری داریم که ارتباط برقرار کردند چون ۱۲۴ هزار تا متصل داریم ، پس همه مان

می توانستیم متصل بشویم ، پس بالقوه بودیم بالفعل نشدیم ، در بالفعل اشکال داشتیم و در واقع ماجرای بالفعل شدنمان را داریم دنبال می کنیم ، یک ذره هم شعور هستی را دارد ولی اصلاً خودش از وجود خودش آگاه نیست ، یک ذره نمی داند وجود دارد ، یک اتم نمی داند وجود دارد ولی همه شعور را دارد ، الآن اگر ما بتوانیم به سراغ یک ذره برویم ذره را ، آن شعور بالقوه را پیدا بکنیم لازم نیست برویم آن طرف هستی ببینیم چه خبر است ، اگر ما بتوانیم شعور یک ذره را بشکافیم ماجرا حل است - **آخرب کمال ذره ای راه نیافت .**

**دل کرچه در این باده بسیار شاد است یک موی ندانست ولی موی شاد است اندر دل من هزار خورشید بتافت آخرب کمال ذره ای راه نیافت - ابوعلی سینا**

کمال ذره چیه ، ذره که کمال پذیر نیست ، ذره ثابت است ، حالا بعداً این را صحبت می کنیم ذره در اوج کمال آفریده شده است ، کمال را در خودش دارد ، یک ذره کل کمال هستی را در خودش دارد ولی آیا ما به آن دسترسی داریم ، آیا خودش به آن دسترسی دارد ، ندارد ، پس بالقوه هست به بالفعل تبدیل نشده است .

## قانون زمان

**قانون زمان ؛** هر ذره وابسته به گذشته خود می باشد و وضعیت آن در آینده وابسته و محصول وضعیت کنونی آن است . (در پاسخ به سؤال ؛ زمان همان قانون پیوستگی است ، قانون پیوستگی را چه در مورد ماده و انرژی و چه در مورد زمان ، قانون پیوستگی می آید و کار می کند که تمام ذرات در امتداد و پیوستگی سایر ذرات در عالم هستی معنا پیدا می کنند ، اگر ذره دیگری نباشد ، یک ذره به تنهایی معنا ندارد ، یک ذره زمانی معنا پیدا می کند که ذرات دیگر وجود دارد و ما می توانیم قیاس کنیم ، مثلاً اگر می گوئیم اتم هیدروژن فرض کنید در عالم هستی هیچی وجود نداشته باشد جز یک اتم هیدروژن آیا می توانیم رویش اسم بگذاریم ، الآن می گوئیم اتم هیدروژن چون که می آئیم قیاس می کنیم با اتم های دیگر ، اربیتال هایشان ، عدد اتمی شان ، جرم اتمی شان ، اینها را قیاس کردیم ، این که این شرایط را داشته است ، تعداد نوترون و پروتون را در نظر گرفتیم آن که این شرایط را داشته قرارداد بستیم گفتیم هیدروژن ، اما اگر ما مبنای قیاس نداشته باشیم دیگر یک اتم هیدروژن مفهوم ندارد ، زمانی مفهوم پیدا می کند که در پیوستگی هست در امتداد سایر ذرات قرار می گیرد ، می گوئیم بله این اتم هیدروژن است این اتم هلیم است ، پس یک ذره به تنهایی معنا ندارد ، یک ذره مستقل به تنهایی معنا ندارد ذرات در عالم هستی در صورت پیوستگی امکان دارند یعنی وقتی با جمع باشند معنا پیدا می کنند وقتی خودشان باشند چی می شود ، خودشان تنها باشند معنا ندارند ، یک انسان در یک جزیره به تنهایی قرار باشد زندگی کند کسی دیگر هرگز او را نبیند چه معنایی پیدا می کند .

**سؤال ؛ یک بحث اینکه هیچ ذره ای نسبت به ذره دیگر برتری ندارد ما در بعضی آیات دیدیم که گفتند ( اولیاء کم بعض علی بعض ) بعضی نسبت به بعضی برتری دارند می خواستیم ببینیم این چیه .**

**جواب ؛** این برتری می دانیم که برتری هائی ایجاد می شود نه در ذرات برتری گذاشته شده باشد ، در اکتساب برتری ایجاد می شود ، در اکتساب روی زمین برتری ایجاد می شود ، برتری مادی ، برتری معنوی ، برتری قدرت

اینها در اکتساب بوجود می آید ولی هیچ ذره ای به ذره دیگری آیا برتری دارد ( ادامه سؤال ؛ گفته ما قرار دادیم استاد ؛ قرار دادیم چه جوری قرار دادیم ، با قوانین درست است ، نحوه قرار دادن چیه ، نحوه پیاده کردن چیه )  
**ادامه سؤال ؛ شاید همان بالفعل بودن است ، استاد ؛** از بالا گفته ما قرار دادیم ، این قرار دادن نحوه پیاده شدنش چه جوری است ، می آید ووقتی به پائین می رسد مسایل قانونمند می شود ، پارتی بازی نیست ، نور چشمی نیست ، تحت سیطره عدالت است ، اگر شما بیاید بگوئید تحت سیطره عدالت نیست چی می شود ، همه چیز بهم می خورد ، قانونمند تغییراتی ایجاد می شود ، قانونمند شما لیاقت بیشتری نشان می دهید ، اشتیاق بیشتری نشان می دهید ، حکمتش حاکم است ، حکمتش ایجاب می کند که شما به مزد لیاقت و پاداشت برسی ، اگر نرسی چی می شود ، حکمتش زیر سؤال می رود ، بنا براین تحت سلطه و سیطره عدالت و حکمت کارهائی انجام می شود نه منظور پارتی بازی باشد ، شما لیاقت نشان می دهی ، اشتیاق نشان می دهی ، کمال پذیری نشان می دهی باید به آن برسی ، لذا شما از من می روی بالاتر ، از او می روی بالاتر ، اینجا اختلاف پیدا می شود ، اینجا مسایل دیگری پیش می آید که اکتساب است و قانونمند است ، یعنی می توانیم علتش را پی گیری کنیم که چی شد شما رفتی بالا ، حالا اگر قدرت است ، ثروت است ، معنویات است ، مخصوصاً در زمینه قدرت و ثروت و مسایل زمینی به راحتی می شود پیگیری کنیم که چی شد شما رفتی بالا ، حالا معنویت ممکن است یکخورده مشکل باشد ولی ثروت و قدرت را راحت می توانیم پی گیری کنیم که چه عواملی باعث ترفیع تان شد ، آن ترفیع قانونمند است .

**سؤال ؛ یک مطلب فرمودید که همه چیز تغییر می کند ، جمله ای هست که ( لا مبدل الکلمات الله ) در کلمات خدا تغییری نیست آن منظور چیست .**

**جواب ؛** ما وقتی می آئیم می گوئیم همه چیز تغییر می کند ، همه چیز تغییر می کند غیر از قانون ، مثلاً می گوئیم قانون تغییر ، خود قانون تغییر Base است ، راه است ، شالوده مسئله است ، خود قانون اگر بخواهد تغییر کند ، خود قانون تغییر در تغییر باشد ، خود تغییر تغییر می کند ضد خودش را ایجاد می کند ، آن چیزی که وقتی می گوئیم قانون یعنی بقیه طبق این اصول .

**در پاسخ به سؤال در خصوص تغییر قوانین علمی ؛** قوانین علمی تغییر نمی کند ، محدوده هائی را که تعریف می کرده تغییر می کند ، فرض کنید دیروز مسایل کامپیوتر با صفر و یک تعریف می شد ، غلط نبود تا حالا برای ما کار انجام داده است ، همین الآن هم دارد با صفر و یک خاموش روشن ، با خاموش روشن یک مدار لاجیک Logic را ما تعریف می کنیم و داریم از آن کار می کشیم ، اما امروز می آئیم می گوئیم فاز Logic بین صفر و یک بی نهایت عدد است ، ما می توانیم یک استفاده هوشمندانه ای از این مسئله بکنیم ، این هم شده نسل جدید تفکر رایانه ای و سیستم های هوشمند دارد می آید توی کار که الآن هم آمده است ، ماشین لباسشویی هوشمند ، جاروبرقی هوشمند حالا توضیحاتش مفصل است فرض کنید ماشین را استارت می زنید خودش ساساتش را تنظیم می کند ، قبلاً ساساتش را می کشیدی در آب و هوای مختلف ، الآن خودش نسبت به آب و هوای مختلف خودش ساساتش را تنظیم می کند و خیلی مسایل دیگر تحت قضیه فازی لاجیک و تحت اینکه از صفر تا یک بی

نهایت عدد است ، حالا آن غلط نبوده است ما یک چیزی را آوردیم وسط یا مکانیک کوانتوم ، مکانیک نیوتونی قدیم یا ابعاد دیگری که در مکانیک و فیزیک جدید آمده است ، آنها غلط نبوده است یک محدوده کوچک را تعریف کرده است ، حالا محدوده بزرگتر شده است ، محدوده ها تغییر کرده است و گرنه قوانین الهی ثابت است ، قوانین الهی یک چیزی است که اصول است وقتی می گوئیم اصل ، قانون یعنی دیگر این شالوده است و می توانیم روی اینها به عنوان یک چیز ثابت حساب کنیم .

## جلسه پنجم

- برقراری ارتباط کنترل ذهن با چشم بسته .
- بررسی نتایج استفاده از حلقه کنترل ذهن و اسکن دوره بر اساس گزارش افراد حاضر در کلاس.
- بررسی مشکلات بینشی ( قانون تولد و مرگ ) .
- برقراری ارتباط طراحی ذهنی .
- بررسی مشکلات بینشی ( قانون نسبیت خوب و بد؛ شرح و توضیح با استفاده از این مثال ها ؛ شیطان ، زلزله ، آتشفشان ، صاعقه ، ویتامین A ، مرگ موش - بیان این نتیجه که در جهان هستی چیزی جز نعمت آفریده نشده است - توضیح اینکه مطلق بینی باعث کثرت می شود و قبول نسبیت خوب و بد به انسان دیده عیب پوش می دهد )
- معرفی قانون نسبیت مالکیت ( شرح و توضیح با استفاده از مثال ؛ ممکن است هر یک از دارایی ها مانند وسایل زندگی ، خانه ، زیبایی ، سواد و... به راحتی از دست برود - اشاره به بالاترین قدرت انسان قدرت از دست دادن ) .
- معرفی قانون نسبیت زشتی و زیبایی ( با ذکر مثال طاووس - توضیح این که پذیرفتن اصل عدم قطعیت از تنش و سپس بیماری جلوگیری می کند ) .
- معرفی قانون عشق ( با بیان مراحل متوالی عشق ؛ از عشق به خود تا عشق الهی ) .

در فواصل توضیح مطالب ، ارتباط های مربوط به دوره برقرار می شود

## قانون تولد و مرگ

قانون تولد و مرگ ؛ همه اجزاء جهان هستی تابع قانون تولد و مرگ هستند ، از حالی به حالی دیگر ، از وضعیتی به وضعیتی دیگر و در واقع همه اجزاء جهان هستی زندگی دارند ، این قانون برای هر جزئی از اجزاء جهان هستی بصورتی است ولی برای همه در جریان است ، در مورد انسان هم مسیری را دنبال می کنیم که تولد و مرگ دارد ، مرکب تعویض می شود ، ولی راننده ازلی است و راننده هر بار که مرکب را تعویض می کند توان بیشتری می یابد ، آنچه در این دنیا با آن سر و کار داریم قانون خستگی است ، هر مرکب جدید از مرکب قبلی امکانات بیشتری دارد ، در فیلتر بینش های اکثریت انسانها ، مرگ چیز بدی نوشته شده است ، از کودکی و از شنیده ها ، دیده ها و رفتارهایی که پس از مرگ اشخاص مشاهده شده همه و همه از مرگ به فنا و بدی در

نرم افزار بیشش ما ثبت شده است ، در دنیای عرفان مرگ بوی وصال می دهد و نزدیکی به وصال زیباترین عشق بازیها در رابطه با مرگ است .

## قانون نسبیت

**قانون نسبیت ؛** قانون نسبیت بر جهان هستی حاکم است ، ما اگر مطلق گرائی و مطلق بینی را کنار بگذاریم و در زندگی خود درست نگاه کنیم و به قانون نسبیت اعتقاد داشته باشیم بسمت کثرت گرائی نخواهیم رفت .

**نسبیت خوب و بد ؛** خوب یک چند تا سؤال بکنیم تا بعدش بتوانیم صحبت بعدیمان را دنبال بکنیم ، اگر من سؤال بکنم که شیطان خوب است یا بد است چه جوابی داریم بدهیم ، جوابش را نمی خواهیم چون شیطان پرستها می گویند بله ، بقیه می گویند نه ، اگر بگویم زلزله خوب است یا بد است ، اگر سؤال کنیم مرگ موش خوب است ما بخوریم یا خوب نیست که ما بخوریم ، دیدیم که هیچکدام از این سؤالها جواب قطعی نتوانستیم بدهیم و ما را برد در یک فکری ، لذا مجموعه بحثمان را در قالب قانون نسبیت با هم مورد بررسی قرار می دهیم ، از قوانینی که حاکم بر جهان هستی هست ، خوب در همین بحث قبلمان شیطان خوب است یا بد است ، دیدیم که شیطان ما را گرفته ، ما می خواهیم یک مسیری را برویم اون ما را گرفته ، می خواهیم بسمت کمال برویم اون دارد یک نیروئی را به ما وارد می کند ، هم خوب است هم بد است ، بدیش این است که بارمان را اضافه کرده ما مجبوریم برایش صرف انرژی کنیم ، آگاهی داشته باشیم و... ، از یک نظر هم خوب است که اگر نبود اصلاً کمال مفهومی نداشت ، اگر نبود ما اصلاً دنبال خدا نبودیم ، اگر دنبال خدا هستیم از نعمت وجود شیطان هست ، از نعمت وجود شیطان است که ما دنبال کمال هستیم ، دنبال خدا هستیم ، اگر شیطان نبود شاید اصلاً اسم خدا را هم نشنیده بودیم ، مثلاً فرض کنید سؤال کردم که آیا خوب است ما مرگ موش بخوریم ، بطور کلی چه جوابی داریم بدهیم ، نه خوب نیست بخوریم ، اما پایه تمام داروهای بیماریهای مقاربتی و خیلی از بیماریها ارسنیک است ، ارسنیک همان مرگ موش است ، ماجرای کشفش را هم بگویم بد نیست ، در دهه های قبل در ترکیه امروزی ، جوانی دچار بیماری مقاربتی می شود و چون محیط و مسائل اونجا این قضیه را پذیرا نبود و درمان هم نداشت تصمیم به خودکشی می گیرد ، مقداری مرگ موش تهیه می کند و می خورد ، بعد می بیند که نه تنها نمرد بلکه بیماریش هم خوب شد ، بعد این موضوع را با پزشکهای آلمانی در میان می گذارد و تحقیق می کنند و متوجه می شوند که بله این درمان است ، مرگ موش همان ارسنیک سفید است ، دیگه کار کردند ، چیزهایی اضافه کردند ، کم کردند و... امروز پایه خیلی از داروها ، داروهای ارسنیک دار است ، خوب ما اگر یک کلمه بگوئیم که مرگ موش خوب است یا بد است ، ما نمی توانیم بگوئیم خوب است یا بد است ، باید بگوئیم کجا ، چطور ، چگونه ، باچه دوزی و... مثلاً من سؤال کنم ویتامین A خوب است یا بد است ، خوب بودنش را که می دانیم خوب است ، بد بودنش هم با تزریق یک دوز خاصی یک نفر را می شود کشت ، چه چیزی سم است و چه چیزی دارو است ، هر چیزی هم سم است و هم دارو است ، لذا یکی از مشکلات بینشی

ما این است که اظهار نظرهای قطعی می‌کنیم که ما را در تضادی می‌اندازد ، ما را در مشکل می‌اندازد ، مثلاً فرض کنید که روی داروهای طب سنتی ، سنگ درمانی و... نظرهای قطعی صادر می‌کنیم ، می‌گوئیم این خوب است ، مثلاً آدام است که دارد سالهای یک داروی گیاهی را می‌خورد ، خوب بابا جان درست است که این دارو است و گیاهی هم هست اما دوز و خیلی از چیزها باید تعیین کند که این استفاده بشود یا نشود ، سال قبل یک آماری بود که یک میلیون نفر قربانی طب سنتی شدند ، حالا این آماری بود که داشتند ، اونهایی که ندارند که نمی‌دانیم چیه ، مثلاً اظهار نظر می‌کنیم که فلانی آدم بدی است، فلانی آدم بدی است مطلق می‌شود، در حالیکه ما الآن نتیجه گرفتیم که شیطان هم بد مطلق نیست ، به قول مولانا پس بد مطلق نباشد در جهان بد نسبت باشد این را بدان در نماز پنج‌گانه زهر و قند که یکی را پاک و دیگری را بندهست **مریکی را پاک و دیگری را بندهست** **مریکی را زهر و دیگری را قند** - **مولانا** یک چیزی که برای یک کسی قند است همان برای دیگری سم است اونچیزی که برای یکی پا هست برای یکی پابند است، ماشین است، پا هست وقتی می‌رسی می‌خواهی پارکش کنی پا بند است ، جا پارک نیست ده بار می‌روی بالا ، می‌آئی پائین می‌بینی که ای داد و بیداد جای پارکی نیست، اینجا پابند است، اینجا هم ما وقتی می‌آئیم می‌گوئیم بد مثلاً می‌بینیم که یک نفر صد تا خوبی دارد ، یک عیب هم دارد ، تا حالا خوب بود یک عیبش را که برخورد کردیم می‌شود بد ، می‌رویم بسمت کثرت و بعد دچار تضاد و بعد مشکلات بعدی ، تشعشع منفی ، فاز منفی ، مسمومیت و بقیه ماجراها، پس اگر می‌توانستیم نسبی فکر بکنیم یکسری مسائل اینجا حل می‌شد، ما دچار تضاد کمتری می‌شدیم ، دچار بیماری کمتری هم می‌شدیم، چون این تفکر مطلق گرائی باعث تضاد می‌شود، تضاد هم باعث بیماری می‌شود ، (در پاسخ به سؤال ضمن بحث ؛ ما فعلاً یک مشکلی داریم که آمدند برای ما مطلق تعریف کردند ، می‌گوئیم فلانی آدم بدی است، فلانی آدم خوبی است، نه این خوب معنی دارد ، نه اون بد معنی دارد ، همین خوب را یکجا دنبالش می‌کنیم می‌بینیم که یکجا هم یک بدی دارد ، چون اصلاً تعریف انسان همین است ، وقتیکه راجع به شیطان حرف زدیم که دیگه صحبت از بقیه را کرده باشیم ، بنا براین دید نسبی که ما پیدا می‌کنیم خیلی از جاها ما را از تضاد جدا می‌کند ، چون مطلق گرائی توقع ما را می‌آورد بالا ، انتظار یک دنیا خوبی داریم نمی‌شود، گل است و خار و یک نفر اگر صد تا حسن دارد بالاخره یک عیب هم دارد ، دید نسبت ما را از قبل آماده کرده که ما شوکه نمی‌شویم ، شوک به ما دست نمی‌دهد که ببین طرف چکار کرد ، می‌گویم خوب این صد تا حسن داشته ، یک عیب هم الآن اینجا ظاهر شد ، اتفاق عجیب و غریبی نیافتاد ، لذا وحدت‌مان به کثرت تبدیل نمی‌شود، در فاز منفی نمی‌رویم و بقیه مسائل حادث نمی‌شود ، چیزی که الآن ما شدیداً درگیرش هستیم که یکدفعه می‌بینیم که ده سال دوستیمان با یک نفر بهم می‌خورد چون یک بدی الآن اتفاق افتاده، در حالیکه ما می‌توانستیم این یک عیب را به صد تا حسنش در قانون نسبت پوشش بدهیم و دچار کثرت نشویم .

**نسبت ملکیت و مالکیت ؛** اگر ما امروز سری بزنییم به اداره آتش نشانی اطلاعاتی کسب می‌کنیم ، می‌بینیم که خیلی‌ها خانه داشتند، امشب خانه و زندگی ندارند، اگر برویم در بیمارستان سوانح و سوختگی متوجه می‌شویم خیلیها قیافه‌های خوبی داشتند الآن ندارند، اگر برویم در اداره آگاهی می‌بینیم خیلیها ماشین داشتند و ..... داشتند



الآن ندارند ، اگر برویم در بیمارستانها می بینیم خیلیها فرزند داشتند الآن ندارند ، شوهر داشتند الآن ندارند ، خیلیها دست داشتند الآن ندارند و پا داشتند و... داشتند الآن ندارند و الآن در یک فرم دیگری هستند و اون فرم قبلیش نیست، خوب چه چیزی متعلق به خود ماست، خیلیها حافظه خیلی خوبی داشتند، یک چیزی خورده به کله شان و الآن ندارند، خیلیها مدارج علمی و ... داشتند الآن در کما بسر می برند و تمام اون علم ، تخصص و هرچی بوده فعلاً روی هواست ، خوب چه چیزی مال ماست ، روی چه چیزی حساب کنیم ، به چه چیز خودمان بنازیم ، این سواد ، این هوش ، این قیافه ، خوب یک فکری بکنیم ببینیم چه جوابی داریم ، چی داریم که بگوئیم بابا ما این را داریم ، دانش کمال یک مرحله بعد ظاهر می شود ، الآن اون کسی که در کما است فعلاً علی الحساب دانش خودش که هیچی روی هواست ، دانش کمالش هم که نمی دانیم چیه ، بنابراین الآن چه چیزی ما داریم که بگوئیم ما و منال، همسر و فرزند و... هیچ چیزی نیست که ما بتوانیم بگوئیم ما این را داریم ، وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيُّ كَلِّمٌ شَيْءٍ قَدِيرٌ فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن خداست هر چه بخواهد می آفریند و خدا بر هر چیزی تواناست- مائده ۱۷ و هر چی هست مال اوست ، هیچ چیزی نیست که به ما تعلق داشته باشد ، اینجا که هیچی ، اینجا که اینطوری شد ، بعد برویم در زندگی بعدی ببینیم چی داریم ، ببینیم دانش کمال، سوادمان چقدر است ، مسائل مختلف را تازه ببینیم که ملک ما چیه و اینجا روی چه نیازیم ، بنابراین یک قانون، قانون نسبیّت در مورد مالکیت است، ما بطور نسبی مالک هستیم، بله من الآن یک سوئیچی در جیبم است، ماشین من است، معلوم نیست من امشب با ماشین خودم می روم خانه، درست است ماشین داریم ، اما هیچکداممان نمی توانیم بطور قطعی بگوئیم که ما امشب با ماشین خودمان می رویم خانه ، معلوم نیست ما بطور نسبی مالک هستیم تا اطلاع ثانوی ، این هیکل ماست و حالا هر چیز دیگری، بطور امانی در اختیار ماست تا اطلاع ثانوی و ما در صورتیکه قانون نسبیّت را در مورد مالکیت نپذیریم هر آن منتظر شوکی باید باشیم می بینیم ماشینمان را بُردند ، یک عده ای دچار ایست قلبی می شوند، یک عده ای نه ، ولی یک بیماری مهلکی پیدا می کنند ضرر دوم دزدیده شدن ماشین سلامتی هم به خطر افتاده و از حالا به بعد هم مشکلات عدیده دارد ، خوب بهر حال منظور این است که هیچ چیز مال ما نیست ، هر آن آمادگی باید باشد ، ما در این سالها به خیلیها برخورد کردیم که فرزندشان را از دست دادند ، دچار مشکلات عدیده شدند، حتی داشتیم تعادل روانی و ذهنی شان از دست رفته بود، از حالا به بعد هم که بواسطه اینکه در فعالیت فرادمانگری هستیم خواه ناخواه هر روز مواردی را می بینیم که ناشی از اشکالات بینشی است ، ما موردی را برخورد کرده بودیم سالها قبل که قنادی بود در یک شهرستانی ، رفته بود خرید کند برای مغازه ، برمی گردد می آید می بیند که مغازه اش دارد در آتش می سوزد ، چنان می زند بر سر خودش که کور می شود ، ببینید هر بینشی را صحبت می کنیم با سلامتی ما در ارتباط است حتماً ، یعنی چرا بیمار می شویم ، یک بخشش در بینش هاست، که قرار است خدا را تبرئه بکنیم داریم از همین اصولها هم استفاده می کنیم و خدا را تبرئه می کنیم، خوب این بابا زده توی سر خودش بخاطر مالی که از او در آتش سوخته، دیگه چرا اینجوری می زنی بر سر خودت که کور هم بشوی، این را خدا نداده قطعاً آتش سوزی هم بی مبالاتی بوده ، سهل انگاری بوده و بقیه

قضایا هم همینطوری که پی گیری می کنیم می بینیم مسائل خودمان هست، ببینید ما هیچ راهی جز این تفکر نداریم، وَلِلّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن خداست- مائده ۱۷، یعنی هیچ راهی نداریم جر اینکه به این قانون نسبت برسیم، حالا اگر مال اوست و ما داریم فعلاً استفاده می کنیم تا اطلاع ثانوی، این را هر چه زودتر و بهتر بسپاریم به همه وجودمان، ذهن، روح و روانمان بسپاریم بهتر است و با زبان خوش و گرنه زمانه چنان اینها را به ما حالی می کند که حد و حساب ندارد .

**نسبیت زشت و زیبا ؛ پطاووس را مین پای مین** **تاکر سوء العین کشاید یقین - مولانا** اگر پر طاووس را نگاه می کنیم، پایش را هم نگاه کنیم، اگر گل را نگاه می کنیم خارش را هم ببینیم، گل و خار با هم هست، پای طاووس و پرش با هم هست ، خوب مُطلق ما نداریم ، خیلیها را ما می بینیم که دنبال نیست در جهان می گردند ، دنبال یک چیزی می گردند که نیست ، یک ایده آل عجیب و غریب ، یک ایده آلی که همان نیست در جهان بگوئیم بهتر است ، نمی شود صد امتیاز داشته باشد بالاخره یک عیبی کنارش هست و دید مُطلق بین ما، عرض کردم همه چیز را مُطلق می خواهد ، لذا باعث اذیت و آزار ما می شود، باعث کثرت می شود ، باعث جدائی می شود ، باعث اختلاف می شود و خلاصه کلام آخر هم نتیجه نمی گیریم، دست از پا درازتر فقط خودمان را اذیت کردیم ، اینها قوانین حاکم بر جهان هستی هستند و از آنها گریزی نیست **در پاسخ به سؤال ضمن بحث (آقا) ؛ در خصوص اینکه باعث کثرت می شود استاد ؛** مثلاً دوست ما صد تا خوبی کرده ، کافی است یک بدی بکند ، دید مُطلق بین است و از او انتظار صرفاً خوبی داریم ، از او انتظار داریم گل خالص باشد بدون خار ، نمی شود، لذا مجبور می شویم بگذاریمش کنار، الان اگر برگردیم نگاه بکنیم تا حالا چند تا دوست و رفیق عوض کردیم، به چه علتی کنار گذاشتیم یا اونها ما را کنار گذاشتند فرق نمی کند، ما خوبی کردیم ، خوبی کردیم ، اونها هم همینطور خوبی کردند ، یک عیب که دیده شد می گوئیم فلانی مزخرفترین آدم دنیا است ، بدترین آدم دنیا است، ما دنبال ایده آلهای هستیم که این ایده آلهای در نسبت نیست، در مُطلق بینی است و نتیجه نخواهیم گرفت . **سؤال (آقا)؛ چگونه بر خورد بکنیم ، فرض کنید شما پولی به من بدهید که من ببرم بگذارم بحساب شما ، من بر می دارم می برم برای خودم ، بعد فردا می آئیم خدمت شما ، شما چه بر خوردی با من خواهید داشت .**

**جواب ؛** ببینید یک مسأله هست که ما بدانیم که پول ما را خواهند خورد ، حالا شما با زبان خوش موضوع را بپذیرید که اگر به ده نفر پول قرض بدهید ، به ده نفر کمک بکنید سه نفرشان دستتان را گاز می گیرند، سه موردش سوخت می شود ، نه لا اقل یک موردش حتماً سوخت می شود ( **ادامه سؤال ؛ اصلاً سوخت را قبول داریم ، یعنی قبول داریم که ایشان پول ما را می برد ، ولی بعد از آن چه بر خوردی بکنیم ، یعنی مثلاً فردا دوباره می آید من فردا چکارش کنم استاد ؛** ببینید یک مسأله هست که پس ما این انتظار را در قانون نسبت و در جهان دو قطبی داریم ، یعنی از چند تا قانون استفاده می شود که نشان می دهد چنین چیزی باید باشد ، نمی تواند نباشد ، اگر پولها را می دادیم و بر می گشت که اصلاً بهشت برین بود و دیگه کسی لنگ نمی ماند ، چون می دانست کار او را راه بیاندازد پولش هم بر می گردد سر جایش، بجای اینکه پول را می خواباند ، پول را می داد دست یک کسی گرفتاریش را حل می کرد، اما اینطوری نیست، چون جهان دو قطبی است و همه اینها می ماند که حالا این پول را هم که می خورند

ما به موضعی می‌رسیم که می‌گوئیم روی دستمان داغ گذاشتیم که دیگه به کسی پول ندهیم ، شبکه منفی چی می‌خواهد ، شبکه منفی هم می‌خواهد که ما به همینجا برسیم ، ایشان و ایشان ، همه ما برسیم بگوئیم آقا من روی دستم داغ گذاشتم کار کسی را راه نیاندازم ، حالا یک موردش پول است ، ده موردش چیزهای دیگر ، اگر قرار به خوب بودن باشد ، چند جا آدم گزیده می‌شود ، آخرش می‌گوید که آقا من داغ گذاشتم که دیگه خوب نباشم ، یعنی من دیگه تمام شد روی من دیگه خط بکشید ، شبکه منفی خیلی قشنگ نقشه می‌کشد ، شیطانی وجود ندارد به اونصورتی که بیاید با نيزه و... اصلاً اینگونه وجود ندارد ، خوب می‌مانیم سر یک مسأله که من چکار می‌خواهم بکنم ، هدفم از زندگی چیه ، شما هدفتان از زندگی چیه ، هرکسی هدفش چیه ، ما آمدیم دنیا که داغ بگذاریم روی دستمان که خوب نباشیم ، در مسیر کمال ما غرامتی را باید بدهیم ، این نیروی منفی همین‌هاست دیگه ، این نیروی منفی این است که پولت را خورده و نمی‌دهد ، تازه درگیرت هم کرده ، اعصابت را هم خراب کرده ، این نیروی منفی خلاصه همه اینهاست که به این داغ برسد ، اما ما اگر بخواهیم این مسیر را برویم چکار باید بکنیم ، این غرامت را باید بدهیم و بگوئیم که خیلی خوب این پولم هم سوخت شد ولی من داغ روی دستم نمی‌گذارم ، بهای این مسیر است ( ادامه سؤال ؛ اینها را قبول داریم ، برخورداری که باید داشته باشیم با چنین افرادی چیه ، مثلاً فردا که می‌آید ما باید چکار بکنیم ، چی بگوئیم استاد ؛ ببینید یک مسأله هست که ما باید موضعی داشته باشیم که بتواند ارشادی باشد برای او ، بداند که الان شما پول من را خوردی آیا می‌دانی یعنی چی ، یک داستانی می‌گوید که یک نفر با اسب داشت در بیابان می‌رفت ، رسید به یک نفر دیگه که پیاده بود ، گفت که من را هم سوار کن ببر ، من اینجا در مانده‌ام ، سوارش کرد ، کمی که رفت جلو صاحب اسب را انداخت پائین ، صاحب اسب به او گفت اسب مال تو اما به جانی رسیدی هرگز این موضوع را برای کسی تعریف نکن ، قول بده این را تعریف نکنی ، اسب را بردار و برو ، گفت مرد حسابی این چه نفعی به حال تو دارد ، گفت بابا جان تو اگر بروی تعریف کنی و بگوئی که من چنین کاری کردم ، مردم بدانند تو چنین کاری کردی ، دیگه کسی در بیابان کسی را سوار نمی‌کند و همه می‌مانند ، همه لنگ می‌شوند ؛ یک نفر مثل تو شد ، ولی دیگه هیچ کسی جرئت نمی‌کند کسی را سوار کند ، کسی جرئت نمی‌کند به کسی پول قرض بدهد ، کسی جرئت نمی‌کند دست کسی را بگیرد ، همین الان اینجوری شده دیگه شما جرئت می‌کنید در راه کسی را سوار بکنید ، جرئت نمی‌کنید ، اگر در شهر سوار بکنید در بیابان که جرئت نمی‌کنید ، یعنی بخاطر همین مسائل ، لذا شاید موضع در فاز مثبت یک راهی را باز بگذارد ، شاید شما به پول برسید ، البته یک موقع گرفتن پول راههای قانونی دارد ، تمام راههای قانونی باید طی بشود در فاز مثبت ، حالا دلایلی ، مدارکی هست که خوب راههای قانونی طی می‌شود و هیچ اشکالی هم وارد نیست ، کار زمینی ، قانون زمینی ، مدرک داری که پولی دادی ، مدرکی داری که باید بگیری ، بدون اینکه بیانی فاز منفی مسیر قانونی سپری می‌شود ، اما از نقطه نظر برخوردار این است که شما در فاز مثبت اگر بشود با رحمانیت برخورد کنید ، که در قالب رحمانیت ارشاد هم بهتر انجام می‌شود و حداقل اگر قرار هم شد که پولمان را بخورند ، ما ضرر دوبله نکرده باشیم ، زخم معده هم نگیریم ، مشکلات جسمی و تشعشعاتی پیدا نکنیم ، دچار افسردگی و سر خوردگی نشده باشیم ، حالا البته مورد به مورد هم فرق می‌کند ، بعضیها اصلاً این را هم متوجه

نخواهند شد، فَهْمٌ لَّا يَرْجَعُونَ بنابراین به راه نمی‌آیند- بقره ۱۸ ولی کلیتش ضررمان دوبرن نشود ، یک ضرر را داشته باشیم، اما بدانیم بخشی از درآمد ما صرف اینجاها خواهد شد از این طریق ، یا باید داغ بگذاریم روی دستمان یا بایستی یگوئیم نه، اینقدر از درآمد من غرامت مسیری است که می‌خواهم بروم ، اجتناب ناپذیر است، راهی ندارد، ببینید سرزنش دیگران که می‌گوئید، مثلاً الآن اگر یک کسی به کسی پول قرض بدهد می‌گویند فلانی آدم هالوئی است، خوب اینها در واقع ترفندهای شبکه منفی است ، مثلاً الآن اگر یک کسی آدم خوبی باشد کار راه انداز باشد، می‌گویند فلانی آدم هالوئی است، اگر کلاهبردار باشد می‌گویند آدم دست و پا داری است ، آدم زرنگی است، اگر یک کسی پول بدهد به یک کسی کار او را راه بیاندازد می‌گویند آدم چولمنی است، خوب اینها در واقع شبکه منفی خوب کار کرده، هیچکدام از ما نمی‌خواهیم که به ما بگویند چولمن ، به ما بگویند بی دست و پا، لذا مجبور می‌شویم که خودمان را به آب و آتش بزیم که این انگ‌ها به ما نخورد و بهر حال این ماجرا اینطوری است و سنگین و سخت است ، بخاطر این قضایایش ولی اگر بتوانیم اون چیزهای لازمه را حل و فصل کنیم و کلیتهائی را ببینیم شاید آسانتر بشود .

### عدم شناخت ، فهم و درک عشق زمینی

**عدم شناخت ، فهم و درک عشق زمینی ؛** یکی دیگر از مواردی است که می‌تواند در تولید بیماری در ما نقش داشته باشد، عشق زمینی باید به ما کمک کند تا به چیزهائی برسیم، چون نمی‌دانیم که اساساً در روی زمین چکار باید بکنیم، لذا در نرم افزار بینش ما از عشق درک درستی طراحی نشده است، در نرم افزار بینش ما عشق به معنای اسارت طراحی شده است و جوانی که بر اساس قانون الهی می‌خواهد به پله عشق قدم بگذارد، چون تعریف درستی ندارد وارد فاز منفی شده و آلودگیهای مربوطه دامنگیر او می‌شود . ما بسوی خدا می‌رویم که رحیم است ، یعنی ما می‌رویم که رحیم بشویم ، ما می‌رویم که به عشق برسیم ، حالا در مرحله اول ما را عاشق خودمان کردند ، نوزاد خود شیفته است همه را بخاطر خودش می‌خواهد و اگر باب میلش چیزی نبود خشم او شامل افراد می‌شود، هر چیزی را بخاطر خودش ، مادرش را هم بخاطر خودش می‌خواهد، حالا ما با این وضعیت آمدیم روی زمین ، اما اگر بر این منوال بگذرد که تحولی اتفاق نمی‌افتد ، لذا کلکی سوار کردند بنام عشق زمینی (پنیری جلوی لانه موش تا موش از لانه بیرون کشیده شود) و از این طریق است که این تجربه از خود بیخود شدن یعنی خود را گم کردن، یعنی خالی شدن خانه دل را پشت سر می‌گذاریم ، بنابراین این شاهکار و طراحی عظیم رخ داده که هر کسی و هر جزئی عامل این باشد که ما را از کمال جدا کنند تا ما بفهمیم که خارج از وجود ما هم مسائلی هست و کمالی هست و این می‌شود سرمایه و تجربه ما برای بعدها و مراتب بعدی و به این شکل ما را از خودمان جدا می‌کنند اما چه نتیجه‌ای می‌گیریم از این طراحی اعجاب انگیز .، عمدتاً افراد توجه می‌کنند که زندگی یک قمار است و قمار عشق یک فرقی دارد، یا تصور می‌کنند بازنده هستند یا برنده و باید این تجربه به وصال برسد و اگر شد در قمار عشق (وصال) برنده و اگر نشد باخته است، حالا ممکن است این اتفاق بیافتد و این

شرایط است که تعیین می کند یعنی اصل خود ماجراست و بعد روند زندگی است و درصد قابل توجهی از مشکلات روان و جسم و ذهن ما از بابت نابسامانی ایجاد می شود و در برنامه های نرم افزاری ما مشکلات زیادی رُخ می دهد و ماجراهایی برنامه ریزی می شود که دیگر تا آخر عمر گریبان ما را ول نمی کند، از جمله ممکن است فاز منفی تمام وجود ما را پر کند و در پاره ای از مواقع تصور می شود انتظار ما از پدیده عشق، بحث اسارت ، اقدام به خودکشی و .... تنها نتیجه ای است که فرد به آن می رسد و اتفاقاتی هم در این رابطه می افتد .

خلاصه کلام آن چیزی که اتفاق می افتد با آن چیزی که باید باشد تفاوت های زیادی دارد، عشق زمینی تاریخ مصرف دارد و هر چیزی فنا پذیر است، مگر آنچه که به او تعلق داشته باشد و این قانونمند است و عشق زمینی یکی از آنهاست و این عشق زمینی شمشیر چوبی است، لذا هیچ چیز روی زمین جاودانه نیست، یعنی ما تا یکجائی می رویم و بعد دچار قانون عدم جاودانگی می شویم تا در یک جنگ واقعی شمشیر واقعی بگیریم و عشق مجازی را گذر بر عشق حق است و انتها حق است ، یعنی ما همه این بازی ها را می کنیم که آن عشق را تجربه کنیم ولی اول باید عشق سطح پائین تری را تجربه کنیم، مثل شمشیر چوبی و اگر ابتدا شمشیر واقعی را به دستمان می دادند ما مدام می زدیم بر سر و بدن خود و دیگران و دیگر چیزی نمی ماند و همه چیز از بین می رفت .

عشق زمینی یکی از مهمترین وسایلی بوده که قرار بوده ما از آن استفاده بکنیم و با مسائلی آشنا شویم

این از عنایت با شمرکز کوی عشق پیش آمد ضرر عشق مجازی را گذر بر عشق حق است آنها قاضی بدست پور خود شمشیر چوبین میدهند تا او در آن استاد شود شمشیر کبود را

مری جنگ به دست شاگردش شمشیری چوبی می دهد تا با این شمشیر چوبی تمرین کند و استاد شود و در

جنگ واقعی شمشیر واقعی بگیرد عشقی که بر انسان بود شمشیر چوبین آن بود با عشق رحمان شود چون آخر آید ابلا ما می رویم که با ذات او

آشنا شویم ، ذات او غیر قابل تعریف است ولی عشق پایه فهم آن مسئله است مولانا می گوید عاشقی کرزین سرو کرزان

سراست عاقبت ما را بدان شهر بر است، قرار بوده که ما با این مسئله به عنوان یک شمشیر چوبین تمرینی داشته باشیم روی

زمین بعد مراحل بعد شکلش عوض می شود و بعد در انتها به نوعی در مسئله الیه راجعون ما به او نزدیک تر

شویم از این طریق ، اما گفتیم عشقی را که ما تجربه می کنیم چیه ، اسارت ، عشق به معنای اسارت است در

حالیکه عشق خودش به معنای آزادی بود یعنی خود را ندیدن و او را دیدن ، عشق البته فازهای مختلفی داشته

است در این مرحله قرار است که این تجربه را داشته باشیم این مرحله و مرحله بعد این تجربه را داشته باشیم

از مردنک دیده باید آموخت دیدن هم کس را و ندیدن خود را قرار بوده که ما این درس را بگیریم اما چه درسی را گرفتیم ، درس

اسارت و خود شیفتگی ، چرا ، خود شیفتگی ایجاب می کند که من مراقب او باشم ، او هم باید همین کار را بکند

یعنی ما باید به هم زُل بزنی و یکی نگاه کند همه چی خراب شده است و همه چی ابطال شده است ، آخرش

هم هیچی به هیچی و بعد تعریف غلط آمدیم عشق را قمار عشق تعریف کردیم و فکر کردیم هدف از زندگی

این است که ما آمدیم در یک قمار شرکت کنیم به نام قمار عشق ، اگر بُردیم حالا تعریف بُردن خودش بحث

دارد ، اگر بُردیم که خوب در زندگی خوشبخت شدیم ، اگر باختیم که دیگر وامصیبتا و در این رابطه درصدی

تلفات داریم، خودکشی داریم در این تعبیر و تفسیر غلط تلفات داریم و آنها هم که جان سالم به در می برند

تبدیل می شوند به افرادی پارانوئید ، بدبین ، افسرده ، سرخورده و خلاصه کلام آن کارائی خلاقیت وجودشان از دست رفته است ، مثل آبغوره که آبش را می گیریم تفاله اش آن چیزی که از ما باقی می ماند یک چنین چیزی است ، دیگر کارائی ندارد ، باری به هر جهت می خواهیم به زندگی ادامه بدهیم بعد وارد یک زندگی بشویم و خلاصه ، کاری و ازدواجی و بگذرانیم در حالیکه هدف خیلی بزرگتر از این مسئله بوده و لذا می بینید دوباره هیچ نتیجه ای از این ماجرا گرفته نشده است و فقط اثرات منفی این ماجرا به جا مانده است.

### جاودانگی عشق

خلاصه کلام یک قضیه دیگر این که تصویری که ما داریم بحث جاودانگی عشق است ، بحث اینکه به عنوان یک درس و یک کورس به آن نگاه نمی کنیم البته این می تواند به مدت طول زندگی انسان باشد ، تمام عمر ادامه پیدا کند ولی تصور ما باید برنامه ریزی اش درست باشد ، هیچ چیزی روی زمین جاودانه نیست و قرار است همه چی در زندگی دیگر نو شود و یک چیزی بیاید به همه چی در اینجا خاتمه دهد و خلاصه در یک پروسه ای ما داریم این را ادامه می دهیم ، قرار است عشق زمینی تبدیل به عشق آسمانی شود ، اگر عشق زمینی ابدی بود چی می شد ، ما دیگر به عشق او نیاز نداشتیم ، این خودش یک دلیل مهم ، یک دلیل دیگرش این است که اصولاً هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ حَزْذَاتٍ اَوْ هَمَّه جِيز نَابُودشونده است - قصص ۸۸ ، هر چیزی فناپذیر است غیر از او بنا براین یک موضوع دیگری که افراد را به خودکشی ، به ناامیدی ، سر خوردگی و ادا می کند توقع نابجاست ، تعریف غلط است ، یعنی تصور از عشق این است که عشق باید جاودانه باشد ، البته سوء تفاهم نشود ممکن است همه زندگی ما را پوشش بدهد ولی تصور ما باید از آن چی باشد ، این که اینجا یک کورس است ، تصور جاودانگی روی هیچی نباید باشد ، این باید جز دید ما باشد ولی ممکن است همه عمر ما عاشق باشیم اشکالی ندارد ، یعنی مغایرتی با این قضیه ندارد ، منتهای مراتب تعریف ما باید حتماً تعریف درستی باشد ، این هم مختصر و مفید در مورد بحث فهم ماجرای عشق زمینی که شاید لازم باشد برای نسل بعدی به درستی تعریف شود .



## جلسه ششم

- برقراری ارتباط کنترل ذهن با چشم بسته .
- بررسی نتایج استفاده از حلقه کنترل ذهن و اسکن دوره ( بر اساس گزارش افراد حاضر در کلاس ) .
- برقراری ارتباط کنترل ذهن با چشم باز
- معرفی قانون ارتباط ( معنا یافتن هر جزء در ارتباط با اجزای دیگر ) .
- برقراری ارتباط طراحی ذهنی .
- معرفی قانون تغییر ( در حال تغییر بودن همه اجزای هستی ) .
- برقراری ارتباط کنترل ذهن با چشم بسته .
- معرفی قانون پیوستگی ( پیوستگی هر چیز با گذشته و آینده خود ) .
- معرفی قانون تعادل ( تعادل استاتیک مثبت ، تعادل استاتیک منفی و تعادل خنثی ) .
- معرفی قانون علف هرز .
- معرفی قانون تناسب ( لزوم وجود تناسب بین اجزا... ) .

در فواصل توضیح مطالب ، ارتباط های مربوط به دوره برقرار می شود

پایان دوره

## قانون ارتباط

قانون ارتباط؛ هر ذره در ارتباط با سایر ذرات معنا و مفهوم دارد، هیچ جزئی بخودی خود معنائی ندارد، اگر در جهان هستی فقط اتم هیدروژن بود دیگر اسمی نیاز نداشت، چون ذرات دیگر هستند معنا پیدا کرده است . هر ذره ای در عالم هستی با هر ذره ای دیگر در ارتباط است، هیچ ذره ای نیست که با ذره دیگری در ارتباط نباشد ، ذره مستقیم مستقل ما نداریم و اکوسیستم یعنی هر ذره ای با ذره دیگر در ارتباط است ، حالا ما وقتی به درک اینها نائل می شویم و جزء وجودمان می شود خیلی مسایل برایمان حل می شود ، این مسئله ظاهرش ساده است ، ظاهرش می گوئیم خیلی خوب باشیم، ولی وقتی متوجه شدیم که هر ذره با ذره دیگری در ارتباط است تغییرات شگرفی در بینش های ما، در نگاه ما به هستی ایجاد می شود که عدم وجود آن برای ما ایجاد تضاد می کند ، الآن انسان های معمولی وجود خودشان مستقل، مستقل در هستی تصور می کنند، بدون اینکه خودشان بدانند یک پایه ای برای تضاد و برای بیماری است چرا؟ چون من وقتی خودم را با شما در ارتباط ببینم یک نتیجه ای می گیرم ، خودم را جدا از شما می بینم یک نتیجه دیگری می گیرم اینها پایه بیماری است، پایه و اساس تضاد و پایه و اساس

بیماری است ، من وقتی خودم را در ارتباط می بینم خیلی از تضادهای من کاهش پیدا می کند ولی وقتی خودم را مستقل بدانم خیلی مسئله تفاوت پیدا می کند .

## قانون تغییر

**قانون تغییر ؛ هیچ چیزی ثابت نیست و هر لحظه در حال تغییر است ، هر ذره پیوسته در حال تغییر و تحول است**  
**هیچ چیزی ثابت و بر جای نیست جمله تغییر و سر و سرودی است - مولانا** و هستی مرتب یعنی ثانیه به ثانیه دارد تغییر می کند ، هر ذره ای در حال تغییر است و ذره ثانیه قبل نیست و مرتب دارد تغییر می کند و ما هم همچنین ، مجموعه ذرات در حال تغییر و تغییر هستند و این قانون تغییر را بایستی بپذیریم و به آن تن در بدهیم ، قبولش کنیم چون آن چیزی که به جهان هستی معنی می دهد تغییر است ، چون با همین مسئله ای که مدام دارد اتفاق می افتد برای ما یک کتاب است که دارد ورق می زند ، اساسش یکی است ولی دارد ورق می خورد و هر لحظه ورقی از این کتاب وجود دارد و هست به صورت های مختلف ، این قانون است ، آنچه که قانون شد یعنی چه ، یعنی نمی توانیم از آن روی بگردانیم چه در جزء و چه در کل ، چه برای یک ذره ، چه برای مجموعه ذرات و چه برای ما که انسان هستیم ، هر لحظه ما در حال تغییر هستیم ، آیا توانستیم از تغییر روی بگردانیم ، حالا چه کسی ضربه می خورد ، چه کسی صدمه می خورد ، آن کسی که قانون تغییر را نمی پذیرد ، تغییر پذیر هستیم مگر می توانیم از آن رو بگردانیم ، نمی توانیم ، کسی تغییر ناپذیر نیست ، هیچ ذره ای نیست در عالم هستی تغییر ناپذیر نداریم ، همه چیز تغییر پذیر است و اگر که ما قانون تغییر را بپذیریم سلامتی مان به خطر نمی افتد و می بینیم که هر روز این قانون تغییر مسایلی را برای ما پیش می آورد که انسانها می خواهند جلوییش بایستند قبولش نکنند همین خودش یکی از عوامل ایجاد سم ، تشعشعات منفی و عامل بیماری هست .

## قانون پیوستگی ماده و انرژی

**قانون پیوستگی ماده و انرژی ؛ ماده و انرژی در یک پیوستگی کیهانی بوده و وضعیت هر ذره در امتداد و پیوستگی سایر ذرات در عالم هستی می باشد .**

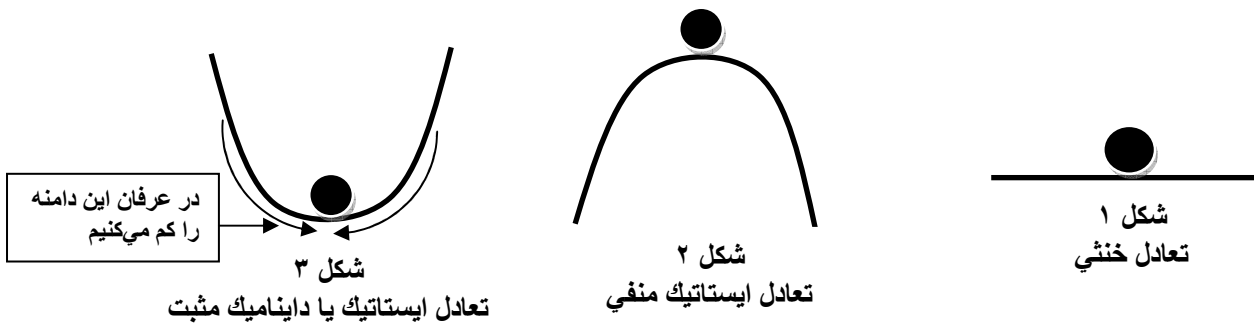
هر ذره ای پیوستگی دارد به گذشته و آینده خودش ، محصول گذشته خودش هست و آینده اش هم به الانش ارتباط دارد ، آیا هیچ ذره ای هست که محصول گذشته خودش نباشد ، الان ما می گوئیم از کجا بوجود آمده ایم ، بر می گردیم به یک نسل گذشته ، مثلاً می گوئیم اجداد ما خلاصه آخر بر می گردیم به یک جایی ، یک ریشه اولیه همه انسانها روی کره زمین ، آن ریشه هم بر می گردد به خود زمین ، زمین بر می گردد به منظومه شمسی ، منظومه شمسی بر می گردد به کهکشان راه شیری و آن هم بر می گردد به ماجراهای دیگر ، خلاصه آخر سر از بیگ بنگ در می آوریم ، حالا ما آیا از بیگ بنگ جدا هستیم ، بیگ بنگ نبود ما کجا بودیم ، کهکشان راه شیری نبود ما کجا بودیم ، خورشید نبود ما کجا بودیم ، خورشید نبود زمین کجا بود ، زمین نبود او کجا بود و بعد در

یک جایی متوجه می شویم هستی همه چیزش بهم پیوسته است و مثل یک جنینی که تغییر فرم می دهد می آید ، می آید هستی هم در واقع هر لحظه یک شکل جدیدی دارد و به یک فرم جدیدی در می آید بیرون که هیچ فرمش از فرم قبلی اش جدا نیست و این پیوستگی به ما بعداً در عرفان خیلی مطالب را به دست می دهد ، قانون ارتباط ، قانون پیوستگی، قانون تناسب، قانون تغییر، قانون مرکزیت اینها به ما نشان می دهد جهان هستی خودش یک موجود زنده است ، خودش موجودیت دارد و در هر حال به هر زبانی موجودی است زنده و ما الآن داریم دوستان دوره مستری با مسایلی برخورد می کنند مثلاً ذهن اشتراکی ، ما با یک بخشی در ارتباط قرار می گیریم ، مثلاً یک سلول هوشمندی را که می شناسد کجاست ، یک سلول که بخواهد رو به یک هوشمندی بکند کجاست ، هوشمندی ما نهایتاً هوشمندی ذهن ما را می گوید ، این خدای من است درست است یا نه ، بالاتر از هوشمندی ما را می تواند مورد شناسایی قرار بدهد ، نمی تواند ما سلول های یک بخش بزرگی هستیم و یک هوشمندی را می توانیم مورد شناسایی قرار بدهیم و این ماجرا کماکان ادامه دارد تا یک حقیقت کل ، یک حقیقت غیر قابل تعریف را در انتها داشته باشیم سبحان الله عما یصفون یک شعور عظیمی ، یک حقیقت مطلق را در انتها با آن سروکار داریم .

### قانون تعادل

**قانون تعادل ؛** ریل راه آهن کشیده اند و در آن ریل در حرکت هستیم ، باید بپذیریم که ما لوکوموتیوران هستیم ، هر سیستم در هر لحظه در یک تعادل می باشد و در لحظه ای دیگر در تعادلی دیگر .

جهان هستی در یک تعادل لحظه ای است ، ضمن اینکه تغییر می کند در هر لحظه در تعادل است ، سه نوع تعادل را تعریف کنیم ۱- **تعادل خنثی ؛** (شکل ۱) تعادل ایستاتیک که می توانیم راجع به هر موضوعی این را تعمیم بدهیم حتی در مورد انسان ، در مورد بعضی ها میگویند از هر طرف باد بیاید از آن همان طرف بادش می دهند ، هُلش بدهی برود آنجا می رود آنجا می ایستد ، هُلش بدهی بیاید اینجا ، اینجا می ایستد و می گویند فلانی آدم دهن بینی است ، یعنی الآن تحت تأثیر حرف تان قرار می گیرد ، از اینجا می آید اینجا می ایستد فردا تحت تأثیر حرف او قرار می گیرد اینجا ، یعنی خدا می داند ، می گویند آدم دم آدمی مزاج است ، آدمی که دهن بین است ، دهن بین است یعنی خدا رحم کند به کسی بر بخورد ، آخرین نفری که با او بوده است تحت تأثیر حرف اوست ۲- **تعادل ایستاتیک منفی ؛** (شکل ۲) تعادل ایستاتیک منفی از این طرف بیفتد دیگر رفته و از آنطرف هم بیافتد همچنین، در یک سینی نوجوان ها و جوان ها در معرض این مسئله هستند که به هر سمتی بیفتند برگشت شان یکخورده مشکل می شود ، معمولاً یک دسته قابل توجهی به این صورت هستند ، شانس است ، حالا اینکه دوستانشان چه کسانی هستند ، به چه جریان فکری بر می خورند یک چیز شانس است ۳- **تعادل ایستاتیک یا دینامیک مثبت ؛** (شکل ۳) از هر طرف این گوی بیاید دوباره بر می گردد سر جای اولش .



یک تعادلی در مورد خودمان تعریف می‌کنیم ، حالا کاری نداریم که این از قوانین هستی است که در هر لحظه در تعادل است ما هم از تعادل هستی تبعیت می‌کنیم و بایستی هر لحظه در تعادلی باشیم و یک تعادل مثبت ، تعادل مثبت به ما نشان میدهد اگر انحرافی پیش آمد که احتمال بسیار زیاد هست که پیش بیاید ما دوباره بتوانیم به سر جای خودمان برگردیم ، قابلیت داشته باشیم که هر عاملی آمد ما را از مسیر اصلی خودمان دور کرد ، دو باره بعد از چند تا تلو تلو خوردن برگردیم بیاییم سر جای اولمان ، برای هر سیستمی این موضوع را در نظر نگرفته باشند دیر یا زود دچار مشکل می‌شود ، فرض کنید برای یک هواپیما ، برای یک ماشین حتماً این تعادل را تعریف می‌کنند ، تعادل استاتیک و دینامیک مثبت را تعریف میکنند ، مثلاً یک ماشین سر پیچ شما می‌بینید وقتی فرمان را می‌پیچانید این طرف همین که پیچ را رد می‌کنید و فرمان را ول می‌کنید فرمان خودش بر می‌گردد می‌آید سر جای اولش ، یعنی تعادل استاتیک و دینامیک را برایش تعریف کردند یا مثلاً هواپیما طوری در طراحی اش تعادل را تعریف کردند چون می‌دانند این هواپیما در هوا در معرض بادهای جانبی است و هر لحظه ممکن است دچار عدم تعادل شود ، باید بدون دخالت خلبان برگردد سر جای اولش ، لذا در طراحی سطوح و طراحی آیرودینامیک مسایلی را در نظر می‌گیرند ، در مورد انسان چی ، باید تعریف شود یا نشود ، ما در معرض نوسانات هستیم ، هیچ انسانی نیست که در معرض نوسان نباشد ، بنا براین انحراف از مسیر اصلی یک امری است اجتناب ناپذیر و ما در معرض نوسانات هستیم ، پس این را کاملاً می‌پذیریم که ما در معرض نوسان ، انحراف هستیم اما چیزی را که آن طرف داریم این مهم نیست که ما در معرض نوسان باشیم و تلو تلو بخوریم ، اصلاً انسان یعنی تلو تلو خوردن ، چی مهم است ، مهم نوع تعادلی است که ما داریم اگر از آن تعادلی باشد که می‌افتیم دیگر بر نمی‌گردیم ، مهم این است که تعادلی که ما داریم استاتیک و دینامیک مثبت باشد ، ما الآن داریم می‌رویم یک بیزینس (Business) چرب و نرمی به پست‌مان می‌خورد ، یکدفعه از دنیای عرفان می‌رویم دنبال کار ، باید هم برویم ، نمی‌توانیم نرویم ، زندگی ، واقعیت ، نان دوره دو با هم صحبت کردیم اندیشه کل و نان و... باید برویم ، اصلاً این مسأله نیست که نه ولش کن باید برویم اما رفتیم چرب و چیلی بود یکدفعه می‌بینیم که عرفان را ولش کن این حال می‌دهد ، یکدفعه می‌بینیم که این تعادل منفی شد دیگر طرف بر نگشت که برنگشت ولی وقتی تعادل مثبت است تجارت را انجام داده، بهره برداری کرده و دوباره می‌آید سر جای اصلی و می‌گوید خوب کجا بودیم ، این مهم است و این تصویری که اگر ما حرف از عرفان می‌زنیم دیگر کار و کاسبی هیچی، دیگر این هیچی، آن هیچی ، اینجوری نیست و ما هر لحظه می‌رویم به یک کاری می‌رسیم و دوباره می‌آئیم در مسیر عرفان و می‌گوئیم خوب کجا بودیم ، مهم این تعادل است که یکی از خصوصیات انسان متعالی بحث

تعادل است ، بحثی است که این تعادل در مورد او تعریف شده باشد بتوانی رویش حساب کنی ، بتوانی حساب کنی که این در پیمودن مسیر تعالی و کمال تعادل دارد ، منظور ما هم از تعادل این است که الآن می رود دنبال بیزینس فردا دوباره بر می گردد ولی ممکن است یکی باشد بگوید یک تجارتی هست من بروم ، شما پیش خودتان می گوئید معلوم نیست اگر برود بعد دوباره می آید یا نمی آید ولی کسی هست شما می دانید برود هر جایی دوباره بر می گردد ، پس اولاً انحراف مجاز ، لغزش مجاز ، انسان جایز الخطاست ، انسان لغزش پذیر است ، انسان می رود آن طرف ، می آید این طرف اما ممکن است یواش یواش دامنه تغییراتش محدود ، محدود ، محدود شود ، مطلق نیست ، نسبی است ، همیشه نسبی است ، پس به هر چمن که رسیدی گلی بچین و برو ، اگر بایستی بگوئی عجب گلستانی ، عجب تجارتی ، عجب بازاری پیدا کردیم چطور تا حالا این بازار را پیدا نکرده بودیم تمام می شود ولی بازار پیدا کردی ، کارت را بکن ، تجارتت ، مراودات ، همه را برگزار کن دوباره برگرد ، به هر چمن که رسیدی گلی بچین و برو ، اگر جذب شدی دیگر رفتی می شود تعادل منفی ، در تعادل منفی دیگر طرف ثبات ندارد ( در پاسخ به سؤال ؛ اصلاً انسان زیگزاگ نزند مگر داریم ، مسأله اخلاقیات مطلق نیست ، حالا البته ما در دوره بالا عرفان و اخلاق را تعریف می کنیم ، در آنجا تعریف می کنیم شما می بینید که عرفان چه نگاه دقیقی به این مسأله دارد چون اخلاق نظری داریم ، اخلاق عملی داریم ، اینها را در دوره ۷ تعریف می کنیم بعد شما متوجه می شوید ماجرا چیست .

### قانون علف هرز

**قانون علف هرز ؛** وجود علف هرز یک پیام دارد ؛ فکر نکن که شخم زدی ، بذر پاشیدی ، آب دادی و دیگر کار تمام است ، بلکه باید مرتب مراقبت شود ، در اعمال خود باید مراقب علف هرزها باشیم ، باید مستمر مراقب اعمال خود باشیم ، تا علف هرز رشد نکند . علف هرز در واقع ضد غفلت است . شما می بینید در طبیعت برای اینکه ما یک گلی را داشته باشیم چقدر زحمت دارد ، چقدر مراقبت می خواهد ، چقدر رسیدگی می خواهد ولی علف هرز بدون هیچ مراقبت ، بدون هیچ رسیدگی در سخت ترین شرایط و بدترین موقعیت ها ، علف هرز زودتر از گل می گوید من هستم ، درست است یا نه و علف هرز مراقبت نمی خواهد ، شما بیایید امتحان کنید ده تا بچه را جمع کنید ، یک کلمه حرف خوب بزنید یک کلمه حرف پرت و پلا بزنید ، یک ناسزا و یک بدی بگوئید ببینید کدام را زود یاد می گیرند ، کدام را ، حرف بد را ، حالا من همه اینها را آزمایش کردم ، مثلاً آدم جمع کردم یک خط شعر گفتیم ، یک چیز پرت و پلا هم گفتیم ، حالا یک خط شعر آسان با معنا یک حرف بد کدامش را زودتر یاد گرفتند ، منظور از علف هرز این است که هوشیاری انسان این است که در تمام حرکت و فعالیت های ما که منجر به ارزش می شود غفلت از دشمن است یعنی غفلت کنی کل ماجرا به خطر می افتد ، علف هرز در واقع خواب را از چشم باغبان می گیرد و باغبان را علیه غفلت تجهیز می کند و مرتب به او یاد آوری می کند که غفلت ، غفلت و او باید مرتب و مدام روی سر گل و گلستانش باشد ، علف های هرز را جدا کند تا این گلستانش این باغش این مزرعش بتواند آن محصول مورد

نظر را بدهد ، اگر بگیرد بخوابد در خانه اش علف هرز محصولش را به باد می دهد آیا درست است یا نه ، پس در واقع کمال اینطوری نیست بروی بخوابی بگوئی خوب دیگر ما کاشتیم ، مراقبت می خواهد ، باید روی سر کار باشیم ، نمی توانیم بگوئیم درست است دیگر ما این زمین را آماده کردیم ، تخم را پاشیدیم ، آب هم دادیم ، کود هم دادیم ، حالا دیگر برویم بخواییم ، نه فلسفه علف هرز چیست ، اگر علف هرز نبود چی می شد ، باغبان همین کار را می کرد می گفت من که کارهایم را کردم می رفت می گرفت می خوابید ، اما الآن می گوید نه الآن یکدفعه می بیند یک علف هرز کوچک را می اندازند آن داخل برای چی می خواهی این کار را کنی ، همان بحث حوصله ات سر رفت ، این یک دانه علف هرز یکدفعه می شود .... یک شک کوچک است و بعد می بیند که مزرعه را به باد داد ، یک علف هرز است یکدفعه می بیند که همه چی را به باد داد ، بنا براین این یک چیزی است که حاکم است ، یک واقعیت است ، کسی محصول بخواد می داند که یک چیزی به نام علف هرز وجود دارد و این در ماجرای ما جدا ناشدنی است ، در مسئله کمال جدا ناشدنی است و بایستی مراقب علف های هرز بود ، اولین جوانه ای که می زند باید برویم سراغش ، بله اینطور باید پیدایش کنیم اگر پیدایش نکنیم و جواب مناسب را ندهیم این بزودی مزرعه وجودمان را می گیرد .

### قانون تناسب

**قانون تناسب**؛ همه چیز در یک تناسب قرار دارد و درک تناسب باعث می شود ما خیلی از مسائل را بهتر دریابیم ، ( مثال ؛ حضور در مراسم عروسی با لباس مشکی و در مراسم عزا با لباس قرمز) هر بخشی از مسائل ما تناسبها و هماهنگیها و هارمونی خاص خودش را می خواهد ، بعضیها را می بینیم که کارهایشان فاقد تناسب است ، در خرج و مخارج تناسب ندارند ، در مصرف و ... تناسب ندارند .

شما می بینید در همه ارکان هستی تناسب در دل حرکت خوابیده است ، از خود ما می بینیم که همه اجزایمان تناسبی را دنبال می کند، مثلاً ستون فقرات مان تناسب خودش را حفظ می کند ، حساب کنید اگر یک مهره بخواد از این تناسب خارج شود چه وضعیتی پیش می آید و این تناسب اساس سازمندی سیستمها را تشکیل می دهد و همین الآن که می گوئیم هر ذره ای مرکز عالم هستی است در شکل هستی یک تناسبی رعایت شده است که این اصل توانسته پیاده شود ، یک مسایلی رعایت شده است که ما یک سیستم سازمند و هدفمند را داشته باشیم اگر در آن تناسب نبود ما این قضیه را نداشتیم ، حالا همه اینها پایه های فکری را تشکیل می دهد که ما را می رساند ، به یک جایی که کلی ما را از تضادها نجات می دهد چون تصویری را از هستی به ما می دهد به عنوان یک تن واحد به عنوان تن واحد یک ترسیمی به ما می دهد و این ترسیمات روی تضادهای ما آبی روی آتش می ریزد چر؟ ، چون ما الآن چقدر تضاد نسبت به عالم هستی داریم ، خیلی تضاد داریم ، تضاد گفتیم یعنی سم ، بنا براین ما یک پاسخ و جواب مختصر و مفیدی از هستی می خواهیم بدون اینکه ستاره شناس باشیم ، بدون اینکه دانشمند باشیم، مگر همه می توانند باشند ولی همه باید تضادشان را حل کنند پس ما باید پاسخی عام داشته



باشیم که این پاسخ حالا آن کسی هم که تئوری نمی دانست اتصال به آن کمک کند ، در یک اتصال ببینید جهان هستی یک تن واحده است ، مجموعه ای از اجرام کنار هم چیده شده نیست که یک چیزهایی را چیده باشند بعد بگویند این هم هست و در نهایت این مسأله را به هر طریقی ما باید به آن برسیم ، مفهوم هستی را در یابیم ، مفهوم هستی را درک کنیم .

## قانون جبر

**قانون جبر؛** جبر قانونمند است که تقابل قانونها با هم، تقابل قانونها چیست ، مثلاً داخل زمین مواد مذاب با هم برخورد می کنند از عمل و عکس العمل خودشان که یک ماجرا است ، گازهایی که ایجاد می شود قانونمند است ، اینها تقابل چندین قانون با همدیگر ایجاد یک مسئله ای را می کند ، مثلاً مقاومت گسل ها از قانونمندی خاص خودش تبعیت می کند ، نحوه شکل گیری گسل ها از قانونمندی های قبلی خودش تبعیت کرده است ، این قانون ها یک جایی با هم می آیند خفت برخورد می کنند ، با همدیگر درگیری می شوند ، فشار گازهای درون زمین از یک طرف مقاومت گسل ها و خلاصه به یکی دو تا بُردار نهائی منتهی می شوند ، بی نهایت بُردار می شوند دو تا بُردار نهائی در مقابل همدیگر یکی، یکی دیگر را خنثی می کند ، می بینیم که ما زلزله داریم ، جابجائی گسل ها را داریم و منجر میشود به زلزله ، منجر می شود به صاعقه ، منجر می شود به آتش فشان ، منجر می شود به باران ، منجر می شود به باد و گرد باد ، یعنی اینها همه اش قانونمند است ، الان یک گرد بادی در یک جایی تشکیل می شود تمام مسایلش مشخص است و چه ماجراهائی اینجا وجود دارد تماماً مشخص و معین است و ما علتش را می توانیم مورد بررسی قرار بدهیم ، نمی توانیم بگوئیم ای خدا آخه برای چی تو اینجا الان گرد باد ایجاد کردی ، شناخت ، فهم راه و مقصد را با هم گفتیم ، هدف و وسیله را با هم گفتیم .

## شیطان و سوء استفاده از قانون تعادل

یکی از حربه های شیطان سوء استفاده از این قانون تعادل است ، از این قانون سوء استفاده حسابی می کند و به محض اینکه یک لغزشی پیش می آید ، می آید می گوید که دیدی نتوانستی ، دیدی نشد ، اول تشویقمان می کند که بچُنب ، بعد حتماً لغزش پیش می آید یعنی این بازی را ما داریم ، بعد که لغزش پیش آمد می آید می گوید دیدی نتوانستی ، بعد می آید میگوید حالا توبه کن ، توبه کن ، بعد ما فکر می کنیم واقعاً دلسوزانه می گوید توبه کن ، توبه می کنیم دوباره لغزش اتفاق می افتد ، بعد دوباره می آید می گوید دیدی نتوانستی دیدی نشد دیدی فلان ، خوب عیب ندارد دوباره توبه کن ، بعد از هفت هشت بار ما را به جایی می رساند که سر خورده ، شکست خورده ، افسرده می گوئیم این کار ما نیست ، ما این را به این علت تعریف می کنیم که **این درگاه ناامیدی نیست** ما انسان را تعریف می کنیم ، اینجا به عنوان یک وسیله ای نه کمتر از هواپیما ، یک مسیری را دارد می رود و ما هر روز در معرض این بازی هستیم ، ما داریم تلو تلو می خوریم می رویم ، اگر غیر از این بگوئیم سر

خودمان را کلاه گذاشتیم ، لذا تا شیطان می آید می گوید دیدی اینجوری است ، من جوابش را می دهم می گویم ما اصلاً تعریف مان اینجوری هست ، اصلاً ما تلو تلو باید بخوریم برویم ، تو هیچی نگو برو و ایستا کنار ، چون در یک جایی در دوره های بالا می آئیم بحث مسئله شیطان اصلاً اینها منتفی می شود ، به یک شکل هائی ما حمله نداریم ، ما انرژی صرف شبکه منفی نمی کنیم و حالا آنجا صحبت هائی هست و ترفندهائی که هست تمام راه هایش را می بندیم ، تمام ترفندهای شیطان به خوبی برای ما شناخته شده است ، نمی گذاریم از آن سوء استفاده کند ، تمام سیستم هایی که حرکت را مطلق می بیند با شکست مواجه می شود ، دیر یا زود افراد سرخورده ، شکست خورده می شوند ، چون می آیند یک مدتی سفت می گیرند و به محض اینکه پیش می آید که قطعاً پیش می آید او می آید می گوید دیدی نشد ، دیدی فلان شد ، دیدی نمی شود ، دوباره ، سه باره بعد از یک مدتی ما را از پا می اندازد ولی وقتی که ما می آئیم قانون تعادل را تعریف می کنیم ، تعریف می کنیم که بله مهم این است که ما از هر جا برویم بر می گردیم مسیر اصلی مان ولی خوب داریم کار می کنیم ، هر بار این دامنه را ( دامنه بازی را ) کوچک تر می کنیم ، روز اول تلو تلو که می خوردیم خیلی زیاد بود یواش یواش تلو تلو خوردنمان کم و کمتر می شود ولی فکر مطلقش را نمی کنیم که راه را برایش باز بگذاریم ، همیشه برایش یک تلورانس را تعریف کرده داریم ، می گوئیم مهم این است که ما داریم به او فکر می کنیم حالا انسان هستیم جایز الخطا هستیم ، این خیلی دقیق است ولی دوره های بالا با هم می توانیم بگوئیم که چی گفتیم ، این جلوی سر خوردگی ما را می گیرد ، اشتباه بکنیم می گوئیم خوب اشتباه کردیم عیب ندارد دوباره بر می گردیم ولی خیلی جاها می گوید دیگر اشتباه کردم تمام شد ، دیگر کارم تمام است می رود .

این جلوی احساس گناه را می گیرد ، جلوی احساس پشیمانی را می گیرد ، این مسئله خیلی کاربرد روانشناسی و کاربردهای زیادی دارد و جلوی احساس گناه را می گیرد و این هاست که فرد را فلج می کند و شیطان از آن استفاده می کند و آن را سر خورده می کند از پا می اندازدش ، اینجا می گوید نه تعریف انسان همین است و تعریف واقع بینانه است و ما از هر جا برویم دوباره سر از مسیر او در می آوریم ، این مهم است ، این را بتوانیم حفظ کنیم ، دیر یا زود ما این دایره را با تجاری می که می آید و با اتصالاتی که می آید و با ارتباطاتی که می آید این حلقه محاصره را روی خودمان می بندیم و به او اجازه نمی دهیم ما را در این مرحله از پا بیندازد ، اینها در استراتژی و تاکتیک حرکت ما خیلی اهمیت دارد ، لذا احساس گناه بی احساس گناه ، احساس پشیمانی نیست من الظلمات الي النور ما در ظلمت هستیم آیا این را قبول داریم ، درست است ما در ظلمتیم ، اگر هم در ظلمت نبودیم نور معنی نمی داد ، بنابراین این را خودمان اعتراف داریم و افتخار زندگیمان هم این است که من الظلمات ، از ظلمت ها به نور ، این طرف کثرت است ، آن طرف وحدت است ، از ظلمت ها به سمت نور برویم ، مگر ادعای دیگری کردیم و بعد مگر گفتیم که ما در نور هستیم که اینجا بخواهیم چکار کنیم ، نه ما وضعیت خودمان را قبول کردیم ، همه عرفا ، حافظ گفته هر چند غرق بگردیم ز صدمت - حافظ یا مولانا گفته من اگر خراب و مستم سخن صواب گویم - مولانا نگفتند که ما در نوریم ، این جلوی خیلی از مسایل را می گیرد که بتدریج می توانیم بازش کنیم ، بینیم همین

موضوع چقدر اهمیت دارد ، فقط اینجا می‌خواهیم قوانین هستی را بیاوریم یک یاد آوری کرده باشیم و از آن‌فعالاً علی‌الحساب در همین سطح و سطوح استفاده کنیم تا بعداً استفاده‌های دیگرش را با هم مورد بررسی قرار بدهیم ، عدم هم فازی با زمان که یک اشاره‌ای اگر یادتان باشد در صالح بودن ، مقام صالح را که تعریف کردیم و سوره والعصر را رسیدیم و آنجا یک اشاره‌ای کردیم ، بحث زمان گفتیم زمان جزء هستی است ، گفتیم هستی زنده است ، امروز هم همین نتیجه را با هم گرفتیم ، گفتیم که زمان برای خودش جزء هستی است ، هستی زنده است زمان هم زنده است ، زمان هم یک جوری شخصیت و کاراکتر دارد ، یک جوری با ما در ارتباط است ، شما تجربه کردید وقتی می‌گوئید زمان بگذرد نمی‌ذرد ، می‌گوئید بگذر ، کی می‌شد ، کی می‌شد ، یادتان است راجع به کی می‌شد صحبت کردیم ، کی می‌شد فردا بیاید یارو جادوگر ، اینها همه همین طور است ، آن راجع به مسیر بود ، این راجع به زمان است ما می‌گوئیم کی می‌شد ، کی می‌شد دخترم برود خانه بخت ، جادوگر می‌آید می‌گوید می‌خواهی همین الآن ... یعنی قرار بود شش ماه ، یکسال ، چند ماه بگذرد یکدفعه شما ببینید الآن آنجا ایستادند چی جواب می‌دادید ، می‌گفتیم بله قطعاً ۹۹٪ می‌گفتند بله ، کی می‌شد این درس ما تمام شود ، فوری سروکله‌اش پیدا می‌شود می‌گوید می‌خواهی همین الآن درست تمام سود مدرکت را بهت بدهند ، می‌گوئیم بله ، خیلی هم قربون صدقه‌اش هم می‌رویم ، یکدفعه می‌بینیم بله درس ما تمام شده دو سه سال گذشته ، ماجرا چی بود ، ماجرا یک جا که والعصر ان الانسان لفي خسر به آن می‌رسیم که یکدفعه رسیدیم اینجا یک قبری کردند و ما زندگی را فروختیم فدای چیزهای دیگری کردیم ، چون عجول بودیم زندگیمان را دادیم که زودتر به یک چیزهایی برسیم از نظر مسیر ، از نظر زمان این کارها را کردیم ، اما اینجا یک بحث دیگری مسئله زمان دارد که اشاره بکنیم وقتی ما می‌گوئیم زمان بگذرد نمی‌گذرد وقتی می‌گوئیم نگذرد مثل برق و باد می‌گذرد ، این مثال را داشتیم در زندان ، چرا می‌گویند زندان چون زندانی با زمان در تضاد می‌افتد ، یعنی زندانی را با زمان درگیرش می‌کند ، آنجا درگیرش می‌کند با زمان ، زندانی می‌گوید بگذر آن نمی‌گذرد و هی روی دیوار خط می‌کشد که یک روز گذشت تا خط بعدی را می‌کشد یک قرن سپری شده است ، ما اینجا چشم می‌گذاریم هم ظهر شده ، چشم می‌گذاریم هم شب شده ، هفته شد او آنجا تا ... هی ساعت را نگاه می‌کند می‌بیند شد ساعت ۱۰ صبح بعد می‌رود تو عالمی و فکر می‌کند الآن ظهر شد بعد نگاه می‌کند می‌بیند شده ده و پنج دقیقه ، بعد دوباره ... می‌گوید دیگر این دفعه ظهر شد ، نگاه می‌کند می‌بیند شد ده و ده دقیقه ، ما چشم می‌گذاریم روی هم می‌بینیم که می‌گویند آبان ماه هم تمام شد ، چشم می‌گذاریم هم می‌گویند خرید شب عید است و همین طوری نمی‌دانیم چطوری می‌گذرد چرا؟ ما با زمان در تضاد هستیم ، هر کدامان به یک صورتی در تضاد هستیم ما می‌گوئیم نگذرد او می‌گوید بگذر ، خلاصه کلام زمان هم هوشمند است و می‌داند با انسان دیکتاتور چطور باید رفتار کند و رسالتش را به خوبی می‌داند ، مأموریتش را به خوبی می‌داند ، بنا براین انسان دیکتاتور از ابعاد مختلف دیکتاتوری می‌کند و می‌خواهد به هستی خواسته‌های خودش را القاء کند ، الآن می‌خواهد زمان نگذرد انتظار دارد که نگذرد و می‌خواهد بگذرد انتظار دارد که او هم باب میلش عمل کند در حالیکه مگر زمان به فرمان ماست ، به فرمان ما نیست و می‌زند تمام کاسه کوزه ما را

می‌شکنند ، همین مسئله را هم هستی با ما دارد ، فلک با ما دارد و شما اگر دقت کنید هر چی را می‌خواهید به آن بند می‌کنید چی می‌شود ، فرار می‌کند ، هرچی را نمی‌خواهی ... می‌گویند مار از پونه خوشش نمی‌آید در لا نه‌اش سبز می‌شود ، بعداً هم راجع به این مسئله صحبت داریم ، بحث تضاد ما با هستی ، تضاد با زمان اینها را با هم بعداً هم به نوعی صحبت داریم ، لذا یک ماجرائی پیش می‌آید دریک جائی گفته می‌شود آرزویت را بچسب و ولش نکن ، خیالات کن و خیال پردازی کن و فلان کن و.... می‌دانید کجا را می‌گویم دردوره بالای ما می‌گوئیم آرزویت را رها کن ، بگیریش ، بچسبی به آن کار خراب می‌شود ، این دو تا تفکر مقابل هم قرار دارند و ما می‌آئیم یک چیزهایی را ثابت می‌کنیم ، می‌بینیم که نه قضایا از یک قرار دیگر است ، بحث تخیل سازنده و این چیزهایی که در این دوره با هم داشتیم و دیگر فرصت نشد بیشتر ادامه بدهیم ولی امیدوارم دوستان دیگر ول نکنند ، ماجرا همان است که اینجا انجام دادیم ولش نکنید این ماجرا را ، پس ما یک هم فازی با زمان پیدا می‌کنیم و بحث داریم که در دوره بالایمان ارتباطش را برقرار می‌کنیم ولی اینجا تعریف می‌کنیم چون جزء بینش‌هاست ، هم فازی با زمان یعنی چه ، یعنی من نسبت به زمان دیکتاتور نیستم با آن رفیقم ، دارم با آن کنار می‌آیم مشایعتش می‌کنم ، دارد با من می‌آید من نه می‌گویم از من بیفتد جلو نه می‌گویم بیفتد عقب داریم با هم می‌آئیم مشایعت کننده زمان هستیم همانطور که مشایعت کننده امیرالمؤمنین (ع) بودیم شیعه‌اش هستیم ، همانطوری شیعه زمان هم هستیم ، زمان را داریم مشایعت می‌کنیم با آن می‌آئیم جلو ، دیکتاتور نیستیم ، رفیقیم ، رفیق نه به منزله سوء استفاده و حل مسایلمان ، دقت می‌کنید الان هم هر جا مشایعت کننده امیرالمؤمنین (ع) می‌شویم برای انجام کارهایمان است می‌دانید که مسایل زمینی‌مان را حل و فصل کند او را از سطح تعالی کشیدیم سطح خودمان که راه بفتید دنبال ما بیاید ادره‌جات و با ما بیاید جائی که کار داریم ، بیندازیمش جلو یا امیر المؤمنین بله برو جلو اینجا ثبت اسناد است ، یا امیرالمؤمنین اینجا اداره دارائی است ، اینجا شهر داری است و... از خودمان بهتر اتاق‌ها را می‌شناسد ، اینقدر با ما دنیای ما اینقدر قشنگ توی این اتاق‌ها همراه آمدند از خودما ... ما فقط کافی است لب تر کنیم آنها خودشان می‌روند اینها را پیدا می‌کنند ، حالا دوباره انسان سوء استفاده چی از زمان هم می‌خواهد همان طوری سوء استفاده کند ، برو ، نرو ، حالا ما وقتی رفیقیم ، رفیق امیرالمؤمنین هستیم ، رفیق زمانیم ، رفیق هستی هستیم ماجرا فرق می‌کند ، لذا ما یک حلقه‌ای داریم که در آن حلقه با زمان به آشتی می‌رسیم ، حالا دوستانی که طی کردند ، که با زمان آشنا هستند نه می‌گویند برو نه می‌گویند نرو دارند با آن می‌آیند ، یکی از شرایطی که ما آگاهی دریافت کنیم هم فازی با زمان است ، توضیح دادیم اشاره کردیم ، گفتیم ما اشتیاقی بخرج دادیم قانون بازتاب رفته بالا حواله برای ما صادر شده است ، حواله برای ما صادر شده است که به این طاهری یک آگاهی بدهید ، حالا آگاهی می‌آید می‌خواهد بخورد به ملاج من ، من زمان را نگه داشتم می‌گویم نرو ، می‌خورد جلوی پای من ، یا اینکه می‌گویم بگذر می‌خورد پشت پایم و فقط زمانی این آگاهی به من اثبات می‌کند که من دارم با زمان راه می‌روم وقتی با من هستم درست می‌خورد به ملاجم درست شد یا نه ، منطقی است یا نه ، لذا می‌گوید الله مع الصابراین ، توجه می‌کنید الله مع الصابراین مفهومش این است بله من به حواله‌ام می‌رسم شما به حواله‌ات می‌رسی ، این طرف قضیه دیدیم که یک فرم

دیگری از دیکتاتورهای ما با هستی است ، با فلک است می گوئیم که این را می خواهیم بشود یعنی به هستی داریم اجبار می کنیم یک آرزوی محالی داریم .

### تعریف آرزو

من یک چیزی می خواهم بخرم اگر پولش در جیب من باشد آیا می شود آرزو، الآن دست می کنیم توی جیبم و می خرم، وقتی خارج از توانم است می شود آرزو آیا درست است یا نه ، بنا براین از اینجا به بعد یک مطلبی پیش می آید ، آرزوها می آید ما رهائش می کنیم ، البته تعریف دارد و باید برویم توی تعریف هایش وقتی می چسبیم شما مثلاً می بینید این مغازه هایی که مد نظرتان است همیشه پُر است، روزی که می خواهید یک چیزی بخرید دیگر به چشم شما نمی آید در حالیکه روزهای دیگر نمی خواستید بخرید اینجا هست همه جا هست ، یک تعویض روغنی همه جا هست لحظه ای که می خواهید روغن را تعویض کنید می بینید قحطی شده ، یک چیزی که همه جا هست خلاصه کلام و در مجموع و در انتهای ماجرا می آئیم می بینیم که ما با زمان رفیقیم و آن کسی که نیست می گوید وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ سوگند به عصر [غلبه حق بر باطل] که واقعا انسان دستخوش زیان است - العصر ۲۰ ، بحث صالح را گفتیم و بعد می آئیم می بینیم که باید با هستی رفیق باشیم باید با زمان رفیق باشیم البته اینها نظری اش است ، عملی اش دیگر می آید در دنیای عرفان و حلقه و اتصال ، چون با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی شود ، با شیعه شیعه گفتن دهان شیرین نمی شود با رفیق رفیق دهان شیرین نمی شود زمان هم با ما رفیق نمی شود ، لذا اینجا تعریف کردیم این می شود عرفان نظری ، عرفان عملی این است که برویم در حلقه ای واقعاً با آن رفیق شویم ، این درکش را کردند و حالا و شیرینی اش را لذتش را می برند و می بینند شیعه بودن لذت دارد ، مشایعت کردن ، این یک تعریف عام است ، اختصاصی مسئله ما نیست ، مشایعت کردن یک لذتی دارد ، همراه بودن یک لذتی دارد که خوب کیفش را هم می بریم ولی قبلاً همه اش در التهاب بودیم ، آی نرو ، آی برو ، همه اش در التهابیم ، انسانهای معمولی می بینند دیگر همه اش در التهابند ، التهاب ، التهاب یا نرو یا برو و هیاهو برای هیچ آخرش پایان سخن سوگند ما را چه رسید از حاکم بر آدمیم و بر حاکم شدیم - نیم تمام شد هی بُدو بُدو ، هی ندو ندو آخرش هیچی ، پس جمع بندی نهائی ، عدم هم فازی با زمان و بعد تعریف صبر را هم که گفتیم ، صبر یک معنی مجازی دارد ، یک معنی حقیقی دارد ، معنی مجازی اش یعنی خودداری کردن ، می گوید بچه صبر کن این را نخور ، در مقابل پول ناجوری قرار گرفتیم می گوید صبر کن این را ولش کن ازش بگذر ، خودداری کردن ، یک معنای حقیقی دارد که در رابطه با زمان است ، ما اینجا با معنای حقیقی اش سروکار داشتیم ، معنای مجازی اش را دوستان خودشان می دانند ، معنای حقیقی اش همین رابطه ما با زمان ، آیا ما با زمان در ارتباطیم ؟ بله ، چکار با آن بکنیم ، اینها این ماجرایش ، این نظری و تئوری اش است ، عملی اش را انشاءالله در دوره ۶ با هم سرو کار خواهیم داشت ، عدم یکپارچگی ذهن هم عوامل بیماری را در این دوره با هم صحبت کردیم بحث

قضایوت، تبعیض، عدم زیستن در زمان حال حاضر، اینها را در جلسه اول مان راجع به ذهن صحبت کردیم و گفتیم علت بیماریمان در این رابطه چیست، صالح بودن را هم که با هم تعریف کردیم.

## بلایای آسمانی

اما در مورد بحث بلایای آسمانی که می‌گویید ما می‌دهیم، همه چیز روی زمین قانونمند است، قانون به کجا بر می‌گردد، به شعور، شعور به کجا بر می‌گردد، به او بر می‌گردد، در اصل او می‌دهد، در اصل اگر یک صاعقه هست او داده چرا، شعورش را مأمور کرده، شعورش هم قانون، قانون هم عدد و این اتفاق می‌افتد، الآن اگر من بگویم ما طوفان نوح در پیش داریم شما چی می‌فرمائید، پس اگر بگوئیم طوفان نوح در راه است شما چی می‌فرمائید و اگر بگوئیم خدا دارد این بلا را به سرمان نازل می‌کند شما چی می‌فرمائید، باور داریم که خدا دارد نازل می‌کند ولی اینجا ما روابط قانونمندش را می‌توانیم با هم در بیاوریم بیرون که قانونش گذاشته شده، گفتند اگر گاز CO<sub>2</sub> گاز مونو اکسید کربن را بیش از حد تولید کنی و تعادل جو را بهم بزنی ما حرارت را در جو ننگه می‌داریم و اینجا عصر یخبندان ایجاد کرده بودیم که تلنباری از یخ و برف را در قطبین زمین ننگه داریم در یک سطح عظیم، برای همچنین روزی یخ را آب می‌کنیم می‌اندازیم زیرتان که بروید زیر آب و دوباره فعالیت شما محدود شود و خلاصه زمین می‌رود زیر آب، مگر طوفان نوح شاخ و دُم دارد، این طوفان نوح است و الآن جو زمین بهم خورده، آب و هوا عوض شده است، تغییرات عجیب غریب داریم به دلایلی یکدفعه می‌بینید سرمای بی‌سابقه، گرمای بی‌سابقه، چون یکدفعه تعادل جو به یک شکلهائی بهم می‌خورد منتها روند کلی‌اش افزایش حرارت جو است پدیده **Green house effect** این پدیده دارد برای ما طوفان نوح ایجاد می‌کند، حالا این بلا و مصیبت را می‌توانیم بگوئیم بلای آسمانی، می‌توانیم بگوئیم بلای زمینی، هر جور می‌خواهید فرض کنید ولی چه در آن زمان چه در این زمان وقتی قرار باشد روی زمین جاری می‌شود عللش را می‌توانیم پیدا کنیم، الآن ویروس‌هایی در کمین ما هستند در دهه‌های آینده، در چند سال آینده این ویروس‌ها از هاگ‌های خودشان می‌آیند بیرون، بر اساس مسائلی، میزان سرب، کادیم، جیوه، کبالت و بقیه عناصر خاص در آب‌ها، تشعشعات منفی خودمان، بعضی از ویروس‌ها با تشعشعات خاصی کار می‌کنند و از هاگشان می‌آیند بیرون، میلیون‌ها سال در هاگشان خوابیدند برای روزی که تشعشعات، تشعشعات منفی که موجودات غیر ارگانیک جذبش می‌شوند به یک حد معینی برسد وقتی به یک حد معینی رسید فعال می‌شوند، ویروس سارس یکدفعه نصف دنیا را در عرض چند روز فلج می‌کند و از این مسائل در آینده انسان زیاد به چشمش خواهد دید، اینها بلاهای آسمانی می‌تواند تلقی شود، چون به عبارتی بر می‌گردد به قانون، قانون را شعور گذاشته شعور را هم او گذاشته بر می‌گردد به او و به صورت منفرد، مجزا و به دور از عدالت و به طور موردی به آن نگاه نکنید.

ساقی‌ده آن شراب کمرنگ    مطرب‌زن آن نوای برچنگ    کز زه‌نیده‌ام فوجی    تا خد زخم آکینه‌برسنگ  
خون‌شودل من زنده‌کامی    الا که برفت نام بانگ    عشق آمد و عقل، بچو باد    رفت از بر من هزار فرسنگ



ای زاهد خرقه پوش تاکی باعث خردل کنی جنگ کرد و جهان بکشته عاشق زاهد بگر نشسته و لنگ

من خرقه فلکده ام ز عشق باشد که بر وصل تو زخم چنگ سدی همه روز عشق می باز تا دو جهان سوی به یک رنگ - سدی

دوستانی که وضعیت کنترل ذهنشان در هفته گذشته یا تا اینجا خوب بوده، متوسط، زیر متوسط، اگر در این رابطه دوستان مشکلاتی داشتند یا سؤالاتی برایشان مطرح بوده می توانند مطرح کنند .

**سؤال** (خانم) من در این دوره با کنترل ذهن مشکل داشتم ولی در این هفته دو دفعه و الآن هم این اتفاق برای من افتاد سرم مثل یک گوی شد و سرگیجه خیلی عجیبی پیدا می کنم ، سابقه خون دماغ نداشتم ولی هفته گذشته شدید خونریزی بینی داشتم ، می خواستم ببینم ارتباطی دارد یا خیر؟

**جواب؛** یکی از مسایلی که داریم انطباق ذهن و فیزیک در شرایط جدید است اما در مورد بحث خونریزی بینی این گزارش را نداریم، این مسأله را فقط ما می دانیم که جسم ما باید با ذهن ما در شرایط جدید انطباق پیدا کند لذا یک فشارهایی را به اینصورت با آن برخورد داریم، این دوستانی که خونریزی بینی داشتند در معرض تشعشع دفاعی هم بودند یا خیر، آیا شما تشعشع دفاعی رویتان کار شده، بله یکی از بیرون ریزی های تشعشع دفاعی خونریزی بینی گزارش داریم ولی صرفاً در کنترل ذهن بدون اینکه تشعشع دفاعی مسأله جانبی باشد شاید بندرت چنین چیزی پیش بیاید، اگر هم پیش بیاید نمی دانیم بگوئیم به این ارتباط دارد یا نه ولی در مسأله تشعشع دفاعی این را داریم، اما بهر حال حالا گیریم که این هم باشد بطور کلی چند تا از دوستان این احساس را دارند که فیزیک شان دارد با ذهن جدید شان تطابق پیدا می کند ، این تطابق پیش می آید و باید اتفاق بیافتد ، یکی از مسائلی که داشتیم این است که روی چاکراهای مختلف بدنمان کار می شود از جمله چاکرای ۶ یا چشم سوم ، مثلاً می بینید اینها دارد رویش کار می شود بدون اینکه اسم برده باشیم تا حالا ما اسمی نبردی ولی شما می بینید الآن رویش دارد کار می شود ، یکی ممکن است ببیند چاکرای دیگری و بخش های مختلف رویش کار می شود ، یک مسأله عادی است .

**سؤال** ( خانم )؛ من تا هفته پیش تا می گفتم خاموش راحت خاموش می شد ولی این هفته فاجعه بود نه تنها خاموش نمی شد بلکه هجوم می آوردند .

**جواب؛** این را که توضیح دادیم که احتمال دارد که به ما این حمله صورت بگیرد صرفاً بی توجهی باعث می شود که رها کنند، می بینند که نه شما تحت تأثیر قرار نگرفتید بر می گردید سر وضعیتی که در هفته گذشته قرار داشتید این تجربه را داریم .

**در پاسخ به سؤال** ( خانم )؛ در خصوص ارتباط تشعشع ذهنی با ارتباط کنترل ذهن استاد؛ نه ربطی به تشعشع ذهنی ندارد، آیا شما دستور خاموش می دهید تبعیت می شود یا نمی شود، این مسأله در حلقه نبودن است، آیا از ابتدا همین طور بود، یعنی هیچوقت نشد بگوئید خاموش، خاموش بشود، برای چند لحظه، خوب پس می شده، اگر اصلاً نشود یعنی اینکه در حلقه نیستیم ولی وقتی که این می شود، قرار بود که شما کار کنید ادامه بدهید تا تثبیت بشود، آگاهی یک چیزی است که مشکلاتی که دارد داریم صحبت می کنیم تا این مشکلات را بشناسیم بعد زمینه اش فراهم شود ، اینجا داریم راجع به کنترل ذهن صحبت می کنیم و این را الآن باید حل و فصل کنیم، رفع اشکال کنیم، آن هم که

در حاشیه دارد ادامه پیدا می کند، ما اشکالاتمان را بشناسیم و لحظه به لحظه ارتباطمان نزدیک تر شود، کماکان پس این روال را باید ادامه بدهیم، همه دوستان هم همین روال را تقریباً ادامه دادند، اولش هم یک بیعانه بوده ادامه دادند تا تثبیت شود .

**سؤال ( خانم )؛ من تا هفته پیش به صورت اتوماتیک خودش برایم تکرار می شد ولی الآن نه اینکه بگویم یک هفته ولی سه چهار روز است به صورت اتوماتیک نیست حمله به من نمی شود ولی مدت خاموشی هم کم است .**

**جواب ؛** کماکان این مسأله را ادامه بدهید دوباره به همان وضعیت بر می گردید و تثبیت می شود چون یکبار هم تجربه کردید فقط یک حمله خفیف است نیامده کاملاً قطعش کند .

**در پاسخ به سؤال ( خانم )؛ در خصوص اینکه آیا لازم است ساعت ارتباط به شما بدهیم استاد ؛** نه تنها این دوره بلکه هیچ دوره ای اصلاً لازم نیست با ما ساعتی برای ارتباط داشته باشید، فقط ما یک ساعتی برای لایه محافظ در دوره یک می خواستیم بقیه اش را نیاز نداریم، این ارتباطی که شما ساعت می دهید می خواهیم یکخورده بیشتر با هم کار کنیم ولی می تواند اصلاً ساعتی نباشد و شما ۲۴ ساعته ارتباطتان برقرار است و می توانید ارتباطهای مربوط به هر دوره ای را خودتان برقرار کنید .

**سؤال ( خانم )؛ اگر ساعت مهم نیست پس چرا حمله می شود و ساعت ارتباط فراموش می شود .**

**جواب ؛** شما اگر با ما ارتباط برقرار کنید یک کارهایی برایتان انجام می شود اگر ارتباط برقرار نکنید نه ولی اصل ماجرای شما سر جایش محفوظ است یعنی شما کنترل ذهن در این دوره کار کردید این محفوظ است چه شما با ما ارتباط برقرار کنید چه ارتباط برقرار نکنید ، ارتباط برقرار بکنید به شما کمک می کند که یکسری کارهایی انجام شود وگرنه اصلاً الزامی نیست ، نه در این دوره و نه در هیچ دوره ای .

**سؤال ( خانم )؛ شبها خوابم خیلی آشفته است ، اصلاً خواب عمیق ندارم وقتی بلند می شوم حالت سر درد دارم یک دو هفته ای است که اینجوری هستم .**

**جواب ؛** این را هم به حساب همان مسایلی بگذاریم که به یک نوعی ممکن است ما را تحت فشار قرار بدهند ، توجه نکنید ، گذرا است و عبور می شود .

**سؤال ( خانم )؛ چه نقشی شانس می تواند داشته باشد یا اتفاقاتی که اصلاً دست ما نیست اختیار انسان هیچ تأثیر و قدرتی رویش ندارد حالا می گویند حکمت، پس یک چیزی است که خدا خودش شخصاً تصمیم می گیرد منهای جبر مجهولی که تعریف شده است مثل برنده شدن در قرعه کشی .**

**جواب ؛** این را چه کسی تصمیم گرفته این قانون آمار و راندم است، راندم همان شانس است ما یکسری گوی را بریزیم داخل یک جایی و بهم بزنیم دستمان را بکنیم یکی را در بیاوریم یا یک دریچه باشد یکی را در بیاوری و بعد می آید در یک راندم و احتمال ، احتمالات خودش یک ماجرائی است این یک احتمال است حالا این شماره متعلق به یکی است هیچ دلیلی ندارد که آن خوش شانس است و این یک احتمالی اینجا وجود داشته به او اصابت کرده است، همه ما در معرض خوش شانس و بد شانس قرار می گیریم متنها خوش شانس هایمان یادمان نمی آید، اگر ده بار خوش شانس بیاوریم یادمان نمی آید اما اگر یک بار بد شانس بیاوریم می گوئیم که ما به دریا برویم دریا خشک می شود، این احتمال است، خوش شانس و بدشانسی دارد صحبت از یک احتمالهایی می کند

که همه ما از آن برخورداریم ( ادامه سؤال ؛ بعضی از احتمالها هستند که تأثیر بسیار شدیدی روی زندگی ما دارند استاد ؛ بله ما به مترو ۳ ثانیه دیر می‌رسیم یعنی می‌رسیم در را بست ، دیگر هم نمی‌توانیم در را باز کنیم ، دو ثانیه ، یک ثانیه ما تأخیر کردیم تا مترو بعدی چقدر زمان باید بایستیم ، یک ربع باید بایستیم ما یک ثانیه تأخیر کردیم یک ربع باید تاوانش را پردازیم می‌بینید که به هواپیما شما یک دقیقه زودتر آمده بودید پذیرفته شده بودید یک دقیقه دیر کردید ولی پرواز بعدی یک هفته بعد بلیطش گیرتان می‌آید، بعضی از این احتمال های وقوع این تأثیرهای خاص را خواهد داشت ( ادامه سؤال ؛ آن اختیار انسان است و دیر می‌رسد در نهایت برای اینکه ما بخواهیم خواسته مان بر آورده شود که در آن احتمالات وجود دارد در اینجاها قبلاً دعا می‌کردیم ، نظر می‌کردیم الآن باید چکار کنیم استاد ؛ یکسری از کارها که ما انجام می‌دادیم واکنش دفاع روانی بود ، یعنی این کار را که می‌کردیم در واقع یک جوری خیال ما راحت می‌شد که حالا یک چیزی هست اما الآن چون دیگر مجبوریم به برنامه ریزیهای خودمان در وهله اول و بعد در وهله دوم توکل بر خدا، این دو تا پُرسه را پشت سر بگذاریم مسؤلیت سنگین تری بر دوشمان افتاده است ، هنوز به آن عادت نداریم مثل یک غربی، یک غربی حالا ممکن است مرحله دومش را نداشته باشد ، صرفاً برنامه ریزی خودش، حالا ما یک چیز اضافه‌تر هم داریم توکل هم داریم، برنامه ریزی را می‌کنیم و بعد توکل ، از تو حرکت از خدا برکت و مسایل دیگرش و توکل بر خدا ، بنا بر این الآن بار سنگینی به دوش ما افتاده و ما عادت نداریم به این مسأله، ما تا حالا گفتیم خدایا خودت بده، خدایا خودت برو جلو، برای انجام کار خودمان به جای اینکه ما به خدا برسیم خدا را کشاندیم آوردیم در سطح خودمان ، همه مقدسات را کشاندیم به سمت زمین و آنها را در سطح زمین درگیر کارهای خودمان کردیم، این کار را برای ما انجام بده ، آن کار را انجام بده ، از صبح تا شب همه قدرت هستی را گرفتیم به کار با بیگاری که راه بیفتند ما با دست شان این کار را برای خودمان انجام بدهیم ، آن کار را انجام بدهیم، بدون اینکه خواسته باشیم خودمان یک ذره به سمت آنها برویم یعنی کمال درست است این تنزلی است که ما به آنها دادیم به خاطر منافع خودمان الآن ضربه سنگینی به ملاج ما وارد شده که ای داد بیداد مثل اینکه باید از اختیارمان نهایت استفاده را بکنیم ، فردا نمی‌گویند که تو نشستنی گفتمی که درست شود ، این کار را نکردی، آن کار را نکردی، می‌خواهند، یعنی مسیر کمال است خواه ناخواه این را می‌خواهند، هیچ کس هم از ما نپرسد خودمان از خودمان می‌پرسیم چکار کردیم *بندور انمزور عبیب بی نیری* این کمی سنگین است، جهان سومی یک جور دیگر زندگی کرده، یک جور دیگر فکر کرده الآن می‌خواهد نقش خودش را اختیارش را یک مقداری روشن‌تر ببیند این کمی زمان می‌خواهد.

**در پاسخ به سؤال در خصوص چاکراها؛ استاد؛** ما چاکراهای مختلفی داریم، هفت تا چاکرای اصلی داریم، ما در بررسی‌هایی که در نقشه وجود داریم به سنسورهای مختلفی در آنجا برخورد می‌کنیم، شهر وجود ما اگر برویم داخلش دیگر در نمی‌آئیم بیرون، اینجا آستانه درک فیزیکی داریم (چشم، گوش، حس لامسه، بویائی، چشائی) آستانه درک ذهنی داریم، خیلی چیزها را ما با آستانه درک فیزیکی مان درک نمی‌کنیم با آستانه درک ذهنی مان درک می‌کنیم، مثلاً ما نگاهمان از روی یک اعلامیه هم رد می‌شود همه آن را عکس برداری کردیم ، اگر بگویند روی

آن اعلامیه چی بود می گوئیم نمی دانیم یک چیزهائی بود ولی در یک شرایطی می بینیم که همه آنها ثبت شده است، مثلاً این لامپ بالای سر من در ثانیه ۵۰ بار خاموش و روشن می شود ما متوجه نیستیم چون آستانه درک به ما اجازه نمی دهد ولی دقیقاً این ثبت و ضبط است که ۵۰ بار در ثانیه دارد خاموش و روشن می شود ، یک آستانه درک فرا ذهنی داریم که سنسورهای مختلفی هست، بعد تازه وقتی ماجرای نفس و اینها را بیاوریم وارد کنیم برویم توی این شهر و اینها را باز کنیم، زیر مجموعه اینها را هم باز کنیم ، مثلاً این آستانه درک فیزیکی یک کلمه است ولی اگر خودش را بخواهیم باز کنیم همین لمس، لمس رطوبت، لمس زبری، لمس فشار، حس درد، حس تیزی، لطافت و.. همه اینها را که می خواهیم باز کنیم وقتی می آییم لامسه، بینائی می بینیم خودش گستردگی عجیب و غریبی پیدا می کند هر کدام از اینها ، حالا ما اینها را که داریم با این سنسورها هست که مسایل فرا ذهنی را متوجه می شویم، می گوئیم به ادراک رسیدیم ، به اشراق رسیدیم ، آگاهی گرفتیم ، از این جور چیزها که دیگر الان کم و بیش همه با آنها آشنا هستیم، خوب اینها سنسور می خواهد و هر کدامش بخش هائی دارد که اینها را کشف و ضبط می کند و برای ما مشهودش می کند ، ما اینجوری نگاه می کنیم به قضیه ، بعضی های دیگر در مکاتب دیگر می آیند می گویند که اگر شما روی این سنسور بیائی تمرکز کنی به آگاهی می رسی ، به درک می رسی، مثل این می ماند که من بگویم اگر ما روی حس لامسه تمرکز کنیم حس لمسمان خیلی قوی می شود یا هر چیزی را از دور لمس می کنیم، این ممکن است یک مقداری درست باشد و در ناپیناها یک مقداری تقویت شود ولی اصل ماجرا این نیست، آگاهی تعریف دیگری پیدا می کند ، این است که باید مشتاق باشی ، یک مکانیزمی هائی به کار بیفتند و ما بتوانیم این آگاهی را دریافت کنیم ، در آنجا گفته می شود نه اگر ما روی این چشم سوم تمرکز کنیم اینجا باز که شود ما به آگاهی دسترسی پیدا می کنیم ، یعنی تصور می کنند یک دریچه ای است حالا باز شود ما می رویم آن تو می بینیم همه اش آگاهی است ، یعنی مکانیکی ، یعنی تفکر مکانیکی است ، ما اینطوری نگاه نمی کنیم، ما سنسور داریم ولی راه دستیابی به آن را اشتیاق می دانیم نه اینکه مسایل مکانیکی ، روی همین حساب است که اصلاً روی چاکراها صحبت نداریم بخاطر اینکه فوراً همه می روند توی آن وادی ، می خواهیم چیزی دیگری را جا بیندازیم و بدون اینکه یک کلمه راجع به چاکراها صحبت کنیم این ماجراها را از آن کانال خاص خودش که اعتقاد داریم به جریان بیندازیم، حالا نمونه های این قضایا می بینی که ده ها سال رفتند روی چشم سوم تمرکز کردند، هرچی هم می آید جلوتر طرف بیشتر آلوده می شود دیگر نمی تواند ترکش کند چون می بیند ده سال وقت گذاشته فکر می کند این سال یازدهم می رسد و سال دوازدهم می رسد، سال سیزدهم می رسد دیگر دلش هم نمی آید که رهایش کند ولی ابتدا به ساکن این قضیه این است که ما بر اساس تعاریف خودمان برویم جلو و این را جا بیندازیم که کمال و اشراق تکنیکال نیست ما آنها را سنسوری می دانیم ، مبدل های انرژی هستند، اما اینجوری نیست که ما با تمرکز روی آنها به آگاهی هستی دسترسی پیدا کنیم .

**پاسخ به سؤال در خصوص نظر علم راجع به چشم سوم ؛ استاد؛** دنیای روانپزشکی، پزشکی، دنیای علم که تا حالا اصلاً چنین مقولاتی را رد می کردند که اصلاً چشم سومی هست، اینجور ماجراها هست اینها را رد می کردند ، الان هم که یواش یواش دارند یک اعتقاداتی پیدا می کنند، می بینند این قضایا را ، صحبت از مکاتب هند است ، که بله

چشم سومش باز شده، چشم سومش ترکیدو دارد این چیزها را می بیند، تعبیرش از نظر ما این است که او دارد موجود غیر ارگانیکی می بیند، بحث اسکیزوفرنی، شیزوفرنی تا دیروز می گفتند این اسکیزوفرنی است ، امروز می گویند چشم سومش باز شده است چرا؟ آنجا پاسخ نگرفتند نه اینکه آنها هم ... باشند ، دیدند آن پاسخ هائی که می دهند جواب مسأله نیست، این لااقل به مسأله نزدیک تر است، لااقل یک توضیحی می دهد که آنها را فعلاً می تواند تا یک مدتی سرگرم کند، البته خودش خوب است، همین که اعتقاد آوردند به بحث متافیزیک در پزشکی و روانپزشکی ولی خوب اصل ماجرا این است که از نظر ما مسأله آلودگی به موجودات غیر ارگانیکی هست.

**سؤال ( خانم )؛ همه انبیاء و بعد معصومین ما و بعد عرفایی که ما در طول تاریخ داشتیم اینها برای دریافت کمال از همین متد و شیوه استفاده می کردند آ یا این متد و شیوه شما یک چیز ابداعی است .**

**جواب؛** در بحث کمال ابداع مفهوم ندارد، در دنیای کمال و عرفان این حرفها نیست که کمال را ابداع کنند ، یک چیزی ابداع کنند، این فلسفه نیست، فلسفه یک فکری، یک راهکاری ، یک ارائه ای که از این طریق بیایم فکر کنیم، اما مسئله کمال فکر و سلیقه نیست که بگوییم خانم ها ، آقایان سلیقه ما این است ، الان اگر ما بیایم بگویم مسئله فرض کنید اشتیاق است، این یک سلیقه نیست، اثباتش هم کاری ندارد، اگر بگوئیم فرا درمانی این سلیقه نیست که فرضاً من نشسته باشم بگویم خوب بیایم و اینجوری شود و ما حبل الله را اینجوری بگیریمیش ، چرا؟ چون باید پشتش عمل بیاید تائیدش کند ، نمی دانم اگر بگوئیم هم فازی کیهانی .... هر مطلبی که بگوئیم اینجا سلیقه نیست، باید حرف - عمل، عرفان نظری- عرفان عملی، هرکسی در هر گوشه ای هر حرفی راجع به کمال می زند یک دستش باید پله عقل را بیان کند، ک دستش عملش را باید دنبال کند ، اگر اینها همدیگر را ساپورت نکنند حرفها اشکالی روی کاغذ و اصواتی در فضا هستند و ماجرای حرف زدن مفصل است ، ماجرای تحققش یک مساله دیگر است، وقتی ماجرا به تحقق منوط باشد دیگر سلیقه نیست ، این دنیای کمال و دنیای عرفان دنیای اشراق است یعنی بایستی یک روشن شدگی پیش بیاید، یک درکی پیش بیاید، یک مسایلی باشد که مستقل از سلیقه افراد است، هیچ کدام از انبیاء، اولیاء، ائمه و معصومین نشستند به سلیقه خودشان بیایند بگویند سلیقه ما این است هر کدامشان الگو هستند ، ۱۲۴ هزار الگو به اضافه یک تعداد دیگر الگوهایی هستند که مسیر کمال را ترسیم کردند، هر کدامشان از یک جهتی قابلیت انسان را به نمایش گذاشتند، مثلاً وقتی راجع به صبر صحبت می کنیم می گوئیم انسان صبرش محدود است، اینقدر است، یکی می گوید نه نامحدود است، یک نمونه هم داریم می گوئیم صبر ایوب، پس انسان می توانسته تا آن حد باشد، اگر راجع به هر مطلبی صحبت کنیم یک الگو و یک ورژنی (ersion) دارد می گوئیم اینها الگوها هستند نگاه کنید، این الگوها قابلیت های عملی انسان را به نمایش گذاشته است، خدا، کتب مقدس، الگوها یک مثلث ، این مثلث همدیگر را روشن کردند و به تصویر کشیدند ، نشان دادند ، می گوئیم قرآن - عترت ، عترت می خواهد چکار کند، عملی قرآن را به نمایش بگذارد ، بگوید این تنوری حالا عملش اینجوری می شود، الگو ارائه کند و این سه تا با همدیگر در تناقض افتند ، در تناقضی نمی افتند آنجا گفته قولوا لا اله الا الله تفلحو ، این عترت پاسدار این مسأله است ، ضامن این مسأله است ، نشان دهنده این مسأله است، می گوئیم شیعه، شیعه یعنی چی، مشایعت کننده، یعنی در کنار الگو حرکت کردن ، اینجا آنها درس ایاک

نستعین را دادند، آیا غیر از این بوده ، درس فستقیموالیه را دادن ، عملاً نشان دادند ، عملاً خودشان این را نشان دادند شدند الگو، بنا براین هیچ کدام بر اساس سلیقه حرکت نکردند و اصولاً بحث کمال جدا از مسأله سلیقه است . ( ادامه سؤال (خانم)؛ شیوه و متدش همین که شما می فرمائید اینها الگو هستند ، چرا ما از آن الگوها پیروی نکنیم ، چرا از عرفان حضرت علی ( ع ) پیروی نکنیم من می گویم چرا شیوه و متدی که شما الآن در پیش گرفتید از این پیروی کنیم . استاد ؛ مگر کسی جلوی شما را گرفته، چرا استفاده نکردید، شیوه و متد اتصال فوری است توجه فرمودید ، بدون مغایرتی ، بدون هیچ چیزی، ما نمی دانیم شما یک موقع منظورتان از آگاهی کتاب است، کتاب در اختیارتان بوده می بایستی از آن استفاده می کردید، نهج البلاغه در اختیارتان بوده چه استفاده ای کردید، ببخشید می گویم شما یعنی خودم را می گویم، آینه ای مقابل الآن جمع ما چه استفاده ای کردیم ( ادامه سوال ؛ ابتدا باید بخوانیم ، شناخت پیدا کنیم .. ) استاد ؛ بخوانیم، انشاءالله تعالی هر وقت خواندیم و به خطبه سی و یکم پیام امیرالمؤمنین (ع) به امام حسن بعد از جنگ صفین رسیدیم می گوید که بدان که بین تو و خدا هیچ حائلی نیست و خدا بین تو و خودش هیچ حائلی قرار نداده ) هر وقت رسیدیم مفهوم ایاک نستعین را فهمیدیم بیاییم بگویم آقا بله ما گرفتیم و ما شیعه هستیم فعلاً که نکردیم ، حالا که نکردیم بیاید یک راه کوتاهتر ، راه کوتاهتر منظورم راهی است که مجبورتان کردیم یک شهریه از شما گرفتیم نشانیدیم تان اینجا، شما می بینید که این یک دوره است باید یک چیزی بگیریم ، بعد اگر نشد یقه ما را بگیرد ، مجبور شدیم ولی کسی برای خواندن نهج البلاغه مجبور نیست ، کسی برای مسایل دیگرش مجبور نیست، البته این سوء برداشت نشود خدای ناکرده ، همه اینها خطاب به خودم است ، همه دوستان خوشبختانه صاحب کمالند ، همه عزیزان من بعضی وقتها واقعاً خجالت می کشم بیایم این رو چون فقط به این رو می آیم که من فقط دارم درس پس می دهم و ما اینقدر در بین خودمان دوستان صاحب کمال هستند که فقط این مسئله اینکه من می خواهم درس پس بدهم من را می آورد این بالا ، خلاصه کلام اگر قرار بود استفاده بکنیم کرده بودیم اگر قرار بود متصل شویم شده بودیم ، اگر تویارنداری چرطلب کنی و کربریاریدی چراطرب کنی - مولانا اگر رسیده بودیم که الآن در حال بشکن زدن بودیم و بهر حال افسرده و درمانده نبودیم و ما آمار بدی داریم در این رابطه که شما برخورد کردید به آن و من هم اشاره کردم و آنهایی که می گویند ما پیدا کردیم افسرده هستند ، این آمار را پیدا کردید ، این آمار را دریافت کردید یا نکردید ، آن کسی که می گوید من با خدا هستم ، آن کسی که می گوید من مؤمنم ، افسرده است ، باید اول افسردگی اش را درمان کنیم ، حالا اینها علت و چراهایش را یکخورده دقت کنید ، البته ما اینجا قوانین را که می گوئیم مثل قانون صلیب می گوئیم امکان ندارد کسی که زیر علم او باشد افسرده باشد، اینها را هم در نظر بیاوریم آن وقت متوجه می شویم اشکال کار داریم ، بحث ادعا آسان است همه می گوئیم ما شیعه هستیم پس چرا افسرده ایم، علت افسردگی مان را هر وقت توضیح دادیم متوجه می شویم که نه نبودیم ، این یک واقعیت تلخ است .



**سؤال (آفا) ارکان عرفان اسلامی محتوم به شیعه شدن است جواب؛** مابرای وصل کردن آدمیم نبی برای فصل کردن آدمیم، تا مثل دوستان دلسوزی اشکالات خودمان را انگشت رویش نگذاریم شجاعانه، در نهایت شجاعت خیلی راحت ما می توانیم همدیگر را تأیید کنیم و نتیجه هم بگیریم و برویم ولی **دوست آن است که بگریاند آن بخنداند**، واقعیت های تلخ را فقط دوستان دلسوز ممکن است بیابند شجاعانه بریزند روی دایره و بگویند بیابند رفع اشکال کنیم، اگر قرار باشد ما بگوئیم بله ما شیعه امیرالمؤمنین (ع) هستیم و من بگویم شما تأیید کنید شما بگوئید من تأیید کنم و بهبه و چهچه از اینجا برویم بیرون همین می شود که الآن شده است، هیچی تو دستان نیست، اگر می خواهید بگویم هست و خوشحال شویم، خودمان بگویم و خودمان تأیید کنیم یک مسأله دیگر است، یک واقعیت این است که پیدا نکردیم، حالا علت هرچی هست نمی دانیم، ما اینجا افتخار این را داشتیم که حبل الله را نشان بدهیم، بحث ظاهر و باطن را بگوئیم، جمع بندی کنیم و آخری هم بگوئیم اگر بحث الگو است، الگوها هم بوده، الگو دوباره یک مطلب است، بحث اتصال یک مسأله، بحث اینکه ما کتاب بخوانیم یک مسأله دیگر است، خواندن کتاب دلیل بر اتصال نیست، همان کتاب که می خوانیم باید از ظاهرش به باطنش برسیم، الآن همین کار را داریم می کنیم، حالا در این مدت ها چه شیوه هائی بوده، چی بوده، چی نبوده ما اطلاع دقیق نداریم نمی دانیم که چی شده است، مثلاً شما مطمئنید که صلاة (نماز) در صدر اسلام همین بوده که ما داریم، آیا شما مطمئنید، مطالعه کنیم، شما همه ائمه را مطالعه کنید بیابید بگوئید الآن ما می دانیم که اقموا الصلوة ما اصلاً اقموا الصلوة نیست، ما اقرار الصلوة را داریم به جای می آوریم، آیا در آن موقع هم همین بوده، نمی دانیم چه چیزی در طول تاریخ گم شده، نشده، اصلاً همین بوده، دقت می کنید ما نمی دانیم، اطلاع نداریم، آیا نماز جماعت همین است، آن موقع هم همین بوده، ما برداشت خودمان از جماعت از حلقه جمعی در دوره ۵ دوستان تجربه می کنند می بینند نه یک ماجرای دیگری در آن هست که می بایستی در بحث نماز جماعت و اینها پیدا می شده، آیا آن موقع هم همین بوده، باز نمی دانیم خیلی چیزها گم شده، از خیلی چیزها اطلاع نداریم، اما بهر صورت الآن می توانیم بگوئیم که بیابید این تجربه را با هم بکنیم، در حاشیه این تجربه شما هر جا می توانید رفرنسی (refreence) مراجعه کنید یا کردید یا دارید فبه المراد، چه از این بهتر، باید بشود کاری که از دست ما بر آمده یک روشنگری بوده که داریم این کار را می کنیم آریا بد بوده، ما اگر که هستیم به دلیل این بوده که در این سالها سه دهه چندین هزار نفر در عرض سه دهه با ما بر خورد کردند به گوشه کنار مختلف دنیا رفتند و همه شان گفتند، اکثریت بگویند، اکثریت گفتند که ما به فراخور وقتی که گذاشتیم استفاده کردیم، وقت و سرمایه و هرچه که گذاشتیم استفاده کردیم، همین باعث شده که ما باز هم ادامه دادیم، باز هم ادامه دادیم، حتی من شرکت داشتم، چی داشتم همه را رها کردم، همه را رها کردم که تمام قضایایمان را به این مسأله معطوف کنیم، اگر که من بدانم که نیازی به کار ما نیست مطمئن باشید یک ثانیه هم اینجا وای نمی ایستم ولی تا الآن این استنباط بوده که این روشنفکری ها، ارتباطات، اتصالات توانسته بخشی از مفاهیم را باز کند، مفاهیم حالا از قرآن بگیریم، از کتب عرفایمان بگیریم، از کتب و گفته ائمه مان بگیریم، از گفته های انبیاء بگیریم یک بخش هائی را توانسته باز کند.

**سؤال ( آفا ) من اگر مطلبی را بیان می‌کنم فقط برای روشن شدن ذهن خودم هست ، اینکه نادانسته بنشینم و مطلقاً شنونده باشم و سؤالاتی که ذهن من را مشغول می‌کند به زبان نیاورم شاید جفا در حق خودم یا خیلی‌های دیگر باشد ، اگر اشکالی هست در مسلمانی ماست ، مؤمن کسی که با تقوی باشد و مؤمن حقیقی باشد اصلاً به بن بست نمی‌رسد برای اینکه فهو حسبه برای اینکه خدا برای او کافی است .**

**جواب ؛** ما هم خدای ناکرده مطلبی نگفتیم ، این قضیه بایستی برای تک تک عزیزان این جمع بندی را برای خودشان داشته باشند و ما همیشه می‌گوئیم در پایان یک دوره این مطلب را داریم که اگر از مطلب استفاده کردید در این دوره، دوره بعدی را بیایید ، هر کس از من سؤال می‌کند می‌گوید من بیایم دوره بالاتر ، می‌گویم اگر دوره قبلی مورد استفاده قرار گرفته، بهره‌بردی بیا دوره بالاتر و گرنه بیایی چکار کنی، درست است یا نه و این موضوع را تکمیل کنم که بله هر عیب که هست از مسلمانی ماست، نه از مسلمانی ما ، از مسیحیت ماست ، از یهودیت ماست، همه ادیان الهی، کدام دین آمده بد گفته، کدام گفته‌ای راجع به خدا حرف زده و مردم را تشویق به بدی و فسق و فجور کرده، کدامیکی، هیچکدام ، یک مطلبی که هست بله مسلماً ما گنجینه‌ای از آگاهی‌ها داریم که دارد گوشه کنار کتابخانه‌ها خاک می‌خورد ، فرضاً از اشعار عرفایمان بگیریم تا قرآن مان تا ... خاک می‌خورد ، خاک هم نخورد برداشت مکانیکی رویش هست ، این را ختمش کن اینقدر ثواب برایت می‌نویسند ، اون هم ختمش می‌کند دلش را خوش می‌کند اینقدر ثواب برایش نوشتند ، اما اینکه بخواند معرفتش را در بیاورد از ظاهرش به باطنش برود و این حرفها ضعیف است ، ما در وضعیت موجود قرار داریم ، این است ، شرح وضعیت موجود این است ، بنده نمی‌روم ، ایشان نمی‌رود ، ایشان هم نمی‌رود ، اگر هم برویم تازه آن جوری می‌رویم ، حالا چه باید کرد ، راه چاره ارائه دادن مهم است و گرنه هی بنشینیم بگوئیم که هر عیب که هست از مسلمانی ماست ، اگر واتقواالله، فلان اگر این و... مشکل ما در این اگراهاست ، اگر این اگراها را نداشتیم که این نبودیم که، موضوع سر ارائه راهکار عملی است، یکی پایش را بگذارد وسط بگوید بله، حالا از این راهکار برویم مشکل مان حل شود، راهکار می‌خواهیم، من به یک عزیز مسئولی خدمتش عرض کردم ، شما می‌گوئید این نباشد ، آن نباشد، این نباشد، این نباشد، کی باشد ، خود شما چه راهکاری داری ارائه کنید ، شما که نشستید برای عرفان تصمیم می‌گیرید شما چه راهکاری دارید ارائه کنید ، آیا هست یا نیست ، خیال را راحت کن بگو نیست ، بگو هست، اگر هست چه راهکاری ارائه می‌کنید، این ایتجوری و آن آنجوری ، این فلان ... این نشد ، خیلی خوب این نیست و آن هم نیست خودت چه راهی داری عملاً ارائه کنی ، دقت می‌کنید این مسأله ماست ، ارائه راهکار و گرنه نقد کردن کار آسانی است، چه کسی مطلب می‌تواند بنویسد، اما وقتی مطلب نوشته شد همه می‌توانند غلط املائی و انشائی‌اش را بگیرند ، کارشناس بیشتر می‌شود درست است یا نه ولی همان آدمی که هزار تا ایراد انشائی و گرامری می‌گیرد اگر بگوئیم خودت بشین یک صفحه، یک انشاء بنویس، اگر نوشت درست است، در واقع عمل کردن یک مسأله‌ای این چیزی است که ما مخصوصاً کشور جهان سومی با عمل زیاد میانه‌ای نداریم، کشورهای آنطرف حالا همه این انتقاداتی که می‌کنیم ولی یک حسنی دارند که ما نمی‌بینیمیش ، حسنش این است که مردم عمل هستند ، مردم میدان هستند ، در میدان هستند دلیل موفقیتشان هم همین است ،

دلیل موفقیت شان این است که دنبال راهکارهای عملی هستند و از بحث شعار و اگر و این صحبت ها خودشان را کشیدند بیرون، ما این چیزی که بهر صورت نه بر اساس سلیقه ، بر اساس آگاهی بوده از ابتدا باز کردیم ، هی دوستان گفتند بگو، ما هم گفتیم، روزهای اول درخانه به خانه بوده ، هی گفتند بگو گفتیم ، ما هم وقت نداشتیم ، شرکت داشتیم، کارگاه داشتیم، پروژه داشتیم، باید کار کنیم ، نه آقا ... هی ما از آنجا زدیم به اینجا اضافه کردیم ، بعد یکدفعه دیدیم که زندگی مان را رها کردیم افتادیم دنبال این قضیه و چه ماجراهائی در این رابطه ... و خلاصه کلام ما به توصیه دوستان در واقع ادامه دادیم ، اگر می دانستیم که الان برویم به فلان کتاب مراجعه کنیم مشکل مان حل می شود این کار را کرده بودیم اصلاً نیازی به هیچ کار دیگری نبود ، ولی قطعاً ما گنجینه هائی داریم خوابیده تازه باید کشف کنیم و الان هم می بینید ما یک ما جراهائی را باز می کنیم ، بعد کشف رمز می کنیم می بینیم که با همان گنجینه هایمان انطباق دارد و این قضایا راههایی است برای کشف آن گنجینه ها برای همان که اگر رفتیم نهج البلاغه را خواندیم کجایش را می توانیم درک کنیم ، اگر قرآن را خواندیم ، اگر به اشعار عرفا رجوع کردیم ، الان آیا مفهوم تر شده یا نه ، درست است ، همچنین قرآن و اصلاً زبان باز شده است به دلیل اتصال، اولاً اتصال و ما بدون اتصال هیچی را قبول نداریم ، راحت بگویم بدون اتصال هیچی را قبول نداریم منتها خوب این نظر ماست ، هر کسی می تواند بگوید من متصلم ، نمی توانیم بگوئیم نیستی ، اینجا یک هشدار است که هر کاری می کنیم چک کنیم اگر در اتصال نیست حتماً تبدیل شود به اقموالصلواة ، مقیم شدن در یک اتصالی را دنبال کنیم ، واقعاً از دوستان به خاطر دلسوزی که دارند و مطالب را موشکافانه دنبال می کنند ما همه اینها را بحساب دلسوزی می گذاریم و می خواهیم که به مطالبی بپردازیم که ممکن است ریزه کاری هائی باشد ولی توجه ما به این ریزه کاری ها جلب شود این صحبت ها باعث می شود ما احساس مسئولیت خیلی بیشتری داشته باشیم ، من خودم همیشه به دنبال این قضایا تأکیدی برایم می شود که انطباقات را با آن گنجینه ها غنی تر کنیم ، از همه دوستان خواهش می کنم این انطباق ها را انجام بدهند و در واقع مکتوب نگه دارند تا بتوانیم اینها را جمع کنیم و برای نسل بعدی مان از آن استفاده کنیم ، بهر حال خیلی ممنون و سپاسگذارم ... انشاء الله که کماکان اینطوری باشد، بهر حال این تشویق های شماست ، تأییدات شماست که باعث شده ما هم با دلگرمی تمام مسئله را دنبال کنیم و دعایمان این باشد که منشاء خیر و برکت ، برکت اینجا همان آگاهی برکت است ، بهترین برکت ، مهمترین برکت همین آگاهی است.

**سؤال ( آقا ) :** این آقا به عرفان اسلامی اشاره کردند ، می خواستم این نکته را یاد آور شوم که عرفان به هیچ دین و مذهب تعلق ندارد درست مثل ریاضیات می ماند اینطوری نیست که من یک دایره ای بکشم بگویم آقا این دایره اسلامی است چون پرگارش را من ساختم ، این است که عرفان جهانی است .

**جواب :** بله انسان و عرفان این مطلب هست ، انسان با دو پله سر و کار دارد ، پله عقل و پله عشق ، پله عشق گفتیم چیه، عرفان است، عرفان از انسان جدا نیست و توضیح دادیم تعریفی که ما از عرفان داریم بررسی بخش کیفی وجود انسان می شود عرفان، بخشی کیفیتی وجود انسان گفتیم یک کارمندی می آید سرکار، کارتس را می زند، یک کارمند دیگر هم این کار را می کند، فیزیکال جفتشان یک کار را کردند ، اما کدامشان با دلشان می آیند

، کدامشان زوری می آیند ، این بررسی اش به کی مربوط می شود ، در عرفان می گوئیم این دلسوزانه کار می کند ، این عاشق کارش است ، عاشق خدمت به مردم است ، این عرفان است ، انسان از عرفان جدا نیست ، اما بیان عرفان هست که ملیت ها را جدا می کند ، فرهنگ هر ملتی با زبان و واژه های خاصی در دنیای عرفان خو کرده و در روح جمعی اش رسوخ کرده است ، الان ما در ایران به محض اینکه می شنویم می ، ساقی ، ساغر ، مطرب و باده ، روحمان شاد می شود ، حتی کسانی که سواد ندارند ، کسانی که نمی دانند ماجرا از چه قرار است روحشان شاد می شود چرا؟ ، ناخود آگاه جمعی آمده الان دارد با ما کار می کند ، اما همین تغییرات را ترجمه کنید به یک انگلیسی بگوئیم به یک آمریکائی بگوئیم همین ها را ترجمه کنیم به آنها بگوئیم آیا آنها همان برداشت ما را می کنند ، مسلماً نه ، ما می گوئیم رقص و مطرب برای او همین را ترجمه کنیم بگوئین (Dance) آیا او همین برداشت ما را می کند ، اصلاً امکان ندارد ، لذا ملیتها مختلف با زبان های مختلفی با عرفان پیوند خوردند ، اگر ما یک جایی هم ممکن است بیائیم بگوئیم عرفان ایران ، منظور از عرفان ایران یعنی در ایران یک سرزمین است - از ابتدا تا اینجاست ماجراهائی طی شده بله بر می گردد از کجا و ماجرای اینکه در این سرزمین عرفان چه ماجرائی را طی کرده است ، آمده و ما چه چیزی داریم ، لذا همین طوری در طول تاریخ آمده آمده و الان می توانیم راجع به عرفان ایران صحبت کنیم و هر چه داریم دست کنیم بگوئیم این را داریم ، دست کنیم بگوئیم آن را داریم ، و هر تعریفی در این مملکت در چارچوب زبان فارسی شده باشد زبانی که در این مملکت آمده بعد از اسلام ، قبل از اسلام همه اینها مجموعه دارائی های ماست و امروز در دنیا یکی از چیزهائی که همه ملل به آن می نازند فرهنگشان است ، عرفان شان است ، تکنیک شان است ، علم و دانش و این چیزهاست ، الان در دنیا به آن دارند می نازند و شده یکی از ابزارهای تبلیغاتی ملل و الان ملت هائی دارند ادعای عرفان می کنند که تعجب می کنیم و نشنیده بودیم ، این یکی از مسایل حیثیتی شده است در دنیای امروزه که شده دهکده جهانی هر ملتی برایش یک ماجرای حیثیتی است که بگوید من از عرفان دارم صحبت می کنم و ما دریافت آگاهی داشتیم ، اشراق داشتیم ، به ادراک رسیدیم و یک حرفی برای گفتن داریم ، تا جایی که آمریکا در غرب در سی چهل سال گذشته رفتند هند و چین و تبت و مسایل آنها را برداشتند آوردند به زبان خودشان ، نه اینکه از امروز باشد ، دارند با زبان خودشان بیان می کنند ، غرب دارد برای ما از عشق می گوید ، غرب دارد برای ما از عرفان می گوید چر این کار را می کند ، این کار را می کند برای اینکه امروز حیثیتی شده است ، می خواهد بگوید من فقط از نظر تکنیک جلو نیستم ، بلکه عرفان هم دارم و ما در معرض القاء فرهنگی ، القاء عرفانی و این القائات هستیم ، حالا القاء فرهنگی یک ماجرائی است ، البته تهاجم فرهنگی صحبت شد ، القاء یعنی با پنبه سر بریدن ، یعنی یک جوری به ما تلقین کردند ، الان القاء عرفانی روی ما این است که بطور غیر مستقیم به ما می گویند که شما چیزی ندارید ما داریم ، عملاً همین طوری است ، شما یک کتاب عرفانی که عام بفهمند بیاورید از عرفان ایران یک کتاب بیاورید که نسل امروز ما یک جوان بیست ساله کتاب را باز کند بفهمد ، بیاورید ، اما روبروی دانشگاه تهران اگر بخواهید راجع به عرفان کتاب بیاورید باید با یک وانت نیشان بروید کتاب های غربی را بار کنید بیاورید ، اگر در مقابلشان یک کتاب یک کتاب آوردید که بیائگر و روشنگر عرفان ایران بود ما جایزه برایتان تعیین می کنیم .

عرفان زبان مشترک انسان است، چیزی که انسان را در آینده بهم نزدیک خواهد کرد، عرفان است اما باز هر ملتی زبان و بیان و مسأله حیثیتی خودش کماکان سر جایش هست اگر اینجور نبود، این همه ملت‌ها به تکاپو نمی افتادند، برای ادعا در مورد عرفان، حالا ما گنجینه بسیار ارزشمندی داریم، همانطور که گفتیم گوشه کتابخانه‌ها دارد خاک می‌خورد، اینها باید زنده شود، لااقل ما دین مان را به این بزرگ مردن و بزرگ زنان و افراد شاخصی که پشتوانه این گنجینه عظیم هستند حداقل دین مان را به آنها ادا کنیم، حداقل بگوئیم ما فهمیدیم شما چه می‌گوئید، این رسالت است نه صرفاً سنگ‌شان را به سینه زدن به درد نمی‌خورد، هر وقت آمدیم مطلب‌شان را زنده کردیم آن وقت می‌توانیم بگوئیم ما امانت دارهای خوبی بودیم، صرفاً بگوئیم بله فلان فلان و از این صحبت‌ها که بیشتر جنبه شعار دارد باید ارزش عملی کارهای آنها را زنده کنیم، شما فرض کنید می‌آیند می‌گویند انجمن مولوی شناسی و جشنواره می‌گذارند و چکار می‌کنند، این می‌آید می‌گوید بله مولانا چه شخصیتی بود، همه اینها را که بگویند به پای این نمی‌رسد که یک خط شعرش را کشف رمز کنند بگویند این آگاهی در این یک خط شعر است، یک چنین کاری معادل این است که ده ساعت بنشینند این بگویند مولانا چی بود، او بگوید مولانا چی بود، مولانا خودش روی خودش ادعائی ندارد، می‌گوید *من اگر خراب و مسم سخن صواب گویم - مولانا*، کی گفت بیایید راجع به من تعریف کنید، اگر آگاهی هایش زنده شد ما دین مطلب را ادا کردیم و امانت دارهای خوبی هستیم، اگر ما معرفت قرآن را بیرون آوردیم امانت دارهای خوبی هستیم احترام به پیامبر گذاشتیم، اگر ما توانستیم معرفت حرکت امیرالمؤمنین را زنده کنیم به آن احترام گذاشتیم و گرنه صرفاً ادامه به وضعیتی که حافظ در زمان خودش، مولانا در زمان خودش، شمس در زمان خودش، همه عرفا در زمان خودشان از دست مردم خون به جگر بودند، ماجرای شمس را می‌دانید، ماجرای امیرالمؤمنین را می‌دانید، ابن‌ملجم‌ها در طول تاریخ، ابن‌ملجم‌ها خدا پرستان نادان، اسم یکی از کتاب‌های ماست که انشاءالله در آینده اگر زنده ماندیم این کتاب را بخوانید، ابن‌ملجم آدم معمولی نبوده است، آدمی که می‌داند بیاید زنده بر نمی‌گردد، فدائی کرده خودش را و می‌خواهد خودش را فدای نجات جامعه اسلامی بکند و کسانی که به نام حق جلوی حق می‌ایستند و کسانی که یک دسته هم بعداً به نام حق، حق را منحرف می‌کنند، یک عده‌ای به نام حق جلوی حق می‌ایستند، شمشیر ابن‌ملجم به نام حق، خودش فکر می‌کرده دارد به شهادت می‌رسد، دقت می‌کنید، همه بزرگان در زمان خودشان خون جگر خوردند، خون به دل شدند تا دو کلمه را انتقال دادند بعد از اینکه دار فانی را وداع گفتند همه افتادند دنبالشان آی فلان چی بود، چی نبود، دیگر حالا از ابتدا تا انتها، انتها مثلاً سهراب سپهری در زمان زنده بودنش کی سهراب سپهری را تحویل گرفته است، به سراغ من اگر می‌آید نرم و آهسته بیاید مبادا که ترک بردارد چینی نازک تنهایی من - سهراب سپهری، این تنهایی است که مردم دست می‌گذاشتند روی دلش مسخره می‌کردند، در زمان زنده بودن انتقاد و مسخره می‌کردند، وقتی مُرد الآن همه سهراب، سهراب می‌کنند، این قانون مُرده پرستی را خصوصاً ما شرقی‌ها داریم، قانون مُرده پرستی را ما داریم، یکی از مظاهر شرک هم مُرده پرستی است و ما داریم، در زمان زنده بودن هیچ خبری نیست، ما برای اندیشه‌ها هیچ ارزشی قائل نیستیم، برای گفته‌ها هیچ ارزشی قائل نیستیم ولی بعدش الآن

حافظ ، مولانا ، عطار و... در حالیکه مدرک بیاورید که کدامیک از اینها در زمان زنده بودنشان مردم فهمیدند که اینها چه می گویند ، هیچیکدام . این روح مُرده پرستی هست و یکی از تحولاتی که باید روی ما پیش بیاید این است که دنبال معنی و معرفت باشیم وقتی به معرفت برسیم بزرگداشت عملی کار آنهاست ، امیرالمؤمنین چرا به شهادت رسید ، چرا راه را شروع کردند ، نهج البلاغه برای چیه ، حالا فرض کنید ما همه اش بگوئیم امیرالمؤمنین ، الآن آن حضرت زنده شوند در بین ما از خودشان پرسیم این را می خواهی یا ما یک صفحه از حرفهای شما را بفهمیم معرفتش را درک کنیم ، کدام را توصیه می کنید ، می گوید من را ولم کنید بروید ببینید چیزی می توانید از این صحبتها در بیاورید ، انشاء الله کتاب آئینه عاشورا حالا اگر امسال در نیامد لااقل یک صفحه پیشگفتارش را می دهیم ، آنجا یک مطلبی دارد که اگر آن حضرت در بین ما بود ما از او سؤال می کردیم که مایلید ما معرفت حرکت را در بیاوریم یا برایت گریه کنیم ، کدام را توصیه می کرد ، می گفت من شهید شدم که شما به معرفت برسید ، من شهادت را انتخاب کردم تا شما به معرفت برسید ، قرار نبود برای من بزیند توی سروکله خودتان و از معرفت خبری نباشد، اول بروید دنبال معرفت وقتی معرفت بدست آوردید معرفت حرکت بدست آمد آن وقت بیاید فرصتی شد می گوئیم باید گریه کنیم یا نه ، تازه آن موقع متوجه شدیم که شهادت یعنی چی و شهادت و لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندار بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند - آل عمران ۱۶۹ و الی آخر ، خلاصه کلام برای شیعه که مسئولیت سنگینی گردنش هست و خودش قبول کرده، مسئولیت سنگینی قبول کرده است، مثلاً ما مَهر نماز را قبول کردیم ، مَهر نماز چیه، همانی که در آئینه عاشورا توضیح دادیم بیعت با امام حسین (ع) را پذیرفتیم و مَهر نماز تربت و خاک کربلا بود در ابتدا ، حالا دیگر آمدند دیدند مَهر است، هر جائی خاک را بر می دارند، در ابتدا تربت کربلا بود مبنی بر اینکه ما پیمان می بندیم، بیعت می بندیم که ای حسین ما مثل تو حق طلب و ظلم ستیز باشیم ، این هم مَهر و این هم سَمبُل بیعت است، یک مسئولیت سنگین را دو باره پذیرفتیم ، حالا کاری نداریم که کسی نمی داند چکار می کند ، بیعت دارد می بندد، بنا براین همه این چیزها در کل سخن را کوتاه کنم، همه چیز از ظاهر و تشریفات و مراسم و مناسک و همه این چیزها انتقال به سمت درک معرفت حرکت است، هیچ کدام از آن بزرگها نه گریه از ما خواستند نه مراسم خواستند نه خواستند که ما عکسشان را ببندازیم ، پوسترشان را ببندازیم ، بگردانیم به قشنگترین صورتی عکسشان را بکشیم مثل هنر پیشه های هالیوود بلکه از آنها زیباتر بگردانیم و سردستها بلند کنیم، کی آنها از ما پوستر خواستند، پس در واقع ما حرکت آنها را لوث کردیم، این خودش خیلی ماجرا دارد ، انشاء الله راجع به عَلم صحبت کنیم، راجع به ماجراهائی که ما وارد کردیم صحبت کنیم ، ببینیم همه کار می کنیم الا پرداختن به معرفت



**سؤال ( آقا ) ؛ من یکبار سخنرانی آقای الهی قمشهای را گوش می‌دادم ، ایشان می‌گفتند که قضیه محرم و عاشورا ، یک کارناوال اسلامی است که یک چیزی را نشان بدهیم ، کسی که بخواهد گریه کند هیچوقت جمله‌های منظم به کار نمی‌برد ، کسی که بخواهد گریه کند با ریتم و آهنگ و اینها نمی‌شود .**

**جواب ؛** بله که چی می‌شود یادآوری آن عظمت آن حرکت ، کارناوال معمولاً عظمت دارد ، می‌خواهد عظمت آن معرفت را ، یاد آوری آن معرفت را ، بزرگداشت آن معرفت را و خلاصه در این رنج (range) می‌خواهد یک چیزی را عرضه کند ، با شعور و ریتم اینها را زنده کند ، ما کردیم ، کارناوال ما ، کارناوال هست ولی اصل موضوع یواش یواش نمی‌دانیم باید ببینیم اگر اینجوری هست باید زنده‌اش کنیم ، نمی‌دانم شاید هم من اینجوری دیدم ولی آن یاد آوری آن جور که باید و شاید ما بزرگ داشتی روی این مسئله و معرفت ماجرا نداریم .

**سؤال ( آقا ) ؛ در مورد فلسفه ساخت خانه خدا توضیح بدهید .**

**جواب ؛** در کتاب مقدس عهد عتیق که شریعت سنگینی را به قوم موسی پیشنهاد می‌کرد ، از جمله دستورات این بود که در بین خود خیمه خدا را عَلم کنید ، یعنی هر جا سکنی می‌گزیدند ، آن موقع خیمه بر پا می‌کردند ، در بین خودشان بزرگترین خیمه را عَلم می‌کردند بنام خیمه خدا و در این جمع یک مبدائی و مبنائی پیدا می‌شد ، بعدها بیت‌المقدس اشتراکی می‌شود با گسترش ارتباطات چون در ابتدا ارتباطات به این سادگی نبوده است که این شهر از آن شهر با خبر شود ، این مملکت از آن مملکت با خبر شود ولی اول بین خودشان خیمه خدا را بر پا می‌کردند و بعدها با گسترش ارتباطات بیت المقدس می‌شود .... چرا؟ آیا اولاً خدا خانه دارد ، چنین چیزی

صحت ندارد . **ای مازپرتان چه پرتیدگل و سگ آن خانه پرتید که خوابن طلبدند- مولانا** و ماجرا یک سمبل است ، سمبل وحدت ، سمبل اینکه همه متحداً بگویند ما یک سمت فستقیموالیه را به طور فیزیکی روی زمین می‌خواهیم با هم در وحدت تجربه کنیم ، همه‌مان یک سمت نگاه کنیم ، فستقیموالیه یعنی درس عملی فستقیموالیه بوده است و بعداً در دنیای اسلام به علت اینکه وجه تمایزی بین یهود و مسلمان پیدا شود قبله ما تغییر کرد و آمد در کعبه قرار گرفت و اینجا شد قبله ، باز اصل موضوع فرقی نکرده است و قرار بود ما به یک سو فستقیمو الیه را با همدیگر هر روز تجربه کنیم تا یواش یواش از فیزیک به ذهنمان و درونمان راه پیدا کند و بعد هر سال عده‌ای واجدالشرايط شوند بروند از نزدیک پیمان بعدی را ببندند، یعنی پیمان ایاک نعبد و ایاک نستعین را به جا آورده باشند و مراسم دیگر را اجرا کرده باشند، در بین شان گدا نباشد، در بین شان گرسنه نباشد ، چون رعایت آن دستورات مثلاً خمسش را داده ، زکاتش را داده ، انفاقش را کرده، خوب خمسش را داده یک نفر گدا نباید پیدا بشود چرا ( و

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ أُمَّتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيَّ عَبْدَنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ اتَّقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید يك پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان [او] و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان است اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی [حق از باطل] روزی که آن دو گروه با هم روبرو شدند نازل کردیم ایمان آورده‌اید و خدا بر هر چیزی تواناست- انفال (۴۱) این خمس مال خدا و رسول و یتیم‌ها و

مسکین‌ها، خدا که خمس نمی‌خواهد، یعنی کار خدا ، کار رسول خودشان که ... رسول این همه پول را می‌خواهد چکار کند، بعد آن هم در زمان حیات بوده ، حالا که در زمان حیاتش نیست ، منظور کار خدا ، کار رسول ، کار

خدا چی بوده است ، وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ، راه مانده و درمانده و اینها حالا این خممش را داده یک نفر گدا در کوچه نیست ، به شعاع چقدر گرسنه‌ای نیست و آماده می‌شود برای پیمان بالاتر ، پیمان لَبِيكَ لَكَ لَبِيكَ که دیگر آدمم آنجا نزدیکتر ، یک لُولِ بالا که این پیمان را ببندم و تازه بروم بایستم یک جایی هم که بطور سمبلیک به عنوان شیطان درست شده است در آنجا بایستم و به سوی شیطان سنگ بیاندازم و گرنه شیطان که مکانی ندارد ، همانطور که خدا مکانی ندارد ، شیطان هم ندارد ، یک جا هم تجسم شده به عنوان شیطان من رفتم ایستادم آنجا این طرف پیمان بستم ، آن طرف هم ایستادم سنگ هم می‌زنم می‌گویم من دیگر با تو نیستم ، یعنی اگر کسی این پیمان ایاک نعبد و ایاک نستعین را به جا بیاورد می‌داند یعنی چی ، می‌داند تبدیل به چه اَبَر انسانی می‌شود . ( ادامه سؤال ؛ خلیها هم آنجا یا کور شدند یا مُردند ) استاد ؛ ( با شوخی ) آنها نشانه گیری شان خوب نبوده است ، یک اشکال دیگر دارد که می‌گویم که چرا این اتفاق می‌افتد .

حالا ما یک پیمان دیگر هم داریم ، پیمان مَهر هم گفتیم که ما قبول کردیم اضافه بر سازمان ، حالا اگر قرار باشد این پیمان به جا بیاید سالی چند نفر واجدالشرایط می‌شوند ، ۵ نفر ، ۱۰ نفر ، ۵۰ نفر از تمام دنیا ، الآن با جمعیتی که هستیم اگر خیلی شود ، می‌شود ۵۰ نفر ، آنجا کور می‌شوند برای اینکه روی سر و کله هم سوارند ، توریستی رفتند ، می‌زند ، یکدفعه می‌بیند زده به چشم بغلی‌اش ، اینها سیاهی لشکرند ، مسئله ذبح گوسفند با شرایطی که هم قدیم بوده برای خورد و خوراک خودشان آنجا لازم بوده است ، الآن چند میلیون گوسفند را ذبح کنند چکار می‌خواهند بکنند و... این جور ماجراها فقط مسأله‌ای که وجود دارد بدلیل اینکه شرایط قضیه نیست افراد می‌روند فقط حمله‌ای که به آنها می‌شود آن برایشان می‌ماند و می‌روند پیمان‌ها را که اصلاً به صورت پیمان نگاه نمی‌کنند ، بصورت تشریفات نگاه می‌کنند ولی حمله به آنها می‌شود و یک حالتی رفتند یک حالت دیگری بر می‌گردند می‌آیند ، اینها همه در واقع منظور بوده ، هدفی در آن بوده ، هرکدامش معرفت‌های خاصی داشته که یواش یواش معرفت‌های خودش را از دست داده است ، گرسنه‌ها ، گداها ، مسکین‌ها ، سالمندان ، بیماران همین جوری وِل و یلون بی سروسامان ، بی سرپرست و ما هم میلیون میلیون می‌رویم حج پول و سرمایه هنگفتی را صرف می‌کنیم بر می‌گردیم نه خودمان به چیزی رسیدیم ، آن بیچاره‌ها هم که همچنان سر کوچه می‌رویم ساعت ۲ شب می‌بینید ده تا بچه پسر و دختر قد و نیم قد معلوم نیست ، اینها اینجا چکار می‌کنند ، تا یکی از اینها در خیابان است کسی نمی‌تواند برود ، تا این را حل نکند نمی‌تواند برود .

**در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص کمک به مستمندان استاد ؛** این کار شما نیست شما تازه به یکی از آن بچه‌ها ده میلیون ، صد میلیون هم بدهید ، مسأله از این بالاتر است ، مسأله از این عظیم تر است ، مسأله انفرادی نیست .  
**سؤال ( آقا ) ؛** شما راجع به فلسفه حج گفتید ، من راجع به فلسفه ساخت خانه خدا یک جوابی پیدا کردم ، نمی‌دانم درست است یا نه ، چون شناخت خدا سطح و سطوحی دارد فرضاً به فرعون می‌خواهند خدا را بشناسانند از روی ترس معرفی می‌کنند ، در زمان حضرت ابراهیم بت پرستی بوده و در یک مکانی آنها بت می‌پرستیدند چون مردم را به خالق هستی خدای احد و واحد معرفی کنند از طریق زبان خودشان که همان ساخت جایگاهی باشد که مثلاً به عنوان خانه خدا نمی‌دانم این درسته یا نه؟

**جواب؛** بحث مسأله سئلیک اینجا بر می گردد به همان مسأله عهد عتیق و محلی که در این محل یک روز در هفته به خدا اختصاص داشته است، روزی است که به خدا تعلق دارد ، در این روز کسی برای خودش کاری انجام نمی داده و وقتش و همه مسایلش در خدمت کار خدا بوده است، برای آنها شنبه ، برای مسیحیها یک شنبه ، برای ما جمعه از همان سابقه تاریخی این قضیه را دارد که در این روز ما به جای اینکه برویم به کار خودمان برسیم ، بیاییم به کارهایی که مربوط به خداست برسیم ، ببینیم ایشان چه مشکلی دارد ، اون یکی چطور، خدا که خودش بی نیاز است، ما می گوئیم کار خدا، خدا که خودش کاری ندارد، خدا خودش بی نیاز است ولی منظور به کارهایی که به این شکل مربوط می شود به دنیای کمال و معنویت و در این روز در آن خانه خدا ، در آن خیمه خدا بهترین های خودشان را تقدیم می کردند، حالا یکی غذایی درست می کرده می آورده ، یکی احشامی می آورده ذبح می کردند و می خوردند آنجا در کتاب مقدس می گوید قربانی، سوختنی اشاره به حلوا و چیزهای مختلفی را می آوردند و آنجا پیشکش می کردند و همه از آن ارتزاق می کردند چون آن روز کار نمی کردند و این بر می گردد به چنین مسئله و چنین مطلبی که این در بینشان استوار باشد از هر جایی می روند می آیند مبداء و مبنا و رفرنس فکری و ارجائی شان است ، حتی بعضاً قسم می خوردند که ما هم قسم می خوریم به این قبله قسم می خوریم و محل تجمعاتشان هم در روزهای مخصوص به خدا هم بوده است، حالا در هر کدام از ادیان یک روزی را برایش اختصاص می دادند ، این هم بوده است ، بهر صورت زیاد منافاتی ندارد شاید به آن صورت هم بوده ، یک تجلی باشد یواش یواش ذهن شان عادت کند ولی عمده قضیه این است که همه به یک سمت و سو متحد شوند و فستقیموالیه را تجربه عملی کنند .

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص ارتباط کنترل ذهن و حملات شبکه منفی؛** اینجا در این مرحله مثل چشیدن است ما قیاس می کنیم با سابق مان ، این قیاس به ما نشان می دهد ما چقدر مایلیم این جزء وجود ما باشد پس به یک بله منجر می شود خیلی ها ممکن است تجربه کنند بگویند نه قبلاً بهتر بود، سرمان گرم بود، اینجا الآن حوصله مان سر می رود ، این یکی از حملات است، گفتیم شبکه منفی حمله می کند، می گوید بین دارد حوصله ات سر می رود ، اینجا خبری نیست، سکوت است، ممکن است یک کسی اینجوری اغوا شود که آره حوصله ام سر می رود ، قبلاً بهتر بود ، ارباب می آمد می بردم اینجا، آنجا و روز می گذشت، بنابراین اینجا این تصمیم گیری را ما باید اختیار کنیم ، تصمیم مان را معلوم کنیم تا بقیه اش ادامه پیدا کند، بحث اصلاً جلسه آخر و اول ندارد این یک مسأله ای است که دوره ها عموماً یک چیزهایی را استارت می زند و با تمام شدن دوره مگر کنترل ذهن تمام می شود ، تازه اول این قضیه است یعنی ما با این مسأله در طی دوره آشنا شدیم که چنین چیزی هست حالا می خواهیم در زندگی مان استفاده کنیم یا نه ، بله بسیار خوب پس تازه از الآن به بعد به طور جدی با آن سروکار پیدا می کنیم و دوستانی که این کار را کردند در این مدت ها بالاخره قبل از شماها این کار را کردند تازه فهمیدند چه چیزی را در زندگی شان بردند ، ممکن هم است دوستانی هم رها کنند ، دوره که تمام می شود معمولاً یکسری اینجوری است ، دوره که تمام می شود ماجرا یادشان می رود، مثلاً دوره فرادمانی تمام می شود چهار تا درمان کردند بعدش اصلاً یادشان می رود ، بایستی درمان می کردند ، بایستی ادامه می دادند، کار می کردند ممکن است یک چنین چیزهایی

داشته باشیم، بهر حال از الآن به بعد این قضیه در جزء زندگی ما هست و بایستی لحظه به لحظه از آن استفاده کنیم ، خیلی سریع می بینیم آن بله را گفتیم جزء وجود ما هست.

**در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص تأثیرات مثبت ارتباط با شعور الهی ؛** این یک گزارش عمومی است ، خدا را شکر تأثیرات مثبت ارتباط با شعور الهی به تدریج ظاهر می شود و به تدریج ما متوجه می شویم که در پناه او بودن آن اطمینان خاطر را می آورد ( الا بذكر الله تطمئن القلوب ) آن ذکر را تعریف کردیم وقتی به باطن ذکر می رویم ، یک ظاهر دارد یک باطن دارد ، ظاهرش که زبان است ، باطنش حس حضور است ، قرار است ذکر به حس حضور خاتمه پیدا کند و با حس حضورش قلب آرامش دارد ، می داند در هر شرایطی ما در پناه او هستیم ، این دنیا ، آن دنیا در هر کجائی که باشیم الیه راجعون است و این اطمینان خاطر بر ما مستولی می شود و غلبه پیدا می کند ، این خوشبختانه نعمت ارتباط با شعور الهی برای ما دستاوردهای خوبی را به همراه می آورد که اینها دارد یواش یواش ظاهر می شود و برای ما آشکار می شود ، خدا را شکر می کنیم .

**سؤال (آقا) ؛ در فرادمانی لایه محافظ گرفتیم ، آیا در مقاطع بعد هم لازم هست که لایه محافظ بگیریم یا همان یکی دو جلسه کافی است جواب ؛** ما تمام ارتباطاتی را که وارد می شویم مثل همین ، هر حلقه ای برای خودش حفاظ خودش را دارد این را خدمتان توضیح دادیم و حفاظ خودش را دارد از جمله همین حلقه کنترل ذهن ، اینجا وقتی ارتباط اول را اعلام کردیم حفاظش را اعلام کردیم، حفاظش اعلام شده است و تمام ارتباطاتی که حلقه دارند حتماً حفاظ هم دارند .

توضیحی در مورد برگزاری نمایشگاه طلسم و جادو ؛ یک مطلب هست که تا ما این نمایشگاه طلسم و جادو و اینها را شروع کنیم البته می خواهیم یواش یواش شروع کنیم چون شوکش خیلی عظیم است ، یواش یواش می خواهیم بیایم توی کار، نمی خواهیم یکدفعه این شوک را وارد کنیم لذا این مطلب را دقت کنید چند تا مورد را که علی الحساب گذاشتیم اینجا نگاه کنید تا آخر قضیه دستتان می آید که چه چیزهایی به ما غالب شده است و ممکن است که با توجیهاتی زیرپوشش هائی چیزهایی به ما غالب شده باشد، ببخشید من این مطلب را اینجوری می گویم ، سؤاستفاده هائی از نامها از مسایل ، از قضایایی شده که حالا شما وقتی خودتان برخورد کردید اتصاف می دهید که اینجوری هست ، بنابراین تنها چیزی که من می توانم بگویم این است که در منزل طلسم و جادو ، آنچه که بنحوی با اشکال و خط و خطوط و رمز و کنایه ای سروکار دارد نگه ندارید بخاطر اینکه راه خدا و کمال به این چیزها وابسته نیست و نبوده و نخواهد بود و باز هم توضیح دادم هیچ چیزی آویزان کردنی نیست که ما را حفظ کند، هر چه قرار است ما را حفظ کند بایستی جزء وجودی ما شده باشد و یا حفیظ و یا حافظ ماجرایش را توضیح دادیم این ظاهرش است ، باطنش به حفاظ هائی منجر می شود که دیدنی نیست .

**سؤال ؛ در خصوص طلسم ؛ چند وقت پیش در نانوائی نانوا از تنوری که اصلاً در دسترس نبود یک تخته بزرگ که رویش پُر از دعا بود را آورد و گفت که این را آوردند انداختند توی تنور ، آیا این می‌تواند کار موجودات باشد چون تنور اصلاً قابل دسترسی بری کسی نبود .**

**جواب ؛** البته مأموریت می‌دهند کما اینکه برای تفتیش و پیدا کردن ، احضار و این چیزها که می‌گویند استفاده می‌کنند ولی بهر حال این هست ، در پاسخ این قضیه بگویم این چیزها را نگه ندارید و دور کنید و به دوستانان هم این توصیه‌ها را بکنید تا زمانی که از نزدیک با این مطلب برخورد کنید ، دقیقاً با هم بتوانیم این تبادل آگاهی و اطلاعات را داشته باشیم و ما چه رو دست بزرگی در طی چند قرن خوردیم و خودمان هم از ماجرا خبر نداشتیم و همه مان هم گرفتاریم .

**سؤال (آقا) ؛ روح جمعی که فرمودید که در دوره ۵ تفویض می‌شود آیا کنترل منفی را هم شامل می‌شود .**

**جواب ؛** در مسئله حلقه روح جمعی در آن کارهای مختلفی انجام می‌شود که همین طوری بتدریج می‌آئیم در آن و انجام می‌دهیم ، از بحث کارهای مختلفی تا بحث تشعشع منفی در یک دوره‌ای آن‌ها را هم استفاده خواهیم کرد ، یکخورده عقب‌تر که آنجا سر جای خودش توضیح می‌دهم که چرا و چگونه و ماجرا به چه صورتی است ، فقط همین، دیگر بقیه مسایل مانده که شما هدفتان از تسبیح چی باشد ، از قضایای دیگر چه باشد ، مَهر نماز را که گفتیم ماجرایش چیست و حالا ما به عنوان یک بیعت شیعه پذیرفته است و وارد کرده است و همین که آنها را فعلاً دور کنید و اگر چیزی دارید برای ما بیاورید تا بگذاریم و نشان بدهیم البته خودمان هم خیلی داریم ولی باز هم بیاورید اینها را به نمایش بگذاریم تا بدانیم برای نسل آینده یک راهکاری نشان بدهیم که دنبال این چیزها نروند، دلشان رابه این چیزها خوش نکنند و برابر خودشان در دسر ایجاد نکنند کما اینکه ماها کردیم و گرفتاریهایش را هم در آن بودیم و غرامتهایش را هم پرداخت کردیم .

**سؤال (آقا) ؛ من شنیدم که تعداد صلوات هائی را که برای ارتباط با کسی می‌گیریم ، مثلاً امام زمان یک عدد خاصی دارد که شماره پلاکش حساب می‌شود که آن تعداد صلوات را که بفرستیم با آن ارتباط برقرار کنیم ، من فکر می‌کنم تسبیح را بیشتر به خاطر این گذاشتند که تعداد ذکرها و صلوات هائی را که می‌گویند بشمارند .**

**جواب ؛** تسبیح در قرن دوم میلادی ابداع شد ، در همین دوره هم توضیح دادیم یک کشیشی این را ابداع کرد به خاطر اینکه تشنت ذهنی شدیدی بر او حاکم بود و او برای اینکه یک چیزی بگوید و او را از این تشنت ذهنی جدا کند این تسبیح را ابداع کرد و از آن استفاده کرد ، ما با این ها کاری نداریم و در واقع برای ما شمارش اذکار و بعضی‌ها هم که عادت است تسبیح در دستشان نباشد انگار ... یعنی عادت کردند ، یک تیک عصبی است نمی‌توانند آن را کنار بگذارند ، اما بهر حال ما فقط می‌توانیم این بخشش را بگوییم که در مورد طلسم و جادو و چیزهائی که تحت نام دعا مطرح است .

**سؤال ؛ (آقا) ؛ چرا بیشتر الگوها و همچنین آگاهی‌ها متعلق به آقایان است .**

**جواب ؛** عرفان را آقایان شروع کردند ، خانم‌ها تمام می‌کنند ، الآن وضعیت خانم‌ها از آقایان خیلی بهتر است ، آقایان یک مقداری سخت‌تر از خانم‌ها پذیرا هستند ، خانم‌ها راحت‌تر می‌آیند به این وادی‌ها چون وادی عرفان وادی عشق ، وادی ادراک خیلی راحت‌تر می‌آیند ، آقایان خیلی بد گمان ، خیلی با سوء ظن به این وادی نزدیک

می شوند ، خلاصه آقایان شروع کردند ، خانمها تمام می کنند ، الآن وضعیت خانمها اتفاقاً بهتر است ، معمولاً آقایان می گویند چرا خانمها ارتباطشان بهتر است ، این اولین باری است که با این سؤال مواجه شدم که یک خانمی می گوید چرا آقایان بهتر است ، منظور قبلاً است ، قبلاً بوده ، خدا بیامرزش ، الآن دور دست خانمهاست و خانمها خیلی پیشرفت فوق العاده ای در آینده نزدیکی خواهند داشت و کار دست خانمها می افتد و خانمها هستند که عرفان را تمام می کنند یعنی حرف های اساسی و انتهایی اش دست خانمهاست ، الآن هم آماری استقبال خانمها از مسأله عرفان خیلی بیشتر است و دریافت هایشان هم بیشتر است .

ادامه بحث بینش هایمان ، داستان بینشها هم طبق معمول یک کتابی دارد تحت همین نام که همه این مطالب مفصلش در آن گنجانده شده است و با این مطلب هم شروع می شود ، این صفحه اول کتاب بینشهاست .

به نزد آنکه جانش در تجلی است هر عالم کتاب حق تعالی است - **شج محمود شبتری** همانا در آفرینش آسمان ها و زمین و در گردش شب و روز نمادهائی

برای اهل خرد نمایان است (سوره ص آیه ۱۹۰) و این شعر هم از حافظ که **بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی میخواند و در سحرات**

معنوی یعنی بیا که آتش موسی نمود گل تا از درخت نکته توحید بشنوی - **حافظ**، یعنی یک درخت، یک گل، یک زنبور ، یک مورچه نکته توحید را می تواند به ما یاد بدهد ، می تواند به ما نشان بدهد و همه عالم هستی کارش همین است که چیزهای مختلفی را برای ما به معرض نمایش بگذارد و اینکه انسانها برای رسیدن به کمال و تعالی نیازمند راهنماهایی هستند که آنها را واسطه های هدایت می نامیم ، هر چیزی اعم از انسان ، حیوان ، نبات و جماد که به هر نحو و شکلی در راستای شناسائی و درک قوانین حاکم بر جهان هستی انسان را یاری نماید در این زمره می باشد .

ز راه حکمت و رحمت عموم اشیاء را طریق کبکالات خاص، نموده است - **ایرودی** این صفحه ورودی کتاب بینشهاست و دیگر بعد از آن وارد مباحثی می شویم که ما را به قوانین مختلف و بحث های مختلف راهنمایی و هدایت می کند ، قانون تأثیر متقابل و قانون عمل و عکس العمل به نوعی با یک مختصر تفاوت .

### پاسخ چند سؤال کلاسی ؛

تقریباً ۱۰۰٪ افرادی که موارد یاد شده را تجربه کرده اند آلوده به ویروس های غیر ارگانیک می شوند .

پرواز روح  
احضار روح

**فالگیری** تقریباً ۵۰٪ اینگونه افراد به ویروس غیر ارگانیک آلوده می شوند.

- کسی که بدلیل وابستگی به زندگی زمینی در برزخ زندگی بعدی بماند و وارد زندگی خود نشود بدون اینکه زندگی بعدی را تجربه کند و آگاهیهای آن زندگی را کسب کرده باشد با صور اسرافیل به زندگی لامکان و لازمان وارد میشود .
- انسان در نهایت به مجادله پایان می دهد و به مقام رضا می رسد و می پذیرد که هرکسی در جای خود که بود می توانست به کمال دست بیابد و آرزوی جای کس دیگری بودن ثمری ندارد ، مقام رضا مقامی است که انرژی ذهن صرف مجادله ها نمیشود و سمی هم در درون ایجاد نمی شود .
- انسان در دوران نوزادی فقط یک موجود زنده است ، عقل و عشق نداشته و در دوران کودکی آثار عقل در او آشکار می شود در سن جوانی آثار عشق در او ظاهر می شود ، در میانسالی سن بختگی است و از عشق نتیجه بهتر و کاملتری می توان گرفت .



- جهانهای موازی متعددی وجود دارد ، هر کسی در همه جا و همه عصرها در یک کانال هست و در هر کانالی در نوزادی به نوزادی جهانی دیگر ، در کودکی به کودکی جهان دیگر ، در جوانی به جوانی جهانی دیگر و .... قرار دارد.

### فرق مرگ عادی با مرگ با شهادت

**مرگ عادی؛** ممکن است در برزخ زندگی بعدی بدلیل تعلقات خاطر به زندگی زمینی به زندگی خود نرود .  
**مرگ با شهادت؛** فی سبیل الله (تعلقات زمینی در حداقل است) در برزخ زندگی بعدی بدلیل عدم تعلقات به زندگی زمینی بلافاصله به زندگی خود وارد می شود و روزی بغیر حساب که آگاهی است بر او جاری می شود.

**هدف از خلقت ، هدف از کمال ؛ تعدادی سؤال است که در طول تاریخ پاسخی به آن داده نشده است ، از جمله هدف از خلقت ، هدف از کمال ، چرائی کمال ؛ پاسخ این سؤالات ادراکی است نه عقلانی ، چیزهایی را باید درک کنیم تا بتوانیم به جمع بندی برسیم و پاسخ این سؤالات را درک کنیم ، ما باید انا الحق را درک کنیم ، باید متعال بودن خدا و چگونگی متعال شدن رادراک کنیم و ....**  
**در پاسخ به سؤال ؛ آیا جن عاشق انسان می شود ؟** درواقع ما موجود تکراری نداریم و هر موجودی که می آید یک پیامی دارد و تنها انسان است که عشق را می شناسد و نه موجودات دیگر و یک جن چیزی از عشق، حیرت، وجد ، ذوق و شوق و ... نمی داند، جن می خواهد مسائل زندگی ما را تقلید کند ، بعنوان مثال آنها از طلا چیزی نمی دانند ولی به تبعیت از ما شروع می کنند به ور رفتن با آن یا مثلاً ازدواج، اما آنها داخل زندگی ما می شوند و می خواهند تجارب ما را تقلید و کپی کنند و بفهمند که این چیست که ما داریم، یعنی تجربه وحدت در کوچکترین مقیاس را انسان تجربه می کند و خلاصه کلام کار آنها صرفاً تقلید است و هیچ نشانه ای از عشق در آنها ظاهر نمی شود .

### صحبتهای پایانی دوره

خیلی ممنون از اینکه دوستان به ما افتخار دادند این دوره را خدمتان باشیم ، درس هایمان را پس بدهیم باز هم عزیزان و سروران و همه دوستانی که صاحب کمال هستند اینجوری تلقی می کنیم که من درس پس می دهم ، آخرین توصیه را برای این دوره داشته باشم ، مسائل کنترل ذهن ، طراحی ، آن چیزهایی را که با هم صحبت کردیم پیگیری کنید تا انشاءالله دوره بعد افتخار این را داشتم در خدمتان باشم انشاءالله به سروسامانی رسیده باشد ، چون واقعیت این است که مطلب جدی است چون دوره های بعد ما یک پروسه های دیگری داریم یعنی این دوباره می آید اضافه می شود اگر رها کنیم نمی دانیم بعداً آن را دنبال کنیم یا این را ولی این می تواند ظرف فاصله ای که داریم فرصتی که داریم کاملاً جا بیافتد و دیگر با ما یار باشد و خلاصه به ما کمک کند .

پایان دوره ۳

به نام بی نام او

خلاصه دوره ۳

۵۰ صفحه

## نام بی نام او مباحث دوره ؛

الف) مباحث نظری :- ذهن و نقش آن در سلامتی - بینش و نقش آن در سلامتی .

ب) مباحث عملی :- کنترل ذهن .

### دو سؤال ؛

۱) چرا بیمار می شویم ؟

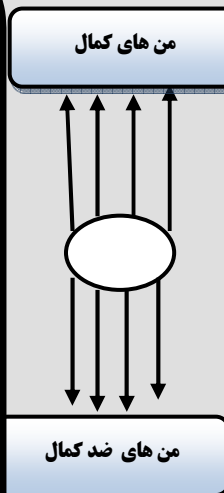
بیماری پدیده ائی زمینی است و ناشی از نوع زندگی ، تفکر و ... و ناشی از اشتباهات خود ما می باشد ، در هر دوره به تعدادی از عوامل بیماری زا و فرآیند تولید بیماری پرداخته و در این دوره به سؤال زیر پاسخ داده می شود.

۲) نقش ذهن و بینش در تولید بیماری و یا در سلامتی ما چیست ؟

#### مدیریت من

هر چه من های کمال به هم نزدیکتر شده و بر هم منطبق شوند ، در طی مسیر کمال انرژی کمتری مصرف می کنیم .

- انسان برده است ، برده من های ضد کمال .
- در موضوع تعالی کسی که دارای تشتت ذهنی است همیشه روی او خط قرمز ابطال می خورد .
- بعنوان مثال ؛ هنگام نماز خواندن من های ضد کمال فعال شده و ما را از مسیر نماز ( کمال ) برمی دارند و می برند به رویا و عوالم گوناگون ، چیزی را که گم کرده ایم برای ما پیدا می کنند ، چیزی را که فراموش کرده ایم به یاد ما می آورند و ..... .
- رهایی از بردگی جزو مقدمات تعالی است .



- در درون ما من های متعددی وجود دارد یکسری از من ها ما را در جهت کمال و یکسری از من ها در جهت ضد کمال هدایت می کنند .
- موضوع خود شناسی می خواهد من های متعددی که در درون ما وجود دارد را به ما بشناساند .
- یکی از کارهای من های ضد کمال این است که ما در عین اینکه حاضر هستیم ولی غایب باشیم و در واقع نمی گذارند ما بمعنای واقعی حاضر باشیم و با در اختیار گرفتن مدیریت حافظه ، ما را به هر کجا که بخواهد می برد و با اینکار تعالی ما را خدشه دار می کند ، نمیگذارد ما یک لحظه حاضر باشیم و میشویم حاضر ولی غایب و لذا از دریافت حواله های آگاهی که می آورند تا به ما تحویل دهند محروم میشویم چون در آن لحظات غایبیم .
- در بحث خود شناسی به مدیریت من بر می خوریم ، به لا اله الا الله بر می خوریم ، به یک وحدت بیرونی و درونی .

## اسکن دوره

- اسکن این دوره ارتباط تشت ذهنی و تأثیر آنها را بر روی ذهن ما مورد بررسی قرار می دهد ، تشت ذهنی باعث اختلال در مدیریت بدن شده و سبب تولید بیماری می گردد .
- یکسری از بیماریها به واسطه تشت ذهنی ایجاد می شود ، مدیریت بدن و سلول با تشت ذهنی دچار اختلال می شود و دستورات اشتباهی صادر می کند ، در حالت تشت ذهنی سیستم دفاعی بدن آفت می کند ، مانند افرادی که مبتلا به سرطان خون شده اند که چنانچه مورد بررسی قرار دهیم می بینیم که با آفت سیستم دفاعی بدن که می تواند عامل آن تشت ذهنی یا دشوار عاطفی و احساسی و ... باشد مبتلا به سرطان شده اند .
- در اسکن این دوره بازسازی علائم بیماریهای که تشت ذهنی عامل آنها است اتفاق می افتد .
- از اسکن این دوره در مبحث خود شناسی می رسیم به این نکته که بیماری زمینی است نه آسمانی .
- از اسکن این دوره در مبحث خود شناسی می رسیم به این نکته که چگونه بسیاری از بیماریها در ما ایجاد می شود

## کنترل ذهن

- روشن بودن پردازشگر ذهن در همه حال موجب مصرف بیهوده انرژی بدن میشود و چون انرژی بدن محدود است لذا با مصرف بیهوده انرژی ، مدیریت بدن با اختلال مواجه شده و در نهایت با صدور دستورات اشتباهی موجبات تولید بیماریهای گوناگون میشود .
- کنترل ذهن باید در دست مدیریت بدن باشد و در مواقعی که نیاز است پردازشگر ذهن روشن و فعال باشد و در غیر موارد لزوم پردازشگر ذهن خاموش باشد تا بیهوده انرژی بدن مصرف نشود .
- چه لزومی دارد از صبح که بیدار میشویم تا شب که به خواب می رویم ، پردازشگر ذهن ما در خانه ، خیابان ، محل کار و ... دائماً روشن بوده و هرچه را که می بیند و یا می شنود بر روی آن تمرکز نموده و دائماً در حال پردازش دیده ها و شنیده هائی که بسیاری از آنها ضرورتی به تمرکز و تجزیه تحلیل و به عبارت دیگر پردازش آنها در ذهن وجود ندارد مشغول باشد ، مانند خیلی از چیزهائی که در خیابان و در حال عبور می بینیم و دقایقی و در نهایت در کل ساعتها در طول شبانه روز بابت آنها ذهن ما بیخود و بی جهت انرژی مصرف می نماید، آیا اهمیتی دارد شخصی را که در خیابان می بینیم و مثلاً با وضعیت نامناسب است و یا ... دقایقی ذهن ما با پردازش این موضوع انرژی مصرف نماید و یا صدها موارد اینچنینی دیگر .
- با بهره مندی از حلقه کنترل ذهن می توانیم ذهن خود را فقط در مواردی که نیاز است روشن نگاه داشته و در موارد غیر ضروری خاموش کنیم تا از مصرف بیهوده انرژی محدود بدن جلوگیری شود .

## کنترل ذهن بزرگترین مبارزه انسان در طول تاریخ است

- با بهره مندی از حلقه کنترل ذهن می توانیم در غیر موارد ضروری و مورد نیاز ( در غیر از موارد مجاز روشن بودن ذهن ) دستور خاموش شدن ذهن را صادر کنیم ، در هر جا و هر حالتی که هستیم ، منزل ، محل کار ، خیابان ، داخل اتومبیل و ..... و برای این منظور فقط لازم است بمحض اینکه تشخیص دادیم ذهن ما در موردی بیجهت در حال پردازش است با یک نظر به خاموش شدن ذهن ( صفر ثانیه ) دستور خاموش شدن صادر کنیم .

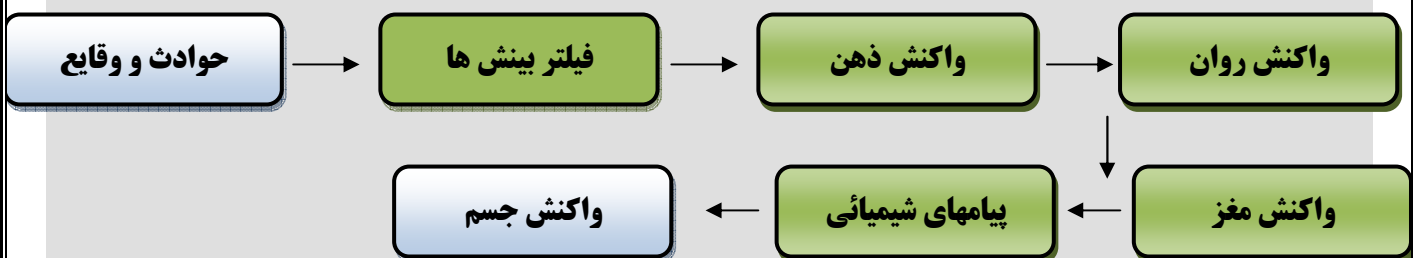
### موارد مجاز عدم کنترل ذهن

#### ((در موارد ذیل مجاز هستیم که پردازشگر ذهن خود را روشن نگه داریم))

- دریافت آگاهی؛ آگاهی چیزهایی است که به ما می رسد بدون آنکه ما در باره آنها فکر کرده باشیم و یا به عبارت دیگر بدون آنکه ما آنها را ساخته باشیم ، این دریافتها ماندگار است ( چون ما آنها را نساخته ایم و به ما الهام شده است ) ، این آگاهیها ممکن است دیداری ، شنیداری و یا اطلاعات باشند که در صفر ثانیه به ما می رسد ، بعنوان مثال؛ انگار هزاران عنوان کتاب خوانده باشیم .
- برنامه ریزی و تصمیم گیری .
- تفکر و تعقل .
- تجزیه و تحلیل مسائل سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و ....
- طراحی .

### بینش ها

- بینش؛ طرز تلقی ما از خدا، جهان هستی، خود و دیگران است .
- بینش غلط مساوی است با بیماری .
- بینش؛ نرم افزار است، اگر این نرم افزار درست برنامه ریزی نشده باشد بیماری تولید می شود.

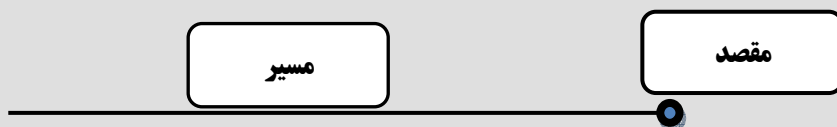


- نرم افزار بینش است که حوادث و رویدادها را از بُعد شدت و ضعف طبقه بندی می کند و خروجی می دهد .
- اگر عده ای در مقابل یک پدیده واحد قرار بگیرند بعنوان مثال صدای انفجار واکنش یکسان نخواهند داشت ، چرا در حالیکه رویداد برای همه ، واحد است ولی عکس العملها یکسان نیست .
- در مثال فوق بینش حادثه را تجزیه و تحلیل و شدت و ضعف آن را درجه بندی می کند ، ذهن به ادارکی می رسد ، روان به احساسی می رسد ، مغز با ترجمه ادارک و احساس به زبان جسم ، پیامهای شیمیایی صادر می کند و جسم با دریافت پیامهای شیمیایی واکنش و عکس العمل نشان می دهد ، لذا چون بینش افراد در این مثال متفاوت است سیر یاد شده منجر به بروز عکس العملهای متفاوت می شود و می بینیم که با وجود اینکه رویداد واحد بوده واکنشها یکسان نمی باشد .

## نقش بینش در تولید بیماری

- عدم شناخت ، فهم و درک مسیر و مقصد .
- عدم صالح بودن با خدا ، هستی ، خود و دیگران .
- تضاد ؛ با خدا ، هستی ، خود و دیگران .
- عدم شناخت ، فهم و درک جهان هستی .
- عدم شناخت ، فهم و درک قوانین جهان هستی .
- عدم شناخت ، فهم و درک جهان دو قطبی .

## عدم شناخت ، فهم و درک مسیر و مقصد



### مسیر مهم است یا مقصد ؟

- اگر قرار باشد عده ای باهم همسفر شده و سوار بر اتوبوسی از شهری به شهری دور دست رفته و بعنوان مثال مسیر ، زمانی بالغ بر ۱۰ ساعت را به خود اختصاص دهد و شخصی از همسفران برخیزد و بگوید که من جادوگر هستم و می توانم کاری کنم که مسیر ۱۰ ساعته را در عرض مدت کوتاه ۲۰ دقیقه ای طی کنیم ، با فرض اینکه همه بپذیرند که اینکار شدنی است ، از جمع مسافران چند نفر از این پیشنهاد استقبال خواهند کرد ، تقریباً می توان گفت که همه استقبال خواهند کرد .
- زندگی = زمان مسیر + زمان مقصد ، زمان مقصد = تقریباً صفر است ( زیرا به محض اینکه به مقصد رسیدیم هر کار دیگری را که آغاز کنیم خود مسیر و مقصد جداگانه ای خواهد داشت به شهر مورد نظر رسیدیم مقصد صفر ثانیه را بخود اختصاص داده است از شهر به هتل می خواهیم برویم دوباره مسیر و مقصد جدیدی آغاز میشود و هینطور الی آخر )

با در نظر گرفتن این که زمان مقصد صفر است لذا زندگی مساوی با زمان مسیر خواهد بود. اما متأسفانه با وجود اینکه زمان مقصد صفر است و کل زندگی مساوی با زمان مسیر است ولیکن ما در عمل زمان مسیر را حذف می کنیم و مسیر را نمی خواهیم و فقط به مقصد می اندیشیم و در واقع نسبت به زمان ظلم کرده و اعمال دیکتاتوری می کنیم .

لذا چون انسان فقط به مقصد می اندیشد و زمان مسیر را نمی خواهد ، و همیشه نسبت به زمان مسیر که کل زمان زندگی می باشد اعمال دیکتاتوری می نماید و می خواهد که زمان مسیر نباشد و حذف شود پس انسان قاتل است قاتل زندگی زیرا زندگی مساوی است با زمان مسیر و انسان مسیر را نمی خواهد و در سراسر مسیر تشعشع منفی صادر می کند که کل وجود انسان را در برمی گیرد ، حرص می خورد و ... و اینها همه از غلط بودن نرم افزار بینش ناشی میشود و نتیجه تولید انواع بیماریها و متحمل شدن خسارت است .

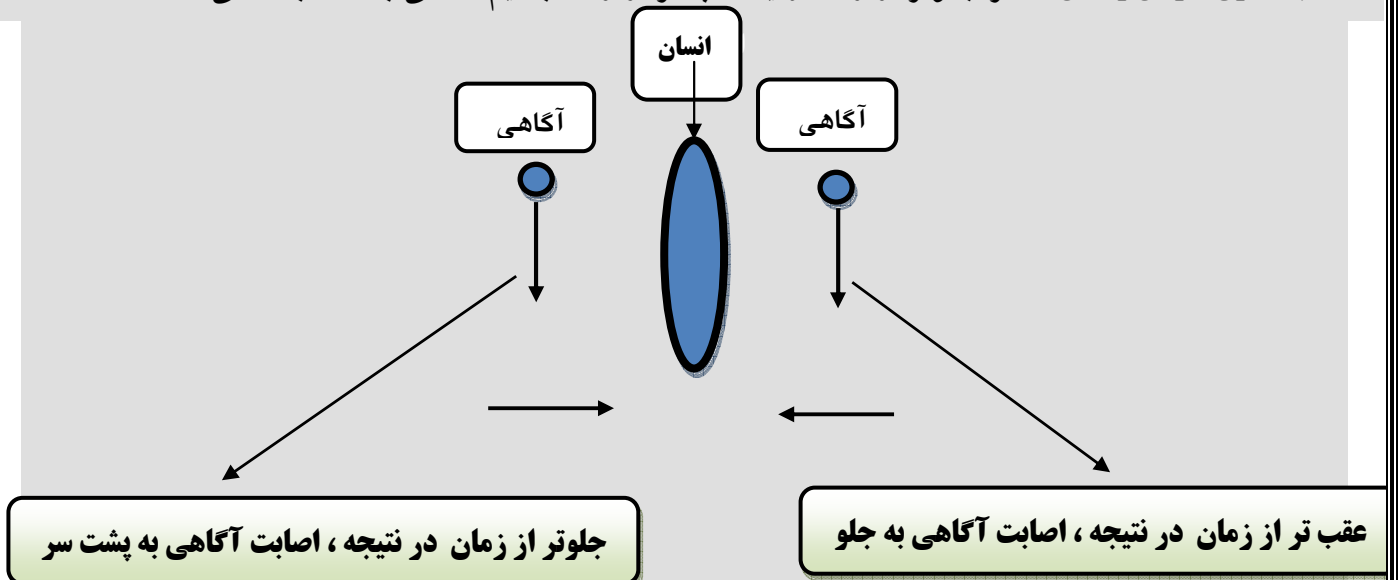
- یکی از علت های بیماریها این است که نرم افزار بینش خودمان را بر اساس مقصد برنامه ریزی کرده ایم ، زمان هوشمند است و در مقابل ما هوشمندانه رفتار می کند ، در مقابل دیکتاتوری که می خواهیم نسبت به زمان اعمال کنیم



مقاومت کرده و عکس العمل نشان می دهد ، اگر بخواهیم زود بگذرد دیر می گذرد ، اگر بخواهیم دیر بگذرد سریع می گذرد و ما متأسفانه با بینش غلط خود در کل زمان مسیر ، تشعشع منفی صادر می کنیم و تشعشعات منفی صادره کل وجود ما را در بر می گیرد و حاصل کار حرص خوردن و ... در نهایت جمع شدن انرژی پتانسیل منفی و صدور حکم توسط دادگاه ویژه و محکوم شدن به تحمل بیماری که خود با بینش غلط تولید کرده ایم و این ماجرا از ابتدا تا انتها هیچ ربطی به خدا و پیامبر و دیگران ندارد .

### دلایل عدم دریافت آگاهی؛

- **عدم حضور؛ غایبیم** ( حاضر هستیم ولی در واقع غایبیم ، خود را به دست من های ضد کمال می سپاریم و آنها ما را به هر کجا که بخواهند می برند و لذا چون حاضر نیستیم حواله های آگاهی را که می آورند تا تحویل بدهند چون غایبیم از دریافت آن محروم می شویم) .
- **عدم همفازی با زمان و مکان؛** اگر جلوتر از زمان و یا عقب تر از زمان باشیم آگاهی به ما اثابت نمی کند .



### فلک

فلک در واقع همان خواسته های ماست .

### • خواسته ها؛

- (۱) یا به طراحی منجر می شود ( پیگیری و تلاش می خواهد ) هر چه تلاش و پیگیری بیشتر نتیجه هم بیشتر .
- (۲) یا در قالب آرزو باقی می ماند ؛ برای آرزو نباید وقت و انرژی صرف کنیم آرزوها باید در بایگانی بمانند و هر وقت امکان تبدیل آنها به طرح فراهم شد از بایگانی خارج و برای آن وقت و انرژی صرف شود .

## عدم صالح بودن با خدا، هستی، خود و دیگران

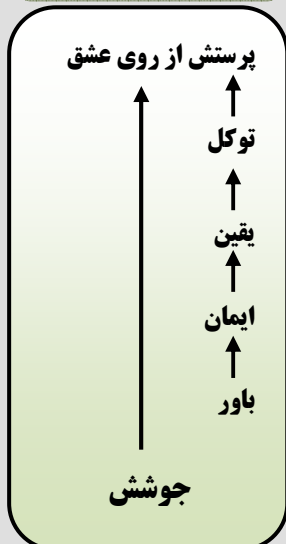
- صالح کسی است که در صلح باشد ، صلح با خدا ، هستی ، خود و دیگران .
- مقام صالح بالاترین مقامی است که انسان به آن می تواند برسد .
- کسی ممکن است نیکوکار باشد ولی صالح نباشد ، نیکوکاری می کند ولی بعنوان مثال چنانچه بچه او مریض شود یا تصادف کند به خدا اعتراض می کند که من که نیکو کار بودم چرا این اتفاق برای بچه من افتاد.

### صلح با خدا ؛ آیا ما در خصوص عدالت ، حکمت و عبادت خدا در صلح هستیم یا در تضاد ؟

- **عدالت ؛** ۷ میلیارد نفر می گویند خدا ظالم است و هیچ انسانی نیست که بگوید خدا برای او تبعیض قائل شده و جمعاً این مشکل را دارند که دروناً خدا را عادل نمی دانند و هر کسی یک موضوعی دارد ( اگر بیگناهی کشته شود به خدا اعتراض می کنیم که مثلاً چرا آن طفل معصوم بیگناه کشته شد ، این چه عدالتی است ) .
- **حکمت ؛** ما نسبت به آنچه ابراز می کنیم انتظار مزد داریم و گاهاً می گوئیم حق ما خورده شده است .
- **عبادت ( اگر از عبادت تعریف درستی نداشته و بینش غلطی داشته باشیم در ما ایجاد توقع می کند و چون توقع بی جا است ، قطعاً برآورده نمی شود و لذا زدگی و تضاد ایجاد می شود و در نهایت اینگونه عبادت به افسردگی می انجامد، آنوقت به خدا اعتراض می کنیم ، من که عبادت می کنم پس چرا خواسته من برآورده نمی شود) .**

### عبادت وسیله ایست برای رسیدن به کمال ، نه برای برآورده شدن توقعات ما

#### مسیر صحیح عبادت



مسیر عبادت اگر اینگونه باشد منجر به افسردگی نخواهد شد.

#### حوادث و وقایع بیرونی

#### نرم افزار بینش

اگر طراحی نرم افزار اینگونه باشد که خدا عادل نیست ، خروجی از آن تضاد با خداست .

کاری که می خواهیم انجام بدهیم این است که فایل این نرم افزار را باز کرده یکی یکی بازخوانی کرده و اصلاحات لازم را انجام دهیم .

**تضاد با جهان هستی ؛** برنظام هستی قوانینی حاکم است هستی با قوانین خود به سمتی می رود و ما به سمتی دیگر.  
**تضاد با خود ؛** شامل موارد ذیل؛

**تضاد بنیادی ( خیر و شر )** در نرم افزار اصلی ما که فطرت ما می باشد خیر و شر هر دو هست که می آید در نهاد ، ژن ، ذات و ... .  
**تضاد اولیه ( برتری طلبی ، مهر طلبی و عزت طلبی ) .**

- **برتری طلبی** ( هر کسی را که می نگرد از این زاویه که چگونه می تواند بر او برتری داشته باشد ) .

- **مهر طلبی** ( هر کسی را از این زاویه می نگرد که آیا من مورد تأیید او هستم ) .

- **عزت طلبی** ( هر کسی را با این بینش می نگرد که آیا او برایش درد سر و مزاحمت ایجاد خواهد کرد ) .

**تضاد با من ایده آل** ( یکی از من های هر انسانی من ایده آل می باشد ، هر کسی اگر قرار باشد خودش را تعریف کند من ایده آل خود را تعریف می کند ، در بعضی از افراد فاصله من ایده آل با من واقعی بسیار زیاد است ، زمانیکه فاصله خیلی زیاد باشد اضطراب حاکم می شود ، در اینگونه مواقع مادر دوم ، وارد میدان می شود و می گوید درستش می کنم و ارتباط بین دو من را قطع می کند و فرد بسمت من ایده آل می افتد ) بعنوان مثال در تیمارستان افرادی را می بینیم که می گویند زُنرال ، پیامبر و ... هستند ، مادر دوم به جهت اینکه اینچنین افراد را از اضطراب در بیاورد ، چاره را در این می بیند که شخص را از من واقعی به سمت من ایده آل قرار دهد .  
**تضاد عمل و اندیشه .**

**تضاد روزمره .**

**تضادهای اجتماعی ، سیاسی و ...**

**تضاد با دیگران ؛** ما در جهان دو قطبی هستیم ، وجود شر و آدمهای بد طبیعی است ولی اختیار داریم که در عین پذیرش به وجود شر به سمت خیر برویم . کسی که زمینه وحدت را فراهم می کند می گوئیم موحد ، اشخاصی که در بین آدمهای خوب و بد سعی می کنند آنها را به هم نزدیک کنند .

**اگر از افراد بپرسیم هدف از زندگی شما چه بوده ، پاسخهای متفاوتی می شنویم**

**چه چیزی در زندگی هدف و چه چیزی وسیله محسوب میشود**

وسيله	تحصيل علم	وسيله	آسایش و آرامش	وسيله	هنر و ورزش	وسيله
وسيله	فرزند	وسيله	ثروت و شهرت	وسيله	قدرت	وسيله
وسيله	همسر	وسيله	امنیت	وسيله	عرفان	وسيله
وسيله	دین و مذهب	وسيله	خوشبختی	وسيله	کمال	هدف

**ما آمده ایم که اظهار بشویم ، شکوفا بشویم و بسمت غایت کمال برویم .**

## فیلترها

**فیلتر نرم افزار من ( بینشی که من در نرم افزار آن نقش دارد ) .**

**فیلتر نا خود آگاهی .**

**فیلتر تداعی (کسی را که از ما کلاهبرداری کرده است ، اشخاص دیگر شبیه به او را که ببینیم به یاد او می افتیم ) .**

**فیلتر ویروسهای غیر ارگانیک .**

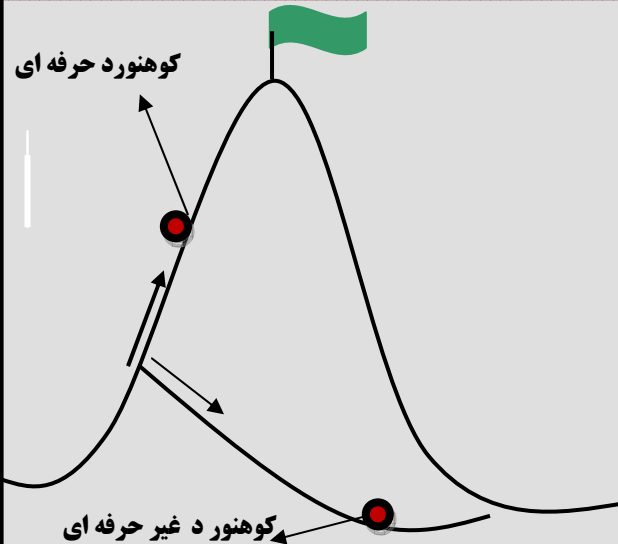
## چرا همه انسانها فراز جو هستند ؟

در فطرت ما فراز جوئی خوابیده است. عده‌ای به قله ثروت، عده‌ای به قله قدرت و .... فراز جوئی را هدایت می‌کنند تا ارضا شوند و عده‌ای هم قله کمال را هدف قرار داده‌اند و دیگر ابزارها را وسیله

**مثال؛** کوهنورد حرفه ای و غیر حرفه ای ؛ چرا کوهنورد حرفه ای بسمت قله می‌رود و فرق او با کوهنورد غیر حرفه ای چیست؟

در فطرت ما فراز جوئی خوابیده است ، عده‌ای به قله ثروت ، عده‌ای به قله قدرت و .... فراز جوئی را هدایت می‌کنند تا ارضا شوند و عده‌ای هم قله کمال را هدف قرار داده‌اند و دیگر ابزارها را وسیله .  
**مثال ؛** کوهنورد حرفه‌ای و غیر حرفه‌ای ؛ چرا کوهنورد حرفه‌ای بسمت قله می‌رود و فرق او با کوهنورد غیر حرفه‌ای چیست؟

کوهنورد حرفه‌ای بهترین ابزار و لوازم را انتخاب می‌کند و خساست بخرج نمی‌دهد چون می‌داند که همین ابزار و لوازم وسیله هستند تا او را به مقصد برسانند کوهنورد حرفه‌ای در مسر حرکت فقط به قله نگاه دارد ، نه به اینکه گرانترین کفش را بپا دارد و... در حالیکه کوهنورد غیر حرفه‌ای بجای قله به ابزار و لوازم خود نگاه دارد کوهنورد حرفه‌ای لوازم با کار آئی بالا و حجم کم با خود می‌برد در حالیکه کوهنورد غیر حرفه‌ای وسایل غیر حرفه‌ای ، سنگین و زیاد را با خود به همراه می‌برد .



کوهنورد حرفه‌ای سبکبار بسمت قله حرکت می‌کند در حالیکه کوهنورد غیر حرفه‌ای در مسیر منحرف می‌شود و بسمت دره و رودخانه رفته بساط پهن می‌کند و به .... می‌پردازد .

در قانون کوهنوردی حداقل سه نفر بایکدیگر باید باشند و آنکه ضعیف تر است باید در جلو حرکت کند ، در عرفان هم همین طور است ، باید با جمع بالا برویم و ضعفا را در جلو قرار دهیم .

کوهنورد حرفه ای بهترین ابزار و لوازم را انتخاب می‌کند و خساست بخرج نمی‌دهد چون می‌داند که همین ابزار و لوازم وسیله هستند تا او را به مقصد برسانند .

کوهنورد حرفه ای در مسر حرکت فقط به قله نگاه دارد ، نه به اینکه گرانترین کفش را بپا دارد و ... در حالیکه کوهنورد غیر حرفه ای بجای قله به ابزار و لوازم خود نگاه دارد .

کوهنورد حرفه ای لوازم با کار آئی بالا و حجم کم با خود می‌برد در حالیکه کوهنورد غیر حرفه ای وسایل غیر حرفه ای ، سنگین و زیاد را با خود به همراه می‌برد .

کوهنورد حرفه ای سبکبار بسمت قله حرکت می‌کند در حالیکه کوهنورد غیر حرفه ای در مسیر منحرف می‌شود و بسمت دره و رودخانه رفته بساط پهن می‌کند و به .... می‌پردازد .

در قانون کوهنوردی حداقل سه نفر بایکدیگر باید باشند ، و آنکه ضعیف تر است باید در جلو حرکت کند ، در عرفان هم همین طور است ، باید با جمع بالا برویم و ضعفا را در جلو قرار دهیم .

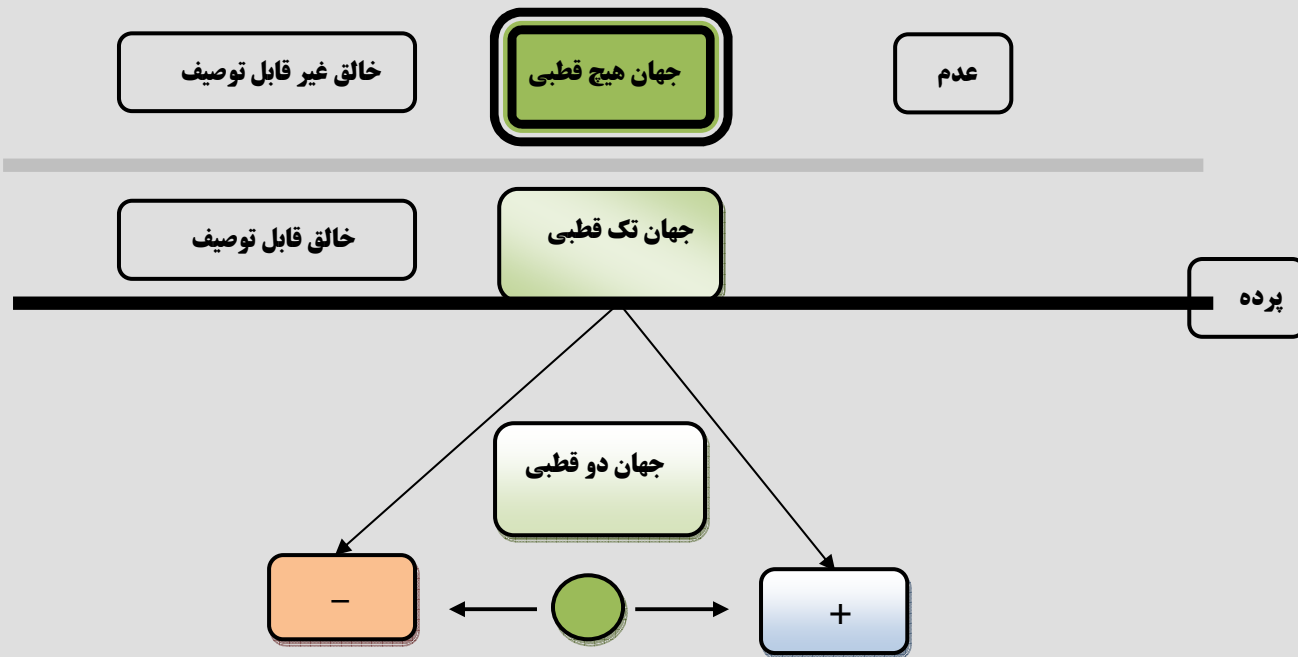
## عدم شناخت ، فهم و درک قوانین جهان هستی

## قانون جهان دوقطبی؛

آیا ما می‌توانیم بگوئیم که خدایا چرا ظلم هست ، چرا ظالم هست ، این را زیاد می‌شنویم که خدایا تو کجائی ، چرا این ظلم می‌کند و یک اعتراض عمومی انسان این است که خدایا چرا ظلم هست ، چرا از این جور مسائلی که در سطح و سطوح انسان جاری است ، می‌توانیم این سؤال را بکنیم ( صحبت‌های یکی از حاضرین (خانم) ؛ من همیشه این سؤال را می‌کردم ولی در این کلاسها برایم خیلی خوب حل شد ، الآن فکر می‌کنم به یک چیزهایی رسیدم ، فکر می‌کنم که هر چیزی که هست بازتاب یکسری اعمالی هست که اگر به من ظلم می‌شود بازتاب عمل خودم بوده یعنی مستحق این بودم که این ظلم به من بشود ، فکر می‌کنم که من در این مدت چکار کردم ، حتی در همان روز ، در ساعت قبل ، حتی چه فکری در سرم گذشته یا اینکه می‌گویم یک حکمتی بوده استاد ؛ ممکن است بازتاب شما نباشد ، اگر اینجوری باشد باید بگوئیم که موسی هم حقش بود گیر فرعون بیافتد ، حتماً بازتابش بوده ، حتماً کارمایش بوده ، اونوقت باید بگوئیم که امام حسین (ع) هم حقش بوده که گیر یزید بیافتد ، چون کارمایش حتماً بوده ، ببینید مکتب هند این را می‌گوید یعنی می‌آید این بحث را مطرح می‌کند که اگر یک نفر در گوشه خیابان افتاده می‌گوید خوب این دارد کارمای زندگی قبلش یا کارمای قبلش را دارد پس می‌دهد ، آیا این درست است ، که این درست نیست ، مثلاً اگر ماشین من را دزدیدند ، من حتماً ماشین کسی را دزدیدم ، ما این ماجرای کارما بازی را قبول نداریم ، این جهان کوه است مثل ما سوی ما آیدن اراصد - مولانا ، من وسیله آزمایش شما هستم ، شما وسیله آزمایش ایشان هستید ، امروز من به شما اعتماد می‌کنم و شما از اعتماد من سوءاستفاده می‌کنید و من وسیله آزمایش شما هستم ، من کارمائی ندارم که شما پول من را بخورید یا به من خیانت بکنید بعنوان مثال من وسیله آزمایش شما هستم و می‌شوم اتوماتیک وارد در این ماجرا ، اما جواب سؤال را ما از یک طریق و یک شکل دیگری می‌دهیم اینجا الآن ممکن بود شما از یک جای دیگر هم جواب بدهید ، بگوئی نه من شاکی نیستم ، بحث مجادله ، بحث زندگیهای موازی آنها را پیش بکشیم ، ولی نه اینجا از یک زاویه دیگر جواب می‌دهیم که یکی از مشکلات بینشی ما عدم شناخت ، فهم و درک جهان دوقطبی است ، تعریف جهان دو قطبی چیه ، یعنی هر چی که داریم ضدش هم بغلش باشد ، اگر ضدش بغلش نباشد می‌شود جهان تک قطبی ، لذا ما در جهان دو قطبی عدل داریم ، ظلم هم داریم ، این شده تعریف جهان دو قطبی یعنی اگر عدل هست ، انتظار ظلم هم داریم ، اگر بیائیم بگوئیم چرا ظلم هست به ما می‌خندند ، می‌گویند نگاه کن ما اینها را فرستادیم این پائین بروند جهان تضاد را درک بکنند ، اینها نشستند می‌گویند چرا این هست ، چرا اون هست ، اگر نبود که دیگه نمی‌شد جهان دو قطبی ، ما فرستادیم تان در دل ظلم ، در دل عدل تا ببینیم چه کسی موسی است و چه کسی فرعون است ، فرستادیم تان در دل خوب و بد ، روز و شب ، زشت و زیبا و .... نمی‌توانیم بگوئیم خدایا چرا زشتی هست ، خدایا چرا ... هست ، از یک جائی به ما می‌خندند که چطور تا حالا اینها متوجه نشدند که ما اینها را فرستادیمشان کجا ، فرض کنیم که یک جائی بگویند که چه کسی حاضر است برود در قطب شمال برای یک مأموریتی ، خصوصاً زمستان هم باشد ، یکی دستش را بلند کند ، بگوئیم فرما بروید

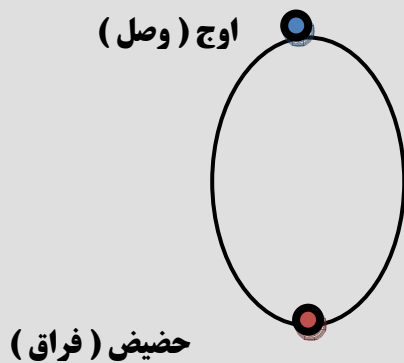
این مأموریت ، بعد از اونجا مکرر زنگ بزند چرا اینجا سرد است ، دارم از سرما یخ می‌زنم و... می‌گوئیم بابا مگر تو نمی‌دانستی قطب یعنی چی، ما که گفتیم چه کسی حاضر است توهم دستت را بلند کردی ، آیا می‌تواند هر دقیقه زنگ بزند بگوید اینجا سرد است، ما هر دقیقه می‌گوئیم خدایا چرا ظلم هست ، خدایا چرا این هست چرا اون هست، اگر ما فهم و درک جهان دو قطبی را داشته باشیم هرگز چنین سؤالی را نمی‌کنیم ، چنین اعتراضی هرگز به زبان ما جاری نمی‌شود، ما را بین نور و ظلمت قرار دادند ، بین موسی و فرعون قرار دادند تا ببینند چه کسی بسمت فرعون می‌رود ، چه کسی بسمت موسی می‌رود ، از نعمت فرعون موسی لب‌و‌کف شست دریای کرم‌دو مزایویما - **مولا** چون موسی از نعمت فرعون چشم پوشید این قضیه را پیدا کرد و بحث اینجاست که ما را هم بین این دو قرار دادند، تا ببینند که ما چکار می‌خواهیم بکنیم ، ما نمی‌توانیم مکرر سؤال بکنیم که چرا این را دادی ، چرا این هست ، چرا اون هست ، تعریف جهان دو قطبی مشخص است ، لذا ما چقدر از بابت این سؤال خودمان را تا حالا اذیت کردیم ، خیلی، مثلاً یکروز برویم دم در دادسرا ببینیم اونجا چه کسانی داد می‌زنند که خدایا چرا این ظلم است ، چرا ظالم هست ، خدایا چرا این ظلم کرده ، به ما می‌خندند و می‌گویند که اگر قرار بود که این ظلم نکند که اسمش جهان دو قطبی نمی‌شد، جهان دو قطبی یک ظالمی باید پیدا بشود حالا یکی پیدا شده به تو ظلم کرده ، خوب دیگه جهان دو قطبی است ، خوب پس شما راجع به جهان دو قطبی اعتراض ندارید ، راجع به برگزاری عدالت اعتراض دارید ، نگوئیم اعتراض ، سؤال دارید ، عدالت الهی چگونه پس برگزار می‌شود ، آیا عادل هست یا عادل نیست ، این را می‌خواهیم بگوئیم ، خوب این می‌شود یک مقوله جدا که راجع به عدالت صحبت می‌کنیم ، جهان‌های موازی و... یکدفعه می‌بینیم که این یک ماجرائی است جدا و جواب دارد . ما اینجا پذیریم که اعتراض بر اینکه چرا این هست ، چرا اون هست نداشته باشیم ، ما می‌گوئیم یک مشکل پیشی است ، مشکل ما را حل نمی‌کند ، حل نکرده فقط باعث ایجاد مشکلات بیشتری برای ما شده از جمله ما را دچار تضاد کرده و تضاد هم بقیه مسائل را ، تضاد با خدا ، تضاد با خودمان سم و تشعشع منفی ما را درگیر کرده و این را از بچگی هم والدین به ما دادند، یعنی اونها گفتند ما هم شنیدیم ، ما هم گفتیم فکر کردیم اینها دارند بجا اعتراض می‌کنند ، نمی‌دانستیم که اینها خودشان هم نمی‌دانند ، اینها خودشان هم قربانی هستند ، به ما انتقال پیدا کرد و ما هم به نسل بعدی می‌رویم که انتقال بدهیم ، آیا بدهیم یا ندهیم ، یا باید یک چیز دیگری بگوئیم ، الآن ما این را بعنوان یک بینش خطرناک بعنوان یک بینش که خیلی به ما ضربه زده ، ظاهرش ساده است ولی بطرز عجیبی مسمومیت ما را بهمراه داشته است می‌دانیم .





**قانون اوج و حضيض؛** جهان هستی از قانون اوج (وصل) و حضيض (فراق) تبعیت می کند ، موقعیکه ما در اوج قرار می گیریم مشکلی نداریم ولی در هنگامیکه در حضيض قرار می گیریم چون آمادگی نداریم لذا به ما شوک وارد می شود و ما هرروز در معرض شوک هستیم ، هر وصلی آغاز فراقی است و هر فراقی آغاز وصلی ولی انسان از این قانون تبعیت نمی کند و مسائل و مشکلات پدیدار می شود و گریبان ما را می گیرد ، اوج را می خواهد ولی حضيض را بر نمی تابد ( امروز درآمد داریم ، پُست داریم ، ماشین داریم و... ) ولی فردا ممکن است نداشته باشیم ، اما آمادگی نداشتن را نداریم و بمحض از دست دادن ، شوک به ما وارد می شود .

اگر آماده نباشیم برای فراق و وصل، بالا و پائین، شکست و پیروزی ، هر لحظه باید آماده دریافت ضربه مهلک باشیم ، اما فراق و وصل چه باشد رضای دوست بطلب و رضای دوست ، آگاهی و قرب پیش می آید ، او عاشق است و ما معشوق و آنچه ما را از او دور می کند جهالت و ناآگاهی ماست ، او می خواهد به ما کمال بدهد که چه جوری به او نزدیک شویم (قرب الله)، پس باید اول بدانیم ، آگاه بشویم و بعد می فهمیم که چرا باید عاشق بشویم ، اگر چه عشق آمدنی است نه آموختنی اما ما شرایط را ایجاد می کنیم ، بنابراین ما شرایط را فراهم می کنیم و او می آید ، لذا رضای دوست در آگاه شدن ماست .



**قانون تولد و مرگ**؛ همه اجزاء جهان هستی تابع قانون تولد و مرگ هستند ، از حالی به حالی دیگر ، از وضعیتی به وضعیت دیگر و در واقع همه اجزاء جهان هستی زندگی دارند، این قانون برای هر جزئی از اجزاء جهان هستی بصورتی است ولی برای همه در جریان است .

در مورد انسان هم مسیری را دنبال می کنیم که تولد و مرگ دارد ، مرکب تعویض می شود ، ولی راننده ازلی است و راننده هر بار که مرکب را تعویض می کند توان بیشتری می یابد . آنچه در این دنیا با آن سر و کار داریم قانون خستگی است . هر مرکب جدید از مرکب قبلی امکانات بیشتری دارد .

در فیلتر بینش های اکثریت انسانها ، مرگ چیز بدی نوشته شده است ، از کودکی و از شنیده ها ، دیده ها و رفتارهایی که پس از مرگ اشخاص مشاهده شده همه و همه از مرگ به فنا و بدی در نرم افزار بینش ما ثبت شده است .  
در دنیای عرفان مرگ بوی وصال می دهد و نزدیکی به وصال زیباترین عشق بازیها در رابطه با مرگ است .



**قانون نسبیّت**؛ قانون نسبیّت بر جهان هستی حاکم است ، ما اگر مطلق گرائی و مطلق بینی را کنار بگذاریم و در زندگی خود درست نگاه کنیم و به قانون نسبیّت اعتقاد داشته باشیم بسمت کثرت گرائی نخواهیم رفت .

**خوب و بد**؛ هر کدام از ما عده ای را شوکه کرده ایم بعنوان مثال ۹ مورد خوبی کرده ایم و یک مورد بدی ، چون نسبیّت خوب و بد در نرم افزار بینش ما نوشته نشده است ، لذا یک مورد بدی شوک وارد می کند به ما ، اگر به قانون نسبیّت اعتقاد داشته باشیم یک مورد بدی در ما ایجاد شوک نمی کند و در نهایت تولید بیماری نمی کند .

**ملکیت و مالکیت**؛ ما مالک چه چیزی هستیم ، اگر به اداره آگاهی سری بزنیم ، می بینیم کسانی را که تا ساعاتی قبل ماشین داشتند ولی دزد برده و الآن ندارند ، به آتش نشانی برویم می بینیم کسانی را که تا ساعاتی قبل خانه داشتند ولی سوخته و الآن ندارند ، به بیمارستان برویم می بینیم کسانی را که تا ساعاتی قبل دست ، پا ، چشم و ... داشتند ولی بر اثر بیماری و یا تصادف الآن ندارند .

پس ما روی چه چیزی می توانیم حساب باز کنیم و بگوییم که مال خودمان است ، پاسخ هیچ چیز به طور مطلق به ما تعلق ندارد ولی به طور نسبی و تا اطلاع ثانوی و بصورت امانت چیزهایی به ما تعلق دارد و داریم از آنها استفاده می کنیم ، لذا اگر آمادگی نداشته باشیم و قانون نسبت را قبول نداشته باشیم ، وقتیکه امانت را از ما می گیرند چونکه در نرم افزار پیش ما نوشته نشده است که ما امانت دار هستیم منجر به تولید بیماری می شود .

**زشت و زیبا ؛** در این خصوص هم قانون نسبت حاکم است ، پر طاووس زیباست ولی به نظر ما پای طاووس زشت است ، طبیعت اشتباه نکرده است و این قضیه حساب و کتاب خودش را دارد .

**قانون بازتاب ؛** عمل مثبت بازتاب مثبت به همراه دارد و عمل منفی بازتاب منفی و این از رحمانیت خاص خدا است عمل مثبت بازتاب مثبت به همراه دارد و عمل منفی بازتاب منفی و این از رحمانیت خاص خدا است . هر انسانی در هر لحظه دارای بازتابی وجودی می باشد که نتیجه پندار ، گفتار ، کردار او است و می تواند مثبت یا منفی باشد، این بازتاب به عالم بالا انعکاس پیدا نموده و از یک فیلتر که *وَسُعَ فَرْدٌ رَا سَنَجَشُ مِی کُنْدُ لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا* خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند - بقره ۲۸۶ عبور نموده و متعاقب آن بازتاب مناسبی را منطبق بر چارچوب عدالت مثبت یا منفی برای آن تعیین می کند و به شبکه های مثبت و منفی ارجاع می کند و شبکه ها نیز آن بازتاب را روی فرد پیاده می کنند *یُضِلُّ مَنْ یَّشَاءُ وَیَهْدِیْ مَنْ یَّشَاءُ* هر که را بخواهد بیراه و هر که را بخواهد هدایت می کند - نعل ۹۳ ، برای مثال بر طبق آیه زیر در مورد بازتاب منفی ، خداوند در قرآن می فرماید که ما خودمان شیطان را بر فرد می گماریم *وَمَنْ یَعِشْ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمٰنِ نُفِیْضْ لَهُ شَیْطٰنًا فَهُوَ لَهُ قَرِیْنٌ* هر کس از یاد [خدای] رحمان دل بگرداند بر او شیطانی می گماریم تا برای وی دم سازی باشد - الزخرف ۳۶ ، عکس العمل بازتاب در وهله اول تشدید همان بازتاب را برای فرد ایجاد می کند و در وهله دوم آگاهی مثبت و یا منفی را به نسبت بازتاب شخص برای او به وجود آورده و باعث هدایت یا گمراهی شخص می شود، بنا براین ، انسانی که خسیس است احتمال این که خسیس تر بشود خیلی بیشتر است تا این که خساست او کم تر شود و یا این که انتظار می رود که آدم بد جنس، بد جنس تر شود و آدم آگاه، آگاه تر، لذا در قانون بازتاب آن چه که گفته می شود *یُضِلُّ مَنْ یَّشَاءُ وَیَهْدِیْ مَنْ یَّشَاءُ* به خوبی می توان فهمید که بر چه اساسی به کمک شبکه ها، ترتیب هدایت یا گمراهی انسان داده می شود ، در شکل ساده زیر رابطه انسان ، خدا و شبکه ها نشان داده شده است .

**قانون نظم و بی نظمی ؛** اگر وارد مکانی بشویم و ببینیم ساعت روی دیوار کج است ، عده ای مایلند که ساعت را صاف کنند و اگر نتوانند از این بابت حرص می خورند .



**رابطه نظم و بی نظمی در سلامتی ؛** نظم برای زندگی و زندگی برای نظم است - زندگی منجر به بی نظمی می شود و بی نظمی منجر به زندگی . مثال ؛ میز غذا را می چینیم بعد از صرف غذا بی نظمی بر روی میز می بینیم . - زندگی بدنبال خود بی نظمی می آورد و برای سروسامان دادن به بی نظمی ایجاد شده زندگی جریان میابد .

## بی‌نظمی از ما بوجود می‌آید و یا از دیگران ، چرا باید بی‌نظمی سبب تولید بیماری در ما بشود

**مثال:** اگر آستر جیب کسی بیرون باشد چه اتفاقی افتاده است که دیدن این بی‌نظمی باعث حرص خوردن ما بشود و سلامتی ما را بخطر بیاندازد ، اگر کسی با قاشق ، چای را در لیوان بهم می‌زند و بتدریج با شنیدن صدای قاشق ما را ناراحت و سبب حرص خوردن ما می‌شود، چه اتفاق عجیبی افتاده است و چرا ما باید از این بابت حرص بخوریم و سلامتی خود را بخطر بیاندازیم ، جهان هستی از نظم و بی‌نظمی ساخته شده است، یعنی تلفیقی از نظم و بی‌نظمی ( واقعیت یک چیزی است و حقیقت چیز دیگری ) که دست به دست هم داده اند و طبیعت را تعریف کرده اند و ما آمده ایم به تدریج چیز دیگری را جایگزین کرده‌ایم و اعصاب خود را تحت فشار قرار داده‌ایم ، ما هم جزء جهان هستی هستیم و از این قاعده مستثنی نیستیم، ولی در نرم افزار بینش ما این موضوع تعریف نشده است با دیدن بی‌نظمی متأثر می‌شویم و این موضوع سبب تولید بیماری در ما میشود ، این بدین معنی نیست که در کار وزندگی نخواهیم منظم باشیم بلکه باید بدانیم و در نرم افزار بینش ما تعریف شده باشد که در زندگی هم نظم و هم بی‌نظمی وجود دارد و ما نمی‌توانیم کاری بکنیم که بی‌نظمی نباشد ، ولی می‌توانیم تعریف کنیم که بی‌نظمی را تحمل کنیم . در هر حال ما نمی‌توانیم بعد از این همه عادت ها و ... برویم مثل یک روستائی زندگی کنیم .

آیا برای ایجاد این نظم ما باید از سلامتی خود سرمایه گذاری کنیم ، لذا ما یک حد مجاز را تعریف می‌کنیم ، با توجه به اینکه هر چه جلوتر برویم این آلرژي بیشتر می‌شود مانند نظافت یک خانه به روزی یک بار ، دو بار ، سه بار یا ... لذا نیاز به تجهیز دیدگاه است که ما چگونه نگاه کنیم تا صحنه فاجعه آمیز تر از این نیز نتواند ما را تکان بدهد و خلاصه آنکه مطابق قانون نظم و بی‌نظمی ما با بخشی از جهان هستی آشنا می‌شویم ، جهان هستی با تمام عظمت خود به ما می‌گوید که از بی‌نظمی ساخته شده است ، حالا آیا در این ماجرا ما باید با تعریف غلط از نظم و بی‌نظمی در بینش خود صدمه ببینیم .

### نقش نظم و بی‌نظمی در تعلیم و تربیت

دنیای یک نوزاد منطبق با جهان هستی است ، یعنی نظم و بی‌نظمی ، یک کودک ابتدا با اسباب بازی ، بازی می‌کند و بتدریج میل به خراب کردن و شکستن پیدا می‌کند ، زمانیکه ما می‌خواهیم مطابق با با نرم افزار خود به کودک صرفاً نظم را تحمیل کنیم و کودک تحت دیکتاتوری ما آن را بپذیرد ، بمحض اینکه فرصتی به او دست دهد ناخودآگاه در کودک طغیان علیه نظم و منطقی که ما به او تحمیل کرده ایم بوجود می‌آید و با اینکار خود را ارضا می‌کند، مانند بچه خانواده ثروتمندی که دزدی می‌کند و از فروشگاه چیز بی‌ارزشی را سرقت می‌کند و یا کسی که صندلی اتوبوس را پاره می‌کند .

نظم زدگی ← طغیان علیه نظم و منطق

- **طغیان علیه جنسیت ( تمایل به رفتار هم جنس گرایانه ) ؛** که طغیان علیه نظم و منطق است که بدین صورت در افرادی ظاهر می شود ، این رفتار یک نیاز نیست بلکه دهن کجی به نظم و منطق است .

### در اینگونه موارد ؛

- ما باید به او نگاه یک قربانی داشته باشیم .  
- به او تفهیم کنیم که تو قربانی نرم افزار غلط و یا قربانی ویروس غیر ارگانیکی شده ای ، تا او به ما اعتماد کند و بفهمد که راه نجات وجود دارد و فریب شیطان را نخورد که کار تمام است و راه نجاتی وجود ندارد .  
- مرحله بعد از تشعشع دفاعی و فرادرمانی که اولی خروج موجودات غیر ارگانیکی و دومی اصلاح نرم افزار بیش معیوب را به دنبال خواهد داشت بهره گیریم .

**قانون شمع و پروانه ؛** پروانه به مقامی رسیده است که گشتن حول محور شمع برای او مهم است نه فراق یا وصل .  
برای عارف جائی است که فراق یا وصل ( اوج و حضيض ) تفاوت نمی کند و ماجرای شمع و پروانه پیش می آید . ساحل بهانه است رفتن رسیدن است . در یگجائی دیگر مهم نیست که کجای قضیه هستیم ، مهم آن است که در کوی خرابات باشیم حالا کجا دیگر مهم نیست ( مقیم کوی خرابات و هر کجا که باشیم عالی است ) ، در اتصال باشیم ، حالا کی می شود ، بیرون ریزی تمام میشود و تجربه تهی شدن و بیخود شدن در راه است .

**قانون عدم مانند و تکرار ؛** دوزره مثل هم در جهان هستی وجود ندارد ( خلق نشده است ) مثال دو اتم هیدروژن مثل هم از ابتدای خلقت تا انتهای خلقت وجود ندارد . جهان یک ذره = کل جهان هستی هر ذره برای خود جهانی دارد ، خالق هر چه را خلق کرده منحصر بفرد است ، هر چه که وجود دارد شاهکار است ، جهان یک گالری است که بی نهایت شاهکار بی نظیر و بی مانند در آن به نمایش گذاشته شده است ، کسی که در عالم هستی اثری از آثار هنرمند خالق هستی را تخریب کند ، اثری منحصر بفرد را از بین برده و مرتکب جرم شده است و لذا مورد حمله موجودات غیر ارگانیکی قرار می گیرد . گرفتاریهای انسان بخاطر اینست که کاری می کند که مکرر مورد حمله قرار می گیرد .

ما آثار بی نظیر و بی مانند هنری خالق جهان هستی را که در گالری جهان هستی به نمایش گذاشته شده است چگونه باید نگهداری کنیم ، ادیان در واقع منزلت هستی را یادآوری می کنند و منزلت شناسی ، کیفیت شناسی و قدر شناسی را به انسان تأکید می کنند .

**قانون حرکت در سکون ؛** ما وقتی که نگاه به آسمان می کنیم ، سکون می بینیم ولی این ظاهر است در باطن سرعت شتابان وجود دارد . در مورد خودمان در ظاهر در شتاب و تلاطم هستیم ولی در اصل کاری را انجام نداده ایم ، به نظر می رسد بین حرکت و سکون رابطه ای است ، کسی که متلاطم و شتابان است در واقع کار چندانی انجام نمی دهد .

**قانون تأثیر متقابل ؛** هر جزئی در عالم هستی روی اجزاء دیگر اثر می گذارد ، بنابراین ما افراد مستقلی نیستیم ، ما به همه هستی متصل هستیم و هستی تن واحده است و بی نهایت اجزاء دارد ، ما الآن داریم غرامت طرز فکر و عملکرد نسل قبل را می دهیم و آیندگان از بابت ما غرامت پرداخت خواهند کرد . اگر یک سلول سرطانی شود صد تریلیون سلول بدن باید غرامت بدهند ، این جهان هستی بازی نیست که کسی بازنده و کسی برنده شود ، بلکه یا همه برنده و یا بازنده خواهند شد .

**انفاق ، صدقه ، زکات ، خمس و ... برای پر کردن شکافهای موجود در جامعه است تا بداخل آن سقوط نکنیم ، در جهان هستی چهار دیواری اختیاری نداریم .**

**قانون عمل و عکس العمل ؛** آنچه را که بکاریم محصولش را درو خواهیم کرد ، صدای پژواک ما به خود ما برمی گردد ، اگر ما نشنویم ، فرزندان ما آن را خواهند شنید . تنش که ایجاد میشود ، موجی ایجاد می کند و بحرکت می افتد و دامنگیر کل جامعه میشود ، جامعه ای که حسرت زده شود ، کل جامعه در معرض تشعشع منفی خواهد بود و آن جامعه طعم خوشبختی را نخواهد چشید .

**قانون تضاد؛** ما در تحت لوای قانون تضاد هستیم ، مدام می گوئیم چرا اینگونه شد ، چرا آنگونه شد ، هر چیزی تضادش دردش خوابیده است و لذا تضاد را باید بپذیریم و بدانیم که تضاد زمینه حرکت است .

**قانون ارتباط؛** هر ذره در ارتباط با سایر ذرات معنا و مفهوم دارد ، هیچ جزئی بخودی خود معنائی ندارد ، اگر در جهان هستی فقط اتم هیدروژن بود دیگر اسمی نیاز نداشت ، چون ذرات دیگر هستند معنا پیدا کرده است .

**قانون مرکزیت؛** هر ذره در جهان هستی مرکز جهان هستی بحساب می آید و لذا هیچ ذره ای نمی تواند بگوید چرا من در مرکز جهان هستی نیستم ، هر ذره ای در جهان هستی در محاصره عالم گذشته است

**قانون تناسب؛** همه چیز در یک تناسب قرار دارد و درک تناسب باعث میشود ما خیلی از مسائل را بهتر دریابیم ، مثال ؛ حضور در مراسم عروسی با لباس مشکی و در مراسم عزا با لباس قرمز) هر بخشی از مسائل ما تناسبها و هماهنگیها و هارمونی خاص خودش را می خواهد ، بعضیها را می بینیم که کارهایشان فاقد تناسب است ، در خرج و مخارج تناسب ندارند ، در مصرف و ... تناسب ندارند .

**قانون تغییر ؛** هیچ چیزی ثابت نیست و هر لحظه در حال تغییر است .

**قانون زمان ؛** هر ذره وابسته به گذشته خود می باشد و وضعیت آن در آینده وابسته و محصول وضعیت کنونی آن است .

**قانون پیوستگی ماده و انرژی ؛** ماده و انرژی در یک پیوستگی کیهانی بوده و وضعیت هر ذره در امتداد و پیوستگی سایر ذرات در عالم هستی می باشد .

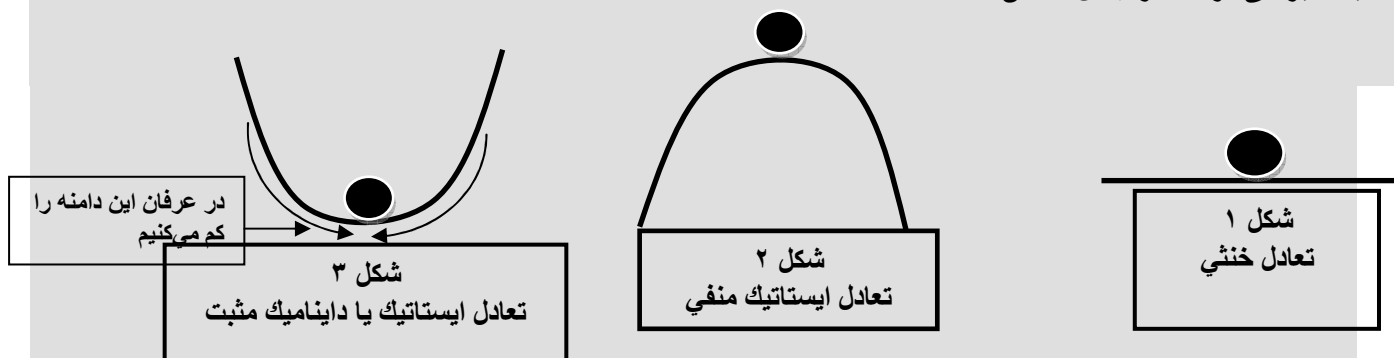
**قانون تعادل و قانون جبر؛** ریل راه آهن کشیده اند و در آن ریل در حرکت هستیم ، باید بپذیریم که ما لوکوموتیوران هستیم ، هر سیستم در هر لحظه در یک تعادل می باشد و در لحظه ای دیگر در تعادلی دیگر .

**قانون تعادل ؛** ریل راه آهن کشیده اند و در آن ریل در حرکت هستیم ، باید بپذیریم که ما لوکوموتیوران هستیم ، هر سیستم در هر لحظه در یک تعادل می باشد و در لحظه ای دیگر در تعادلی دیگر .

جهان هستی در یک تعادل لحظه ای است ، ضمن اینکه تغییر می کند در هر لحظه در تعادل است ، سه نوع تعادل را تعریف کنیم ۱- **تعادل خنثی؛** (شکل ۱) تعادل استاتیک که می توانیم راجع به هر موضوعی این را تعمیم بدهیم حتی در مورد انسان ، در مورد بعضیها میگویند از هر طرف باد بیاید از آن همان طرف بادش می دهند ، هُلش بدهی برود



آنجا می رود آنجا می ایستد ، هُلش بدهی بیاید اینجا ، اینجا می ایستد و می گویند فلانی آدم دهن بینی است ، یعنی الآن تحت تأثیر حرف تان قرار می گیرد ، از اینجا می آید اینجا می ایستد فردا تحت تأثیر حرف او قرار می گیرد اینجا ، یعنی خدا می داند ، می گویند آدم دم دمی مزاج است ، آدمی که دهن بین است ، دهن بین است یعنی خدا رحم کند به کسی بر بخورد ، آخرین نفری که با او بوده است تحت تأثیر حرف اوست ۲- **تعدادل ایستاتیک منفی ؛ ( شکل ۲ )** تعدادل ایستاتیک منفی از این طرف بیفتند دیگر رفته و از آنطرف هم بیافتند همچنین، در یک سنینی نوجوانها و جوانها در معرض این مسئله هستند که به هر سمتی بیفتند برگشت شان یکخورده مشکل می شود ، معمولاً یک دسته قابل توجهی به این صورت هستند ، شانس است ، حالا اینکه دوستانشان چه کسانی هستند ، به چه جریان فکری بر می خورند یک چیز شانس است ۳- **تعدادل ایستاتیک یا دینامیک مثبت ؛ ( شکل ۳ )** از هر طرف این گوی بیاید دوباره بر می گردد سر جای اولش .



یک تعادلی در مورد خودمان تعریف می کنیم ، حالا کاری نداریم که این از قوانین هستی است که در هر لحظه در تعادل است ما هم از تعادل هستی تبعیت می کنیم و بایستی هر لحظه در تعادلی باشیم و یک تعادل مثبت ، تعادل مثبت به ما نشان میدهد اگر انحرافی پیش آمد که احتمال بسیار زیاد هست که پیش بیاید ما دوباره بتوانیم به سر جای خودمان برگردیم ، قابلیتی داشته باشیم که هر عاملی آمد ما را از مسیر اصلی خودمان دور کرد ، دو باره بعد از چند تا تلو خوردن برگردیم بیایم سر جای اولمان ، برای هر سیستمی این موضوع را در نظر نگرفته باشند دیر یا زود دچار مشکل می شود ، فرض کنید برای یک هواپیما ، برای یک ماشین حتماً این تعادل را تعریف می کنند ، تعادل استاتیک و دینامیک مثبت را تعریف میکنند ، مثلاً یک ماشین سر پیچ شما می بینید وقتی فرمان را می پیچانید این طرف همین که پیچ را رد می کنید و فرمان را ول می کنید فرمان خودش بر می گردد می آید سر جای اولش ، یعنی تعادل استاتیک و دینامیک را برایش تعریف کردند یا مثلاً هواپیما طوری در طراحی اش تعادل را تعریف کردند چون می دانند این هواپیما در هوا در معرض بادهای جانبی است و هر لحظه ممکن است دچار عدم تعادل شود ، باید بدون دخالت خلبان برگردد سر جای اولش ، لذا در طراحی سطوح و طراحی آیرودینامیک مسایلی را در نظر می گیرند ، در مورد انسان چی ، باید تعریف شود یا نشود ، ما در معرض نوسانات هستیم ، هیچ انسانی نیست که در معرض نوسان نباشد ، بنا براین انحراف از مسیر اصلی یک امری است اجتناب ناپذیر و ما در معرض نوسانات هستیم ، پس این را کاملاً می پذیریم که ما در معرض نوسان ، انحراف هستیم اما چیزی را که آن

طرف داریم این مهم نیست که ما در معرض نوسان باشیم و تلو تلو بخوریم ، اصلاً انسان یعنی تلو تلو خوردن ، چی مهم است ، مهم نوع تعادلی است که ما داریم اگر از آن تعادلی باشد که می‌افتیم دیگر بر نمی‌گردیم ، مهم این است که تعادلی که ما داریم استاتیک و دینامیک مثبت باشد ، ما الآن داریم می‌رویم یک بیزینس (Business) چرب و نرمی به پست‌مان می‌خورد ، یکدفعه از دنیای عرفان می‌رویم دنبال کار ، باید هم برویم ، نمی‌توانیم نرویم ، زندگی ، واقعیت ، نان دوره دو با هم صحبت کردیم اندیشه کل و نان و... باید برویم ، اصلاً این مسأله نیست که نه ولش کن باید برویم اما رفتیم چرب و چیلی بود یکدفعه می‌بینیم که عرفان را ولش کن این حال می‌دهد ، یکدفعه می‌بینیم که این تعادل منفی شد دیگر طرف بر ننگشت که برنگشت ولی وقتی تعادل مثبت است تجارت را انجام داده، بهره برداری کرده و دوباره می‌آید سر جای اصلی و می‌گوید خوب کجا بودیم ، این مهم است و این تصویری که اگر ما حرف از عرفان می‌زنیم دیگر کار و کاسبی هیچی، دیگر این هیچی، آن هیچی ، اینجوری نیست و ما هر لحظه می‌رویم به یک کاری می‌رسیم و دوباره می‌آئیم در مسیر عرفان و می‌گوئیم خوب کجا بودیم ، مهم این تعادل است که یکی از خصوصیات انسان متعالی بحث تعادل است ، بحثی است که این تعادل در مورد او تعریف شده باشد بتوانی رویش حساب کنی ، بتوانی حساب کنی که این در پیمودن مسیر تعالی و کمال تعادل دارد ، منظور ما هم از تعادل این است که الآن می‌رود دنبال بیزینس فردا دوباره بر می‌گردد ولی ممکن است یکی باشد بگوید یک تجارتی هست من بروم ، شما پیش خودتان می‌گوئید معلوم نیست اگر برود بعد دوباره می‌آید یا نمی‌آید ولی کسی هست شما می‌دانید برود هر جایی دوباره بر می‌گردد، پس اولاً انحراف مجاز ، لغزش مجاز ، انسان جایز الخطاست ، انسان لغزش پذیر است ، انسان می‌رود آن طرف ، می‌آید این طرف اما ممکن است یواش یواش دامنه تغییراتش محدود ، محدود ، محدود شود، مطلق نیست، نسبی است، همیشه نسبی است. پس به هر چمن که رسیدی گلی بچین و برو ، اگر بایستی بگوئی عجب گلستانی، عجب تجارتی، عجب بازاری پیدا کردیم چطور تا حالا این بازار را پیدا نکرده بودیم تمام می‌شود ولی بازار پیدا کردی، کارت را بکن ، تجارتت ، مراودات ، همه را برگزار کن دوباره برگرد ، به هر چمن که رسیدی گلی بچین و برو ، اگر جذب شدی دیگر رفتی می‌شود تعادل منفی ، در تعادل منفی دیگر طرف ثبات ندارد ( در پاسخ به سؤال ؛ اصلاً انسان زیگزاگ نزنند مگر داریم ، مسأله اخلاقیات مطلق نیست ، حالا البته ما در دوره بالا عرفان و اخلاق را تعریف می‌کنیم ، در آنجا تعریف می‌کنیم شما می‌بینید که عرفان چه نگاه دقیقی به این مسأله دارد چون اخلاق نظری داریم ، اخلاق عملی داریم ، اینها را در دوره ۷ تعریف می‌کنیم بعد شما متوجه می‌شوید ماجرا چیست .

**قانون علف هرز؛** وجود علف هرز یک پیام دارد ؛ فکر نکن که شخم زدی ، بذر پاشیدی ، آب دادی و دیگر کار تمام است ، بلکه باید مرتب مراقبت شود ، در اعمال خود باید مراقب علف هرزها باشیم ، باید مستمر مراقب اعمال خود باشیم ، تا علف هرز رشد نکند. **علف هرز در واقع ضد غفلت است.**

شما می‌بینید در طبیعت برای اینکه ما یک گلی را داشته باشیم چقدر زحمت دارد ، چقدر مراقبت می‌خواهد ، چقدر رسیدگی می‌خواهد ولی علف هرز بدون هیچ مراقبت ، بدون هیچ رسیدگی در سخت ترین شرایط و بدترین

موقعیت‌ها ، علف هرز زودتر از گل می‌گوید من هستم ، درست است یا نه و علف هرز مراقبت نمی‌خواهد ، شما بیایید امتحان کنید ده تا بچه را جمع کنید ، یک کلمه حرف خوب بزنید یک کلمه حرف پرت و پلا بزنید ، یک ناسزا و یک بدی بگوئید ببینید کدام را زود یاد می‌گیرند ، کدام را ، حرف بد را ، حالا من همه اینها را آزمایش کردم ، مثلاً آدم جمع کردم یک خط شعر گفتیم ، یک چیز پرت و پلا هم گفتیم ، حالا یک خط شعر آسان با معنا یک حرف بد کدامش را زودتر یاد گرفتند ، منظور از علف هرز این است که هوشیاری انسان این است که در تمام حرکت و فعالیت‌های ما که منجر به ارزش می‌شود غفلت از دشمن است یعنی غفلت کنی کل ماجرا به خطر می‌افتد ، علف هرز در واقع خواب را از چشم باغبان می‌گیرد و باغبان را علیه غفلت تجهیز می‌کند و مرتب به او یاد آوری می‌کند که غفلت ، غفلت و او باید مرتب و مدام روی سر گل و گلستانش باشد ، علف‌های هرز را جدا کند تا این گلستانش این باغش این مزرعه‌اش بتواند آن محصول مورد نظر را بدهد ، اگر بگیرد بخواهد در خانه‌اش علف هرز محصولش را به باد می‌دهد آیا درست است یا نه ، پس در واقع کمال اینطوری نیست بروی بخوابی بگوئی خوب دیگر ما کاشتیم ، مراقبت می‌خواهد ، باید روی سر کار باشیم ، نمی‌توانیم بگوئیم درست است دیگر ما این زمین را آماده کردیم ، تخم را پاشیدیم ، آب هم دادیم ، کود هم دادیم ، حالا دیگر برویم بخوابیم ، نه فلسفه علف هرز چیست ، اگر علف هرز نبود چی می‌شد ، باغبان همین کار را می‌کرد می‌گفت من که کارهایم را کردم می‌رفت می‌گرفت می‌خواست ، اما الان می‌گوید نه الان یکدفعه می‌بیند یک علف هرز کوچک را می‌اندازند آن داخل برای چی می‌خواهی این کار را کنی ، همان بحث حوصله‌ات سر رفت ، این یک دانه علف هرز یکدفعه می‌شود .... یک شک کوچک است و بعد می‌بینی که مزرعه را به باد داد ، یک علف هرز است یکدفعه می‌بینی که همه چی را به باد داد ، بنا براین این یک چیزی است که حاکم است ، یک واقعیت است ، کسی محصول بخواهد می‌داند که یک چیزی به نام علف هرز وجود دارد و این در ماجرای ما جدا ناشدنی است ، در مسئله کمال جدا ناشدنی است و بایستی مراقب علف‌های هرز بود ، اولین جوانه‌ای که می‌زند باید برویم سراغش ، بله اینطور باید پیدایش کنیم اگر پیدایش نکنیم و جواب مناسب را ندهیم این بزودی مزرعه وجودمان را می‌گیرد .

### عدم شناخت ، فهم و درک عشق زمینی

**عدم شناخت ، فهم و درک عشق زمینی ؛** یکی دیگر از مواردی است که می‌تواند در تولید بیماری در ما نقش داشته باشد ، عشق زمینی باید به ما کمک کند تا به چیزهایی برسیم ، چون نمی‌دانیم که اساساً در روی زمین چکار باید بکنیم ، لذا در نرم افزار بینش ما از عشق درک درستی طراحی نشده است . در نرم افزار بینش ما عشق به معنای اسارت طراحی شده است ، و جوانی که بر اساس قانون الهی می‌خواهد به پله عشق قدم بگذارد ، چون تعریف درستی ندارد وارد فاز منفی شده و آلودگیهای مربوطه دامنگیر او میشود . ما بسوی خدا می‌رویم که الرحیم است ، یعنی ما می‌رویم که رحیم بشویم ، ما می‌رویم که به عشق برسیم ، حالا در مرحله اول ما را عاشق خودمان کردند ، نوزاد خودشیفته است همه را بخاطر خودش می‌خواهد و اگر باب میلش چیزی نبود خشم او شامل افراد میشود ، هرچیزی را بخاطر خودش ، مادرش را هم بخاطر خودش می‌خواهد

، حالا ما با این وضعیت آمدیم روی زمین ، اما اگر براین منوال بگذرد که تحولی اتفاق نمی افتد ، لذا کلکی سوار کردند بنام عشق زمینی ( پیری جلوی لانه موش تا موش از لانه بیرون کشیده شود ) و از این طریق است که این تجربه از خود بیخود شدن یعنی خود را گم کردن ، یعنی خالی شدن خانه دل را پشت سر می گذاریم ، بنا براین این شاهکار و طراحی عظیم رخ داده که هر کسی و هر جزئی عامل این باشد که ما را از کمال جدا کنند تا ما بفهمیم که خارج از وجود ما هم مسائلی هست و کمالی هست و این میشود سرمایه و تجربه ما برای بعدها و مراتب بعدی و به این شکل ما را از خودمان جدا می کنند اما چه نتیجه ای می گیریم از این طراحی اعجاب انگیز . عمدتاً افراد توجه می کنند که زندگی یک قمار است و قمار عشق یک فرقی دارد ، یا تصور می کنند بازنده هستند یا برنده و باید این تجربه به وصال برسد و اگر شد در قمار عشق ( وصال ) برنده و اگر نشد باخته است . حالا ممکن است این اتفاق بیافتد و این شرایط است که تعیین می کند یعنی اصل خود ماجراست و بعد روند زندگی است و درصد قابل توجهی از مشکلات روان و جسم و ذهن ما از بابت نابسامانی ایجاد می شود و در برنامه های نرم افزاری ما مشکلات زیادی رخ می دهد و ماجراهایی برنامه ریزی می شود که دیگر تا آخر عمر گریبان ما را ول نمی کند ، از جمله ممکن است فاز منفی تمام وجود ما را پر کند و در پاره ای از مواقع تصور می شود انتظار ما از پدیده عشق ، بحث اسارت ، اقدام به خودکشی و ... تنها نتیجه ای است ک فرد به آن میرسد و اتفاقاتی هم در این رابطه می افتد .

خلاصه کلام آن چیزی که اتفاق می افتد با آن چیزی که باید باشد تفاوت های زیادی دارد، عشق زمینی تاریخ مصرف دارد و هر چیزی فنا پذیر است ، مگر آنچه که به او تعلق داشته باشد و این قانونمند است و عشق زمینی یکی از آنهاست و این عشق زمینی شمشیر چوبی است ، لذا هیچ چیز روی زمین جاودانه نیست ، یعنی ما تا یکجائی میرویم و بعد دچار قانون عدم جاودانگی می شویم تا در یک جنگ واقعی شمشیر واقعی بگیریم و عشق مجازی را گذر بر عشق حق است و انتها حق است .

یعنی ما همه این بازی ها را می کنیم که آن عشق را تجربه کنیم ولی اول باید عشق سطح پائین تری را تجربه کنیم ، مثل شمشیر چوبی و اگر ابتدا شمشیر واقعی را به دستمان می دادند ما مدام می زدیم بر سروبند خود و دیگران و دیگر چیزی نمی ماند و همه چیز از بین می رفت .

### ارتباط با کل - کمال مزد اشتیاق

ما باید با کل ارتباط برقرار کنیم، کل چیزی می داند که جزء نمی داند، این یک اصل است، یک مجموعه ای داریم بنام جهان هستی این مجموعه خودش زنده هست، حافظه دارد، شعور دارد، هوشمندی دارد و... ما اجزای سلولهای یک مجموعه بزرگتر هستیم، او می داند چه خبره، ما نمی دانیم ، و مشاهده کردیم که ما با شعورش (با شعور کل) ارتباط برقرار کردیم در فرادرمانی یک کارهای انجام دادیم با همان شعور بود که انجام دادیم، حالا ما می خواهیم با یک مجموعه عظیمی ارتباط برقرار بکنیم و یک مجموعه عظیمی را بفهمیم، عظمت این مجموعه در ذهنهای

بسته، گرفتار، متعصب، در بند و درگیر انسان معمولی جا نمی‌گیرد (نم اودر خورخروش نیست حلقه او خوره مرگوش نیست) یک ذهنی می‌خواهد رها و آزاد، ذهن آزاد و رها در عمل ذهنی هست که از خیلی بندهای مختلفی باز شده، در یک آزادی خاصی و در یک گستردگی خاصی قرار دارد و در واقع ما ذهنمان را در کل عالم هستی می‌خواهیم معطوف بکنیم، لذا از مسائل قومی، نژادی، ملیتی و حتی جهانی می‌گذرد و می‌آید در حد کیهان معطوف می‌شود.

**تمرکز عکس گستردگی و رهائی ذهن است، تمرکز یعنی مثلاً می‌آیم روی یک چاکرا تمرکز می‌کنیم و بعد هم با یک پیش فرضی که از نظر ما البته غلط است و اون هم اگر این چاکرا باز بشود آگاهی می‌ریزد اون تو، یعنی موضوع کمال را تکنیکال دیدن، تکنیکی دیدن، آگاهی مزد اشتیاق ماست، ادعونی استجب لکم، پس این خواستن کیفیت دارد، اشتیاق دارد، به این نیست که من چاکرای را باز کنم یک دفعه آگاهی بریزد داخلش و لبریز از آگاهی بشود. ما می‌توانیم راحت بنشینیم گوشه خانه مان، اشتیاق داشته باشیم، مشتاق باشیم و دریافت بکنیم و لزومی ندارد به چیزهای که ظاهراً اسمش ریاضت است و در واقع به نوعی خداوند را زیر سؤال می‌برد، چون یکی می‌آید مثلاً یک بچه نگاه می‌کند می‌گوید این چه خدائی هست که این آدم بزرگ‌ها باید این بلاها را به سر خودشان بیاورند تا اون دو کلمه به اونها بگوید.**

**کمال تکنیکال نیست، کمال آویزان کردن، حمل کردنی در قالب انگشتر و.. این مسائل نیست، کمال در دل ماست، در قلب ماست، بایستی جزء وجود ما باشد، هر چیز حفظ کردن و یا حفیظ یا حافظ همه اینها باید جزء وجود ما بشود، مثل همین حفاظ‌هایی که خود ما کار می‌کنیم. این حربه شیطان است که می‌گوید فکر نکن، اشتیاق هم بخرج نده، این را حمل کن کارت درست می‌شود، این را حمل کن حفظ می‌شوی، این را حمل کن اونطوری می‌شود و ما رابه ظاهر پرستی معطوف می‌کند، ظاهر پرستی یکی از بزرگترین مشکلات ما هست، می‌خواهیم برویم به باطن، کمال حرکت از ظاهر به باطن است، اون می‌خواهد از باطن ما را بیاورد به ظاهر، انگشتر دستت هست تمام هست دیگه، اون را آویزان کردی تمام هست دیگه، خیال ما را راحت بکند در ظاهر اگر قفل بشویم غیر از اینکه به نتیجه نمی‌رسیم به نوعی هم خود ظاهر پرستی و قفل در ظاهر خودش یک جور شرک می‌شود و مشکلات دارد و ما در یک مدت زمانی می‌توانیم در ظاهر بمانیم بعد از یک مدتی دیگر نمی‌پذیرند، یک سال در ظاهر بودی، دو سال، سه سال، پنج سال، ده سال، دیگه قبول نمی‌کنند که تا مادام العمر در ظاهر مانده باشی، الان دیگه از ما انتظار شکر وجودی دارند، نه اینکه یک کلمه بگوئیم الحمدلله و گفتمی دیگه خیالت راحت شد، انتظار دارند که، همه وجود اون تشعشع شکر را داشته باشد دنیای عرفان دنیای کیفیت است، نمی‌گوید چند بار گفتمی الحمدلله، می‌گوید بیا ببینیم با وجودت اون تشعشع شکر را داری یا نه، وجودت دارد تشعشع شکر را ساطع می‌کند یا نه، نمی‌گوید چند بار گفتمی، چند دور تسبیح گفتمی.**

### توضیحاتی در خصوص برقراری ارتباط کنترل ذهن

، کاری که ما می‌کنیم برای کنترل ذهن به اینصورت است که اون بینش و اختیار را می‌خواهیم یا نمی‌خواهیم، چه شل گفتمی چه محکم گفتمی مهم نیست بیعانه سر جایش برای همه هست، بیعانه را به همه می‌دهند بچشند، مجانی

است و بیعانه به همه تعلق دارد، اتصالی برقرار می‌کنیم ، این بیعانه را توزیع می‌کنیم و توضیح بدهم که به چه صورتی کار می‌شود .

در ارتباطی که برقرار می‌کنیم به منزله کنترل ذهن یک ماجرایش در ابتدا به ساکن اگر نخواهیم تلفات داشته باشیم بحث حفاظ است و بعد بحث اینجاست که طبیعتاً در ارتباطی که می‌گیریم بحث خاموش شدن است ، موارد مجاز داریم که در ارتباط از آن استفاده نمی‌کنیم ، موارد مجاز را بعداً ذکر می‌کنیم ، عنوان می‌کنیم و رویشان کار می‌کنیم اما وقتی که ارتباط می‌خواهیم بگیریم (در اینجا برای تست) بخاطر اینکه بینیم واقعیت قضیه این خاموشی رُخ می‌دهد یا رُخ نمی‌دهد، چون وقتی که موارد مجاز داریم خوب می‌رویم می‌چسبیم موارد مجاز را شروع می‌کنیم به کارکردن یعنی باز هم نمی‌دانیم اوضاع چطوری است ، بخاطر اینکه وضعیت خودمان را بهتر بتوانیم ببینیم لذا موارد مجاز را در اینجا استفاده نمی‌کنیم ، مگر آمدن آگاهی، آمدن آگاهی هر زمانی باز است، یعنی جبرئیل است، هر زمانی این اجازه را دارد که آگاهی بیاید ، غیر از این مورد هرچی که آمده باید خاموش بشود، حالا ببینید ما دوتا فاز را با هم طی می‌کنیم، یک فاز اول که بیعانه را می‌دهیم، این بیعانه اگر فکری آمد در را می‌بندیم، خودتان دستی غیر اتوماتیک در را می‌بندید ، مثلاً فرض کنید که می‌توانید بگوئید خاموش، البته ذهنتان هم یک لحظه بیاید روی این مسأله همان است ، این نیست که بگوئید خاموش ، ذهنتان مبنی بر این بستن در باشد، می‌توانید بگوئید سکوت یا هرچی هرکسی دوست دارد، فقط منظور یعنی که من این در را بستم، بعد می‌بینیم که خاموشی رُخ می‌دهد، اتفاق می‌افتد و اگر باز آمدند ، مثل اینکه یک مزاحم آمده اینجا به او می‌گوئیم برو ، برو ، بیرون و پررو باشد دوباره سرش را بکند داخل، دوباره می‌گوئیم برو بیرون، سه بار، چهار بار ، بعد می‌بینیم که این دفعه بعد از ۵ ثانیه کله‌اش را کرد داخل، بعد می‌بینیم شد یک دقیقه ، بعد هم می‌بیند نه فایده‌ای ندارد اینها من را راه بده نیستند می‌رود ، این ماجرا را دنبال می‌کنید، اما فاز دوم ، فازی است که اتوماتیک خودش باید عمل کند و اونچیزی که ما می‌خواهیم همان است که اتوماتیک عمل می‌کند، تشخیص می‌دهد ، شعور و رویش هست، هوشمندی رویش هست، می‌داند کدام فکر بدرد ما نمی‌خورد ، کدام بدرد می‌خورد ، هوشمندی سوار این مسأله هست ، مثل اینکه یک دربان داشته باشیم از آن داخل که همه را بشناسد ، اونهایی که خودی هستند راه بدهد داخل و اونهایی که غریبه هستند راه ندهد داخل، پس ما فاز اولش را با هم دنبال می‌کنیم که مسأله قابلیت شدنش را با همدیگر بررسی بکنیم ، بعد بینیم که در واقع شدنی است ، از اون حلقه رحمانیت در این بخش هم می‌توانیم بهره برداری بکنیم، همانطور که در درمان اینکار را کردیم ، اینجا هم برای خودشناسی، خودسازی و کمال می‌توانیم اینکار را انجام بدهیم .

خوب در این ارتباط ما کار خودمان را می‌کنیم در بحث حفاظ و شما بمحض اینکه افکار مزاحم آمد ، بیرونش کنید ، حالا بهر زبانی و بهر شکلی که می‌خواهید انجام بدهید ، بعد از ارتباط چک می‌کنیم بینیم که درست موضوع را دنبال می‌کنیم یا خیر که بعد دوباره پشت سرش انجام می‌دهیم .



### مشکلاتی که در ارتباط کنترل ذهن ظاهر می شود

در این رابطه ممکن است که ما مشکلاتی سرراه ما سبز بشود، ظاهر بشود، مشکلات را یک مروری با هم داشته باشیم، ممکن است بعضی از دوستان با مقاومت بسیار شدیدی روبرو بشوند یا شده باشند و یک حالتی که بیشتر اسم حمله را رویش بگذاریم بهتر است، از ناحیه ذهن شدیداً یک حمله‌ای را آغاز کرده باشند و وضع آشفته‌ای را بوجود آورده باشند، از اونجائیکه ما هر قدمی در جهت کمال بخواهیم برداریم شبکه منفی واکنش خودش را نشان می‌دهد، مثلاً ما گفتیم کنترل ذهن، کنترل ذهن چون یک قدم اساسی و بسیار مهمی است در جهت تعالی است، شبکه منفی هم حمله‌اش را شروع می‌کند، یکدفعه ما می‌بینیم که آشفتگی ذهنمان از قبل شاید بیشتر شده باشد یک حالت دیگری که ممکن است پیش بیاید یا پیش آمده باشد، حالت فریب است، حالت فریب اینطوری است که بعنوان مثال یک موردش که خیلی عمومیت دارد و شایع است، می‌بینیم که یک چیزی در ذهن ما دارد می‌گوید که ببین اینجا الان خاموش هست و تو حوصله‌ات دارد سر می‌رود، یعنی یک دلسوزی پیدا کردیم می‌خواهد به ما یادآوری بکند که حوصله‌ات سر می‌رود، اینجا بیخود خاموشی است، در خاموشی خبری نیست، اما در واقع در خاموشی خبری هست، خاموشی زمینه‌ای است که بعداً یواش یواش یک چیزهای در آن ظاهر بشود، مثل حالتی را تصور بفرمائید که ما یکدفعه وارد یک اتاق تاریک بشویم، در یک اتاقی که از روشنائی وارد تاریکی شدیم، چشمان هیچ جا را در وهله اول اصلاً نمی‌بیند، اما بعد از یک لحظاتی یواش یواش می‌بینیم در این تاریکی مطلق یک چیزهایی را داریم می‌بینیم.

لذا ما فقط کافی است که یک دو سه تا مطلب ساده را بدانیم، موضوع پیچیده‌ای نیست، موضوع این است که دشمن ممکن است اعمال فریب بکند، حمله بکند، یک مسأله دیگری که در این حملات هست این است که خاموش می‌شود و دیگه روشن نمی‌شود، بعد می‌خواهیم دوباره بیاوریم رو بسادگی نمی‌آید و ما یکدفعه دچار وحشت می‌شویم که نکند دیگه روشن نشود، یعنی این حالت را ممکن است به ما بدهند، اما خوب همه اینها با آگاهی ما کاملاً خنثی می‌شود، یعنی راه به جایی نمی‌برد، بخاطر اینکه ما هم دیر یا زود متوجه ترفند که شدیم و می‌شویم، با هم صحبت می‌کنیم، جلوی ترفند را می‌بندیم، لذا یکخورده زور می‌زند، بعد می‌بیند که نه به جایی نمی‌رسد موضوع رها می‌شود.

**ارتباط کنترل ذهن و احتمال خواب عمیق؛** یک مسأله‌ای که اتفاق می‌افتد در وضعیت جدید، تطابق ذهن جدید ما با جسم است، یک تطابقی می‌خواهد، یک تغییراتی کرده و یک تطابقی می‌خواهد، در این تطابق عمدتاً خوابهای عمیقی پیش می‌آید، این برای یک مدتی است و موقتی است و در این خواب عمیق ما جسم و روان و ذهن و حالا در اینجا ذهن با وضعیت جدیدش تطابق پیدا می‌کند، منطبق می‌شود، جای هیچ مسأله‌ای هم نیست، در حاشیه این خواب عمیق هم چیزی که تجربه نکردیم قبلاً در وضعیت سلامتی مان تأثیر خوبی دارد.

اما در مورد اسکن بیماریهای مرتبط با تشنه ذهنی مان، دوستانی که بیماریهای آمد رو دستشان را بلند کنند، دیگه توضیح که نمی‌خواهد، آیا قبول کردید این بیماریها مرتبط بوده با تشنه ذهنی، پرونده این دسته از بیماریها هم بررسی و حل و فصل می‌شود، کسانی که بیماری حل و فصل شده دارند، یعنی بیماری آمده رو و حل و

فصل شده دستشان را بلند کنند، خوب می بینیم که طبق قضیه‌ای که باید باشد اسکن انجام شده ، درمان و برطرف شدن هم صورت گرفته و بنا براین همه چیز حل شده است .

### آثار برقراری ارتباط کنترل ذهن

چند مسأله در ارتباط کنترل ذهن داریم ؛ یکی تطابق ذهن با وضعیت جدید فیزیکی ما هست ، اینها باید با هم در شرایط جدید تطابق پیدا بکند و ممکن است شما یک فشاری را روی سر احساس بکنید ، آن فشار ممکن است یک کمی هم همراه با درد باشد ولی فشار است عمدتاً ، چون این کالبد ذهنی ما با فیزیک ما یک تطابق جدیدی لازم است ، ممکن است بصورت یک فشار آن را احساس بکنید .

صحبت‌های در خصوص ارتباط کنترل ذهن؛ ایده‌آل‌مان در ارتباط کنترل ذهن این است که اصلاً چیزی نیاید ، خاموش باشد، آیا سابقه داشته تا حالا این مدت که در ارتباط خاموش بوده ، خاموش بماند ، اصلاً رکورد جهانی است ، یعنی کسانی که ده ها سال مدیتیشن و غیره کار کرده‌اند بتواند در یک مدت زمانی خاموش نگه دارند ، حالا تحقیق کنید ببینید که چطوری است .

توضیح درمورد حفاظ؛ ما وقتی ارتباط با شبکه مثبت پیدا می‌کنیم شبکه منفی هم از اونطرف می‌آید ، اینطوری در ذهن خودمان داشته باشیم که ما در معرض یک رقابت هستیم تا نشستیم و هیچ کاری نمی‌کنیم خبری نیست، چون تا حرکت نکنیم اصطکاک نیست، مقاومت نیست، نشستیم هیچ خبری نیست اما تا می‌آئیم می‌گوئیم الله اکبر حمله شروع می‌شود، تا شبکه مثبت می‌آید شبکه منفی هم سروکله‌اش پیدا می‌شود، این قانون است، یکدفعه می‌بینیم که فکر دیگران را داریم می‌خوانیم، یک چیزهای اتفاق می‌افتد، تا دیروز خبری نبود، همین که امروز در شبکه مثبت ما رفتیم دو تا درمان انجام دادیم اون هم می‌آید می‌گوید من هم این را به تو می‌دهم بیا حلوا ببین چقدر شیرین است و یکدفعه ذهن ما را از اینطرف می‌چرخاند می‌برد یک سمت دیگر، این قانون است، خلیها می‌گویند یک ریال پول حرام بیاید در زندگیمان ، زندگیمان آتش می‌گیرد، ما یک ریال پول حرام آوردیم شبکه مثبت می‌آید یک حرکت‌هایی می‌کند ، از طرف شبکه مثبت می‌آئیم شبکه منفی می‌آید یک حرکت‌هایی انجام می‌دهد این یک قانون یا بگوئیم یک اصل است، یک قانون یا اصل دیگری وجود دارد که اگر پیشنهادی که شبکه مثبت می‌دهد یا منفی می‌دهد یکبار، دو بار، سه بار توجه نشود، گفته می‌شود ختم و دورمان را خط می‌کشند، می‌گویند ولش کنید ، این بدرد اینکار نمی‌خورد، حالا اگر شبکه مثبت بیاید ما در معرض شبکه منفی باشیم و شبکه مثبت به ما اخطار بدهد و ما توجه نکنیم، یک بار، دو بار، سه بار، ختم الله پیش می‌آید، گفته می‌شود ختمَ اللَّهُ عَلَي قُلُوبِهِمْ وَعَلَي سَمْعِهِمْ وَعَلَي أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ خداوند بر دلهای آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده و بر دیدگانشان پرده‌ای است و آنان را عذابی دردناک است بقره ۷ ، همان که احساس می‌کند زندگیش دارد آتش می‌گیرد پیش می‌آید توجه نکند یکبار، دو بار، سه بار بعد از اون میلیارد میلیارد پول حرام هم بیاید دیگه اتفاقی نمی‌افتد، خلاصه از اینطرف می‌شود ختم الله از اونطرف می‌شود ختم الشیطان پیش می‌آید، وقتی شبکه منفی می‌آید و ما اعتنا نمی‌کنیم یکبار، دو بار، سه بار می‌گوئیم نه، نه، نه، می‌گوید ولش کنید این به درد اینکار نمی‌خورد و بالعکس

از این طرف هم می آیند می گویند و لش کنید، این باید برود حرام بخورد، ختم الله، اینها قانون است، قوانین حرکت بسمت کمال است، اصول و آئین نامه حرکت است، هرثانیه هم با ماست، یعنی چیزی نیست که بگوئیم خوب امروز خبری نیست، هرثانیه این مسأله هست.

### بحث؛ آرزو ( فلک ) در پاسخ به سؤال

آرزو یک لحظه ای می آید باید رهاش کنیم، در دوره ۷ شما با این مسائل بر خورد می کنید که وقتی شما دنبال هر مسأله ای را می گیرید، می خواهیدش، اون فرار می کند، اینجور هست یا نه، اون چیزی را که خوشتان نمی آید، به سراغ شما می آید، مار از پونه خوشش نمی آید در لانه اش سبز می شود، از هر چیزی می ترسیم به سرمان می آید، فلک (خواستهای ما) هر چیزی را که می خواهید اون می دود شما می دوید دنبالش، هرچی را اصرار می کنید، به یک صورتی فرار می کند، آرزو تعریف دارد، آرزو اون چیزی که دسترسی به آن الان بعید است، شما یک موقع است که یک کاری می خواهید انجام بدهید مثلاً یک خانه می خواهید بخرید، می گوئید خانه چقدر است قیمتش، شما چقدر دارید، چقدر کم دارید، این می شود یک طرح، یک پروژه، قابلیت دسترسی شما نشان می دهد که این الان آرزو است، مثلاً من صد هزار تومان در جیبم است، یک خانه می خواهم بخرم در زعفرانیه و لنجک، این می شود آرزو، فعلاً اینجا کات می شود، دیگه این آرزو رها می شود، طبق قانونهایی که ما صحبت می کنیم اگر بگیردش، یعنی درگیر یک آرزویی می شوید که فعلاً محال است، بنابراین این بخشی که انجام شدنی است می آید در موارد مجاز که الان صحبت می کنیم راجع به آن، مواردی که آرزو است بایستی رها بشود، آرزوها را رها کنیم تا برگردند ولی دنبالش می کنیم فرار می کنند.

**در پاسخ به سؤال (خانم)؛ در خصوص اینکه چرا شبکه مثبت جلوگیری نمی کند از کارهای منفی ما، آیا این از عدالت بدور نیست؟**  
**جواب؛** نه ببینید چرا بدور نیست چون قانون است که اولاً شبکه مثبت که نباید بیاید یقه من را بگیرد که من پول حرام نخورم، باید دست من را باز بگذارد، بار اولش را اخطار می دهد، بار دوم، سوم، بار چهارم دیگه می گوید و لش کنید، بحث ختم الله، چرا می گوید ختم الله عَلَي قُلُوبِهِمْ وَعَلَي سَمْعِهِمْ وَعَلَي أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ خداوند بر دلهای آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده و بر دیدگانشان پرده ای است و آنان را عذابی دردناک است- بقره ۷، چرا می گوید مهر می زند، مهر می زند یعنی و لش کنید، وقتی بیائیم در ماجرا می بینیم که نه عین عدالت است، توضیح یکبار، اخطار دوبار، سه بار، شما خودتان به یک نفر سه بار اخطار بدهید بار چهارم چکار می کنید، قرار نیست خدا از اون بالا نگذارد که پول دیگران بیاید در جیب من، قرار است که من دستم باز باشد، ببینیم که من این کار ساکشن را انجام می دهم یا نمی دهم، منتها از نقطه نظر اخطار، اخطارها را می دهد که بعداً من نگویم که می دانید چیه اگر یک اخطار به من داده بودید من بیدار می شدم و ادامه نمی دادم ( ادامه سؤال خانم؛ بالاخره جزا می بیند استاد؛ ببینید اصلاً قانون است، قانون عمل و عکس العمل، قانون کارما، قانون بازتاب، قانون وجودمان که دارد دقیقاً محاسبه می کند، اون پول حرام موجود غیر ارگانیک می آورد،

تشعشع منفی می آورد و...اینکه سؤال می کنند تکلیف آنهایی که بی پول می شوند چیست، این است که آنها هم در یک جایی که حالا بحثش بماند ، بحث زندگیهای موازی که بحث عدالت الهی را می خواهیم مطرح بکنیم ، هر جا راجع به عدالت الهی خواستیم صحبت بکنیم فراموش نکنیم که ما یک نفر نیستیم ، در یک کانال موازی من ، همین الان می بینید که من فقیرم یا من ثروتمند هستم یا... این را فراموش نکنید ، بگذارید انشاءالله راجع به مجادله و يوم المجادله که این صحبتها را داشته باشیم تا اینها را باز کنیم ، فعلاً راجع به عدالت الهی مسکوت بگذاریم تا سر جای خودش .

**صبر** ؛ یک معنی اش همفازی با زمان است و یک معنی دیگرش که خودداری کردن است ، می گوید صبر کنید ، این را نخور ، خودداری کن تا... صبر همفازی با زمان می گوید وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدا با شکیبایان است- انفال ۶۶ ، ماجرا ببینیم چیه ، برای گرفتن یا واجد شرایط شدن دریافت آگاهی یکی از چیزهایی که لازم است گفتیم که قانون بازتاب می رود بالا ، اشتیاق ما را می بینند و آگاهی حواله اش صادر می شود ، حواله ای که صادر می شود می آید اینجا دارد می آید که بخورد در ملاح بنده ، بعد من با زمان همفاز نیستم ، می گویم که کی می شود بگذرد ، یعنی جلوتر از زمان دارم حرکت می کنم، یک جایی هم دارم می گویم نگذر ، نگذر ، منافع من ، مقاصد من، ما زمان و فلک و همه چیز را می خواهیم در دستهای ما باشد، بعد اینجا می گوئیم کی می شود بگذرد، این دو ساعت هم می گذشت، این سه ساعت هم می گذشت ما می رسیدیم ، من جلوتر از زمان هستم ، این حواله من می آید می خورد پشت سرم ، پشت پایم می خورد زمین به من اصابت نمی کند یا اونجایی که می گوئیم که نگذر می آید می خورد به جلوی پای من و به من اصابت نمی کند ، وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدا با شکیبایان است- انفال ۶۶ اینجا را در واقع نشان می دهد که آن ارتباط و اتصال اینجا برقرار می شود که من دیکتاتوری نسبت به زمان ( این یکی از شرایط است البته ) ندارم ، برو ، نرو ندارم ، به فرمان من نیست ، من باید با او راه بیایم ، همراه باشم ، اصطلاحاً همفاز که باشم خودش البته اتصال و ارتباط دارد که بعدها واردش می شویم ، این باید اینجوری باشد لذا می گوید وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدا با شکیبایان است - انفال ۶۶ ، به این علت مَعَ الصَّابِرِينَ که آره وقتی من دارم با زمان می روم اون هم با من است حواله های من سوخت نمی شود، دوستان می گویند آگاهی، آگاهی، داریم آماده می شویم در این چند دوره مقدماتی که برویم حواله هایمان سوخت نشود ، حواله هایمان را زنده بکنیم ، بعد اگر که اینکار را نکردیم گله نکنیم که چرا آی ارتباط ما خوب نیست ، آی چرا آگاهی نمی گیریم ، همان ارتباط را می نشینیم فیزیکی نشستیم ، ساعت تعیین کردیم نشستیم ، بعد همینکه نشستیم که مثلاً ارتباط ما برقرار بشود می بینیم که اینجا نشستیم ، اونجائیم، گفتیم هفته قبل هم صحبت کردیم ، یک شرط دیگه چی بود، حاضر باشیم ، حواله می آید، آمده در می زنند من خانه باشم می دهند دستم ، خانه نباشم می گویند جسم حاضر بود خودش نبود برگشت می خورد و می رود ، حالا دوباره بدو دنبالش ، دوباره روز از نو روزی از نو ، پس یکی دیگر از شرایط که اینجا توصیه شدیم وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و به شکیبایی

توصیه کرده - عصر ۳ توصیه شدیم که ما نسبت به زمان دیکتاتور نباشیم ، دست از دیکتاتوری برداریم ، آی نرو ، آی برو کارمان را خراب می کند .

## مقام صالح

**عملو الصالحات ؛** یعنی عملهایی که بر پایه صالح بودن انجام می شود ، صالح را تعریف بکنیم عملو الصالحات تعریف می شود، صالح یعنی کسی که در صلح می باشد ، صلح نسبت به خدا ، نسبت به خود ، جهان هستی و دیگران ، یا به عبارت دیگر نسبت به خدا ، خود ، جهان هستی و دیگران تضاد نداشته باشد ، حالا ممکن است بعضیها بگویند ما اصلاً با جهان هستی کاری نداریم ، ولی در این دوره متوجه می شویم نه کار داریم ، این کتاب را می بایستی می خواندیم، نخواندیم ، مسیر ، مقصد ، قانونش را می بایستی متوجه می شدیم نشدیم ، عدم شناخت ، فهم ، درک مسیر و مقصد باعث شده بود که یک عاملی جزء عوامل بیماری زای وجود ما باشد بعنوان مثال ، قوانین دیگر را یکی یکی صحبت می کنیم می بینیم که این را هم ندانستیم چقدر بلا سر ما آمده ، اون را هم ندانستیم چه اتفاقاتی افتاده، یکی یکی اینها را متوجه می شویم که بدون اینکه خودمان بدانیم خلاف جهان هستی داشتیم حرکت می کردیم ، برخلاف کتاب مبین حرکت کردیم ، خوب ما چه صلح را تعریف بکنیم و چه تضاد را تعریف بکنیم فرقی نمی کند .

**عبادت ؛** خوب در مورد عبادت دوباره ما تضاد داریم ، یکی از مسائلی که برای ما تضاد ایجاد می کند عبادت است، یکی از مسائلی که برای ما تضاد ایجاد می کند دعا است ، ما عبادت می کنیم متوقع می شویم ، دعا می کنیم متوقع می شویم ، می گوئیم خدایا من که این ماه را روزه گرفتم برای چی اونجوری نشد و اینجوری شد ، برای چی این را خواستم و نشد ، برای چی دعا کردم و اونجوری نشد و درصد قابل توجهی از افرادی که می آیند، حتی با خلوص در عبادت و در دعا هستند ولیکن سر خورده و افسرده هستند، چرا ، یعنی در درمان یکی از درسهائی که می گیریم اگر دوستان توجه کرده باشند، یعنی اونهایی که خوب کار کردند ، الان دیگه این را متوجه شدند ، چون به تیپ های مختلف افراد بر می خورند می بینند که کارها مشکل است ، افسردگی بیداد می کند و بعد متوجه می شوند که درصد قابل توجهی از همین ها ، بنده خداها اهل عبادت و دعا هستند و ارتباط ظاهراً خوبی داشتند با خدا ، پس چرا افسرده هستند ، توقع مندی ، فکر نکردند که عبادت برای کمال خودشان است ، دعا برای کمال خودشان است ، فکر کردند دم اون را می بینند ، متوقع شدند ، حالا که متوقع شدند انتظار دارند ، انتظاراتشان برآورده نمی شود ، قانون و مسائلی حاکم است ، بصراف اینکه عبادتی داشته باشی هرچه بخواهی نمی شود ، بعد چون این انتظارات برآورده نمی شود سرخوردگی و بعد افسردگی ، بعد هم فکر می کند که نه ما لایق نبودیم ، خدا ما را لایق ندانسته و از این حرفها ، اینها همه خودش فاز منفی است ، افسردگی می آورد ، همه انسانها در برابر عدالت الهی یکسان هستند، همه لیاقت دارند ، همه مثل هم هستند ، می بینیم که یک رابطه ای که می بایستی نتیجه خیلی خیلی خوبی می داده ، نتیجه عکس داده و ما در تجربه مان و شما هم

تجربه می کنید درصد قابل توجهی از افسردگان یا بیماران ما، اونهایی که شما می خواهید رویشان کار کنید از این دسته هستند ، من که متأسف می شوم، متأثر می شوم ، چون آمدند وقت گذاشتند ، خلوص نیت گذاشتند و نتیجه عکس گرفتند و اینها همش از پشت اون چارچوب نگاه کردن به همه جهان هستی است ، چه جوری به دعا نگاه بکنیم ، چه جوری به عبادت نگاه کنیم ، چطور به خدا نگاه کنیم ، چطور به خودمان ، به خلق نگاه کنیم ، هر اشتباهی در این مسأله بیماری زاست ، یک ذره دید اینطرف ، اونطرف که بشود ماجرا به غرامت و خسارت منجر می شود ، به ضرر و زیان منجر می شود .

**دعا ؛** دعا تعریف دارد ، بعضی دعاها کفر است ، بعضی دعاها نسبت دادن بی عدالتی به خداوند است ، بعضی از دعاها توهین است و دعا در عرفان هم برای خودش تعریف دارد ، ببینید مثلاً فرض کنید دوتا تیم فوتبال می خواهند مسابقه بدهند، چه چیزی تعیین می کند که کدام تیم برنده بشود ، لیاقت آنها ، لیاقت در تیم فوتبال چیه ، می بینیم که اونجا ایثار هست ، یعنی یک نفر توپ آمده زیر پایش دم دروازه خودش می تواند گل بزند می دهد یکی دیگر میزند، اینجا ایثار است و لیاقت یعنی کار جمعی ، قابلیت کار با جمع را داشتن ، نه انفرادی ، نه حرکت انفرادی، مثلاً فرض کنید یک تیمی دروازه بانش هم می خواهد توپ را بردارد برود گل بزند و بشود آقای گل، خوب این تیم نمی تواند موفق باشد ، تیمی که در آن روحیه کار جمعی نیست ، روحیه ایثار نیست ، روحیه خود نمائی ولی هست ، اون که می گوئیم لیاقت دارد یعنی روحیه خود نمائی دیگر در آن از بین رفته می خواهد تیمش برنده بشود ، نه خودش مطرح بشود ، ولی مثلاً در یک تیمی می بینیم که هرکسی می خواهد مطرح بشود ، خوب این تیم نمی تواند موفق باشد ، پس لیاقت تعریف پیدا می کند ، خوب کدام تیم باید برنده بشود ، آن تیمی که لیاقت دارد باید برنده بشود ، اگر از دریچه دید خداوند بر فرض محال بتوانیم نگاه کنیم عدالت او چی حکم می کند ، اگر ما جای خدا بودیم چکار می کردیم ، اگر ما هم جای او بودیم همین نظر را داشتیم که تیمی برنده بشود که لایق تر است ، لیاقتش بیشتر است ، در کنکور کی باید قبول بشود ، آن کسی که زحمت کشیده و لیاقت دارد ، لیاقت دوباره تعریف دارد ، آرامشش ، خونسردیش ، سوادش و... یک کسی که آرامش ندارد ، اون یکی که آرامشش بیشتر است ، امتیاز دارد ، مجموعه اینها می شود لیاقت ، خوب حالا خدا دارد از اون بالا نگاه می کند، مثلاً کنکور است دو میلیون نفر رفتند شرکت کردند ، قرار است از هر ده نفر یک نفر انتخاب بشود ، کی باید انتخاب بشود، آن کسی که لایق تر است ، کدام تیم فوتبال باید برنده بشود ، آن تیمی که لایق تر است ، خوب حالا ما می آئیم می گوئیم خدایا ، بارالها این تیم فوتبال ما را برنده اش کن ، شما اگر از اون بالا نگاه بکنید چه تصویری می کنید، از اون بالا می گوید که بابا این اصولاً مفهوم عدالت را هنوز نفهمیده ، از من تقاضای بی عدالتی دارد ، می خواهد که بر لیاقت اون گروه برتری پیدا بکند بدون اینکه چیزی بدست آورده باشد ، فقط به بهانه اینکه من را صدا کرده و این را تعمیم بدهیم، بعضی جاها خواسته ما جنبه بی عدالتی دارد ، بعضی جاها اشکالات دیگری دارد ، در دوره ۲ هم که اساساً گفتیم بعضی جاها ما خدا را کردیم وسیله ، وسیله همان مقاصد خودمان ، من می خواهمش، چون می خواهم مسیر من را هموار کند ، اگر مسیر من هموار بود من اصلاً کاری با



او نداشتم ، مثال چک یادتان هست که ، من اگر پول در حسابم داشته باشم نمی گویم خدایا یک کاری کن چک من برگشت نخورد ، وقتی پول در بانک ندارم خدا، خدا خواهم کرد ، پس خداوند وسیله ای است برای پوشاندن ضعف ما ، وسیله ای است برای اینکه من به مقاصدم برسم ، این خدای ساختگی ماست ، خدای واقعی چی ، دیدیم که خیام گفت ؛ گریانم ترک طاعات کنی - **خیام** کدام طاعات، طاعاتی که این خدایش هست ، طاعاتی که خدایش قلبی است ، طاعاتی که خدایش وسیله است ، می گوید ول معطلید ، وقت خودتان را تلف نکنید ، به زبان عامیانه می گوید که خودتان را سر کار نگذارید در واقع نه به این می رسید نه به اون ، هم اینجارا از دست دادی ، هم اونجا را ، نه کاری برایت انجام شده و نه به او رسیدی و لاش کن، پس دعا تعریف دارد ، اون خواستن تعریف دارد، خواندن تعریف دارد و در دنیای عرفان دیگه تعریفش خیلی اختصاصی است ، خیلی ویژه است ، در دنیای عرفان که می آئیم ، دنیای کیفیت است ، دیگه تعریف خیلی ویژه است ، بالاترین کیفیت را می خواهد .

**یارب ز تو آنچه من گدایم خواهم افزون ز خزر پادشاه می خواهم هر کس از در تو حاجتی می خواهد من آمده ام ز تو تو را می خواهم - خواجه عبدالله انصاری**  
هر کسی از در تو حاجتی می خواهد، این می گوید این را می خواهم، اون می گوید این را می خواهم، در دنیای عرفان بالاترینها را می خواهند، هر کس از در تو حاجتی می خواهد من آمده ام ز تو تو را می خواهم ، حافظ می گوید؛ **فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب که حیف باشد از او غیر او تمنائی - حافظ**، دعای دنیای عرفان این است ، حیف باشد از او غیر او تمنائی ، هر کس چیزی غیر از او را بخواهد ضرر کرده، در دنیای عرفان این نظر است ، هر چی بخواهی غیر از خودش ضرر کردی چون موقتی است ، می گوید ؛

**خلاف طریقت بود که اولیاء تمنا کنند از خدا جز خدا که از دوست چشمت بر احسان اوست تو در بند خویشی نه در بند دوست - سدی**  
دنیای عرفان دنیای خیلی واضح ، شفاف و روشنی و با استدلالهای خاص خودش است ، دنیای عشق است ولی می بینیم که چه منطق قدرتمندی بر آن حاکم است ، بابا طاهر می گوید ؛ **خدا یا زاهد از تو حوری می خواهد قصورش بین زبخت می گریز از دست یارب شعورش بین - تک مینی بابا طاهر** می گوید بین که این چقدر غافل است که نمی داند که باید خودش را بخواهد، دنبال حوری و بهشت و اینهاست ، حافظ می گوید ؛ **خدا یا از سرگرمی خود به شتم مغرست که سرگرمی تو از کون و مکان ما را بس - حافظ**، سرگرمی خودش را می خواهم، بهشت را می خواهم چکار کنم ، خلاصه یا ما زدوست غیر از دوست مقصدی نمی خواهیم ، حور و جنت ، می زاهد بر تو باد ارزانی ، ما یک مقصد بیشتر نداریم و اون هم اینکه خودش را می خواهیم ، بابا طاهر می گوید ؛

**دانی که چه با، چه با، چه با می خواهم وصل تو من بی سرو پای خواهم فریاد، فغان و ناله ام دانی چیست یعنی که تورا، تورا، تورا می خواهم - ابو سعید ابونخیر**  
این همه مفهومی است که در دنیای عرفان وجود دارد و معادلهایش هم ما وقتی که در مذهب می گوئیم لا اله الا الله ، همان را می گوئیم ، می گوئیم که هیچ چیز دیگری برای ما مقصدی نیست الا همان مقصد ، یعنی که گفتیم معادل لا اله الا الله ، یعنی هیچ منظور نظری ندارم غیر از خودش ، معادل همین است که حیف باشد از او غیر او تمنائی، خوب حالا ببینید ما می رویم خودمان را درگیر یک مسائلی می کنیم که نمی شود ، نقض لا اله الا الله است

و دچار مشکلات عدیده و سر خوردگی می شویم ، چون از ابتدا مسیرمان روشن و مشخص نبوده و ما چشمان به منافع خودمان بوده است .

کز دوست چشمت به احسان اوست      تو در بند خویشی ز در بند دوست و یا      خلاف طریقت بود که اولیاء      تماکنند از خدا جز خدا - **سری** دعای عارف یک نیم خط بیشتر نیست .

### شب قدر ( در پاسخ به یک سؤال )

منظور از ليله القدر از نقطه نظر ما البته تا اونجائی که ما دریافت کردیم این است که انسان در ظلمت بسر می برد و بدیهی است ، لذا ما در شب بسر می بریم الآن ، یعنی انسان در سیاهی و در شب بسر می برد و در این شبی که بسر می بریم محتاج آب حیات و محتاج نور هستیم و در آن **ظلمت شب آب حیاتم دادند - حافظ** ، در آن ظلمتی که من قرار داشتم که نمی دانستم چی به چیه، به من آگاهی دادند، آب حیات چیه، اونجائی که می گویند آب حیات در داستانها ، افسانه ها صحبت از آب حیات و این حرفها می شود و صحبت از زندگی جاوید می شود نه منظور این است که یک جائی آبی هست می خوری و بعد عمر جاودانه پیدا می کنی که عمر جاودانی ترم قبل صحبت کردیم یعنی چی بود ، یعنی نیازمندی ابدی ، این حسن نیست که ما برویم یک آبی گیر بیاوریم بخوریم بعد عمر جاوید پیدا بکنیم، یعنی تا ابدالدهر دنبال گوشت ، مرغ ، تخم مرغ و... بدو ، بدو، این حسن نیست ، پس در واقع خیلی از مفاهیم در اسطوره ها، در افسانه ها، در اشعار و کتب مقدس سمبلیک هستند و معانی خاصی دارند و یک معرفتی را می خواهند انتقال بدهند ، بنابراین از نظر ما، ما در تاریکی و سیاهی و در شب بسر می بریم ، خیلی از عرفا بحث این که می گویند نیمه شب، صحبت از سحر می کنند، سحر درست زمانی است که سیاهی می خواهد تبدیل بشود به روشنائی و بعد هم افراد فکر می کنند که خداوند روز تعطیل است ، روز نمی شود از خداوند آگاهی گرفت ، حتماً باید نصف شب باشد، خداوند نصف شب بهتر جواب آدم را می دهد تا طول روز ، در حالیکه **تو ز مثل آفتابی که نهور و غیبت افتد - سری** تعطیلی ندارد، فرقی نمی کند، هر زمانی انسان اگر بخواهد در ارتباط قرار بگیرد می تواند ، نمی گویند آقا ببخشید الآن تعطیل است ، الآن ساعت کار نیست بروید یک ساعت دیگر بیاید ، چنین چیزی نیست، لذا هر جائی که صحبت از ظلمت و تاریکی، شب و سحر و اینها می شود ، اشاره ای است به وضعیتی که ما در آن قرار داریم و می خواهد نیازمندی ما را به طلوع فجر برساند ، **قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ بگو پناه می برم به پروردگار سپیده دم - فلق ۱** قسم به خدای روشنی ها، خوب پس خدای تاریکی ها چی ، پس در واقع می خواهد بگوید که ما در ظلمت هستیم و منتظر چی هستیم ، **قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ بگو پناه می برم به پروردگار سپیده دم از شر آنچه آفریده - فلق ۲** از شر اون چیزهایی که خودش آفریده **فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا سِيسِ بَلِيدَكَارِی و پرهیزگاری اش را به آن الهام کرد - شمس ۸** شر را داده ، خیر را داده و اختیارش هم را به ما داده ، پس در واقع ما در این ظلمت نشستیم و منتظر خدای روشناییها هستیم تا با نور هدایت و آگاهی ما را نجات بدهد ، مشکل یک چیز بیشتر نیست ، نا آگاهی هست ، هر کاری که می کند بخاطر

اینکه ناآگاه است، هر مشکلی دارد بخاطر اینکه نا آگاه هست ، اگر روی خوشبختی را ندیده بخاطر ناآگاهی است، خوب قدر چیه، منظور و مراد قدرشناسی، خودشناسی، پی بردن به قدر خود است که حافظ می گوید **قدر خویش شانه‌ای بینی چه - حافظ** ، اونجا ماجرا این است که قرار است ما پی به قدر خودمان ببریم و بدانیم که ما چقدر با ارزش هستیم و بدانیم که ما چی هستیم و بدانیم که در طراحی ما چه قدرت خارق العاده‌ای بکار برده شده تا این کمال را ما بتوانیم تحقق بدهیم ، چه چیزهایی در سیستم‌های ما تعبیه شده تا ما قدرت تشخیص ، ارزیابی ، قیاس و همه این چیزها را پیدا کردیم و می‌توانیم بشینیم و بگوئیم که می‌خواهیم به کمال برویم ، تنها موجودی که می‌گوید می‌خواهم به کمال بروم فقط ما هستیم، آیا موجود دیگری هست ، تنها موجودی که صحبت از الیه راجعون می‌کند مائیم ، این هم یک دلیل دیگر این که ما قدر بالائی داریم در عالم هستی یگانه هستیم و از این نظر هم اشرف مخلوقات هستیم، موجودات دیگر دارند می‌روند و می‌آیند و فقط هستند، جن چکار می‌خواهد بکند ، به کجا می‌خواهد برسد ، چه چیزی برایشان تعریف شده ، گفته شده **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند- الذاریات ۵۶** ، ما جن و انس را نیافریدیم مگر برای عبادت ، عبادت چی بود ، بجا آوردن رسالت خودشان ، اونها رسالت دارند ، ما رسالت داریم ، رسالت اونها تعریف شده است ، تخطی می‌کنند بخشی از آنها ، بخشی از آنها هم می‌آیند از ما تقلید می‌کنند ، اینها تخلفات اونهاست ، مثلاً اونها به طلا نیاز ندارند ولی با نگاه کردن به زندگی ما دنبال طلا هم هستند بعنوان مثال خدمت شما عرض کردم، این تخلف اونهاست ، اما قرار نیست که اونها الیه راجعون بکنند ، قرار نیست جن یکرزی با عشق آشنا بشود ،

**ادامه شب قدر ؛** پس **لَيْلَةُ الْقَدْرِ** یعنی ما در **ظُلْمَتِ** هستیم و در این **ظُلْمَتِ** که هستیم قرار است قدر خودمان را پیدا بکنیم و اگر اینطور شد و ما موفق شدیم به خود شناسی توجه بکنیم در این دوران و این اتفاق افتاد **لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ - قدر ۳** شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است ، از هزار ماه هم بهتر است **تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ** در آن [شب] فرشتگان با روح به فرمان پروردگارشان برای هر کاری [که مقرر شده است] فرود آیند [آن شب] تا دم صبح صلح و سلام است - قدر ۴ و در همه امور ملائک ظاهر می‌شوند، این یعنی چی، یعنی آگاهیها جاری می‌شوند و اگر ما موفق به چنین مسأله‌ای بشویم اونوقت آگاهیهاست که بسمت ما می‌آید و ما به سلامتی می‌رسیم، سلامتی روان و ذهن و سلامتی فکرمات خودش سرمایه اصلی ما خواهد شد، اگر برسیم، اگر مکانیکی نگاهش نکنیم که عمدتاً این قضیه را ما مکانیکی نگاه می‌کنیم یعنی فکر می‌کنیم که در ۳۶۵ روز امشب شبی است که شب خاصی است ، ویژه است و ملائک قرار است در این شب بیایند **لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ** از هزار ماه بهتر است، بعد ما می‌نشینیم به درودیوار نگاه می‌کنیم که الآن ملائک می‌آیند پائین، یک دقیقه دیگر می‌آیند پائین، صبح می‌شود خبری نیست، اتفاقی نیافتاده و اتفاقی نخواهد افتاد ، اگر مکانیکی نگاه بکنیم اتفاقی نخواهد افتاد ، هر شب، شب قدر است ، هر روز هم شب قدر است ، هر لحظه، لحظه قدر است ، لحظه‌ای است که ما به این نکته پی ببریم که وجود ما ارزشمند است و در طراحی ما

نهایت خلایق بکار برده شده و بدانیم که معادل او هستیم ، بدانیم که وجه او هستیم، این شبها را سمبلیک انتخاب کردند که ما بطور مشخص و واضح روی این موضوع کار کنیم ، اما به این معنا نیست که روزها ، ساعتها و ثانیه‌های دیگر این موضوع را در خودش ندارد ، خوب صبح می‌شود و پیدا نکردیم و شیطان می‌آید می‌گوید که مسأله‌ای نیست تلاشت را کردی عیب ندارد، سال دیگر حتماً پیدایش می‌کنی ، از همین الان خودت را برای سال دیگر آماده کن و برو این ۳۵۵ روز را .... بعد دوباره انشاءالله در ماه رمضان سال آینده که می‌آید دیگه پیدا می‌کنی ، لذا یکسال تمام این مسأله را تعطیل می‌کند و ما می‌رویم که سال دیگر پیدایش کنیم، سال دیگر دوباره همین ماجراست، می‌آئیم و می‌رویم داخلش که امشب پیدایش می‌کنیم ، در و دیوار را نگاه می‌کنیم که الان می‌آید ، یک دقیقه دیگر می‌آید ، صبح می‌شود باز خبری نیست و هرگز خبری نخواهد شد ، برای اینکه این موضوع مکانیکی نبوده ، این موضوع اینجوری نبوده ، این موضوع این بوده که بگوئیم خیلی خوب امشب شبی است که من باید راجع به خویشتن هر فکری دارم بکنم ، هر تکلیفی دارم بکنم ، اگر یکسال هم تازه صبر کردم ، یکسال هم هر روزش فکر کردم که کی هستم ، چی هستم ، چه باید بکنم ، از کجا آمدم ، چرا آمدم به کجا می‌روم ، فکر ، فکر و... فکر ، یک شبی را برای جمع بندی انتخاب کرده باشم ، حالا اگر در این فاصله اینکار را نکرده باشم در چنین شبی ، شبی باشد که برای جمع بندی من بنشینم با خودم رو راست ببینم که چه خبره والسلام در غیر اینصورت هرگز خبری نخواهد شد .

### بینش‌ها؛ عدم شناخت ، فهم و درک جهان هستی.

بر نزد آن که جانش در تجلی است هر عالم کتاب حق تعالی است - شیخ محمود شبستری ، یک موضوع که در آفرینش آسمانها و زمین و در گردش شب و روز ، نمادهائی برای اهل خرد نمایان است، یعنی این آیات آشکار را که بخوانیم می‌بینیم که قرار است با ما حرف بزند ، قرار است چیزهای به ما یاد بدهد ، اگر نگاه نکنیم ، با افکار خودمان زندگی می‌کنیم بعداً می‌آئیم می‌بینیم که ای داد و بی‌داد بینشهای ما اشتباه بوده، یک مثالش را با هم نگاه کردیم، مسیر و مقصد ، همه اینها را می‌خواهیم از هستی در واقع بگیریم و داریم می‌گیریم و این که **بل زلخ سرب کلبانک پهلوی می‌خواند دوش در مقامات معنوی یعنی یا که آتش موسی نمود گل تا از درخت نکته توحید بشنود - حافظ** ، درخت می‌تواند به ما درس بدهد یا نمی‌تواند ، درخت می‌تواند به ما درس بدهد ، مگس می‌تواند ، زنبور می‌تواند ، یک گل می‌تواند ، ستاره می‌تواند ، خورشید می‌تواند ، هر کدام از اینها پیامی را اگر ما گیرنده باشیم می‌تواند به ما بدهد ، پس اینها جزء کتاب مبین یا کتاب آیات آشکار الهی هستند و اصل قضیه این است که یک کسی ممکن است با دیدن یک گل متحول بشود ، مثل نیوتن که با افتادن یک سیب از درخت یک بخشی از حقیقت را کشف کرد ، این همه سیب از درخت افتاد ، چه کسی از آن نتیجه گرفت، هیچکس ، فقط یک نفر نتیجه گرفت لذا می‌توان شکارچی‌های خوبی بود ، همانطور که او بوده ، بقیه مسائل هم ، بقیه دریافته‌ها هم توسط انسان در واقع شکارهای بوده که در یک لحظاتی توسط اونها انجام شده ،

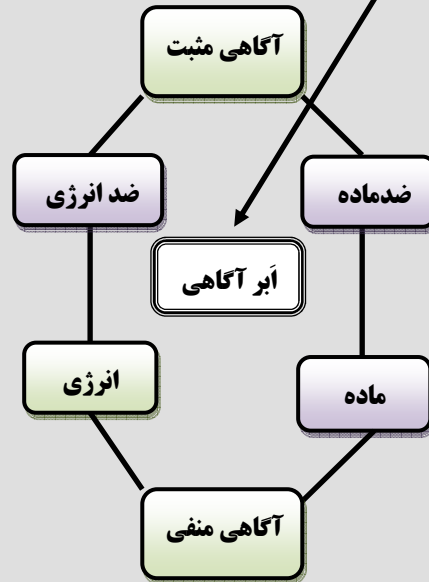
انسانها برای رسیدن به کمال و تعالی نیازمند راهنماهایی هستند که آنها را واسطه‌های هدایت می‌نامیم، هر چیزی اعم از انسان ، حیوان، نبات، گیاه و جماد که به هر نحو و شکلی در راستای شناسائی و درک قوانین حاکم بر جهان هستی انسان را یاری بکنند قرار دارند ، الان نتیجه گرفتیم ، یک درخت ، مگس ، زنبور و همه اینها می‌توانند در زمره هدایت کننده‌های انسان قرار بگیرند ، **زراه حکمت و رحمت عموم اشیاء را طریق کسب کمالات خاص بنموده است -**

**ایرودی** (این صفحه اول را که اینجا مشاهده کردید صفحه اول کتاب پیشها هست که عیناً صفحه اول کتاب پیشها را برای شما آوردم که مشاهده می‌کنید) انسان در رویارویی با مسائل از سه مرحله عبور می‌کند ؛ شناخت ، فهم و درک ، شناخت این است که یک موضوعی را می‌شنویم ، فهم این است که چارچوبش را می‌شنینیم با همدیگر ارتباطاتش را مورد بررسی قرار می‌دهیم و درک زمانی است که در آن قرار می‌گیریم ، مثلاً یکی می‌گوید من مادرم به رحمت خدا رفت خوب این ابتدایش یک خبر است ، شناخت است ، روی این موضوع قبلاً ما به فهم رسیدیم ، یعنی می‌فهمیم که مرگ چه پروسه‌ای است ، حالا ممکن بود اگر یک مسأله‌ای دیگر بود می‌گفتیم این یعنی چی ، این که درواقع داری صحبتش را می‌کنی منظور چیه ، ولی در این مورد می‌فهمیم که مرگ یعنی چی ، ولی درکش آیا هرکسی می‌تواند درکش کند ، کسی که مادرش فوت کرده باشد می‌تواند بگوید من درکت می‌کنم ولی اگر مادرش فوت نکرده نمی‌تواند بگوید من درکت می‌کنم ، خوب مسائل و مشکلات بینشی عدم شناخت، فهم و درک جهان هستی است، جهان هستی برای چیه، جهان هستی چه کاری انجام می‌دهد ، چرا اینقدر پهناور و گسترده است، در این دوره دیدیم که جهان هستی کتاب است ، در دوره قبل دیدیم پهناور بودنش بخاطر این است که زمینه نقاشی است ، زمینه همیشه از سوژه باید بزرگتر باشد و ما را گذاشتند در یک زمینه‌ای که انتها و ابتدا ندارد، اگر داشت چی می‌شد ما سریعاً شاید معما را حلش می‌کردیم ، اگر محدود بود ، دامنه داشت سریعاً حلش می‌کردیم، معما کشف شد که از کجا آمدیم و چطور آمدیم ، دیگه لازم نبود اینقدر تفکر بکنیم، هزاران سال انسان دارد تفکر می‌کند که چرا اینقدر گسترده است ، تا این که بداند بابا کارت با گسترده‌گی اش نباشد زمینه است، کتاب است، بخوانش ، این کتاب را باید خواند، دردل این کتاب مطالبی هست که می‌تواند انسان را نجات بدهد، می‌گوید الف، لام ، **ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ** این است کتابی که در [حقیقت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تفوایبشگان است - بقره ۲، آن کتاب بدون هیچ شکی در آن برای هدایت متقین است ، بعد می‌گوید برای هدایت هرکسی ، می‌گوید برای هدایت متقین است ، اونوقت متقین یک تعریفی پیدا می‌کند ، یعنی قبلش باید واجد شرایطی بشود ، یعنی یکخورده باید دویده باشد تا یک جایی را آمده باشد که بگویند این طالب شد، این متقی شد ، بنابراین جهان هستی چیه ، اینجا این تضادی بوده که داشتیم ، این تضاد را حل و فصلش کنیم ، بدانیم یک کتاب است و این کتاب را باید بخوانیم ، بقیه مسائلمش را جدا جدا مثل ترم قبل با هم صحبت کردیم، بعد می‌آئیم می‌بینیم که جهان هستی یک کل است و ما قرار است با آن ارتباط بر قرار کنیم، بعد می‌آئیم می‌بینیم که موجود زنده است و همه اینها را که در دوره‌های مختلف راجع به آنها صحبت می‌کنیم .

سؤال (آقا)؛ در مورد ستاره داود هم توضیح بدهید؟

جواب؛ ما یک دریافتی داشتیم که از آن استفاده کردیم ، اینجا شبکه مثبت است و اینجا هم شبکه منفی و اینجا هم ابر آگاهی ( توضیح روی شکل ذیل ) ابر آگاهی بیرنگ است ، بالا و پائین رنگ است ، اینطرف ماده ، انرژی

آگاهی الهی قبل از انعکاس در جهان دوقطبی ( جهان تضاد )



ضد ماده ، ضد انرژی ، یک ابر آگاهی داریم که اینها از داخل آن انشعاب پیدا کرده ، معادل همدیگر هم هستند و جهان هستی هم ساختارش روی دو جنسیتی است ، ماده ، انرژی ، ضد ماده ، ضد انرژی ، آیه هم اگر اشتباه نکنم **وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ** و از هر چیزی دو گونه [یعنی نر و ماده] آفریدیم -ذاریات ۴۹، هر چیزی را زوج آفریدیم، همین هم هست ، ماده ، انرژی ، ضد ماده ، ضد انرژی .

سؤال (آقا)؛ قرائت سؤال از سوی استاد؛ اگر گناهی یا حرکت اشتباهی در قبل داشته باشیم راهی برای پاک کردن آن هست یا نه این سؤال اکثر دوستان می باشد .

جواب؛ بله سیئات تبدیل به حسنات می شود ، یعنی می تواند تمام سیئات تبدیل به حسنات بشود و بالعکس ، لذا در عرفان ما آخرین صورت وضعیت را می بینیم ، یک مثال هم همیشه می زنیم می گوئیم یک نفر تا حالا صد بار از یک درسی امتحان می داده صفر می گرفته ، امروز می گیرد بیست ، آیا صفرهای گذشته اش بحساب می آید یا نمی آید،دیگه مهم نیست صفرهای گذشته اش ، این همه امتحان گرفتند ببینند بلد است ، امروز دیدند که بلد است ، مهم نیست صفرهای گذشته ، بیستی که امروز می گیرد آخرین صورت وضعیت مهم است که امروز توانست اون تعالی را پیدا بکند به بیست برسد، ببینید سیستم درست را تعریف بکنیم ، دانش آموز ما تا آخرین لحظه صفری که روز اول گرفته به پایش بسته است، یعنی تا آخر عمرش باید این صفر را یدک بکشد ببرد ، بابا این بلد نبود ولی الان آمد گرفت بیست، هدف ما چی بوده ، چر آمدیم دیکته، حساب، هندسه و... گذاشتیم، برای این گذاشتیم که یاد بگیرد، سادیسیم که نداریم ادیتش کنیم، آزارش بدهیم، امروز می بینیم که نظر کارشناسی این است که یاد گرفت



و شد بیست ، تمام شد ، اون روزی را که بلد نبود که نباید به رُخش بکشیم و تا آخر عمر یدک بکشد و بگویند ثلث اول صفر، البته اونها مثلاً می‌خواهند بگویند که آره این یک نفر روز اول زحمت کشید بیست گرفت ولی هدف نهائی این بوده که با سواد بشوند ، با سواد شدنشان مهم بوده و اگر بتوانند بیایند روی این بخش اینجوری تفکر بکنند کلی از بار فشار روانی و ذهنی را از دانش آموز ، از دانشجو بر می‌دارند بیرون ، در مورد خود ما هم خداوند همین وعده را داده گفته من تمام سیئاتان را ، تمام بدی‌هایتان را تبدیلش می‌کنم به حسنات ، اون صفرها را همه را می‌نویسم بیست .

**در پاسخ به سؤال (خانم)؛ در خصوص علت وجود ضد کمال؛** در اونجا از یک نکته ظریفی که خالق شبکه مثبت و منفی خداست از این نکته ظریف استفاده شده و می‌گوید خوب این دوتا باید با هم بیایند بالا ولی ما اینجوری نگاه نمی‌کنیم ، ما اینطوری می‌بینیم می‌گوئیم که ما برای کمال خلق شدیم پس این جهت ما بسمت کمال است ، در مقابل کمال یک نیروی ضد کمال قرار دادند که این حرکت اونوقت ارزشمند باشد ، اگر نبود که چیزی ارزشی نداشت ، لذا این نیروی ضد کمال باید باشد ، از نظر فیزیک هم اگر این نبود این خود بخود این بردار الی‌الابد در حرکت بود ، بار شبکه منفی ما را گرفته که نرویم ، الان مثلاً می‌خواهیم کنترل ذهن بدست بیاوریم اون گرفته ما را و نمی‌خواهد بگذارد ما برویم ، کار درستی هم می‌کند، باید هم این کار را بکند تا کار ما ارزشمند بشود، اگر ما اصلاً خود بخود این را می‌رفتیم دیگه اصلاً نیاز نبود که بشینیم فکری ، تعقلی ، تسلیم ، این حرفها همش کشک می‌شد ، تسلیم ، تسلیم دیگه برای چی اون خودش دارد می‌رود ، خوب بنابراین تعریف ما از شبکه مثبت و منفی اینجوری می‌شود و تقابلهش را اینجوری می‌بینیم ، یکی از آنها به سمت کمال می‌رود ، هر دو تایش بسمت کمال نمی‌رود ولی تا آخرین لحظه یعنی تا اونجا که می‌پرسد الست بر بکم پیمان را باز هم گرفته ، می‌گوید بگو نه ، تو خودت خدائی ، اون را می‌خواهی چکار کنی ، اما اینطرفی بله هنوز خدای من هستی ، با وجود اینکه خدائی را دارم تجربه می‌کنم تو خدای من هستی ، شبکه منفی می‌گوید بگو نه ، تو اصلاً نیاز نداری تو اون را می‌خواهی چکار کنی ، تو برای خودت خدائی کن ، چون اونجا لحظه‌ای است که خلیفه‌الله شدیم سوار اریکه قدرت او هستیم ، جواب الست بر بکم را می‌گوید نه برای خودت خدائی کن ، تا آخرین لحظه این با ماست جدا نمی‌شود ، مأموریتش هست ، دارد مأموریتش را بازی می‌کند ، مثل ممتحنی می‌ماند که مثل شمر می‌آید می‌ایستد سر جلسه امتحان ، بچه‌ها در دل خودشان همش دارد ناسزا می‌دهند به ممتحن که خدا کند اینجوری بشود و... در حالیکه اون بد بخت بیچاره برای ... ریال حقوق آمده ایستاده اونجا که این یک چیزی یاد بگیرد ، اگر تقلب کند یاد نمی‌گیرد ، الان شبکه منفی هم اینطوری است ، ایستاده اونجا ولی در یک جایی متوجه می‌شویم که کفرودن در بر عشاق کوکار یکیت کعبه بگده سحر و زنا یکیت اگر از دیده تحقیق به عالم نگری عشق، مشوقه، عاشق، دل دلداه یکیت مختلف کرچه بود در دن و دنانش خوشدم زان که طیبیم یک و عطار یکیت - عطار.

### چتر حفاظتی - حلقه اعودُ بالله ( در پاسخ به گزارش ارتباط کنترل ذهن در خصوص نماز )

**صحبتهای استاد ؛** در مورد بحث نماز ؛ نماز بدون حمله اصلاً معنی نمی دهد ، این قانون است، نمازی که حمله نداشته باشد اون نماز نیست، نداریم اصلاً ، مگر زمانی که آن مسائل لازم بر آن حاکم شده باشد که دیگه ما مسلط بر قضیه باشیم و گرنه در حالت معمولی این قضیه هست، حالا شما آمدید یک ارتقاء دادید و الآن نسبت به گذشته ارتقاء پیدا کرده ، یعنی این تسلط از اینطرف باید قطعاً پیش بیاید، حالا در دوره ۷ راجع به این مسأله صحبت می کنیم ، حفاظها و حلقه اعودُ بالله و پناه بُردن به خدا چه مفهومی می دهد چون گفتیم اینها حرف است، مکرر بگوئیم پناه می برم به خدا، خیلیها صبح تا شب هزار بار می گویند پناه بر خدا، حالا یا بطور تکیه کلامی است یا رسماً می گویند اعودُ بالله، آیا اتفاقی می اُفتد، قرار نیست اتفاقی بیافتد ، مگر این که به باطن دسترسی پیدا بشود، به باطنش که دسترسی پیدا شد اونوقت ما در چتر حفاظتی قرار می گیریم ، این چتر حفاظتی چیزی نمی تواند بیاید داخلش، شاید انشاءالله این چتر حفاظتی را نشانتان هم بدهیم، دوستان دوره ۷ اصلاً این چتر را می توانند مشاهده بکنند، مثل همان دوره ۲ هاله ها را می دیدید، خود این چتر هم قابل مشاهده هست، لذا این مسأله را الآن لازم است ما تست بکنیم، می آئیم بالا می بینیم که کنترل ذهن ما بهتر شده، از نظر کیفی کارمان بیشتر شده، حمله هم صورت می گیرد و این دو تا قانون است، اونچیزی که گفتیم قانون است یعنی دیگه اصلاً از آن راه گریزی نیست و تنها چیزی که قرار است این وسط تغییر بکند اون تسلطهای ماهست.

### خلق شعور جدید در هنر ( نقاشی ، موسیقی ، مجسمه سازی و... ) - تأثیر ذهن در خلق شعور جدید در هنر

**در مورد نقاشی ؛** نقاشی خلق شعور جدید است ، وقتی ما نقاشی می کشیم اون رنگی را که داریم استفاده می کنیم حاوی یک شعوری است، چون ذره به ذره آن رنگی را که داریم استفاده می کنیم حاوی یک شعوری است ، وقتی که این رنگ را می آوریم روی تابلو داریم اضافه می کنیم، همراه آن شعور ما سوار بر این شعور می شود و پیاده می شود و نقش می بندد، یعنی ما داریم در عین حال یک خلق شعوری هم انجام می دهیم، فقط بازی با رنگ نیست ، نقاشی ، موسیقی، مجسمه سازی همه اینها صرفاً یک بازی هنرمندانه نیست، یک چیزی پشت پرده اش هست که مهمتر از روی پرده هست که آن هم پیاده کردن شعوری هست که دارد همراه با این رنگ در اونجا پیاده می شود ،

**در مورد آشپزی؛** مثلاً در مورد آشپزی فرض بکنید که مواد لازم برای تهیه یک غذا قبلاً همه چیز پیمانه شده باشد طبق دستورالعمل تهیه غذا ، دو نفر مواد لازم را می ریزند در غذا ، همه چیز برای هر دو یکسان باشد، آیا غذا ها مزه شان یکسان در می آیند، خوب قبول دارید که غذاها از نظر طعم و مزه یکسان نخواهد بود، چه عاملی این وسط نقش دارد، یا دو نفر طی یک فرمول و همزمان ترشی بیاندازند و یا در مورد هر چیز دیگری، بعضیها می گویند

ما به دستمان نمی‌آید، آیا اینها حرفهائی هست که همینجوری زده می‌شود ، یک چیزی این وسط وجود دارد ، یک تأثیر شعوری اینجا وجود دارد.

در مورد مجسمه سازی ؛ یک مجسمه بعد از اینکه تراشیده شد فقط مجسمه نیست حالا دارد حرف می‌زند و دارد یک بار شعوری را حمل می‌کند و دارد این بار شعوری را عرضه می‌کند.

تأثیر ذهن در خلق شعور جدید در هنر؛ یک عاملی که در این مسأله (خلق شعور جدید در هنر) تأثیر گذار است همین مسأله است که اینجا داریم با هم دنبال می‌کنیم ، ذهن مشتت یا ذهنی که شفاف است ( استعداد که می‌فرماید استعداد در تکنیک است و آن مسائلی که فرد را می‌رساند به اجرای خوب ، هر اجرای خوبی هم ماندگار نیست ، خیلی اجراها است که اصلاً ایرادی بر تکنیکش نمی‌توان گرفت ولی ماندگار نیست ، خوب حالا پس در اینجا ذهن شفاف و یکدست در این مسأله در پیاده شدن شعور تأثیر دارد چرا؟ چون من الآن این را دارم پیاده می‌کنم ، یک بخش از ذهن من دارد به بدهکاری و طلبکاری فکر می‌کند ، یک بخش دیگر دارد فکر می‌کند که امروز ظهر چی بخورم، یک بخش دیگر... اینها شعورهای مختلفی است و همه اینها می‌آید در این نقاشی و یک ملغمه‌ای درست می‌شود که هر کسی نگاه می‌کند به این نقاشی اون هم قاطی می‌کند ولی وقتی که شفاف است دارد با این اثر با این وجودش در این تابلو هرکس شفافیت ذهن را نگاه می‌کند و می‌تواند دریافت بکند .

### عرضه شعور (چرا هنر وجود دارد)

چرا اصلاً هنر وجود دارد ، بخاطر ارتباط غیر مستقیم انسان با انسان است که هنر وجود دارد ، اگر یک نفر را در یک جزیره‌ای قرار دهند و بگویند که تو توی این جزیره تا پایان عمر تنها زندگی خواهی کرد و تنها خواهی مُرد ، آیا دنبال هنر می‌رود، آیا می‌شود یک روزی بگوید من بشینم نقاشی بکشم ، می‌شود بگوید من بروم جلوی آینه دستی به سر و موهایم بکشم، اگر مطمئن باشد که دیگه روی کسی را نخواهد دید و کسی هم روی او را نخواهد دید ، ارضای معنوی وقتی در جمع است مفهوم دارد ، در تنهایی به اینصورت است که ما خودمان هم در تنهایی موسیقی را تمرین می‌کنیم که وقتی آمدیم در جمع بتوانیم عرضه داشته باشیم، عرضه یکی از چیزهای هستی است **ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَي الْمَلَائِكَةِ سَبِّسَ أَنهَآ رَآ بَر فَرشَتگان عَرَضه نَمود - بقره ۳۱** از بالا تا پائین بحث عرضه ارتباط تنگاتنگی با هنر دارد ، خداوند هم بحث عرضه هنرمندانهاش را مطرح کرده که می‌گوید **ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَي الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ أَمْوَحَت سَبِّسَ أَنهَآ رَآ بَر فَرشَتگان عَرَضه نَمود و فرمود اگر راست می‌گویید از اسامی اینها به من خبر دهید- بقره ۳۱** هنرمند و عرضه ، عرضه را از هنرمند بگیری چیزی از او باقی نمی‌ماند و هنر زبان یا راه غیر مستقیم ارتباط انسان با انسان است ، یک نقاش که نقاشی می‌کشد در ناخودآگاه دلش خوش است که این نقاشیش را دیگران می‌بینند ، اما یک مسأله‌ای هست که رشد هنرمند در افکار کار خودش هست، باید اینکارش را انکار کند که برود جلوتر، انکار کند و برود جلوتر ، بگوید نه این خوب نیست و برود جلوتر، روزی که ارضا شد آنجا رشدش متوقف می‌شود ، حالا بنابراین این یک اصل کلی

است که انکار، انکار خود است، انکار دیروز است، اون نقاشی مال دیروز بود ، باید بیاید دنبال کار جدید، خوب بنابراین اگر که قرار بود ما کسی را دیگر نبینیم هر گز نمی‌نشینیم نقاشی بکشیم و این نقاشی وسیله‌ای است که ما با دیگران ارتباط پیدا بکنیم ، همین که بدانیم یک نفر نقاشی ما را در یک جایی نگاه می‌کند و اسممان را پائینش می‌خواند ، این ما را ارضا می‌کند ولو اینکه نه او ما را دیده و نه ما او را دیده باشیم ، اما بطور غیر مستقیم این رابطه و این واسطه دل ما را خوش می‌کند که ما بهر صورت یک ارتباط غیر مستقیم را برقرار کردیم و حالا اینجا بحث یکی از تعریفهای خداوند مرتبط با هنر پیش می‌آید که صحبت از بحث عرضه است و می‌بینیم که در اینجا ما با خدائی سر و کار داریم که تجلی از زاویه هنرش را ما در این چرخه داریم برخورد می‌کنیم ، به یک نوعی در چرخه‌های دیگر هم ماجرای تجلی هنرمندانه‌اش و بحث عرضه پیش می‌آید ، اینها همه علت دارد که گفته عرضه کرد ، بحث موضوع هنر است ، خوب حالا بالاترین هنر چیه ، بالاترین هنر برخورد مستقیم انسان با انسان هست، غیر مستقیمش یک نقاشی، یک مجسمه ، یک شعر ، من را به یک عده‌ای وصل می‌کند، یک عده‌ای را به ما وصل می‌کند ، وصل کرده ، ولی بالاترین هنر همان ارتباط مستقیم انسان با انسان است و اینجا به یک چیزهای می‌رسیم که هر جور قرار بود پشت پرده ارتباط برقرار کنیم و پیام به همه بدهیم، چون نقاش هم می‌خواهد پیام بدهد، مجسمه‌ساز هم می‌خواهد یک پیام بدهد، آهنگساز هم می‌خواهد پیام بدهد، آن پیام می‌تواند مستقیم و رو در رو باشد ، هر پیامی هست رو در رو باشد ، و لذا یک باب جدیدی باز می‌شود که انسان در این برخورد مستقیم بتواند همیشه چیزی برای عرضه داشته باشد ، اونوقت هنرمند واقعی تعریف می‌شود، از بالا تا پائین، از بالا اون عرضه می‌کند می‌آید از پائین همیشه حی و حاضر چیزی برای عرضه آماده باشد ، آماده داشته باشیم ، لذا از این موضوع یکدفعه ممکن است ما یک جهشی را بیاییم تعریف بکنیم که در آینده با آن برخورد می‌کنیم، تعریف این که هر کدام از ما چه چیزی را به جهان هستی قرار است عرضه کنیم ، سؤال مهمی یا بحث خیلی مهمی پیش می‌آید و این است که ما چه چیزی را داریم که عرضه بکنیم ، چی را قرار است که داشته باشیم، ممکن است یکدفعه به این نتیجه برسیم که ای داد و بیداد ما مثل اینکه چیزی نداریم ، خوب اگر چیزی نداریم لازم است چیزی داشته باشیم، خوب پس باید پیدا کنیم ، یکدفعه می‌بینید به یک موضوعی می‌رسیم که می‌تواند اساس برای تحول بزرگی در ما باشد که ما را به یک جوری ملزم بکند که چیزی برای عرضه به هستی داشته باشیم، حالا این بطور کلی‌اش هست ، هستی یک بخشش انسان به انسان است ، یک بخش دیگرش کلیتی است که ما آمدیم و رفتیم حالا از این آمدن و رفتن ، هستی یک چیزی به ما داده، ما چی داریم به هستی بدهیم و این می‌تواند جواب داشته باشد و جواب دارد و جزء رسالت‌هایی است که بر دوش ماست و ما می‌توانیم برای هستی یک چیزی داشته باشیم، عرض کردم راجع به عرضه وقتی صحبت شده در واقع خیلی حرفها هست، خیلی صحبت‌ها هست، ببینید هستی یا جهان هستی عرضه گاه هست، الان ما داریم خودمان را به هستی عرضه می‌کنیم، می‌گوئیم من این هستم، من آن هستم و حالا در این مسأله عرضه، خورشید هم دارد خودش را عرضه می‌کند، ماه هم دارد خودش را عرضه می‌کند، همه چیز با عرضه هست، چیزی نیست که بدون عرضه باشد، حالا این عرضه می‌تواند همه چیز باشد، می‌تواند به هر صورتی باشد و یکی از این صورتها عرضه شعوری

است، ما مثلاً در بحث موضوع حجاب که بعداً به آن می‌رسیم، تازه دوره ۴ می‌آئیم یک بحثی را باز می‌کنیم تا یک زمینه‌ای از این قضیه باشد، در بحث حجاب از زاویه‌ای که ما به آن نگاه می‌کنیم بطور کلی نگاه متفاوتی است، در عرضه شعوری ما می‌توانیم متقابلاً یک شعور معیوبی را ساطع بکنیم، می‌توانیم یک شعور سالمی را ساطع بکنیم و داشته باشیم، می‌توانیم یک شعور سالمی را ساطع بکنیم و داشته باشیم، می‌توانیم شعور خودنمایی را به هستی پس بدسیم، یک چیزی را گرفتیم و حالا می‌توانیم شعور خود نمائی را به هستی پس بدسیم، خود نمائی هم هزاران هزار فرم مختلف دارد ، بعضی از فرهنگها می‌دانید که فرهنگ خودنمایی است ، بحث موضوع انرژی نوع دوم و همه این چیزها را که صحبت بکنیم در واقع به یک نقطه نظرهایی می‌رسیم که اونجا در واقع ممکن است متوجه بشویم یا به این نقطه نظر برسیم که ماجرای فرضاً حجاب چه تعریف دقیقی دارد و تعریفهایی که ما داریم تعریف ناقصی است و تعریف دقیقی نیست و نتوانسته مطلب را برساند و چون نتوانسته نتیجه هم نداده ، بنابراین در عرضه شعوری مینیمم چیزی که ما به هستی می‌توانیم بر گردانیم یک شعور سالم است، مینیمم بازتابی که می‌توانیم داشته باشیم شعور سالم است ، فکر بکنیم ، تصور بکنیم یک روزی مهمترین سؤالی که از ما می‌کنند ، خوب بعضیها در تعریف روز قیامت این مطلب را می‌گویند که بیا ببینیم مال چه کسی را خوردی ، مال چه کسی را بُردی ، به چه کسی بدی کردی و.... ، یک سؤال مهم را یادشان می‌رود بگویند که تو همه این چیزها را که از هستی گرفتی چی پس دادی، از آمدن و رفتن تو سودی کو ، و این ماجرائی را که چه کادوئی تو به هستی دادی ، تو برای هستی چکار کردی ، تو چه به هستی باز پس دادی ، آیا این سؤال را فکر می‌کنید که از ما بکنند یا نکنند ، آیا سؤال مهمی است یا سؤال مهمی نیست، هر کدام از ما آمدیم و رفتیم ،حالا همین یک مقطع ، مقطع قبلش را نمی‌دانیم،مقطع بعدش را هم نمی‌دانیم، همین یک مقطع آمدیم و رفتیم چه کادوئی ما به هستی دادیم،چه چیزی،چه کاری،چه بازتابی،چه عرضه‌ای،گرفتیم،گرفتیم و...گرفتیم،الا بینهایت که ما می‌گیریم ، چه پس دادیم ، چه چیزی پس دادیم به هستی بطور کلی ، خوب پس مسأله فرزند که همه انجام دادند و همه وظایفشان را بجا آوردند،پس مشکلی نیست ولی ما می‌دانیم که مشکل است و انسان رسالتش را بجا نیاورده،مسأله فرزند،مسأله تنازع بقاء بوده ، آمده و انجام شده ، حیوانات هم اینکار را کردند ولیکن انسان به نظر می‌آید که اینجا وقتی صحبت از ما می‌شود و می‌گوئیم که ما چی به هستی دادیم به علت این است که ما می‌توانیم با شعور بازی کنیم ، هیچ موجودی نیست که بتواند با شعور بازی کند ، یک حیوان می‌آید و می‌رود طبق برنامه نرم افزایش می‌خورد ، می‌خوابد ، تولید مثل دارد ، مرگ دارد ، طبق برنامه نرم افزایش می‌آید و می‌رود ، بازی با شعور نمی‌تواند بکند ، یکی از دلایل اشرف مخلوقات بودن ما این است که ما می‌توانیم با شعور بازی کنیم ، همان نقاشی ، همین هنر و... تنها موجودی که می‌تواند با شعور بازی کند ما هستیم و لازم بوده و لازم هست این موجود بعنوان خالق کوچک در این مرحله بعنوان خالق اصغر ، چون ما هم خالق هستیم و داریم می‌رویم مثل اون خالق باشیم ، منتها هر مرحله به مرحله از نظر خالق بودن سطح ما می‌آید بالاتر ، اینجا هم ما خالق هستیم ، بعنوان خالق اصغر ، خوب بعنوان یک خالق کوچک چه به هستی عرضه کردیم ، بله ببینید هستی منظور همان شعورش هست ، وقتی می‌گوئیم هستی منظور شعور الهی است ، روح القدس است، این (شعورالهی) اون (

هوشمندی) را گذاشته و اون (هوشمندی) این (قوانین) را گذاشته و تجلی در تجلی در تجلی، هستی که می‌گوئیم راجع به شعور الهی داریم صحبت می‌کنیم، شعور الهی به ما قابلیت بازی با شعور را داده، این دیگه مینیممش است، الان با هم صحبت کردیم، دیدیم دست با دست فرق می‌کند، این را قبول کردیم، پس ما یک داشته‌ای داریم، یک قابلیت داریم که طبق بحثهایی که تا اینجا با هم داشتیم اشرف مخلوقات بودنمان را قبول کردیم، که بالقوه هستیم حالا اگر به بالفعل در نیامده این دیگه مشکل ماست، قبول کردیم که می‌تواند به بالفعل تبدیل بشود، حالا اگر همچنان بالقوه باقیمانده و ما از قابلیتمان استفاده نمی‌کنیم مشکل خودمان است، خوب اگر به ما این قضایا را داده، بگوئیم که ما هم داریم به هستی تشعشع مثبت پس می‌دهیم، حالا در انتهای قضیه ما هم تشعشع وجودی مثبتی داریم پس می‌دهیم، البته تعریفهای دقیقی بعداً دارد، الان فعلاً ما به یک نفر تشعشع مثبت می‌دهیم، اما در یک جایی وجود اصلاً دارد تشعشع مثبت می‌دهد، یعنی یک ایستگاه رادیویی است که مرتب دارد فرکانسی ساطع می‌کند، یعنی این وجود تشعشع مثبتش به هستی دارد می‌آید که مثلاً اون تشعشع شکر وجودی خاطرتان هست که چند بار پرسیدیم الان در چه وضعیتی است، یکبار دیگر سؤال کنیم، دوستانی که شکر وجودی را حس می‌کنند که دارد از آنها ساطع می‌شود دستشان را بلند کنند، در واقع این همان حلقه الحمدلله است، اون شکر زبانی البته خوب است بهتر از هیچی است، این شکر وجودی یکی از اون چیزهایی است که هستی روی ما کار کرده و ما هم داریم جوابش را می‌دهیم، اون روی ما کار می‌کند و ما داریم جوابش را می‌دهیم، یعنی پاسخ لحظه به لحظه به هستی است، دیدید در تک نوازی یکی سازی می‌زند و آن دیگری جواب می‌دهد، در واقع اینطوری است، هستی سازی می‌زند و ما جوابش را می‌دهیم، خوب آیا می‌تواند باشد یا نمی‌تواند باشد، آیا باید باشد یا نباید باشد، بله اینجوری است، هستی داد و ستد است، یکطرفه نیست، یکی دیگر از مشکلات بینشی ما این است که انسان می‌خواهد، می‌خواهد و... می‌خواهد، یکطرفه هم می‌خواهد، می‌گوید بده، بده و... بده، ولی نمی‌گوید که من متقابلاً چه کردم، من دارم چکار می‌کنم و نهایتاً می‌گویند خوب برای تو نماز خواندیم، ماه پیش بود که روزه گرفتیم، در حالیکه نه نماز برایش هستی است و نه روزه برای اوست، هیچکدامش پاسخ هستی نبوده، هم نماز و هم روزه برای خودت است، ولی اونی که هستی داده هنوزما پاسخی ندادیم، پاسخ این چیزها نیست، پاسخ حصول نتیجه‌ای است، یعنی بعد از اینکه آن نماز نتیجه داد یعنی به اتصال منجر شد بعد آن اتصال به این تشعشع که وجودش را فرا گرفت و تشعشعات مثبتی را به عالم هستی عرضه کرد اونوقت می‌تواند بگوید بله یک چیزی من هم دارم پاسخ می‌دهم، لذا در یک جایی ما در ادامه قضایایمان لزوم پاسخگوئی به هستی می‌بینیم که گردنمان هست نه اینکه باری باشد چون باری نیست، داریم زندگی می‌کنیم وجودمان هم دارد تشعشع خودش را می‌دهد، همانطور که الان دوستان دستشان را بلند کردند، وجود دارد کار خودش را می‌کند و آن تشعشع مثبت را دارد از خودش ساطع می‌کند، ما هم زحمتی برایش نکشیدیم، به رنج و مشقتی نیافتادیم، ما فقط با برنامه با احتیاط، راهی را آمدیم که منجر شد به آن تشعشعی که می‌گوئیم کادوئی را که می‌خواهیم ما هم به هستی عرضه بکنیم و عرضه کردیم، چه به عنوان خالق اصغر، چه بعنوان بازتاب هستی، چه به هر عنوان دیگری که بخواهیم مورد بررسی قرار بدهیم این مسأله را



ما با هستی رو در رو هستیم، داد و ستدمان با هستی است ، خداوند محتاج باز پرداخت و باز دریافتی از ما نیست، ما با هستی داد و ستد و مراوده‌ای داریم، که پا به پایش بیاییم یک مسأله‌هست و اگر نیایم یک مسائل دیگری هست، دلایل اینکه چرا ما مرتبط نیستیم ، چرا ارتباط نداریم را گفتیم و باز هم مرتب داریم می‌گوئیم، در یک جایی می‌آئیم می‌گوئیم که همانطور که داریم می‌آئیم بالاتر و بالاتر، اینها هم پیش می‌آید، یک چیزی می‌دهند، سطح می‌آید بالاتر، انتظار هم بالاتر است، می‌گویند خوب دوباره یک چیزهایی در آن اشکال هست، مراوده هست ولی اشکال هم هست، در یک جایی می‌بینیم که متوقف شد، می‌گوئیم دیگه چرا متوقف شد، من که اینکار را کردم، این شده، اون شده، تا حالا ۷ سطح، ۸ سطح... ، ۲۰ سطح آمدم بالامی‌گوید که مراوده‌ات درست نیست ، من دادم، ولی از تو هنوز چیزی و بازتابی دیده نمی‌شود ، من بیست بار دعوت کردم خانه‌ام تو هنوز یکبار نگفتی بیا خانه من ، شما خودتان با ارتباطی که دارید یک چنین رابطه‌ای آیا دچار اشکال می‌شود یا نمی‌شود ، مسلماً دچار اشکال می‌شود ، لذا ما حالا در یک پروسه زمانی یکی از چیزهایی که برنامه ریزی خواهد شد و البته دارد می‌شود همینجوری که داریم می‌آئیم بالا اینها هم دارد اتفاق می‌افتد ، منتها جزء بحثهای رسمی ما نیست ، مثل همین شکر وجودی ، مثل حس حضور دارد در واقع با ما در حاشیه می‌آید ، یک جایی دیگر رسماً یقه‌اش را می‌گیریم که این را داریم یا نداریم یعنی دیگه اونجا فیلتراسیون ، یک فیلتر است که یا داریم یا نداریم، یا رسیدیم یا نرسیدیم، اگر نرسیدیم باید درستش کنیم، یکی از این مسائل اونجا پیدا می‌شود که خوب بیا بینم عرضه من این است ، عرضه تو چیه ، ما چه جوری با هم مراوده داشته باشیم ، آیا این درست است یا درست نیست، برحق است یا نیست ، بنابراین اینهاست که انسان منزوی افتاده یک گوشه و کناری ، این چیزهای ارتباطی‌اش را نشناخته و همینجوری نشسته می‌گوید بده بده ، درآگاهی هم همینطوری است، بده ، بده ، پس چرا نمی‌دهی، پس حالا که این بحثها پیش آمد که البته مال اینجا هم نبود ولی حتماً خیریتی بود که صحبتش شد چون خودش یک بحث سنگینی است، اما به یک نوعی به پیش ارتباط دارد ، که در هر رابطه‌ای دو طرفش را در نظر بگیریم، یکی از دلایل نذورات و صدقه و... یکی از مهمترین دلایلش این است که ما هم یک چیزی داشته باشیم ولو اینکه ناچیز است نسبت به دریافتها، ولی ما همان را خراب می‌کنیم، منتها در بحثها تا به اینجا نرسیم نمی‌توانیم آن را بازش کنیم، نمی‌توانیم لزوم یک کار خالص را بیایم بگوئیم و مطرح بکنیم ، بهر حال جزء آن بازتاب عملی ماست که حالا این از دست ما بر می‌آید، منتها خرابش می‌کنیم ، بلافاصله یا یک معامله می‌گذاریم رویش، یکجور زرنگ بازی می‌کنیم و... خرابش می‌کنیم، یک جایی اسم خون می‌آوریم ( منظور باید خونی ریخته شود)، خلاصه هر جایی به یک شکلی ماجرا را خرابش می‌کنیم و لگد مالش می‌کنیم .

بینید شما مثلاً می‌توانید نیتتان این باشد که من یک درمانگاه یک روزی باید بسازم ، ممکن است الآن یک دهم از آن را هم نتوانید اجراء بکنید ولی طرحش را بگذارید باشد ، البته خالصاً مخلصاً ، نه اینکه یک جورهایی در آن غل و غش باشد ، لذا طرحش را داشته باشیم و با هیچ معامله‌ای هم قاطی‌اش نکنیم ، ارزشش را خدشه دار نکنیم ، مشکل شما هم حل می‌شود ، هر مسأله‌ای داشته باشید بالاخره در حاشیه همه این قضایا با رحمت الهی بالاخره حل می‌شود .

**در پاسخ به سؤال در خصوص همفازی کیهانی؛** ببینید همفازی کیهانی، درک وحدت هستی را قرار است که ما دنبال بکنیم و این درک وحدت هستی یک چیزی نیست که مقدار مشخصی باشد که بگوئیم که خوب رسیدیم ، به آن هم برسیم باز از آن بیشتر هم هست ، یعنی تا بینهایت است ، یک جایی نیست که دیگه بگوئیم خانمها ، آقایان ما دیگه به درک وحدت هستی رسیدیم ، هر چی برسیم باز از آن بالاتر هست لذا پایان پذیر نیست ، در مورد اسکن دو گانگی که سؤال می کنید ببینید اسکن دو گانگی آیا آورد یک چیزهایی را رو یا نه ، حل و فصلش کرد یا نه ، اگر آورد رو و حل و فصلش کرد تمام شد ، ما اسکن دو گانگی دیگه نیاز نیست که بخواهیم ادامه بدهیم .

### جنگ تشعشعاتی ( در پاسخ به سؤال )

اصولاً منظور از جنگ تشعشعاتی نه اینکه چیز جدیدی باشد ، به فرمهایی در طول تاریخ ادامه داشته ، یکی از فرمایش همین طلسم و جادو است ، همین طلسم یک فرم پنهان است و جنگی است که شما چیزی از آن نمی بینید ولی واقعیتش این است که ادامه دارد و اثر گذار است ، مثلاً فرض کنید که ما تشعشع مثبت داریم ، عکس این هم امکان دارد ، هرچی مثبتش را داریم منفی اش را هم داریم و بحث درمان را داریم می تواند عکسش هم باشد می تواند اختلال شعور هم باشد و خلاصه کلام یک ماجراهائی را به اینصورتها که پنهان است وجود دارد که روز بروز دارد توسعه پیدا می کند ، روز بروز دارد به یک شکلهائی قویتر می شود و گسترده تر می شود ، این مفهوم جنگ تشعشعاتی است و در انتهای خودش هم به بزرگترین جنگ تاریخ بشریت منتهی می شود که نماینده ای اینطرف پیدا می کند و نماینده ای اونطرف پیدا می کند ، اونطرف اسمش دجال است ، شبکه منفی نماینده ای پیدا می کند که در واقع نامش دجال است و اینطرف هم که دیگه معرف حضور هست و بزرگترین جنگ تاریخ بشریت اتفاق می افتد و عمده این قضایا تشعشعاتی است و در ابتدای تظاهراتی هم که اون شبکه ها خواهند داشت به همین صورت است ، یکطرف کمال ارائه می کند ، یکطرف قدرت ارائه می کند و ماجراهای عجیب و غریبی اتفاق می افتد و یک عده ای جذب اینطرف می شوند ، عده زیادی جذب اونطرف می شوند و خلاصه کلام در انتهای خودش رویارویی با دجال است .

### تعریف آرزو

من یک چیزی می خواهم بخرم اگر پولش در جیب من باشد آیا می شود آرزو، الان دست می کنیم توی جیبم و می خرم، وقتی خارج از توانم است می شود آرزو آیا درست است یا نه ، بنا براین از اینجا به بعد یک مطلبی پیش می آید ، آرزوها می آید ما رهایش می کنیم ، البته تعریف دارد و باید برویم توی تعریف هایش وقتی می چسبیم شما مثلاً می بینید این مغازه هایی که مد نظرتان است همیشه پُر است، روزی که می خواهید یک چیزی بخرید دیگر به چشم شما نمی آید در حالیکه روزهای دیگر نمی خواستید بخرید اینجا هست همه جا هست ، یک تعویض روغنی همه جا هست لحظه ای که می خواهید روغن را تعویض کنید می بینید قحطی شده ، یک چیزی

که همه جا هست خلاصه کلام و در مجموع و در انتهای ماجرا می‌آئیم می‌بینیم که ما با زمان رفیقیم و آن کسی که نیست می‌گوید **والعصر ان الانسان لفي خسر**، بحث صالح را گفتیم و بعد می‌آئیم می‌بینیم که باید با هستی رفیق باشیم باید با زمان رفیق باشیم البته اینها نظری اش است، عملی اش دیگر می‌آید در دنیای عرفان و حلقه و اتصال، چون با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود، با شبعه شبعه گفتن دهان شیرین نمی‌شود با رفیق رفیق دهان شیرین نمی‌شود زمان هم با ما رفیق نمی‌شود، لذا اینجا تعریف کردیم این می‌شود عرفان نظری، عرفان عملی این است که برویم در حلقه‌ای واقعاً با آن رفیق شویم، این درکش را کردند و حالا و شیرینی اش را لذتش را می‌برند و می‌بینند شبعه بودن لذت دارد، مشایعت کردن، این یک تعریف عام است، اختصاصی مسئله ما نیست، مشایعت کردن یک لذتی دارد، همراه بودن یک لذتی دارد که خوب کیفش را هم می‌بریم ولی قبلاً همه‌اش در التهاب بودیم، آی نرو، آی برو، همه‌اش در التهابیم، انسانهای معمولی می‌بینند دیگر همه‌اش در التهابند، التهاب، التهاب یا نرو یا برو و هیاهو برای هیچ آخرش پایان سخن شوکه ما را چه رسید از خاک برآیدیم و بر خاک شدیم - **خیام** تمام شد هی بُدو بُدو، هی ندو ندو آخرش هیچی، پس جمع بندی نهائی، عدم هم فازی با زمان و بعد تعریف صبر را هم که گفتیم، صبر یک معنی مجازی دارد، یک معنی حقیقی دارد، معنی مجازی اش یعنی خودداری کردن، می‌گوید بچه صبر کن این را نخور، در مقابل پول ناجوری قرار گرفتیم می‌گوید صبر کن این را ولش کن ازش بگذر، خودداری کردن، یک معنای حقیقی دارد که در رابطه با زمان است، ما اینجا با معنای حقیقی اش سروکار داشتیم، معنای مجازی اش را دوستان خودشان می‌دانند، معنای حقیقی اش همین رابطه ما با زمان، آیا ما با زمان در ارتباطیم؟ بله، چکار با آن بکنیم، اینها این ماجرایش، این نظری و تئوری اش است، عملی اش را انشاءالله در دوره ۶ با هم سرو کار خواهیم داشت، عدم یکپارچگی ذهن هم عوامل بیماری را در این دوره با هم صحبت کردیم بحث قضاوت، تبعیض، عدم زیستن در زمان حال حاضر، اینها را در جلسه اول مان راجع به ذهن صحبت کردیم و گفتیم علت بیماریمان در این رابطه چیست، صالح بودن را هم که با هم تعریف کردیم.

## بلاای آسمانی

اما در مورد بحث بلاای آسمانی که می‌گوید ما می‌دهیم، همه چیز روی زمین قانونمند است، قانون به کجا بر می‌گردد، به شعور، شعور به کجا بر می‌گردد، به او بر می‌گردد، در اصل او می‌دهد، در اصل اگر یک صاعقه هست او داده چرا، شعورش را مأمور کرده، شعورش هم قانون، قانون هم عدد و این اتفاق می‌افتد، الآن اگر من بگویم ما طوفان نوح در پیش داریم شما چی می‌فرمائید، پس اگر بگوئیم طوفان نوح در راه است شما چی می‌فرمائید و اگر بگوئیم خدا دارد این بلا را به سرمان نازل می‌کند شما چی می‌فرمائید، باور داریم که خدا دارد نازل می‌کند ولی اینجا ما روابط قانونمندش را می‌توانیم با هم در بیاوریم بیرون که قانونش گذاشته شده، گفتند

اگر گاز CO<sub>2</sub> گاز مونو اکسید کربن را بیش از حد تولید کنی و تعادل جو را بهم بزنی ما حرارت را در جو نگه می داریم و اینجا عصر یخبندان ایجاد کرده بودیم که تلنباری از یخ و برف را در قطبین زمین نگه داریم در یک سطح عظیم ، برای همچین روزی یخ را آب می کنیم می اندازیم زیرتان که بروید زیر آب و دوباره فعالیت شما محدود شود و خلاصه زمین می رود زیر آب ، مگر طوفان نوح شاخ و دم دارد ، این طوفان نوح است و الآن جو زمین بهم خورده ، آب و هوا عوض شده است ، تغییرات عجیب غریب داریم به دلایلی یکدفعه می بینید سرمای بی سابقه ، گرمای بی سابقه ، چون یکدفعه تعادل جو به یک شکلهایی بهم می خورد منتها روند کلی اش افزایش حرارت جو است پدیده **Green house effect** این پدیده دارد برای ما طوفان نوح ایجاد می کند ، حالا این بلا و مصیبت را می توانیم بگوئیم بلای آسمانی ، می توانیم بگوئیم بلای زمینی ، هر جور می خواهید فرض کنید ولی چه در آن زمان چه در این زمان وقتی قرار باشد روی زمین جاری می شود عللش را می توانیم پیدا کنیم ، الآن ویروس هائی در کمین ما هستند در دهه های آینده ، در چند سال آینده این ویروس ها از هاگ های خودشان می آیند بیرون ، بر اساس مسائلی ، میزان سرب ، کادیم ، جیوه ، کبالت و بقیه عناصر خاص در آب ها ، تشعشعات منفی خودمان ، بعضی از ویروس ها با تشعشعات خاصی کار می کنند و از هاگشان می آیند بیرون ، میلون ها سال در هاگشان خوابیدند برای روزی که تشعشعات ، تشعشعات منفی که موجودات غیر ارگانیک جذبش می شوند به یک حد معینی برسد وقتی به یک حد معینی رسید فعال می شوند ، ویروس سارس یکدفعه نصف دنیا را در عرض چند روز فلج می کند و از این مسائل در آینده انسان زیاد به چشمش خواهد دید ، اینها بلاهای آسمانی می تواند تلقی شود ، چون به عبارتی بر می گردد به قانون ، قانون را شعور گذاشته شعور را هم او گذاشته برمی گردد به او و به صورت منفرد ، مجزا و به دور از عدالت و به طور موردی به آن نگاه نکنید .

**در پاسخ به سؤال در خصوص چاکراها؛ استاد؛** ما چاکراهای مختلفی داریم، هفت تا چاکرای اصلی داریم، ما در بررسی هائی که در نقشه وجود داریم به سنسورهای مختلفی در آنجا برخورد می کنیم، شهر وجود ما اگر برویم داخلش دیگر در نمی آئیم بیرون، اینجا آستانه درک فیزیکی داریم (چشم، گوش، حس لامسه، بویائی، چشائی) آستانه درک ذهنی داریم، خیلی چیزها را ما با آستانه درک فیزیکی مان درک نمی کنیم با آستانه درک ذهنی مان درک می کنیم، مثلاً ما نگاهمان از روی یک اعلامیه هم رد می شود همه آن را عکس برداری کردیم ، اگر بگویند روی آن اعلامیه چی بود می گوئیم نمی دانیم یک چیزهائی بود ولی در یک شرایطی می بینیم که همه آنها ثبت شده است، مثلاً این لامپ بالای سر من در ثانیه ۵۰ بار خاموش و روشن می شود ما متوجه نیستیم چون آستانه درک به ما اجازه نمی دهد ولی دقیقاً این ثبت و ضبط است که ۵۰ بار در ثانیه دارد خاموش و روشن می شود ، یک آستانه درک فرا ذهنی داریم که سنسورهای مختلفی هست، بعد تازه وقتی ماجرای نفس و اینها را بیاوریم وارد کنیم برویم توی این شهر و اینها را باز کنیم، زیر مجموعه اینها را هم باز کنیم ، مثلاً این آستانه درک فیزیکی یک کلمه است ولی اگر خودش را بخواهیم باز کنیم همین لمس، لمس رطوبت، لمس زبری، لمس فشار، حس درد، حس تیزی، لطافت و.. همه اینها را که می خواهیم باز کنیم وقتی می آیم لامسه، بینائی می بینیم خودش گسترده گی عجیب و غریبی پیدا می کند هر کدام از اینها ، حالا ما اینها را که داریم با این سنسورها هست که

مسایل فرا ذهنی را متوجه می‌شویم، می‌گوئیم به ادراک رسیدیم ، به اشراق رسیدیم ، آگاهی گرفتیم ، از این جور چیزها که دیگر الآن کم و بیش همه با آنها آشنا هستیم، خوب اینها سنسور می‌خواهد و هر کدامش بخش هائی دارد که اینها را کشف و ضبط می‌کند و برای ما مشهودش می‌کند ، ما اینجوری نگاه می‌کنیم به قضیه ، بعضی‌های دیگر در مکاتب دیگر می‌آیند می‌گویند که اگر شما روی این سنسور بیائی تمرکز کنی به آگاهی می‌رسی ، به درک می‌رسی، مثل این می‌ماند که من بگویم اگر ما روی حس لامسه تمرکز کنیم حس لمسمان خیلی قوی می‌شود یا هر چیزی را از دور لمس می‌کنیم، این ممکن است یک مقداری درست باشد و در ناپیناها یک مقداری تقویت شود ولی اصل ماجرا این نیست، آگاهی تعریف دیگری پیدا می‌کند ، این است که باید مشتاق باشی ، یک مکانیزمی هائی به کار بیفتند و ما بتوانیم این آگاهی را دریافت کنیم ، در آنجا گفته می‌شود نه اگر ما روی این چشم سوم تمرکز کنیم اینجا باز که شود ما به آگاهی دسترسی پیدا می‌کنیم ، یعنی تصور می‌کنند یک دریچه‌ای است حالا باز شود ما می‌رویم آن تو می‌بینیم همه‌اش آگاهی است ، یعنی مکانیکی ، یعنی تفکر مکانیکی است ، ما اینطوری نگاه نمی‌کنیم، ما سنسور داریم ولی راه دستیابی به آن را اشتیاق می‌دانیم نه اینکه مسایل مکانیکی ، روی همین حساب است که اصلاً روی چاکراها صحبت نداریم بخاطر اینکه فوراً همه می‌روند توی آن وادی ، می‌خواهیم چیزی دیگری را جا بیندازیم و بدون اینکه یک کلمه راجع به چاکراها صحبت کنیم این ماجراها را از آن کانال خاص خودش که اعتقاد داریم به جریان بیندازیم، حالا نمونه‌های این قضایا می‌بینی که ده‌ها سال رفتند روی چشم سوم تمرکز کردند، هرچی هم می‌آید جلوتر طرف بیشتر آلوده می‌شود دیگر نمی‌تواند ترکش کند چون می‌بیند ده سال وقت گذاشته فکر می‌کند این سال یازدهم می‌رسد و سال دوازدهم می‌رسد، سال سیزدهم می‌رسد دیگر دلش هم نمی‌آید که رهاش کند ولی ابتدا به ساکن این قضیه این است که ما بر اساس تعاریف خودمان برویم جلو و این را جا بیندازیم که کمال و اشراق تکنیکال نیست ما آنها را سنسوری می‌دانیم ، مبدل‌های انرژی هستند، اما اینجوری نیست که ما با تمرکز روی آنها به آگاهی هستی دسترسی پیدا کنیم .

#### سؤال ( -- در مورد فلسفه ساخت خانه خدا توضیح بدهید .

**جواب؛** در کتاب مقدس عهد عتیق که شریعت سنگینی را به قوم موسی پیشنهاد می‌کرد ، از جمله دستورات این بود که در بین خود خیمه خدا را عَلم کنید ، یعنی هر جا سکنی می‌گزیدند ، آن موقع خیمه بر پا می‌کردند ، در بین خودشان بزرگترین خیمه را عَلم می‌کردند بنام خیمه خدا و در این جمع یک مبدائی و مبنائی پیدا می‌شد ، بعدها بیت المقدس اشتراکی می‌شود با گسترش ارتباطات چون در ابتدا ارتباطات به این سادگی نبوده است که این شهر از آن شهر با خبر شود ، این مملکت از آن مملکت با خبر شود ولی اول بین خودشان خیمه خدا را بر پا می‌کردند و بعدها با گسترش ارتباطات بیت المقدس می‌شود .... چرا؟ آیا اولاً خدا خانه دارد ، چنین چیزی صحت ندارد . ای خانه پرتان چه پرشیدگل و سنگ آن خانه پرشید که خبان طلبیدند- **ولانا** و ماجرا یک سمبل است ، سمبل وحدت ، سمبل اینکه همه متحداً بگویند ما یک سمت فستقیموالیه را به طور فیزیکی روی زمین می‌خواهیم با هم در وحدت تجربه کنیم ، همه‌مان یک سمت نگاه کنیم ، فستقیموالیه یعنی درس عملی فستقیموالیه بوده است و بعداً در دنیای اسلام به علت اینکه وجه تمایزی بین یهود و مسلمان پیدا شود قبله ما تغییر کرد و آمد در کعبه قرار گرفت و

اینجا شد قبله ، باز اصل موضوع فرقی نکرده است و قرار بود ما به یک سو فستقیمو الیه را با همدیگر هر روز تجربه کنیم تا یواش یواش از فیزیک به ذهنمان و درونمان راه پیدا کند و بعد هر سال عده‌ای واجدالشرايط شوند بروند از نزدیک پیمان بعدی را ببندند، یعنی پیمان ایاک نعبدُ و ایاک نستعین را به جا آورده باشند و مراسم دیگر را اجرا کرده باشند، در بین شان گدا نباشد، در بین شان گرسنه نباشد ، چون رعایت آن دستورات مثلاً خمسش را داده ، زکاتش را داده ، انفاقش را کرده، خوب خمسش را داده یگ نفر گدا نباید پیدا بشود چرا ( و انما غنمتم من شی فان الله خمسہ وللرسول والذی الیتیمی والمساکین ) این خمس مال خدا و رسول و یتیم‌ها و مسکین‌ها، خدا که خمس نمی‌خواهد، یعنی کار خدا ، کار رسول خودشان که ... رسول این همه پول را می‌خواهد چکار کند، بعد آن هم در زمان حیات بوده ، حالا که در زمان حیاتش نیست ، منظور کار خدا ، کار رسول ، کار خدا چی بوده است ، یتیم‌ها و المساکین و ابن السبیل ، راه مانده و درمانده و اینها حالا این خمسش را داده یک نفر گدا در کوچه نیست ، به شعاع چقدر گرسنه‌ای نیست و آماده می‌شود برای پیمان بالاتر ، پیمان لبیکك لك لبیکك که دیگر آدمم آنجا نزدیکتر ، یک لول بالا که این پیمان را ببندم و تازه بروم بایستم یک جائی هم که بطور سمبلیک به عنوان شیطان درست شده است در آنجا بایستم و به سوی شیطان سنگ بیاندازم و گرنه شیطان که مکانی ندارد ، همانطور که خدا مکانی ندارد ، شیطان هم ندارد ، یک جا هم تجسم شده به عنوان شیطان من رفتم ایستادم آنجا این طرف پیمان بستم ، آن طرف هم ایستادم سنگ هم می‌زنم می‌گویم من دیگر با تو نیستم ، یعنی اگر کسی این پیمان ایاک نعبدُ و ایاک نستعین را به جا بیاورد می‌داند یعنی چی ، می‌داند تبدیل به چه اَبَر انسانی می‌شود . ( ادامه سؤال ؛ خلیها هم آنجا یا کور شدند یا مُردند ) استاد ؛ ( با شوخی ) آنها نشانه گیری شان خوب نبوده است ، یک اشکال دیگر دارد که می‌گویم که چرا این اتفاق می‌افتد .

حالا ما یک پیمان دیگر هم داریم ، پیمان مَهر هم گفتیم که ما قبول کردیم اضافه بر سازمان ، حالا اگر قرار باشد این پیمان به جا بیاید سالی چند نفر واجدالشرايط می‌شوند ، ۵ نفر ، ۱۰ نفر ، ۵۰ نفر از تمام دنیا ، الآن با جمعیتی که هستیم اگر خیلی شود ، می‌شود ۵۰ نفر ، آنجا کور می‌شوند برای اینکه روی سر و کله هم سوارند ، توریستی رفتند، می‌زند، یکدفعه می‌بیند زده به چشم بغلی‌اش، اینها سیاهی لشکرند، مسئله ذبح گوسفند با شرايطی که هم قدیم بوده برای خورد و خوراک خودشان آنجا لازم بوده است ، الآن چند میلیون گوسفند را ذبح کنند چکار می‌خواهند بکنند و... این جور ماجراها فقط مسأله‌ای که وجود دارد بدلیل اینکه شرایط قضیه نیست افراد می‌روند فقط حمله‌ای که به آنها می‌شود آن برایشان می‌ماند و می‌روند پیمان‌ها را که اصلاً به صورت پیمان نگاه نمی‌کنند، بصورت تشریفات نگاه می‌کنند ولی حمله به آنها می‌شود و یک حالتی رفتند یک حالت دیگری بر می‌گردند می‌آیند ، اینها همه در واقع منظور بوده ، هدفی در آن بوده ، هرکدامش معرفت‌های خاصی داشته که یواش یواش معرفت‌های خودش را از دست داده است، گرسنه‌ها، گداها، مسکین‌ها، سالمندان، بیماران همین جوری ول ویلون بی سروسامان، بی سرپرست و ما هم میلیون میلیون می‌رویم حج پول و سرمایه هنگفتی را صرف می‌کنیم بر می‌گردیم نه خودمان به چیزی رسیدیم ، آن بیچاره‌ها هم که همچنان سر کوچه می‌رویم ساعت ۲ شب می‌بینید



ده تا بچه پسر و دختر قد و نیم قد معلوم نیست ، اینها اینجا چکار می کنند ، تا یکی از اینها در خیابان است کسی نمی تواند برود ، تا این را حل نکند نمی تواند برود .

### عدم شناخت ، فهم و درک عشق زمینی

عدم شناخت ، فهم و درک عشق زمینی ؛ یکی دیگر از مواردی است که می تواند در تولید بیماری در ما نقش داشته باشد، عشق زمینی باید به ما کمک کند تا به چیزهایی برسیم، چون نمی دانیم که اساساً در روی زمین چکار باید بکنیم، لذا در نرم افزار پینش ما از عشق درک درستی طراحی نشده است، در نرم افزار پینش ما عشق به معنای اسارت طراحی شده است و جوانی که بر اساس قانون الهی می خواهد به پله عشق قدم بگذارد، چون تعریف درستی ندارد وارد فاز منفی شده و آلودگیهای مربوطه دامنگیر او می شود. ما بسوی خدا می رویم که رحیم است ، یعنی ما می رویم که رحیم بشویم ، ما می رویم که به عشق برسیم ، حالا در مرحله اول ما را عاشق خودمان کردند ، نوزاد خودشیفته است همه را بخاطر خودش می خواهد و اگر باب میلش چیزی نبود خشم او شامل افراد می شود، هر چیزی را بخاطر خودش ، مادرش را هم بخاطر خودش می خواهد، حالا ما با این وضعیت آمدیم روی زمین ، اما اگر بر این منوال بگذرد که تحولی اتفاق نمی افتد ، لذا کلکی سوار کردند بنام عشق زمینی (پنیری جلوی لانه موش تا موش از لانه بیرون کشیده شود) و از این طریق است که این تجربه از خود بیخود شدن یعنی خود را گم کردن، یعنی خالی شدن خانه دل را پشت سر می گذاریم، بنابراین این شاهکار و طراحی عظیم رخ داده که هر کسی و هر جزئی عامل این باشد که ما را از کمال جدا کنند تا ما بفهمیم که خارج از وجود ما هم مسائلی هست و کمالی هست و این می شود سرمایه و تجربه ما برای بعدها و مراتب بعدی و به این شکل ما را از خودمان جدا می کنند اما چه نتیجه ای می گیریم از این طراحی اعجاب انگیز. عمدتاً افراد توجه می کنند که زندگی یک قمار است و قمار عشق یک فرقی دارد، یا تصور می کنند بازنده هستند یا برنده و باید این تجربه به وصال برسد و اگر شد در قمار عشق (وصال) برنده و اگر نشد باخته است. حالا ممکن است این اتفاق بیافتد و این شرایط است که تعیین می کند یعنی اصل خود ماجراست و بعد روند زندگی است و درصد قابل توجهی از مشکلات روان و جسم و ذهن ما از بابت نابسامانی ایجاد می شود و در برنامه های نرم افزاری ما مشکلات زیادی رخ می دهد و ماجراهایی برنامه ریزی می شود که دیگر تا آخر عمر گریبان ما را ول نمی کند، از جمله ممکن است فاز منفی تمام وجود ما را پر کند و در پاره ای از مواقع تصور می شود انتظار ما از پدیده عشق، بحث اسارت ، اقدام به خودکشی و .... تنها نتیجه ای است که فرد به آن می رسد و اتفاقاتی هم در این رابطه می افتد .

خلاصه کلام آن چیزی که اتفاق می افتد با آن چیزی که باید باشد تفاوت های زیادی دارد، عشق زمینی تاریخ مصرف دارد و هر چیزی فنا پذیر است، مگر آنچه که به او تعلق داشته باشد و این قانونمند است و عشق زمینی یکی از آنهاست و این عشق زمینی شمشیر چوبی است، لذا هیچ چیز روی زمین جاودانه نیست، یعنی ما تا یکجائی می رویم و بعد دچار قانون عدم جاودانگی می شویم تا در یک جنگ واقعی شمشیر واقعی بگیریم و عشق مجازی را گذر بر عشق حق است و انتها حق است .

یعنی ما همه این بازی‌ها را می‌کنیم که آن عشق را تجربه کنیم ولی اول باید عشق سطح پائین‌تری را تجربه کنیم، مثل شمشیر چوبی و اگر ابتدا شمشیر واقعی را به دستمان می‌دادند ما مدام می‌زدیم بر سر و بدن خود و دیگران و دیگر چیزی نمی‌ماند و همه چیز از بین می‌رفت. عشق زمینی یکی از مهمترین وسایلی بوده که قرار بوده ما از آن استفاده بکنیم و با مسائلی آشنا شویم

این از عنایت با شماست که می‌خواهد پیش آمد ضرر عشق مجازی را گذر عشق حق است آنها قاضی بدست پور خود شمشیر چوبین میدهد تا او در آن استاد شود شمشیر کبود در غزا مریبی جنگ به دست شاگردش شمشیری چوبی می‌دهد تا با این شمشیر چوبی تمرین کند و استاد شود و در جنگ واقعی شمشیر واقعی بگیرد عشقی که بر انسان بود شمشیر چوبین آن بود با عشق رحمان می‌شود چون آخر آید ابتدا ما می‌رویم که با ذات او آشنا شویم، ذات او غیر قابل تعریف است ولی عشق پایه فهم آن مسئله است مولانا می‌گوید عاشقی کر زین سرو کر زان سراسر است ماقبت ما را بدان شر بر سرت، قرار بوده که ما با این مسئله به عنوان یک شمشیر چوبین تمرینی داشته باشیم روی زمین بعد مراحل بعد شکلش عوض می‌شود و بعد در انتها به نوعی در مسئله الیه راجعون ما به او نزدیک تر شویم از این طریق، اما گفتیم عشقی را که ما تجربه می‌کنیم چیه، اسارت، عشق به معنای اسارت است در حالیکه عشق خودش به معنای آزادی بود یعنی خود را ندیدن و او را دیدن، عشق البته فازهای مختلفی داشته است در این مرحله قرار است که این تجربه را داشته باشیم این مرحله و مرحله بعد این تجربه را داشته باشیم از مردک دیده باید آموخت دیدن هم‌رکس را و ندیدن خود را قرار بوده که ما این درس را بگیریم اما چه درسی را گرفتیم، درس اسارت و خود شیفتگی، چرا، خود شیفتگی ایجاب می‌کند که من مراقب او باشم، او هم باید همین کار را بکند یعنی ما باید به هم زل بزنیم و یکی نگاه کند همه چی خراب شده است و همه چی ابطال شده است، آخرش هم هیچی به هیچی و بعد تعریف غلط آمدیم عشق را قمار عشق تعریف کردیم و فکر کردیم هدف از زندگی این است که ما آمدیم در یک قمار شرکت کنیم به نام قمار عشق، اگر بُردیم حالا تعریف بُردن خودش بحث دارد، اگر بُردیم که خوب در زندگی خوشبخت شدیم، اگر باختیم که دیگر وامصیبتا و در این رابطه درصدی تلفات داریم، خودکشی داریم در این تعبیر و تفسیر غلط تلفات داریم و آنها هم که جان سالم به در می‌برند تبدیل می‌شوند به افرادی پارانوئید، بدبین، افسرده، سرخورده و خلاصه کلام آن کارائی خلایق وجودشان از دست رفته است، مثل آغوره که آبش را می‌گیریم تفاله‌اش آن چیزی که از ما باقی می‌ماند یک چنین چیزی است، دیگر کارائی ندارد، باری به هر جهت می‌خواهیم به زندگی ادامه بدهیم بعد وارد یک زندگی بشویم و خلاصه، کاری و ازداواجی و بگذرانیم در حالیکه هدف خیلی بزرگتر از این مسئله بوده و لذا می‌بینید دوباره هیچ نتیجه‌ای از این ماجرا گرفته نشده است و فقط اثرات منفی این ماجرا به جا مانده است.

## جاودانگی عشق

خلاصه کلام یک قضیه دیگر این که تصویری که ما داریم بحث جاودانگی عشق است ، بحث اینکه به عنوان یک درس و یک کورس به آن نگاه نمی‌کنیم البته این می‌تواند به مدت طول زندگی انسان باشد ، تمام عمر ادامه پیدا کند ولی تصور ما باید برنامه ریزی‌اش درست باشد ، هیچ چیزی روی زمین جاودانه نیست و قرار است همه چی در زندگی دیگر نو شود و یک چیزی بیاید به همه چی در اینجا خاتمه دهد و خلاصه در یک پروسه‌ای ما داریم این را ادامه می‌دهیم ، قرار است عشق زمینی تبدیل به عشق آسمانی شود ، اگر عشق زمینی ابدی بود چی می‌شد ، ما دیگر به عشق او نیاز نداشتیم ، این خودش یک دلیل مهم ، یک دلیل دیگرش این است که اصولاً کل شيء هالك الا وجهه هر چیزی فناپذیر است غیر از او بنا براین یک موضوع دیگری که افراد را به خودکشی ، به ناامیدی ، سر خوردگی وادار می‌کند توقع نابجاست ، تعریف غلط است ، یعنی تصور از عشق این است که عشق باید جاودانه باشد ، البته سوء تفاهم نشود ممکن است همه زندگی ما را پوشش بدهد ولی تصور ما باید از آن چی باشد ، این که اینجا یک کورس است ، تصور جاودانگی روی هیچی نباید باشد ، این باید جز دید ما باشد ولی ممکن است همه عمر ما عاشق باشیم اشکالی ندارد ، یعنی مغایرتی با این قضیه ندارد ، منتهای مراتب تعریف ما باید حتماً تعریف درستی باشد ، این هم مختصر و مفید در مورد بحث فهم ماجرای عشق زمینی که شاید لازم باشد برای نسل بعدی به درستی تعریف شود .

### صحبت‌های پایانی دوره

خیلی ممنون از اینکه دوستان به ما افتخار دادند این دوره را خدمتان باشیم ، درس‌هایمان را پس بدهیم باز هم عزیزان و سروران و همه دوستانی که صاحب کمال هستند اینجوری تلقی می‌کنیم که من درس پس می‌دهم ، آخرین توصیه را برای این دوره داشته باشم ، مسائل کنترل ذهن ، طراحی ، آن چیزهایی را که با هم صحبت کردیم پیگیری کنید تا انشاءالله دوره بعد افتخار این را داشتم در خدمتان باشم انشاءالله به سروسامانی رسیده باشد ، چون واقعیت این است که مطلب جدی است چون دوره‌های بعد ما یک پروسه‌های دیگری داریم یعنی این دوباره می‌آید اضافه می‌شود اگر رها کنیم نمی‌دانیم بعداً آن را دنبال کنیم یا این را ولی این می‌تواند ظرف فاصله‌ای که داریم فرصتی که داریم کاملاً جا بیافتد و دیگر با ما یار باشد و خلاصه به ما کمک کند .

## پایان خلاصه دوره ۳

آیات قرآن استفاده شده در دوره ۳

بقره ۷	خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ خدایند بر دل‌های آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده و بر دیدگانشان پرده‌ای است و آنان را عذابی دردناک است.
بقره ۲	ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقوایبشگان است .
العصر ۲۱	وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ سوگند به عصر که واقعا انسان دستخوش زبان است .
العصر ۳	إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده‌اند.
الاسراء ۱۱	وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا انسان [همان گونه که] خیر را فرا می‌خواند [بیشامد] بد را می‌خواند و انسان همواره شتابزده است.
معرج ۱۹	إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا به راستی که انسان سخت آرمند [و بی‌تاب] خلق شده است.
نساء ۷۹	مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا هر چه از خوبیها به تو می‌رسد از جانب خداست و آنچه از بدی به تو می‌رسد از خود توست و تو را به پیامبری برای مردم فرستادیم و گواه بودن خدا بس است .
الشرح ۶	إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا آری با دشواری آسانی است
زلزال ۴	يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا آن روز است که [زمین] خبرهای خود را باز گوید.
انفال ۶۶	الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِن يَكُن مِّنْكُمْ مَّتَّةٌ صَابِرَةٌ يَعْلَبُوا مِنِّي وَإِن يَكُن مِّنْكُمْ أَلْفٌ يَعْلَبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ اکنون خدا بر شما تخفیف داده و معلوم داشت که در شما ضعفی هست پس اگر از [میان] شما یکصد تن شکیبا باشند بر دویست تن پیروز گردند و اگر از شما هزار تن باشند به توفیق الهی بر دو هزار تن غلبه کنند و خدا با شکیبایان است.
فاطر ۸	أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ آیا آن کس که زشتی کردارش برای او آراسته شده و آن را زیبا می‌بیند [مانند مؤمن نیکوکار است] خداست که هر که را بخواهد بی‌راه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند پس مبدا به سبب حسرتها [ی گوناگون] بر آنان جانت [از کف] برود قطعا خدا به آنچه می‌کنند داناست
زخرف ۳۶	وَمَن يَعِشْ عَن ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ و هر کس از یاد [خدای] رحمان دل بگرداند بر او شیطانی می‌گماریم تا برای وی دمسازی باشد.
انفال ۴۱	وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ أُمَّتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقِيهِ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید يك پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان [او] و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان است اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی [حق از باطل] روزی که آن دو گروه با هم روبرو شدند نازل کردیم ایمان آورده‌اید و خدا بر هر چیزی تواناست

حج آیه ۴۱	الَّذِينَ إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و به کارهای پسندیده وامی‌دارند و از کارهای ناپسند باز می‌دارند و فرجام همه کارها از آن خداست
بقره ۲۶۷	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از چیزهای پاکیزه‌ای که به دست آورده‌اید، و از آنچه برای شما از زمین برآورده‌ایم، انفاق کنید، و در پی ناپاک آن نروید که (از آن) انفاق نمایید، در حالی که آن را (اگر به خودتان می‌دادند) جز با چشم‌پوشی (و بی‌میلی) نسبت به آن، نمی‌گرفتید، و بدانید که خداوند، بی‌نیاز ستوده (صفات) است.
الرحمن ۵۶	فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسُ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ فِيهِنَّ [باغها دلبرانی] فروهشسته‌نگاهند که دست هیچ انس و جنی پیش از ایشان به آنها نرسیده است
فلق او ۲	قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ بگو پناه می‌برم به پروردگار سپیده دم از شر آنچه آفریده
شمس ۸	فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا سِپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد
الذاریات ۵۶	وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند
قصص ۸۸	وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و با خدا معبودی دیگر مخوان خدایی جز او نیست جز ذات او همه چیز نابودشونده است فرمان از آن اوست و به سوی او بازگردانیده می‌شوید
حجر ۲۹	فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید.
بقره ۲۰۱	وَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و برخی از آنان می‌گویند پروردگارا در این دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش [دور] نگه دار.
مزل ۲	قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا به پا خیز شب را مگر اندکی.
نساء ۱۳	تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ اینها احکام الهی است و هر کس از خدا و پیامبر او اطاعت کند وی را به باغهایی درآورد که از زیر [درختان] آن‌نهرها روان است در آن جاودانه‌اند و این همان کامیابی بزرگ است .
قدر	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ به نام خداوند رحمتگر مهربان ما [قرآن را] در شب قدر نازل کردیم و از شب قدر چه آگاهت کرد شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است در آن [شب] فرشتگان با روح به فرمان پروردگارشان برای هر کاری [که مقرر شده است] فرود آیند [آن شب] تا دم صبح صلح و سلام است.
بقره ۲	ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقواییستگان است.
آل عمران ۱۳۰	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ای کسانی که ایمان آورده‌اید ربا را [با سود] چندین برابر مخورید و از خدا پروا کنید باشد که رستگار شوید .

بقره ۱۳۰	<p>وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَ [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می‌گویید از اسامی اینها به من خبر دهید .</p>
مائده ۱۷	<p>لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَفِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ کسانی که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است مسلما کافر شده‌اند بگو اگر [خدا] اراده کند که مسیح پسر مریم و مادرش و هر که را که در زمین است جملگی به هلاکت رساند چه کسی در مقابل خدا اختیاری دارد فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن خداست هر چه بخواهد می‌آفریند و خدا بر هر چیزی تواناست.</p>
بقره ۱۸	<p>صُمٌّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْرِفُونَ کردند لالند کورند بنابراین به راه نمی‌آیند .</p>
حدید ۴	<p>هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ اوست آن کس که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید آنگاه بر عرش استیلا یافت آنچه در زمین درآید و آنچه از آن برآید و آنچه در آن بالارود [همه را] می‌داند و هر کجا باشید او با شماست و خدا به هر چه می‌کنید بیناست .</p>
بقره ۳۰	<p>وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.</p>
الناس	<p>بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱) مَلِكِ النَّاسِ (۲) إِلَهِ النَّاسِ (۳) مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (۴) الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (۵) مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ (۶) بنام خداوند رحمتگر مهربان بگو پناه می‌برم به پروردگار مردم (۱) پادشاه مردم (۲) معبود مردم (۳) از شر وسوسه‌گر نهانی (۴) آن کس که در سینه‌های مردم وسوسه می‌کند (۵) چه از جن و [چه از] انس (۶)</p>
ذاریات ۴۹	<p>وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ و از هر چیزی دو گونه [یعنی نر و ماده] آفریدیم امید که شما عبرت گیرید</p>
آل عمران ۱۶۹	<p>وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده میندار بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند</p>

اذا دان لك الخلق فقد دان لك الحق کسی که خلق تو را بشناسد به درستی که حق تو را شناخته است - ابن عربی



نخستینم ز خیالی که می‌پرد دل من	خار صدف به دارم شرابخانه کجاست	چو بشوی سخن اهل دل گو که خطاست	سخن شناس ندای جان من خطاین جاست
چنین که صومعه آلوده شد ز خون دلم	گرم به باد به شوید حق به دست ثامت	سرم بسه دنی و معنی فرو نسی آید	تبارک الله از این قهنگه که در سرماست
از آن به دیر منامم عزیز می دارند	که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست	<b>داندرون من خسته دل ندانم کیمت</b>	<b>که من خموشم و او در فغان و در غوغاست</b>
چه ساز بود که در پرده می زد آن مطرب	که رفت عمر و هموزم دلخ پرز هوست	دلم ز پرده برون شد کیهانی ای مطرب	بنال مان که از این پرده کار مابه نواست
ندای عشق تو دیشب داندرون دادند	فضای سینسه حافظ هموز پرز <b>حافظ</b>	مرا به کار جهان مرکز التفات نبود	رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست

پس مگو کین بجله دهماطل اند	باطلان بر بوی حق دام دل اند	ز انک بی حق باطلی ناید پید	قلب را ابله به بوی زر خرید
پس مگو بجله خیاست و ضلال	بی حقیقت نیست در عالم خیال	گر بودی در جهان تقدی روان	قله بار خراج کردن کی توان
<b>حق شب قدرت در شبانمان</b>	<b>تا کند جان حربی را امتحان</b>	تا نباشد راست کی باشد دروغ	آن دروغ از راست می کید و فروغ
<b>نه به شهاب بود قدر ای جوان</b>	<b>نه به شهاب بود خالی از آن</b>	بر امید راست کژ را می خزند	زحر در قدی رود آنکه خورد
در میان دلخ پوشان یک فقیر	امتحان کن وانک هستت آن بگیر <b>مولانا</b>	گر نباشد کندم محبوب نوش	چه بود کندم نای جو فروش

دیگران قره قسمت همه بر عیش زدند	دل غم دیده ما بود که هم بر غم زد	<b>د ازل پر تو حسنت ز تجلی دم زد</b>	<b>عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد</b>
جان علوی هوس چاه ز خندان تو داشت	دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد	<b>جلوه ای کرد درخت دید ملک عشق نداشت</b>	<b>سین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد</b>
حافظ آن روز طرب نامه عشق تو نوشت	که قلم بر سر اسباب دل خرم زد	عقل میخواست کز آن شله چراغ افروزد	برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد
<b>حافظ</b>		مدعی خواست که آید به تماشا که راز	دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد

اکر بلخ شوی ظاهر بینی	صد عالم فرو تیر پاید توست	<b>عزیز احمد و عالم ساید توست</b>	<b>بهشت و دوزخ از پیر پاید توست</b>
تواند پرده فی و آن چیز	که می بینی تو آن ساید توست	<b>تونی از روی ذات آینه شاه</b>	<b>شه از روی صفائی آید توست</b>
بر آبی از پرده و بیخ و شران کن	که حمد و کون یک سر پاید توست	که داند تا تو اندر پرده غیب	چه چیزی و چه اصلی ماید توست
تو از عطار بشو کانه اصل است	برون نی از تو و همید توست <b>عطار</b>	تو طفلی و انک در کواره تو	تو راج میکند هم دایه توست

**کریار کنید ترک طاعات کنید**      **غنهای مرا به می مکافات کنید**      **چون در کرم زحاک من خشت کنید**      **در رخزی دیوار خرابات کنید **خیام****

گهذاری ز گهستان جهان مارا بس من و هم صحبتی اهل ریادورم باد تصرف دوس به پاداش علی می بخند بشین بر لب جوی و گذر عمر بسین	زین چمن سایه آن سروروان مارا بس از کرمان جهان رطل کران مارا بس ماکه رزیم و کدائیرمغان مارا بس کاین اشارات ز جهان گذران مارا بس	تقدبازار جهان بنگر و آزار جهان یار بااست چه حاجت که زیادت طلبیم ازد خویش خدارا به بهشتم مفرست حافظ از مشرب قسمت گلخانه انصافیت	گر شمارانه بس این سودوزیان مارا بس دولت صحبت آن مونس جان مارا بس که سرکوی تو از کون و مکان مارا بس طبع چون آب و غزلهای روان مارا بس حافظ
---	---	---	---

بر سر آتم که گرد دست برآید خلوت دل نیست جای صحبت اضداد دیو چو برون رود فرشته درآید صحبت حکام خلقت شب یلداست برد ارباب بی مروت دنیا	دست به کاری زخم که خنده سرآید نور ز خورشید جوی بو که برآید چند نشینی که خواجه کی بدرآید	ترک کدایی کن که کنج بیایی صلح و طلاع متاع خویش نمودند بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر خلقت حافظ دین سرا چه عجب نیست	از نظر در حوی که در گذر آید تا که قبول اقدو که در نظر آید باغ شود سبز و شاخ گل برآید حرکه به میخاز رفت بی خبر آید حافظ
--	---	---	---

به چشم کرده ام ابروی ماه یعلی امید است که مشور عثمانی من سرم زدست بشد چشم از انتظار بوخت مکدر است دل آتش بخرقه خواهم زد به روز واقعه تابوت ماز سرو کنید	خیال سبز خطی نقش بسته ام جانی از آن کانه ابرو رسد به نظریانی در آرزوی سرو چشم مجلس آبیانی یابین که که را میکند تماشایی که میرویم به داغ بلند بالایی	نمام دل به کسی داده ام من درویش در آن مقام که خوبان ز غم فروغ زنند مرا که از رخ او ماه در شبستان است فراغ و وصل چه باشد رضای دوست طلب دور ز شوق برآرند مایان به نثار	که نیستش به کس از تاج و تخت پروانی عجب دار سمری اوقاده در پانی کجا بود فروغ ساره پروانی که حیف باشد از او غیر او تنانی اگر سینه حافظ رسد به دریایی حافظ
---	---	--	---

ای ساقی جان پر کن آن سانم پیشین را زان می که ز دل خیزد باروح در آسزود آن باده انگوری مراست میسی را نخم با است از آن باده خم با است از این باده آن باده بجز یک دم دل را کند بی غم	آن راه زن دل را آن راه بر دین را مخمور کند جوشش مرچشم خدایین را و این باده مضموری مراست یاسین را تا نشکنی آن خم را هرگز نخشی این را هرگز نکشد خم را هرگز نکند کین را	یک قطره از این سانم کار تو کند چون زر این حالت اگر باشد اغلب به سحر باشد ز نهاد که یار بد از و سوسه نفریبد گر زخم خوری بر روز زخم دگر می جو مولانا	جانم به خدا باشد این سانم زین را آن را که براند از او بسترو بالین را تا نشکنی از سستی مر عهد سلاطین را رستم چه کند در صف دست گل و نسیرین را
--	--	--	--

**دوش وقت سحر از قهه نجاتم دادند**  
 ییخود از مشغول تو ذاتم کردند  
**وذر آن ظلمت شب اب حیاتم دادند**  
 باده از جام تجلی صفاتم کردند  
 چه مبارک سحری بود چه فرخنده شبی  
 آن شب قدر که این تازه براتم دادند  
 بعد از این روی من و آئینه وصف جمال  
 که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند

من اگر کامر واکشتم و خوشدل چه عجب  
 مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند  
 هاتف آن روز به من مرده این دولت داد  
 که بدان جور و جان صبر و شایتم دادند  
 این همه شهد و شکر که ز منم می ریزد  
 اجر صبر است که ز آن شایخ نجاتم دادند  
 هست حافظ و اناس سحر خیزان بود  
 که ز بند غم ایام نجاتم دادند **حافظ**

**ای قوم برج رفته کجایید کجایید**  
**مشوق تو همسایه دیوار به دیوار**  
 که صورت بی صورت مشوق بینید  
 ده بار از آن راه بر آن خانه بر قید  
**مشوق، همجناست بیاید بیاید**  
**در باده سرگشته شاد چه هوایید**  
 هم خواجه و هم خانه و هم کعبه شایید  
 یک بار ازین خانه برین بام بر آید

آن خانه لطیفست نشاناش بگفتید  
 از خواجه آن خانه نشانی بنمایید  
 یک دسته ی گل کو اگر آن باغ بیدید  
 یک کو هر جان کو اگر از بحر خدایید  
 با این همه آن رنج شایخ شایه  
 افسوس که بر گنج شایه شایید  
**مولانا**

از حر چه می رود سخن دوست خوشترست  
**هرگز وجود حاضر غایب شنیده ای**  
 شاه که در میان نبود شیخ کو بمیر  
 انبای روزگار به صحراروند باغ  
 چنان می روم که در قدم اندازمش ز شوق  
 کاش آن به خشم رفته آتش کمان  
 پنجم آشنای نفس روح پرورست  
**من در میان جمع و دم جای دیگرست**  
 چون هست اگر چراغ نباشد موزرست  
 صحرا و باغ زنده دلان کوی دلبرست  
 دمانده ام هنوز که نرنی محترست  
 باز آمدی که دیده مشتاق بر دست

جانادلم چو عود بر آتش بسوختی  
 دین دم که می زخم ز غمت دود محترست  
 شب های بی تو ام شب کورست در خیال  
 در بی تو بگذردم روز محترست  
 کیست ضحیریه کردن تمام بود  
 مشوق خبری چه محتاج زیورست  
 سدی خیال سیده بتی امید وصل  
 بجزت بکشت و وصل هنوزت مصورست  
 ز هزار این امید درازت که در دست  
 بهیات از این خیال محالت که در سرست  
**سعدی**

چون دلت با من نباشد، همیشگی سود نیست  
 چون دلت بته باشد در جگر آتش بود  
 چون دلت با من می نشینی چون چینی سود نیست  
 در میان جود آبی آب بینی سود نیست  
 چون دلت با من نباشد صورتش را ذوق نیست  
 چون نباشد نان و نعمت صحن و سینی سود نیست  
**(مولانا)**

کز زمین از سنگ و ضربه شود تا آسمان  
 چون نباشد آدمی راراه بینی سود نیست  
 تا ز آتش می گزینی ترش و حامی چون نمیر  
 که هزاران یار و دلبر می گزینی سود نیست  
**(مولانا)**

زنانک بیلیم دیدن دستان به خواب	از خراج او مید برده شد خراب	تو که ز اصطر ب دیده بگری	در جهان دیدن یقین بس قاصری
کیف یاقی النظم لی والقایه	بعد ما ضاعت اصول العایه	تو جهان را قدر دیده دیده ای	کو جهان سبوت چرا مالیده ای
ما جنون واحد لی فی الشجون	بل جنون فی جنون فی جنون	عارفان را سرمه ای هست آن بجوی	تا که دیا کرد داین چشم چو جوی
ذاب جسمی من اشارات الکنی	منذ عانت البقاء فی الفنا	ذه ای از عقل و هوش اربانست	این چه سود او پریشان گفتست
ای ایاز از عشق تو کتتم چو موسی	ما دم از قهه تو قهه ی من بکوی	چونک مغز من ز عقل و هوش تبتست	پس گناه من درین تخلیط چیست
بس فغانی عشق تو خواندم به جان	تو مرا که افغاند کتتم بخوان	نه گناه او راست که عظم بیرو	عقل جلدی عاقلان میشش برود
خود تو می خوانی نه من ای متدی	من که طورم تو موسی وین صدا	یا بحیرا لعل قان ابجی	ما سوک للعتول مرتبجی
کوه بچاره چه داند گفت چیست	زنانک موسی می بداند که تبتست	ما اشتبت العتل مذ بعتنی	ما حدت الحسن مذ تبتنی
کوه می داند به قدر خویشتن	اندکی دارد ز لطف روح تن	بل جنونی فی هواک مطاب	قل بلی والله یبجزیک الثواب
تن چو اصطرلاب باشد ز احتساب	آیتی از روح هم چون آفتاب	کر بازی گوید او ورپاری	کوش و هوشی گو که در فمش رسی
آن منجم چون نباشد چشم تیز	شرط باشد مرد اصطرلاب ریز	<b>بلاده ای او در خور هر هوش نیست</b>	<b>حلقه ای او خزه ای حر کوش نیست</b>
تا اصطرلابی کند از بهر او	تا برد از حالت خورشید بو	باز دیگر آدم دیوانه وار	رور او ای جان زود زنجیری بیاد
جان کز اصطرلاب جوید او صواب	چه قدر داند ز چرخ و آفتاب	غیر آن زنجیر زلف دلبرم	کر دو صد زنجیر آری بر دم (مولانا)

یکی خرده بر شاه غزین گرفت	که حسنی نذر دایا از ای سگفت	نگه کرد کای دلبر چچ	زینا چه آورده ای؛ گفت بیچ
کلی را که نه رنگ باشد نه بوی	غریب است سودای بلبل بر اوی	من اندر قهای تومی تا تخم	ز خدمت به نعمت سپردا تخم
به محمود گفت این حکایت کسی	میچید از اندیشه بر خود بسی	کرت قرتی هست در بارگاه	به خلعت مشوغافل از پادشاه
که عشق من ای خواجهر بر خوی اوست	نه بر قدر و بالای نیکی اوست	<b>خلافت طریقت بود کاویا</b>	<b>متنا کنند از خدا جز خدا</b>
شنیدم که در سگنایی شتر	پستاد و بشکت صندوق در	<b>کر از دوست چشمت بر احسان اوست</b>	<b>تو در بند خویشی نه در بند دوست</b>
به بی نامک آستین بر فشاند	وزان جا تجمل مرکب برانند	تو را تا دهن باشد از حرص باز	نیاید به کوش دل از غیب راز
سواران پی در دو مرجان شدند	ز سلطان به بیخار پریشان شدند	حقایق سرایی است آراسته	هوی و هوس کرد بر خاسته
نازند و ساقان کردن فرزاز	کسی در قهای ملک جز ایاز	نیشی که جایی که بر خاست کرد	نیش نظر کر چه نیاست مرد

**سعدی**

<p>آتش عشق است کاغذی فقاد          نی حریف حرکه از یاری برید          همچونی زحری و تریانی کی دید          نی حدیث راه پر خون می کند          محرم این هوش جز بی هوش نیست          در غم ما روزها بیچاه شد          روزها گرفت کور و پاک نیست          حرکه جز مای ز آبش سیر شد          در نید حال پخته بیچ خام</p>	<p>بشوای نی چون شجایت می کند          کز نیتان تا ما بر سیده اند          سینه خواهم شمره شمره از فراق          حرکی کو دور ماند از اصل خویش          من به حر جمعیتی نالان شدم          حرکی از غن خود شیدار من          سترن از ناله من دور نیست          تن ز جان و جان زن ستور نیست          آتشت این بانگ نامی و نیست باد</p>
<p>جوشش عشق است کاغذی فقاد          پرده باش پرده های مادید          همچونی دماز و شانی کی دید          قصه های عشق مجنون می کند          مر زبان را شتری جز گوش نیست          روزها با سوزها همراه شد          توبان ای آنک چون تو پاک نیست          حرکه بی روزیست روزش دیر شد          پس سخن کوتاه باید والسلام مولانا</p>	<p>از جدایی با حکایت می کند          در نفیرم مردوزن نالیده اند          تا بگویم شرح درد اشتیاق          باز جوید روزگار وصل خویش          جفت بد حالان و خوش حالان شدم          از درون من نجات اسرار من          لیک چشم و گوش را آن نور نیست          لیک کس را دید جان دستور نیست          حرکه این آتش ندارد نیست باد</p>

<p>نه عجب که قلب دشمن شکنی به روز میجا          بروای فقیه دانابه خدای بخش مارا          دل هوشمند باید که به دلبری سپاری          چونام بخت و دولت نه به دست همد باشد          گله از فراق یاران و جانی روزگار ان</p>	<p>همه عمر بزارم سراز این خار مستی          تونه مثل آفتابی که حضور و نیست افتد          چه حکایت از فراق که مذا شتم و لیکن          نظری به دوستان کن که هزار بار از آن به          دل در مندمار که اسیر توست یارا</p>
<p>تو که قلب دوستان را به معارقت شکستی          تو وز به پارسیایی من و عاشقی و مستی          که چو قله است باشد به از آن که خود پرستی          چه کند اگر زبونی نکلند و زیر دوستی          نه طریق توست سعدی کم خویش کیر و رستی</p>	<p>که هموز من نبودم که تو در دم نشستی          در گران روزند و آیند تو همچنان که هستی          تو چو روی باز کردی در ما جرابستی          که یحیی نویسی و هدیتی فرستی          به وصال مریمی نه چو به انتظار خستی</p>

سعدی

<p>سخت رفزدان گفت و کمر سر میان          حرکس از مهره مهر توبه نقش مشول          حافظ در دل کینت چو فرود آید</p>	<p>نمان پرده بر انداخته ای یعنی چه          زلف در دست صبا گوش به فرمان رقیب          شاه خوبانی و منظور که ایان شده ای          نه سر زلف خود اول توبه دسم دادی</p>
<p>و از میان تیغ به ما آخته ای یعنی چه          حاجت با هم کج بخته ای یعنی چه          حاذ از غیر سپرداخته ای یعنی چه</p>	<p>مست از خانه برون تاخته ای یعنی چه          این چنین با هم در ساخته ای یعنی چه          قدر این مرتبه شناخته ای یعنی چه          بازم از پای در انداخته ای یعنی چه</p>

حافظ

کلاه سروریت کج مباد بر سر حسن که زیب بخت و سزاوار ملک و تاج سری به بوی زلف و رخت می روند و می آیند صبا به خالیه سایی و گل به جلوه گری چو مستند نظریتی وصال مجوی که جام جم نکند سو وقت بی بصری دعای گوشه نشینان بلا بگرداند چرا به گوشه چشمی به بانمی نگری بیا و سلطنت از ما بخر به یاد حسن و از این معامله خافل شو که چیف خوری طریق عشق طریقی عجب خطرناک است نمودنامه اگر ره به مقصدی نسری بیهیمن هست حافظ امید است که باز اری اسامیر لیلیا لید القمر <b>حافظ</b>	ظلیل هستی عشق آدمی و پری ارادتی بنات سعادتی سری بکوش خوابه و از عشق بی نصیب باش که بنده را نخر و کس به عیب بی نسری <b>می صبح و شکر خواب صدم تا چند</b> <b>به چند نیم شبی کوش و گریه سری</b> تو خود چه لعنتی ای شهسوار شیرین کار که در برابر چشمی و غایب از نظری خزار جان مقدس بوخت زین غیرت که هر صباح و مسامح مجلس دگری ز من به حضرت آصف که می برد پیام که یاد گیر و مصرع ز من به نظم دری بیا که وضع جهان را چنان که من دیدم گر امتحان بکنی می خوری و غم نخوری
--	--

آن خانه دل و خانه خدا واحد مطلق خرم دل آنها که در آن خانه خریدند مانند الف راست بر قند به لیک آنها که در این خانه چو کرمون بخمیدند بر خط آن مشر و وحدت چو کد کشند خط لمن الملک بر اغیار کشند حزبی که بجز سنگ؛ ره از خانه ندیدند چون حزب شیاطین زد در حق بر میدند	چون عاقبت الامر به مقصود رسیدند از سنگ یکی خانه اعلای معظم بسیار بچسند خدا را و ندیدند کافی خانه پرستان چه پرستید گل و سنگ آنها که به سر در طلب کعبه دویدند از سنگ یکی خانه اعلای معظم بسیار بچسند خدا را و ندیدند کافی خانه پرستان چه پرستید گل و سنگ آنها که به سر در طلب کعبه دویدند از سنگ یکی خانه اعلای معظم بسیار بچسند خدا را و ندیدند کافی خانه پرستان چه پرستید گل و سنگ
---	---

حرکه خواهد گویا و هر چه خواهد گو گو کبر و ناز و صاحب و دربان بدین درگاه نیست برد میخانه رفتن کلایک رخنان بود خود فروشان را بسه گوی می فروشان راه نیست هر چه هست از قامت نامازی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست بنده سیر خراباتم که لطفش دایم است ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست حافظ ابر صدر نشین ز عالی، شبر نیست عاشق دردی کشش اندر بنده مال و جاه نیست	زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست در حق ما هر چه گوید جای بیچ اگر آه نیست تا چه بازی رخ ناید بیدتی خواهیم راند عرصه شطیح رندان را مجال شاه نیست چیت این تعف بلند ساده بسیار نفش زین مسایح و نادار جهان آگاه نیست این چه استناست یارب وین چه قادر حکمت است کاین هم زخم نمان است و مجال آه نیست صاحب دیوان ما کوئی نمی داند حساب کاندرا این طسفر ایشان چه نه نیست
--	---

خوش وقت بویا و کدانی و خواب امن کاین عیش نیست در خور اورنگ خسروی چشمت به غزه خانه مردم خراب کرد مغزیت مباد که خوش مست می روی دستان ما نخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من بجز از کشته ندروی ساقی مگر و غمیغه حافظ زیاده داد کاشنه کشت طره دستار مولوی	<b>بلبل ز لیلخ سرو به گهبانگ پهلوی</b> <b>می خواند دوش در س مقالات معنوی</b> <b>تا از دست نکته توحید بشنوی</b> تا خواجه می خورد به غزل های پهلوی ز نهار دل بند بر اسباب دیوی مارا بکشت یارب اناس صوی یعنی بیا که آتش موسی نمود گل مرخان باغ قافیة بخت و بزله کوی جمید جز حکایت جام از جهان نبرد این قصبه عجب شوازه بخت و اثر کون
--	---



<p>بس جگر خاک کرده اند حال خون بانک دو کردم اگر درده کس است این چنین راهی بر آن فرعون زد او گلوی او بریده مانمان بچ شہ را این چنین صاحب مباد</p>	<p>کر بگویم آنچه دارم در درون بس کنم خود زیر کان را این بس است حاصل آن ثمان بدان گفتار بد لقمہی دولت رسیده تادہان خرمن فرعون را داد او بہ باد</p> <p style="text-align: right;">مولانا</p>	<p><b>زردبان خلق این ماو نیست</b> حرکه بالاتر رود ابلہ ترست این فروغت و اصولش آن بود چون غمزدی و نکستی زنده زو چون بدوزنده شدی آن خودیست شرح این در آیینی اعمال جو</p>	<p><b>عاقبت زین زردبان اقا نیست</b> کہ استخوان او بتر خواهد شکست کہ ترغ شرکت یزدان بود یاغی باشی بہ شرکت ملک جو وحدت محضت آن شرکت کیست کہ نیابی فہم آن از گفت و گو</p>
--	--	--	--

<p>آن کینرک شد ز عشق و رنج پاک زانک مرده سوی ما آئندہ نیست حردمی باشد ز غمخہ تازہ تر کز شراب جان فزایت ساقیت یافتند از عشق او کار و کیا با کریان کارہ دشوار نیست مولانا</p>	<p>این بگفت و رفت در دم زیر خاک زانک عشق مردگان پایندہ نیست عشق زنده در روان و در بصر عشق آن زنده کزین کو باقیمت عشق آن بکزین کہ جلد انبیا تو کومار ابدان شہ بار نیست</p>	<p>ای من آن روباه صحرا کز کین ای من آن پیلکی کہ زخم پیلان آنک گشتم پی ما دون من برنست امروز و فردا بروست کہ چہ دیوار افکند سیدی دراز این جهان کو ہست و فصل ماند</p>	<p>سہر بیدنش برای پستین رہ سخت خنم از برای استخوان می زند کہ نخند خون من خون چون من کس چنین ضلج کیست باز کرد سوی او آن سید باز سوی ما آئندہ را صدا</p>
---	---	---	--

<p><b>دربای کرم داد مرا و رای دیدنا</b> پر کو حرو و روتخ ہی باش چو دریا ہین مدہ تی دار کہ لویت میا کز آتش جو عست تک و کام تقاضا کو صوفی چالاک کہ آید سوی حلوا یا من قسم القوہ و الکاس علینا</p>	<p><b>از نعمت فرعون چہ موسی کف و لب شست</b> خواہی کہ ز مدہ و لب مرخام کیزی ہین چشم فرو بند کہ آن چشم غیورست سک سیر شود بچ شکاری بکسیرد کو دست و لب پاک کہ گیرد قح پاک بنای از این حرف تصاویر حقایق</p> <p style="text-align: right;">مولانا</p>	<p>لب را توبہ جربوسہ و حرلوت میالا تا از لب تو بوی لب غیر نیاید آن لب کہ بود کون خری بوسہ کہ او می دانم کہ حدت باشد جز نور قدیمی آنکہ کہ فاشد حدت اندر دل پالنیز تاتو حدتی لذت تقدیس چہ دانی زان دست سچ آمداروی جهانی</p>	<p>تا از لب دلدار شود دست و شکر خا تا عشق بجز شود صانی و یکتا کی یابد آن لب سگر بوس میجا بر غزلبہ پر حدت آن گاہ تا شا رست از حدتی و شود او چاشنی افزا رو از حدتی سوی تبارک و تعالی کو دست نگہ داشت زحر کالہ سکبا</p>
---	---	---	--

**حرفش آواز عشق می رسد از چپ و راست ماه فلک می رویم غمم تنها که راست**  
 ماه فلک بوده ایم یار ملک بوده ایم باز جهان جا رویم جمله که آن شهر راست  
 خود ز فلک بر تریم و ز ملک افزو تریم زین دو چرا نگذریم منزل ما کبریاست  
 کو هر پاک از کجا عالم خاک از کجا بر چه فرود آیدیت بار کنید این چه جاست  
 بخت جوان یار ما دادن جان کارا قافلہ سالار ما فخر جهان مصطناست  
 از مه اومه شگفت دیدن او بر تافت ماه خنان بخت یافت او که کینه کد است

بوی خوش این نیم از سکن زلف اوست ششده این خیال زان رخ چون والضحاست  
 در دل ما دگر حردم شق قمر که نظر آن نظر چشم تو آن سو چراست  
 خلق چو مرغایان زاده ز دریای جان کی کند این جامقام مرغ کز آن بحر خاست  
 بلکه به دریاییم جمله در او حاضریم در ز ز دریای دل موج پیانی چراست  
 آمد موج است کشتی قالب بست باز چو کشتی شکست نوبت وصل و لغاست  
 مولانا

**پس بد مطلق نباشد در جهان بد به نسبت باشد این را هم بدان**  
**در نماند هیچ زهر و قند نیست که یکی را پاد کد را بند نیست**  
**مریکی را پاد کد را پای بند مریکی را زهر و برد کد چو قند**  
 زهر مار آن مار را باشد حیات نسبتش با آدمی باشد حیات  
 خلق آبی را بود دریا چو باغ خلق خاکی را بود آن مرک و داغ  
 بهنچین بر می شمرای مرد کار نسبت این از یکی کس تا هزار  
 زید اندر حق آن شیطان بود در حق شخصی دگر سلطان بود  
 آن بگوید زید صدیق نیست دین بگوید زید کبر کشتیست

گر تو خواهی کو ترا باشد سکر پس و در از چشم عشاقش کمر  
 سکر از چشم خودت آن خوب را مین به چشم طالبان مطلوب را  
 چشم خود بر بند زان خوش چشم تو عاریت کن چشم از عشاق او  
 بلکه ازو کن عاریت چشم و نظر پس ز چشم او بروی او کمر  
 تا شوی آمن ز سیری و طلال گفتگان الله له زین ذوا بجلال  
 چشم او من باشم و دست و دولش تا بعد از بد بریها مقبلش  
 حر چه مکر و دست چون شد او دلیل سوی محبوبت صیبت و حلیل  
 مولانا

**پر طاوست مبین و پای مین تا که مؤالین نکشاید کین**  
 که بلغزد کوه از چشم بدان نیز لغتنگ از نبی بر خوان بدان  
 احمد چون کوه لغزید از نظر در میان راه بی گل بی مطر لیک آمد  
 در عجب دماند کین لغزش ز چسب من پندارم که این حالت تیسست

تا باید آیت و آگاه کرد کان ز چشم بد رسیدت وز نبرد  
 که بدی غیر تو در دم لاشدی صید چشم و سخره ی افغاندی  
 عصمتی دامن کشان دین که لغزیدی بد از بر نشان  
 عبرتی گیر اندر آن که کن نگاه بر کن خود عرضه کن ای کم زگاه  
 مولانا

<p>افغان کردم، بر آن فغانم می سوخت از جمله کراهنایمرون کردم را من در دورا، ز دست آسان مذم از دوست بیادگار، ردی دارم اندر دل بی وفا، غم و ماتم باد دیدم که مرا هیچ کسی یاد نکرد</p>	<p>خاموش کردم، چو خاموشانم می سوخت رفت به میان، در میانم می سوخت دل بر کنتم زدوست، تا جان مذم کان درد، به صد خار درمان مذم آزرا که وفا نیست، ز عالم، کم باد جز غم، که هزار آفرین بر غم باد (مولانا)</p>	<p>من بودم و دوش، آن بت بنده نواز شب رفت و حدیث با به پایان نرسید دل بختکم و دیدار تو درمان من است بر بیج دلی مباد، و بر بیج تنی ای نور دل و دیده و جانم، چونی من بی لب و لب تو، چنانم که مپرس</p>	<p>از من همه لاله بود از روی همه ناز شب راجه کنم، حدیث ما بود از بی رنگ رخت، زمانه زندان من است آنچه از غم هجران تو بر جان من است وای، آرزوی مرد و جهانم چونی تو بی رخ زرد من، ندانم چونی</p>
--	---	--	---

<p>توبه های کرد و پاد می کشید رفت پیش عارفی آن زشت کار سراودانست آن آزاد مرد بر لبش قفلت و در دل رازها عارفان که جام حق نوشیده اند حرکرا اسرار کار آموختند</p>	<p>نفس کافر توبه اش را می دید گفت ما را در دعایی یاد دار لیک چون حلم خدا پیدا نکرد لب خموش و دل پر از آوازه رازها دانسته و پوشیده اند مهر کردند و دانش دوختند</p>	<p>بزدلکی زن او را فوج مردی خود را ای کرد او نمان در دغا و حیل بس چالاک بود بوسه در حال و سر آن هوس لیک شهوت کامل و بیدار بود مرد شوانی و در غه ی شباب خوش بی مالید و می شست آن شقیق</p>	<p>بود مردی پیش ازین نامش نصوح بود روی او چو رخسار زنان اوبه جام زنان دلاک بود سالامی کرد دلکی و کس زانکه آواز و رخسار زن وار بود چاره و سربند پوشیده و تقاب دختران خسروان رازین طریق</p>
--	---	--	---

<p>بی دلی در همه احوال خدا با او بود این همه شعبده خویش که می کرد این جا گفت آن یار که او گشت سردار بلند فیض روح القدس اربانم در فریاد گفتش سلسله زلف بتان از پی چیست</p>	<p>اونمی دیدش و از دور خدا را می کرد سامری پیش عصا و دید می نامی کرد جرش این بود که اسرار هوی دایمی کرد دیگران هم بکنند آن چه میسای کرد گفت حافظ که ای از دل شیدایمی کرد (حافظ)</p>	<p>وان چه خود داشت ز بیجان تنامی کرد طلب از کشته گان لب دیمای کرد کوبه تا بید نظر صل میسای کرد واندر آن آینه صد کونه تماشای کرد گفت آن روز که این کنبه میسای کرد</p>	<p>سال نادل طلب جام جم از مای کرد کوحرمی کز صدف کون و مکان بیرون است مثل خویش بر سپهر بخان بر دم دوش دیدش خرم و خندان قرق با ده به دست گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم</p>
---	---	--	--

سینه مالکال دواست ای دریاغمری  
دل ز تنهایی به جان آمد خدا را بدمی  
چشم آسایش که دارد از سپهر تیزرو  
ساقیا جامی به من ده تا یاسایم دی  
زیرکی را کفتم این احوال بین خنید و گفت  
صعب روزی بوالعجب کاری پریشان عالمی  
در طریق عشق بازی امن آسایش بلاست  
ریش باد آن دل که باد تو خواهد مریمی

اهل کام و ناز را در گوی رندی راه نیست  
رحروی باید جهان سوزی نه حامی بی غمی  
**آدمی در عالم خلگی نمی آید به دست**  
**عالمی دیگر باید ساخت و ز نو آدمی**  
کره حافظ چه سجد پیش استغای عشق  
کاذرین طوفان ناید هفت دریا شنمی  
**حافظ**

گفت یارب زان کم ویران و پست  
که درین جادانه هست و گاه هست  
دانه لایق نیست در انبار گاه  
گاه در انبار گندم هم تباه  
نیست حکمت این دور آرا میختن  
فرق واجب می کند در میختن  
گفت این دانش تو از کی یافتی  
که به دانش بیدری بر ساختی  
گفت تیریم تو دای ای خدا  
گفت پس تمیز چون بود مرا

در خلائق روحهای پاک هست  
روهای تیره می گلکان هست  
این صد فانیست در یک مرتبه  
در یکی دست و در دیگر شبه  
واجبست اظهار این نیک و تباه  
هم شانک اظهار کند ماز گاه  
**بر اظهارست این خلق جهان**  
**تا نماند کج حکمتانان**  
**گفت کفر کنت مخیا شو**  
**جو هر خود کم کن اظهار شو مولانا**

**اگر تو یار نداری چرا طلب کنی**  
**وگر به یار رسیدی چرا طلب کنی**  
وگر رفیق نازد چرا تو او نشوی  
وگر رباب نالد چراش ادب کنی  
وگر حجاب شودم تو را ابو جهلی  
چراغی ابو جهل و بولسب کنی  
به کاهلی، نشینی که این عجب کار است  
عجب تویی که هوای خان عجب کنی  
تو آفتاب جهانی چرا سایه دلی  
که تا در کسوس عده دتب کنی  
مثال زرتوبه کوره از آن گرفتاری  
که تا در طمع کینه ذهب کنی

چو حدتت عز بخانه کی گویان  
تو روح راز جز حق چرا عجب کنی  
تو بیچ همچون ندیدی که باد لیلی ساخت  
چرا هوای کی روی و یک غمب کنی  
شب وجود تو را در کین چنان مایست  
چرا دعا و مناجات نیم شب کنی  
اگر چه مست قدیمی و نوشراب ندای  
شراب حق نگذارد که تو شب کنی  
شرابم آتش عشقت و خاصه از کف حق  
حرام باد حیاتت که جان حطب کنی  
اگر چه موج سخن می زند و لیک آن به  
که شرح آن به دل و جان کنی به لب کنی **مولانا**

نه شرم نه شب پرستم، که حدیث خواب گویم  
چو غلام آفتابم، هم از آفتاب گویم  
چو رسول آفتابم به طریق ترجمانی  
به نمان از او سپرم، به شا جواب گویم  
به قدم چو آفتابم، به خرابه با تا بم  
بگریزم از عارت سخن خراب گویم  
من اگر چه سبب شیم ز درخت بس بلندم  
**من اگر خراب و مستم، سخن صواب گویم**

چو دلم ز حاک کوش بشیده است بوش  
نخلم ز حاک کوش که حدیث آب گویم  
بکشاقاب از رخ، که رخ تو است فرخ  
تو روا بسین که با تو ز پس نقاب گویم  
چو دولت چو سنگ باشد، پر از آتشم چو آهن  
تو چو لطف شیشه گیری، قح و شراب گویم  
چو ز آفتاب زادم، به خدا که کیتبادم  
نه شب طلع سازم، نه ز با نقاب گویم - **مولانا**

ای قوم برج رفقه بجایید کجایید مشوق تو بسید ی دیوار به دیوار آن ها که به سر در طلب کعبه دویدند	مشوق همین جاست بیاید بیاید در وادی سرگشته شمار چه هواید چون حاجت الامر به مقصود رسیدند	رفند در آن خانه که بیند خدارا چون مختلف خانه شدند از سر تکلیف <b>که ای خانه پرستان چه پرستید گل و سنگ</b>	بیدار بختند خدارا و ندیدند نگاه خطابی هم از آن خانه شنیدند <b>آن خانه پرستید که پاکان طلبیدند - مولانا</b>
---	--	---	--

عرض اعراب و جهر چون حروف است از او در عالمی چون سوره ای خاص نخستین آیتش عقل کل آمد دوم نفس کل آمد آیت نور	مراتب همچو آیات و قوف است یکی زان فاتحه و آن دیگر اخلاص که در وی همچو باده بسل آمد که چون مصباح شد از غایت نور	سیم آیت در او شد عرش رحمان پس از وی جرم های آسمانی است نظر کن باز در جرم عناصر پس از عنصر بود جرم سه مولود به آخر کشت نازل نفس انسان که بر ناس آمد آخر ختم قرآن - شیخ محمود شبستری	چهارم «آیت الکرسی» همی دان که در وی سوره ی سج المثنی است که حرکات آیتی هستند باهر که توان کرد این آیات محدود <b>همه عالم کتاب حق تعالی است</b>
--	---	---	--

بلبل ز شاخ سرو گلبانگ پهلوی یعنی بیا که آتش موسی نمود گل یعنی بیا که آتش موسی نمود گل مرخان باغ قافیه بنجد و بذله گوی جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد زندهار	می خواند دوش در سخنان معنوی تا از درخت نکته توحید بشنوی تا از درخت نکته توحید بشنوی تا خواجه می خورد به غزل های پهلوی دل بند بر اسباب دنیوی	این قصه عجب شنوا ز بخت و اثر کون خوش وقت بوریاد که ای و خواب امن چشمش به غزه خاند مردم خراب کرد دهقان ساخورده چه خوش گفت با پسر ساقی مکر و نطفه حافظ زیاده داد	مارا بکشت یار به انفس سیوی کیان عیش نیست در خور اورنگ خسروی مخموریت مباد که خوش مست می روی کای نور چشم من بجز از کشته ندروی کاشفته کشت طره دستار مولوی - حافظ
--	---	--	---

بچ چیزی ثابت و برجای نیست دزه ها پیوسته شد با دزه ها تا که ما آن جلد را بشناختیم دزه ها از یکدیگر بگسسته شد دزه ها میم که از ترکیشان	جله در تغییر و سیر سردی است تا پدید آید همه ارض و سماء بهر حرکت اسم و معنی ما تقسیم باز باشی دگر پیوسته شد صد خزران آفتاب آمد عیان	صد خزران نظم و آئین خدا باز این خورشید اینها ای زمین پست بی قدر و بها انچه داری در طریق گمشان جگلی ترکیشان زین دزه ها	علت صوری این خورشیدها بر گرفته سوی کرداب فنا با تمام برهه و بحرها از ثوابت یا که از سیارگان تا که روزی می شوید از هم جدا - مولانا
--	--	---	---

یک چند بود کی با ما شدیم یک چند با تادی خود ما شدیم	پایان سخن سو که مارا چه رسید از خاک در آمدیم و بر باد شدیم <b>خیام</b>
--	---